63

S: 1240

انتشارات دانشگاه تهران
۷۱۴

آندلس

یا

تاریخ حکومت مسلمین در اروپا

نگارش
دکتر محمد ابراهیم آیتی

تهران
بهمن ماه ۱۳۴۰

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

انتشارات دانشگاه تهران
۷۱۴

آندلس

یا

تاریخ حکومت مسلمین در اروپا

نگارش
دکتر محمد ابراهیم آیتی

تهران
بهمن ماه ۱۳۴۰
چاپخانه دانشگاه

955
Ay16A

81.83

K UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
Acc No 74589
Date 8.12.1970

5702
9N

بها : ۱۱۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحیم

درمهر ماه سال ۱۳۳٤ خورشیدی، باتوجه استاد دانشمند جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر رئیس محترم دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول ومؤسسهٔ وعظ و تبلیغ اسلامی دانشگاه تهران، به تدریس در آن دانشکده مشغول شدم . و از آن تاریخ تا کنون طبق برنامه هائی که از طرف دانشکده تنظیم و ابلاغ می‌شده است، درسهائی از قبیل: تاریخ اسلام، تاریخ تمدن اسلام، فقه (در رشته‌های: معقول، منقول، وفرهنك اسلامی دورهٔ لیسانس) وفقه‌الحدیث (در رشتهٔ منقول دورهٔ دکتری) می گفته‌ام.

در آغاز سال تحصیلی ۱۳۳۷ (که دانشجویان نخستین دورهٔ رشتهٔ فرهنگ اسلامی بسال سوم دانشکده آمدند) درس تاریخ سال سوم رشتهٔ فرهنگ (از قرار هفته‌ای یکساعت) باینجانب واگذارشد، ونظر باینکه درسالهای اول ودوم (رشته‌های معقول ومنقول وفرهنگ اسلامی) این دانشکده، تقریباً یك دورهٔ کامل تاریخ اسلام (ازبعثت رسول اکرم تاانقراض خلافت عباسی بغداد) تدریس می‌شود ومشتمل است بر:

۱ــ مقدماتی راجع به:

عربستان، مخصوصاً کشور حجاز وشهرمکه (ازنظر جغرافیائی واقتصادی).

وعرب، بویژه عرب عدنانی وقبیلهٔ قریش (از لحاظ سابقهٔ تاریخی، اقتصادی، دینی وسیاسی، وتمدنها ودولتهائی که عرب و مخصوصاً عرب جنوبی بوجود آورده، وروابطی که این دولتها بادول متمدن جهان آنروز داشته‌اند).

وخاندان بنی‌هاشم، واجداد رسول اکرم.

وسیرهٔ پیامبر بزرگوار ازدوران کودکی وجوانی تابعثت و آغاز وحی.

۲ـ تاریخ اسلام از بعثت رسول اکرم تا هجرت بمدینه ، و از هجرت تا وفات .
کیفیت نزول قرآن مجید و جمع آوری آن .
دوران ۳۰ سالهٔ خلافت چهار نفر خلفای راشدین از آغاز خلافت ابی بکر (در سال ۱۱ هجرت) تا شهادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (در سال ۴۰ هجری)
دوران هزار ماههٔ حکومت ۱۴ نفر خلفای بنی امیه(۱) از صلح و کناره گیری امام حسن علیه السلام و استیلای معاویه (در سال ۴۱) تا کشته شدن مروان حمار (در سال ۱۳۲ هجری) .

خلافت عبدالله بن زبیر در حجاز (از سال ٦٤ تا سال ۷۳ هجری) .
دوران خلافت ۳۷ نفر خلفای عباسی در عراق، از خلافت عبدالله سفاح (در سال ۱۳۲) تا کشته شدن عبدالله مستعصم در سال ٦٥٦ هـ) .

دوران خلافت ۱۴ نفر فاطمیان مصر (از سال ۲۹٦ تا سال ۵٦۷ هـ) که همزمان با خلافت بنی العباس در عراق ، و امویان در اندلس ، در رقادهٔ افریقا ، و قلعهٔ مهدیه ، و قاهرهٔ مصر خلافت و حکومت کرده و ۱۴۵ سال پس از انقراض امویان اندلس (در سال ۴۲۲) و ۸۹ سال پیش از سقوط دولت بنی العباس در سال ٦٥٦) در سال ۵٦۷ از میان رفته‌اند
لهذا برای درس تاریخ اسلام سال سوم «تاریخ حکومت مسلمین در اروپا» را در نظر گرفتم که از هر جهت مهم و قابل تحقیق و توجه است ، و با اینکه مسلمین فقط در ـ حدود ۸ قرن (یعنی از سال ۹۲ تا ۸۹۸ هجری) بر قسمتی از اسپانیا حکومت کرده‌اند ، و در این مدت هم پیوسته گرفتار دشمنان مسیحی مذهب خارجی و یاغیان داخلی ، و اختلافات ملوك الطوائفی بوده‌اند ، مع ذلك در همین مدت و با همین مشکلات ، تمدنی وسیع ، و فرهنگی مترقی ، و درباری باشکوه و جلال ، و پادشاهانی بزرگ و بزرگوار ، و دانشمندانی بنام ، و آثار علمی و صنعتی زوال ناپذیری داشته‌اند .
راستی واقع مطلب همان است که ابن عسال می گوید :

لولا ذنوب المسلمین و انّهم   رکبوا الکبائر مالهن خفاءُ

۱ـ رك ص ۲۰۹ ؛ ۲۱۰

ماکان ینصر للنّصاری فارس　　ابداً علیهم فالذنوب الداء(۱)

کتابی که هم اکنون دراختیار دانش پژوهان ودانشجویان گذاشته میشود تا با لطف ومحبت بی‌دریغ خویش نویسنده را به نواقصی که می توان مرتفع ساخت، و- مزایائی که میشود برآن افزود متوجه سازند، همان یادداشتهای متفرقه‌ای است که درمدت دوسال تدریس، باین صورت درآمده وبچاپ رسیده است.

تاریخ حوادث مهم هشت قرن حکومت مسلمین دراروپا دراین کتاب (تا آنجا که مقتضی بوده) بتفصیل آمده است.

ازنخستین افسراسلامی که بخاك اسپانیا پانهاد، تا آخرین پادشاه مسلمان که بحکم قانون تخلف ناپذیر [ان الله لا یغیّر مابقوم حتی یغیّروا ما بانفسهم](۲) قرارداد اسف انگیز صلح غرناطه و «سند پایان یافتن حکومت اسلامی اروپا» را امضا نمود، همهٔ خلفا، امراء وسلاطین اسلامی اندلس نام برده شده و مهمترین حوادث دوران حکومت آنان نگارش یافته است.

این کتاب مشتمل است برتاریخ حکومت ۲۳ نفر امرای اسلامی دست نشاندهٔ عباسیان (ازطارق بن زیاد تایوسف فهری) که مدت ٤٦ سال (ازسال ۹۲ تا سال ۱۳۸ ه) حکومت اندلس رابدست داشته‌اند، و ٤۰ سلسله‌دولتهای اسلامی اروپا ازامویان‌قرطبه تاسلاطین غرناطه (امویان وحمودیان قرطبه، و ۳۸ سلسله حکومتهای ملوك‌الطوائف درسه دوره، ازحمودیان‌مالقه وجزیرهٔ خضراء، تاپادشاهان غرناطه).

تعلیقات و فهرستهای ٦ گانهٔ کتاب هم که برای مزید فائده تنظیم و ضمیمه گشته است، شاید در اهمیت کم از اصل کتاب نباشد.

۱- اگر گناهان مسلمین نبود، و اگر آشکارا معاصی کبیره‌رامرتکب نمی شدند، هرگزیك‌نفردشمن برایشان‌پیروز نمی‌شد، آری درد گناه بود که آنان را ازپای‌درآورد.

۲-س ۱۳: رعد، ی ۱۱: خدای وضع هیچ ملتی را دگرگون نمی‌سازد تا آنگاه که خود وضع خود را دگرگون سازند.

۳ نقشه و ۹ کلیشهٔ این کتاب ، از کتابهای ذیل اقتباس شده است :

۱ـ تاریخ اسلام وعرب .

۲ـ رحلة الاندلس .

۳ـ المنجد .

۴ـ Andalus : Spain Under The muslims

تهران ۱۰ بهمن ماه ۱۳۴۰
دکتر محمد ابراهیم آیتی

راهنمای مندرجات

الف ـ متن کتاب	١ـ٢٠٣
ب ـ تعلیقات	٢٠٤ـ٢٨٣
ج ـ فهرستها :	٢٨٥ـ٣٦٠
١ـ فهرست نام اشخاص	٢٨٥ـ٣٢٠
٢ـ فهرست قبائل	٣٢١ـ٣٢٧
٣ـ فهرست نام جاها	٣٢٨ـ٣٤٠
٤ـ فهرست نام کتابها	٣٤١ـ٣٤٦
٥ـ فهرست منابع ومآخذ	٣٤٧ـ٣٥١
٦ـ فهوست مطالب	٣٥٢ـ٣٦٠

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

2047.
G 923.254
M963G.
Murray. K. K.
Gandhiji
JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

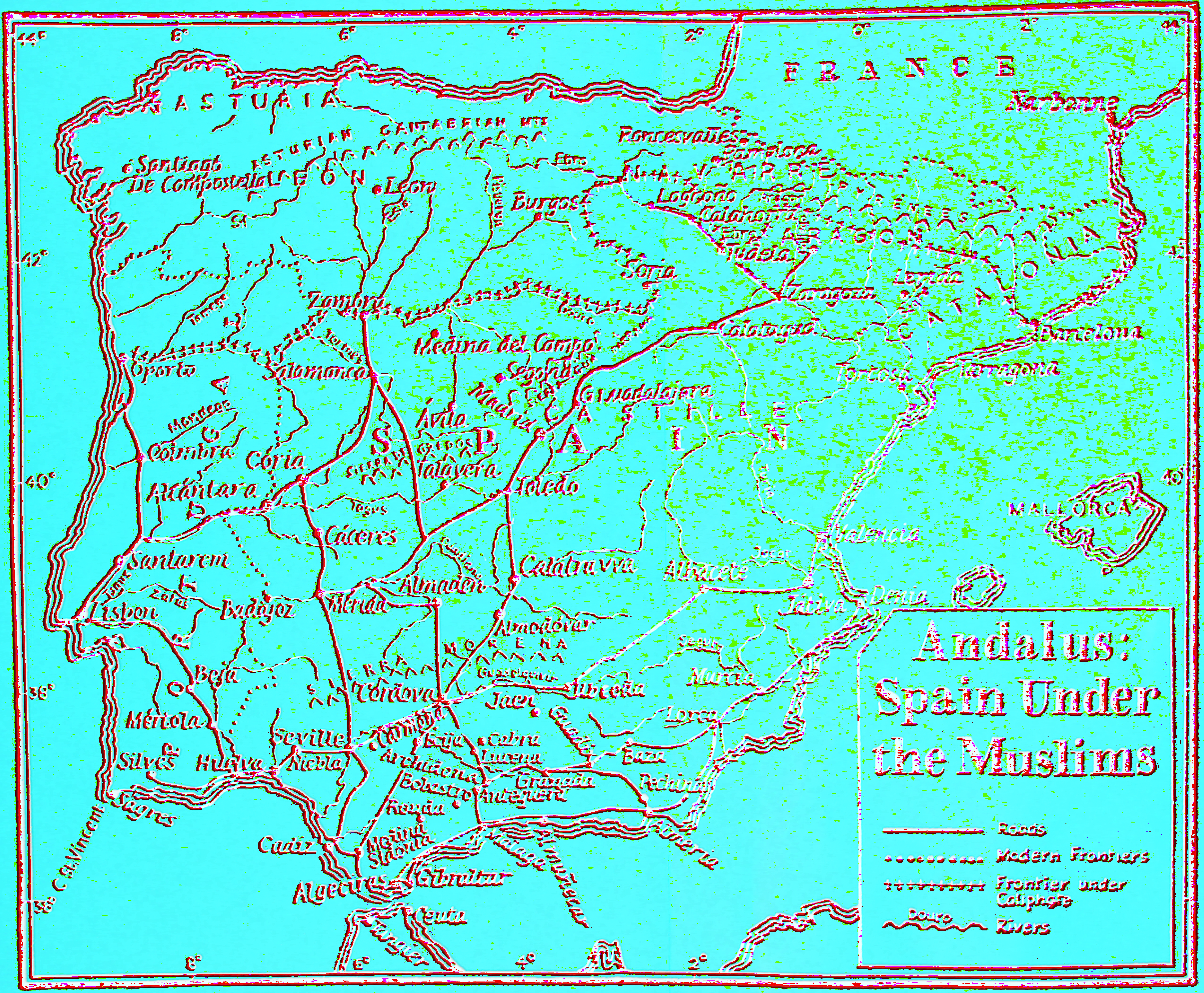

نقشهٔ اندلس : اسپانیای اسلامی

تاریخ اندلس Andalus[1]

(از قرن دوم تا نهم هجری مطابق قرن هشتم تا پانزدهم میلادی)

اجمال سخن آنکه اسپانیا را مسلمین در فاصلهٔ بین سالهای ۹۱ و ۹۲ (۷۱۰ـ۷۱۲ م) تسخیر کردند و آنرا تا سال ۱۳۸ هجری (۷۵۶ میلادی) مثل سایر ممالك اسلامی بتوسط حکامی که بدانجا میفرستادند اداره می‌نمودند.

درمیان چندتن از خاندان اموی که از قتل عام بنی‌عباس نجات یافتند شخصی بود از نوادگان هشام بن عبدالملك (۱۰۵ـ۱۲۵ هجری) دهمین خلیفهٔ اموی بنام عبدالرحمن (بن معاویة بن هشام) این شخص پس از چند سال سر گردانی از بی‌نظمی اسپانیا استفاده کرد و بمناسبت دشمنی میان بربرها وقبائل عرب مصمم شد که در آن سرزمین علی

۱ـ اسپانیول ودرنزدعرب اندلس قسم اعظم شبه جزیره‌ای است در گوشهٔ جنوب غربی اروپا و آن باقطعهٔ پرتقال شبه‌جزیرهٔ ایبری راتشکیل میدهد. پرتقال از نظر احوال جغرافیائی واحوال طبیعی بخشی ازسرزمین اسپانیا است. اسپانیا بانضام پرتقال شبه‌جزیرهٔ مربع‌الشکلی است که فقط ازطرف شمال شرقی باروپا یعنی بقطعهٔ فرانسه مربوط می‌باشد واین ارتباط راهم یکرشته جبال جسیم وبلند موسوم به پیرنه (برانس) که بمنزلهٔ دیوار عظیمی است این قطعه را ازاروپا مجزی میسازد و اطراف دیگر آن را آب احاطه کرده است. حدشمالی اسپانیا بخاك فرانسه یاسلسلهٔ جبال پیرنه واقیانوس اطلس یاخلیج گاسکنی (Gascogne) میرسد وازطرف مغرب باقیانوس اطلس وپرتقال محدود است و از طرف جنوب باقیانوس اطلس وبغاز سبته (جبل‌الطارق) وبحرالروم امتدادیافته وازسوی مشرق محدود ومحاط است ببحرالروم. عرض‌اطول آن ازطرف شمال بسوی جنوب ۸۵۶ هزارگز میباشد. مساحت سطح آن بالغ بر ۵۰۴۵۰۰ هزار گز مربع میگردد و بیش از پنج سدس شبه جزیرهٔ ایبری درتصرف اسپانیا است. جمعیت اسپانیا ۲۱ ملیون است (لغت‌نامهٔ دهخدا).

رغم بنی‌عباس دستگاه خلافتی جهت خود ترتیب دهد و چون مسلمین اسپانیا را در اجابت مسئول‌خویش‌موافق یافت در آخر سال ۱۳۷ هجری (۷۵۵ م) داخل آن‌شبه‌جزیره شد وسال بعد یعنی در ۱۳۸ غالب مسلمین اسپانیا در تبعیت اودر آمدند و عبدالرحمن توانست جلوی تعرضات عساکرعباسی رانیز بگیرد.

جانشینان اودر قرطبه بحفظ‌مقام خود باقی ماندندوتوانستند باتحصیل بعضی‌پیشرفتها درمدت دوقرن ازیکطرف جلوی دست اندازیهای عیسویان را درسمت شمال بگیرند وازطرفی دیگر عصیانهائی راکه از جانب رعایای ایشان بروز میکرد بخوابانند. این سلاطین تامدتی بهمان عنوان امیری یا سلطانی قناعت داشتند ولی عبدالرحمن سوم (عبدالرحمن بن محمدبن عبدالله‌بن محمدبن‌عبدالرحمن (۲) بن حکم بن‌هشام‌بن عبد الرحمن) در سال ۳۱۷ هجری (۹۲۹ م) عنوان خلیفه اختیار کرد واین خلیفه بزرگترین امویان اندلس است و اونه تنها در میان رعایای خود بقدرت حکومت میکرده و سلاطین عیسوی لیون و قشتاله وناوارا را مغلوب ساخته بلکه مهاجمینی راکه ازآفریقا باسپانیا هجوم آوربودند بیرون رانده وبوسیلهٔ سفاین توانا بردریای مدیترانه نیزاستیلا یافته‌است.

پس ازمرگ او هیچیك از اخلافش نتوانستند دنبالهٔ عملیات او را بگیرند ولی «منصور»وزیر وسردار مشهور (عبدالعزیز بن عبدالرحمن‌بن ابی عامرقحطانی) موفق بحفظ وحدت ممالك اموی شد.

درابتدای قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) انقلابات وحوادثی دراسپانیا بظهور رسید وبراثر این وقائع‌یك عده سلسله‌های کوچکی که درتاریخ‌اندلس «ملوك الطوایف»خوانده میشوند بوجود آمدند وغالب ایشان را خاندان معارف پرور بنی‌عباد که دراشبیلیه مقیم بودند (۴۱۴-۴۸۴ هجری) ازمیان برداشتند واین خاندان تامدتی بتنهائی اندلس را درمقابل دست اندازیهای عیسویان حفظ میکردند (۱۰۲۳-۱۰۹۱ میلادی) وچون‌عاجز آمدند«المرابطین»را ازافریقابیاری خود طلبیدند ولی‌المرابطین بزودی باستبداد پرداخته بربنی‌عباد سیادت یافتند وخود فرمانفرمای اندلس اسلامی

گردیدند(۱) .

تفصیل مطلب :

درخلافت ولیدبن عبدالملك ششمین خلیفهٔ امـوی که پس از مـرگ پدرش عبدالملك درسال ۸۶ هجری بخلافت رسیدوتا سال ۹۶ هجری خلافت کرد فتح اندلس واقع گردید و در روز پنجم ماه رجب سال ۹۲ هجری طارق بن زیاد بربری والی طنجهTangier ازطرف موسی بن نصیرلخمی بالشکریان خود از تنگهٔ جبل طارق Gibraltar عبور کرد .

موسی بن نصیرلخمی ازتابعین بود وازتمیم داری(۲) که یکی از صحابه است

۱ـ طبقات سلاطین اسلام ص۱۴-۱۵

۲ـ کسانی که ازتابعین برای جهاد وسرحدداری وغیره باندلس آمده‌اند :

۱ـ محمدبن اوس بن ثابت انصاری که ازابوهریرة روایت می کند .

۲ـ حنش بن عبدالله صنعانی که ازعلی بن ابی طالب علیه السلام وفضالة بن عبیدروایت کرده است . او مسجد جامع سرقسطه را تأسیس کرد وپس از شهادت علی علیه السلام از کوفه بمصرمنتقل شد . قبراو درسرقسطه است .

۳ـ عبدالرحمن بن عبدالله غافقی که ازعبدالله بن عمر بن خطاب روایت می کند .

۴ـ یزیدبن قاسط مصری که ازعبدالله بن عمرو بن عاص روایت نموده است

۵ـ موسی بن نصیرلخمی که ازتمیم داری روایت می کند (بقولی موسی از اسیران عین التمراست که خالداورا درمیان علوج عین التمر اسیر کرد و عبدالعزیز بن مروان او را آزاد کرد) تمیم بن اوس بن خارجهٔ داری لخمی نصرانی مذهب بود وبابرادرش نعیم درسال نهم هجرت اسلام آورد وساکن مدینه شد ، آنگاه پس ازکشته شدن عثمان بشام منتقل گشت . اومردی کثیرالتهجد بود وشبی راتاصبح بتلاوت این آیهٔ کریمه گذرانید :

«ام حسب الذین اجترحوا السیئآت ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات سواء محیاهم ومماتهم ساء مایحکمون» (جاثیة : ۲۱) .

۶ـ علی بن رباح لخمی .

۷ـ عمروبن عاص(کذا) !

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

روایت کرده است . اورامردی عاقل و کریم وشجاع وپرهیزکار نوشته‌اند . ابن خلکان می‌نویسد که درقحطی شدیدی درافریقا موسی مردم رابنماز وروزه واصلاح ذات البین امر کرد و با آنها برای دعای باران بصحرا بیرون رفت . مادرها را از بچه ها جدا کرد وفریاد ناله وشیون و گریه وزاری صحرا راگرفت تاظهر باین حال گذشت آنگاه موسی نماز خواند ودرخطبهٔ خود نام ولیدبن عبدالملك رانبرد . باو گفتندچرا نام امیرالمؤمنین رانبردی؟ گفت این جائی است که جزنام خدابرده‌نمی‌شود . پس باران بسیاری بارید ومردم سیراب شدند .

پدرش نصیرلخمی درسلطنت معاویة بن ابی سفیان رئیس ادارهٔ پولیس بود وبا ـ وجود این درجنك صفین از مخالفت باامیرالمؤمنین علی علیه‌السلام امتناع ورزید وحاضرنشد که باآنحضرت جنك نماید معاویه گفت چه مانعی داری که در این راه بامن همراهی کنی بااینکه مرابرتو حق نعمتی است که هنوزشکر آنرابجانیاورده‌ای؟ نصیر گفت برای من امکان ندارد که شکرتورا انجام دهم از راه کفران نعمت نسبت بکسی که حق شکراو برمن بزرگتر است . معاویه گفت او که باشد ؟ گفت خدای عزوجل . پس معاویه سربزیر انداخت و سپس استغفار کرد وازاو در گذشت وچون

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

۸ـ علقمة بن عامر .

۹ـ ابوعبدالرحمن عبدالله جبلی انصاری .

۱۰ـ عیاض بن عقبهٔ فهری .

(صفة جزیرة الاندلس ص٤ ومنابع دیگر)

یکنفرصحابی نیز باندلس رفت . اومنذرافریقی است که نامش رامنذر ومنتذر ومنیذر اسلمی یاثمالی نوشته‌اند وازرسول اکرم یك حدیث روایت کرده است که : « من قال اذا اصبح : رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیافاناالزعیم له لآخذن بیده فلادخلنه الجنة (حتی ادخله الجنة ـ ولادخلنه الجنة) منذر را ازآنجهت که ساکن آفریقا شد افریقی گفته‌اند (اسدالغابة ج٤ ص٤١٧ـ٤٢٢) استیعاب ذیل اصابة ج٣ ص٥٠٠ اصابه ج٣ص ٤٣٧ـ٤٤٤ صفة جزیرة الاندلس ص٣)

از کفایت ولیاقت او با خبر بود باین حرکت او ترتیب اثر نداد واو را پیوسته محترم میداشت.

بنقل ابن خلکان، عبدالعزیز بن مروان برادر عبدالملك والی مصر و افریقیه بود و برادر زاده‌اش ولید بن عبدالملك در زمان خلافت خود درسال ۸۹ باو نوشت که موسی بن نصیر را بآفریقا بفرستد ولی بنقل دیگری موسی درسال ۷۷ والی افریقیه شد (۱)

حکومت افریقا پیش ازموسی ازسال ۶۹ هجری درعهدهٔ حسان بن نعمان (۲) بود انفصال حسان ازحکومت افریقا به بربره جرئت داد که بنای طغیان وفتنه‌انگیزی وفساد نهادند ولی دراثر فعالیت وپشت‌کار ودرعین حال جرأت وشهامت نائب‌السلطنهٔ جدید آشوبی که بپاشده بود همگی فرو نشست و موسی بواسطهٔ یك رشته عملیات جنگی دلیرانه وجرئت وجسارتی که ازاو وپسرانش ببروز وظهور رسید قوای متحدهٔ بربرها را درهم شکست وهمدستان یونانی آنها نیز بکلی رانده شدند وسراسر کشور امن وآرام گردید، موسی باوضع سلوك و رفتار مسالمت آمیزی که نسبت برؤسای آنها درپیش گرفت توانست اعتماد کامل آنها را بطرف خود جلب نماید ودرآخر همه را باخود دوست وهمراه ساخت وسپس آموزگاران لشکری را فرمود که اصول و مبادی اسلام را بآنها بیاموزند ودرنتیجه درانداك زمانی تمام بربره داخل در دین اسلام گردیدند (۳) وچون نقاط مهاجرنشین اعراب مورد حملهٔ سخت واذیت و آزار یونانیانی بود که از جزائر دریای مدیترانه پیاده میشدند موسی لشکری بدفع آنان فرستاد و در نتیجه

۱ـ وفیات‌الاعیان ج۴ ص۴۰۲. عبدالعزیز درخلافت پدر در گذشت وصحیح عبدالله بن عبدالملك است

۲ـ حسان بن نعمان بن عدی بن بکر بن مغیث بن عمرو مزیقیا بن عامر غسانی که قرطاجنه رافتح کرد ودرسال ۸۰هجری در گذشت (معجم‌الانساب ص۹۹)

۳ـ بربرها یك تیره ازطوائف سفید پوست حامی بودند که شاید در ازمنهٔ ما قبل تاریخ بانژاد سامی پیوستگی داشتند. بربرهای ساکن سواحل افریقا مدتها پیش از این تاریخ مسیحی شده ولی دستجات دیگر که درداخل خاك افریقا اقامت داشتند از تاثیر تمدن روم وبیزانس برکنار مانده بودند (تاریخ عرب فلیپ حتی ترجمهٔ محمد سعیدی ص۶۶)

چندین جزیره از جمله میورقه(۱) و منورقه(۲) بتصرف مسلمین درآمد این جزائر زیر حکومت مسلمین در اندك زمانی معمور و آباد شده و مثل سایر اماکن و بلاد عرب با بنیه و عمارات عالی وقشنك زینت یافته واهالی بآموختن هنر اقبال نمودند، مسلمین هنرهای چندی به بومیان آموخته و اصلاحات دیگری در امور کشور بعمل آورده‌ند ودر آخر آن سرزمین راباوج ترقی رسانیدند. موسی از حیث وسعت قلمرو حکمرانی خود باحجاج دریك ردیف قرار داشته، لیکن از نظر لیاقت اداری و نظامی یا بعبارت دیگر در انتظامات کشوی ولشکری مقامش بمراتب برتر و بالاتر از او بوده است.
حوزهٔ نیابت سلطنت وی از سرحدات غربی مصر شروع شده تا سواحل اقیانوس اطلس امتداد داشته است غیر از سبته(۳) که آن بدست کنت ژولین Count Julian تحت پادشاه گوتیك اسپانیا از طرف امپراطور روم اداره میشده است جزائر غربی دریای مدیترانه همه داخل در حوزهٔ نیابت سلطنت او بوده است و طولی نکشید که حوزهٔ حکمرانی وی ضمیمهٔ مهمی پیدا نمود یعنی کشوری جزو آن گردید که خود بتنهائی یك امپراطوری محسوب میشد(٤)

وضعیت اسف انگیز اسپانیا (پیش از رسیدن مسلمین)

هنگامیکه آفریقا زیر حکومت اسلامی از نعمت آزادی عقیده و عدل وداد برخوردار بود ومراحل تکامل وترقیات اساسی را با قدم سریعی طی مینمود در این هنگام شبه جزیرهٔ اسپانیا همسایهٔ وی زیر پره‌های مظالم گوتها خرد ونابود میشد. و ضعیت این کشور و حالت اهالی آن در هیچ دوره‌ای باندازهٔ این وقت که زیر نفوذ سلاطین گوت بود آشفته وخراب وموحش نبوده است.

اولا نظیر ایام رومیان اشخاص متمول واشراف یاطبقات ممتازه ازدادن مالیات

۱- میورقة MaJorque جزیره‌ای است در شرق اندلس

۲- منورقه Minorque جزیره‌ای است درشرق اندلس نزدیك میورقه

۳- سبته (Ceuta) یکی از شهرهای مهم ساحلی افریقا است در مقابل جبل طارق اسپانیا وتنگهٔ جبل‌طارق را از اینجهت بغاز سبته نیز می گویند.

٤- تاریخ عرب واسلام ترجمهٔ فخرداعی ص۱۱۲-۱۱۳

وسایر عوارض دولتی معاف بودند وازاینرو طبقات متوسط که تمام بارهای کشورفقط تحمیل برآنها بوده روبخرابی وپریشانی نهادند. فعالیتها و عملیات مربوط به پیشه وهنر بواسطهٔ گرفتن عوارض ومالیاتهای زیادو کمرشکن یکسره معدوم گشته‌تجارت وصنعت بکلی از کشوررخت بربست وازطرف دیگر نازائی وبیحاصلی تمام‌آن کشور را فرا گرفت، درست مانند زمانیکه مسلمین را از آنجا اخراج کرده بودند (یعنی چگونه بعد ازاخراج مسلمین ازآنکشور اراضی حاصلخیزآن ویران وبیحاصل افتاد اینوقت همان منظرهٔ هولناك پیدا شده بود)

این کشور قطعه قطعه شده وصاحبان آن از خواص وعوام در منازل عالی خود فارغ آرمیده واوقاتشان راببطالت‌وتن پروری‌ولی‌یك‌بطالت شرير انه‌وفتنه جویانه‌ای بسرمیبردند. کار کشت وزرع یابازارع بوده‌است که بازنجیرهای محکم‌آهنین زمین بسته شده (یعنی هیچوقت نمی توانستند از آن خلاصی جسته بکار دیگر بپردازند) ویا با غلامانیکه بضرب شلاق بیرحمانهٔ مباشرین و اربابان سنگین دل بکار زمین میپرداختند. کشتکاران یاغلامان برای همیشه طوق بندگی بگردن انداخته وامید آنرا نداشتند که وقتی آزاد خواهند شدیا از کنار این مغاك ظلمت زایك روزی‌نجات یافته چشمانشان بشعاع آفتاب خواهد افتاد. بیچاره زارع وغلام‌مالك چیزی نبوده وهر گونه اختیاری رافاقد بوده است وبی اجازهٔ مالك قدمی نمیتوانستند بردارندحتی بدون اجازه ورضای ارباب حق ازدواج (زن گرفتن وزن دادن) را نداشتند، چنانچه بین زارعین دو ارباب مجاور ازدواجی اتفاق می‌افتاد اولاد آنها بین دو مالك بطور متساوی تقسیم میگردیدند.

درچاه جهالت ونادانی وخرافات واوهام سرنگون افتاده حالت روحی و اخلاقی آنها نیزنظیر ماديات آنها در نهایت درجهٔ انحطاط وخرابی بوده است.

یهودیان که یك عدهٔ خیلی زیادی‌ازآنهادرآن شبه‌جزیره مسکن‌داشتندهمیشه مورد تعقیب سخت واذیت وآزار سلاطین و کشیشان ونیزاشراف بودند. آنها ازاین مظالم وفشارهای طاقت‌فرسا بتنك آمده شورش کردند ولی خیلی زود سر کوبی شده ونائرهٔ شورش فرونشست درصورتیکه یك نتیجهٔ بسیاربد وخطرناکی از این شورش

عاید آنان گردید توضیح آنکه تمام املاك ومستغلات وکالا ومواشی وبالاخره آنچه را که دارا بودند همه را از آنها گرفته ضبط کردند و آنهائی که از این قتل عام جان بسلامت دربرده بودند تمامی رامحکوم بغلامی نمودند. پیر وجوان، زن و مرد بردهٔ مسیحیان شدند پیرانشان را درمذهب قدیم خود آزاد گذاشتند ولی جوانهارا باسرنیزه بدین مسیحی در آوردند (۱) ازدواج از میان اجتماع بطور کلی ممنوع گردید فقط یك بردهٔ یهودی حق داشته است که بایك بردهٔ مسیحی ازدواج کند والا با آزاد مسیحی ابداحق ازدواج نداشته است و این یك مجازاتی بود که ازطرف کلیسیا یعنی حوزهٔ کشیشان که نفوذشان دراین سرزمین بحد کمال بوده است برای یهود بدبخت مقرر شده بود، سکنهٔ مستأصل وپریشان شهروغلامان ذلیل وبیچاره وزارع بدبخت اسیرو بالاخره یهود که متصل مورد تعقیب و شکنجه و آزار بودند همهٔ اینها بستوه آمده انتظاریك نفر منجی را می کشیدند که آمده و آنها را از این بلیه که از یك مدت طولانی گرفتار آن بودند نجات بخشد چنانکه طولی نکشید که دریچهٔ امید باز شده نجات بخشی که منتظر آمدنش بودند دربحبوحهٔ شدت و گرفتاری شان ازیك محل غیر منتظری ورودنمود. توضیح آنکه ایالت مسلمین درطرف دیگر تنگه بنظراین مردمی که گرفتار جوروظلم سلاطین گوتیك ورؤسای مذهبی بودند آسمان امنیت و آرامش شمرده میشده است ولهذا یك عدهٔ زیادی از آنها ازاین مظالم طاقت‌فرسا ازخاك اسپانیا فرار کرده باستان مسلمانان یعنی افریقا پناهنده شده بودند.

۱- تاریخ عرب واسلام ص۱۱۳-۱۱۵

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

نقشهٔ اسپانیا در دورهٔ اعراب

تاریخ مختصر اسپانیا

از قدیم تا رسیدن مسلمین باین شبه جزیره

سکنهٔ قدیم این کشور ازقوم سلت Seltes بوده که ازفرانسه وارد آنجاشدند وقوم ایبر Ibers که اسم‌شان براین شبه‌جزیره اطلاق شده است ، این دوطائفه‌بیشتر درشمال ومرکز مسکن داشته‌اند پس‌طوائف دیگری ازخارج آمده درسواحل متوطن شدند ازجمله فینیقیان وپشت سر آنها یونانی وسپس کارتاژیها که این کشوررا تصرف نموده شهری بنام کارتاژ (قرطاجنه) Cartagena در آنجا بنانهادند ، در۲۰۰ سال قبل ازمسیح جنك دوم پونیك Punique(۱) واقع گردید و کارتاژیها شکست دیده رومیان براین کشور استیلا یافتند . تصرف شبه‌جزیرهٔ مزبور برای دولت روم نهایت ضرورت داشت چه‌آن درسرراه اروپا وافریقا واقع شده ومعبرآن دوقاره بود .رومیان تاقرن پنجم میلادی براندلس حکومت کرده ودردورهٔ آنها این کشور دارای‌شهرهای آباد ودرنهایت درجهٔ نضارت‌وخرمی بوده‌است ونیزیکعده رجال‌نامی‌درآنجا پیداشده که ازمفاخردولت وملت‌شمرده‌میشدندمانندسنکا Seneque (۲)ولوسین Lucien(۳)

۱- نام جنگهائی که درمیان رومیان و کارتاژ واقع شده است وجنك اول آن ازسال ۲٦٤ قبل ازمیلاد تا۲٤۱ قبل ازمیلاد وجنك دوم ازسال ۲۱۸ تا۲۰۱ قبل ازمیلاد و جنك سوم که قرطاجنة بکلی برباد رفت ازسال۱٤۹ تاسال۱٤٦ قبل ازمیلاد جریان داشته‌است (رجوع‌شودتاریخ آلبرماله ج۲ص۷٦-۷۸ وص۸۱-۸۹ وص۱۲۱-۱۲۳.

۲- یکی ازفلاسفهٔ مشهور روم‌است ولادتش در٤قبل ازمیلاد ومرك‌اودر٦٥ میلادی بوده است . بسیاری معتقدند که خوش‌رفتاری نرون (٥٤-٦۸ م) امپراطور روم‌درسالهای اول سلطنت ازتاثیر تربیت این مربی‌عالیقدر بوده‌است ولی درآخر بفرمان نرون، حکیم رگهای خودرا برید وبزندگی خود خاتمه داد .

۳- ازنویسندگان معروف یونانی

ومارسیال Martial (۱) وچهار نفر امپراطور یعنی تراژان Trajan (۲) آدرین Adrien (۳) مارکوس اورلیوس Marc - Aurele (٤) وتئودوس Theodose (٥)

پس از آنکه دولت روم غربی منقرض شد طوائف ویزیگوت Wisi goths وواندال Wandales بصورت مهاجمین داخل شبه‌جزیره شدند وورومیان رااخراج کردند باین ترتیب که اقوام وحشی شمالی مانند واندال ، آلن Alaine و سوئو Sueues و غیره بعد از اینکه فرانسه را نابود کردند باندلس حمله برده لیکن بعد ازچندی وحشیهای دیگری مانند ویزیگوت آنها را مغلوب ساخته و در قرن ششم میلادی اندلس رابتصرف خود درآوردند ودر زمان فتح مسلمین هم همین وحشیها اندلس را در دست داشتند ، بین این وحشیها بااقوام لاتینی که دراندلس مسکن داشتندامتزاج حاصل شده زبان آنها لاتینی گردید و نیز خدایان خود را ترك گفته دیانت مسیح را قبول نمودند ، زمان لشکر کشی مسلمین اقوام گت (٦) و لاتین باهم در تحت یك حکومت اشرافی تربیت یافته درمردم روح بندگی ورقیت پیدا شده بود (۷) .

فتح اندلس درسال ۷۱۱ میلادی (۹۲هجری) بدست مسلمین

در زمانیکه افریقا بدست موسی‌بن نصیرلخمی اداره میشد سلطنت اسپانیا با رودریك Roderic (۸) بوده است که وی تیزا Vitiza (۹) پادشاه سابق را مخلوع

۱- یکی ازشعرای روم که دراندلس متولد شده است

۲- (۹۸-۱۱۷ میلادی)　　۳- (۱۱۷-۱۳۸ میلادی)

٤- امپراطور روم که برشیوهٔ فلسفی رواقیان وخود ازفلاسفهٔ معروف بوده است و کتابی ازاو بیادگار مانده بنام «دربارهٔ خود» (۱۶۱-۱۸۰ میلادی)

٥- (۳۷۹-۳۹٥ میلادی) این چهار امپراطور روم دراندلس متولد شده‌اند

٦- در کتب عربی : قوط وغوط

۷- لغت‌نامهٔ دهخدا وتمدن اسلام و عرب ترجمهٔ فخرداعی ص ۳۲۷-۳۲۹

۸- درکتب عربی : «لذریق ورذریق» نوشته شده

۹ - که درکتب عربی : «غیطشه» آمده است درسال ۷۷هجری پادشاه‌شد و۱۵سال سلطنت کرد

ومقتول ساخته وخود تاج تخت را تصاحب نموده بود (پادشاهان گوت در اندلس که آخرشان رودریك بود، ۳۶نفر بودند لیکن رودریك ازخانوادهٔ سلطنت نبود واو را غاصب تخت وتاج سلطنت نوشته‌اند - صفة جزیرة الاندلس ص٦) اتفاق افتاد که ژولین Julian (۱) فرماندار سبته براثر آنچه ازرودریك نسبت بدخترش انجام شده بود ازپادشاه افسرده گشته ناچار بسایر فراریان اسپانیا ملحق گردید و از موسی جداً درخواست نمود که آن کشور را ازچنگال ظالمانه پادشاه غاصبش نجات بخشد. در جواب این تقاضا موسی بااجازهٔ ولید یکنفر افسرجوان متهوروصبوری بنام طریف را برای کشفیات وتحصیل اطلاعات مقدماتی بسواحل جنوبی فرستاد (۲) گزارشهائی که از افسرنامبرده رسیدمساعد ورضایت‌بخش بود لذا درماه رجب (سال۹۲) طارق بن زیاد(۳) ازلایقترین سرکردگان موسی باسپاه مختصری مرکب ازهفت هزارتن مردان کاری در محلی که هنوز بنام وی معروف است پیاده گردید وازآنجا اول بار بشهر «الجزیرة الخضراء» Algeciras فرودآمدونمازصبح رادرآنجاخواند وپرچمها برای لشکریان خود بست وبعدها درآنجا مسجدی بنام «مسجدالرایات» ساخته شد ودرزمان مراکشی(٤)

۱- در کتب عربی: «یولیان» ضبط شده

۲- اول کسی ازمسلمین که بعنوان جهاد باندلس رفت طریف ازموالی موسی بن نصیر بود که جزیرهٔ طریف بدومنسوب است طریف بکمك ژولین نصرانی (یولیان) امیر سبته که کینهٔ رودریك رادر دل داشت باصدسوار وچهارصد پیاده درماه رمضان سال۹۱هجری باندلس حمله برد وباغنیمت فراوان بازگشت پس موسی طارق رافرستاد و بعضی گفته‌اند پس ازطریف ابوزرعة یکی ازشیوخ بربر باهزارنفر باندلس حمله برد و او نیز با غنیمت بازگشت و بگفتهٔ بعضی ابوزرعة همان طریف بن مالك معافری یمنی است برخی او را طریف بن ملوك نوشته‌اند (صفة جزیرة الاندلس ص۸)

۳- طارق بن زیاد یاطارق بن عمرو درحدود سیصد نفراز عرب وده هزارنفربربری راکه بااو همراه بودند وقسمت کردوخود باقسمتی درجبل طارق فرود آمد و طریف بن مالك نخعی باقسمت دیگرلشکر درشهر طریف که بنام اونامیده شد. طارق بن زیاد پیش ازفتح اندلس والی طنجه بود

٤- عبدالواحدمراکشی ازدانشمندان قرن ششم‌وهفتم هجری نویسندهٔ کتاب «المعجب فی تلخیص اخبارالمغرب»

بهمین نام باقی بوده است ، گوتها اگرچه خیلی کوشیدندتاراه رابر طارق بسته ومانع پیشرفت وی گردند ولی نتوانستند بلکه ازضربات دشمن ازهم پاشیده متواری شدند وطارق راست بطرف طليطلة Toledo پیش رفت که از پیشرفتهای مشهور قابل یادداشت می باشد(۱) لشکرطارق باسپاه امدادی که ازمرکز رسید بالغ بردوازده ـ هزار گردید . رودریك که مشغول فرونشاندن نائرهٔ آشوب شمال بود (و تدمیر را بجای خود گذاشته بود) باشنیدن این خبرپبایتخت بر گشت تدمیر باو نوشته بود که مردمی بکشورما آمده‌اند که ندانیم آنها اهل آسمانند یا اهل زمین. پس رودریك امرای جزء وخوانین کشوررا بجنك فراخواندوحکم داد که‌همگی بادستجات‌خودشان درقرطبةCordoba باوملحق گردند . درنتیجه عده سپاه سلطنتی و سپاه امدادی رؤسا وامرای‌اطراف بیکصدهزارتن‌رسیدندواین‌دولشکردرکنار«وادی‌لكة»Guadalet(۲) روز یکشنبه دوروز بآخر رمضان سال۹۲ باهم تلاقی کردند وجنك میان آنها تا روز یکشنبه پنجم شوال ادامه داشت(۳) (۱۹ ژوئیه سال ۷۱۱ میلادی) فرزندان وی‌تیزا که از مظالم پادشاه خشمگین ودر رنج و زحمت بودند در همان حملهٔ اول از لشکر رودریك جدا شدند ولی درعین حال نیروی زیر فرمان پادشاه شمارهٔ آنها زیادواسلحه والات حربشان عالی و تربیت نظامی آنها مقتضی بود که تامدتی در مقابل حملات سخت اعراب پایداری‌نمایند وثبات واستقامت بخرج دهند بااین‌حال حملهٔ اخیرطارق بقدری سخت وشدید بود که مقاومت دشمن در مقابل آن محال گردید ، این بود که

۱ـ تاریخ ابن خلدون ج٤ ص۱۱۷

۲ـ درشمال شهرشذونة (Sidonia) واقع است

۳ـ طارق درجلوی‌لشکرخود سخنرانی مهیجی ایراد کردو آنان‌را بجهادوفداکاری وبردباری دعوت نمود و پس ازحمد وثنای پروردگار گفت : «ایهاالناس این المفر؟البحر ورائکم والعدوامامکم ولیس لکم والله الاالصدق والصبر، واعلموا انکم فی‌هذه‌الجزیرة اضیع من‌الایتام‌فی‌مأدبة‌اللئام وقداستقبلکم عدوکم بجیشه واسلحته ، واقواته موفورةوانتم لاوزرلکم الاسیوفکم ولااقوات‌لکم‌الاماتستخلصونه‌من ایدی عدوکم الخ (نفح‌الطیب‌ج۱ ص۲۲۵ وفیات ج٤ ص٤۰٤)

جمعیت گوتها بکلی ازهم پاشیده وپراکنده شدند وپادشاه درهنگام فرار خود راب‌آب رودخانه زده وبدین‌سان غرق گردید.(۱)

این فتح نتائج معنوی واخلاقی بسیاری دربرداشت و اول نتیجه‌اش آن بود که اهالی راچنان مرعوب ساخت که دیگر درصحرا ومیدان جرئت روبروشدن بااعراب‌را نداشتند (باید دانست که هیچ چیز حتی جدا شدن فرزندان ویتیزا از اهمیت این فتح نمی‌تواند بکاهد چه اینکه فاتح این میدان دوازده‌هزار بادیه نشین درمقابل پنج‌برابر خود لشکر تربیت شدهٔ منظمی بوده‌اند) سیدونیه (شذونه) و کارمونه (قرمونیة) Carmona ونیزاسیجه Ecija(۲) پس‌از کمی‌پایداری فتح‌شدوطارق‌فیروی خودرابچهار دسته تقسیم نمود دسته‌ای رابطرف قرطبة ودستهٔ دیگررابسوی‌مالقة Malaga ودستهٔ سوم رابطرف غرناطة Granada ازشهرهای‌ناحیهٔ البیرة Elvira(۳) مامور کرد وخود

۱- مقری می نویسد:رودریك ناپدیدشد ومسلمین اسب اورا بازین طلای گوهر نشان ویك لنگه کفش اوراکه نیزازطلا و گوهر نشان بود درمیان گل ولای بدست آوردندولی برمرده وزندهٔ پادشاه که غرق شده بود دست نیافتند (نفح‌الطیب ج۱ ص۲۴۳) طبری‌می‌نویسد: رودریك کشته شد (تاریخ ج۵ ص۲۴۵)

۲- در کتب عربی: استجه

۳- میان شهرالبیره وغرناطة شش میل راه است ودرمیان قبله ومشرق قرطبه واقع شده‌است، ازاین شهراست ابراهیم بن خالد وابواسحاق بن مسعود البیری گویندهٔ قصیدهٔ زهدیه‌ای که اولش این است:

تفتّ فؤادك الایام فتّا — وتنحت جسمك الساعات نحتا

وقصیدهٔ دیگری که درآن می گوید.

من لیس بالباکی ولا المتباکی — لقبیح مایأتی فلیس یراك

وهم اواست که می گوید:

ما امیل النفس الی الباطل — و أهون الدنیا علی العاقل
آه لسر صنته لم اجد — خلقاً لـه قط بمستأهـل
هل یقظ یسألنی علّنی — اکشفه للیقظ السائل

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

باچهارمین دسته بجانب طلیطله پیشرفت، مالقه و غرناطه و قرطبه بدون زحمت زیاد یکی پس ازدیگری فتح گردید (درطلیطله پایتخت مسیحیان ۲۵ تاج از سلاطین گتها بدست مسلمانان افتاد و در همین شهر زن بیوهٔ رودریك یعنی اجیلون Egilone را اسیر گرفتند ودرآخر پسرموسی اورا بزنی گرفت) گوتها ازحملات وحرکات سریع طارق سخت مرعوب وهراسان گردیدند. امرا و خوانین یا قبول اطاعت نموده و یا متواری شدند، رؤسا وپیشوایان مذهب بروم پناهنده گشتند ولی گروه بیشماری از مردم یهود وطبقهٔ زارع و فلاحت پیشه و دستهٔ غلامان و سایر مردم مستأصل پریشان مسلمین رامنجی خود دانسته ورود آنان را از صمیم قلب بیکدیگر تبریك می گفتند (فتح افریقا ومطیع نمودن بربرها برای عرب پنجاه سال طول کشید ولی تمام اندلس رادر مدت چند ماه مسلمین ازدست نصاری خارج ساخته بتصرف خود درآوردند).

طارق کمی ازسپاهیان خودرا برای نگهداری پایتخت (طلیطله) گذاشته حکومت آنرا بدست برادر ویتیزا پادشاه سابق سپرد وخود عقب گوتهای فراری شتافت و تا استوریه(۱) Asturias آنان راتعاقب نمود.

دراین میان موسی نائب السلطنهٔ هشتاد ساله که خبراین فتح راشنید بهرمنظوری که بود باهیجده هزار سپاه وارد اسپانیا گردید. موسی از سمت مشرق شروع بحمله کرد وپس ازتصرف اشبیلیه Seville و مارده Merida درطلیطله بسر کرده اش طارق ملحق گردید.

بگفتهٔ ابن اثیرموسی در رمضان سال ۹۳ هجری وارد اندلس گردید وشهر ابن السلیم وسپس شهر قرمونیه واشبیلیه ونیزمارده را درآخر رمضان سال ۹۴ روزعید

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

لو شغل المرء بتركيبه — كان به فی شغل شاغل
و عاين الحكمة مجموعة — ما ثلة فی هيكل ماثل
يا ايها الغافل عن نفسه — و يحك فق من سنة الغافل

(صفة جزيرة الاندلس ص ۳۰)

۱ـ در کتب عربی استوریش (مراصد) واستوریس (معجم البلدان)

فطر فتح نمود وچون اهل اشبیلیه شورش کردند ومسلمانان آن شهر را کشتند موسی پسرش عبدالعزیز را با لشکری فرستاد تا آنرا قهراً گشود وجمعی ازمردم آنرا کشت پس اهل آن شهر به لبله Niebla وباجه Beja گریختند وعبدالعزیز آندو را نیز فتح کرد وباشبیلیه برگشت . موسی در شوال سال ۹۴ ازمارده بسوی طلیطله رفت و با طارق ملاقات کرد واورا باتازیانه زد وتوبیخ کرد(۱) طبری می نویسد : موسی بر طارق غضب کرد پس پسرخود عبدالله را درافریقا بجای خود گذاشت ودر رجب سال ۹۳ با-ده هزار نفر بطرف اندلس حرکت کرد وحبیب ابن عقبة بن نافع فهری را نیز با خود همراه برد وپس ازرسیدن بطارق عذر اورا پذیرفت وازاو در گذشت وبسوی طلیطله اش فرستاد(۲)

موسی وطارق پس ازاختلاف نظری که درابتدای امر میان آنها پیدا شد قوای خودرا بهم پیوسته هردو بطرف اراگون Aragon روانه شدند ، سرقسطه -Saragose طرکونه Tarragona وبارسلون Barcelona(۳) و سایر شهرهای شمال رافتح کردند وتمام اسپانیا تاحدود پیرنه بدست مسلمین افتاد .

چند سال بعد ازاین پرتقال Portugal فتح شد و یک استان علیحده‌ای بنام «الغرب» Algarve تشکیل یافت وفقط درجبال استوریه Asturias مسیحیان اسپانیائی فراهم گشته ونیروئی علیه مسلمین تشکیل داده بودند ، موسی طارق را در گالیسی Galicia (۴) برای مطیع ساختن اهالی گذاشته خود داخل خاک فرانسه گردید . موسی درپیرنه اردو زده ودرنظرداشت تمام اروپا رافتح نماید بدینصورت که ازفرانسه وآلمان وایتالیا عبور نمود قسطنطنیه رافتح کند وپس از فتح از همانجا خود را بشام رساند وتمام این خطهٔ روی زمین را ازپرتو اسلام روشنی بخشد وظن قوی آن است که اگر موسی ازمقام خلافت روزاجازه یافته بود وخلیفه اورا بدمشق احضارنمیکرد

۱- کامل ج۴ ص۱۲۲ - ۱۲۳
۲- تاریخ طبری ج۵ ص۲۵۵
۳- در کتب عربی : برشلونه
۴- در کتب عربی : جلیقیه

اوکامیاب میشد وهمهٔ اروپا رافتح می‌نمود متأسفانه فرمان ولید بمراجعت، نقشهٔ اورا تغییرداد ودرفرصت کم توجه خودرا بگرفتن قسمتهای کوهستانی اسپانیا که مسیحیان تمام قوای خودرا برضد مسلمانان درآن حدود متمرکز کرده و برای دفاع و حمله آمادگی داشتند معطوف ساخت، موسی داخل گالیسی شد و برقلاع آنان دست یافته دشمن رابگردنه‌های جبال استوریه راند موسی ازلوگو Lugo بسپاهیانش فرمان‌می‌داد ویاغیان ازهر طرف رانده شدند ویکی بعد ازدیگری قبول اطاعت نمودند فقط پلیو Pelayo باچند نفراز حامیان وطرفداران خود باقی ماندند. او هم البته تسلیم میشد ولی درهمین هنگام نامهٔ خلیفه که موسی وطارق را امرقطعی بمراجعت داده‌بود رسید وحرکت موسی (که بسیار اسف‌آور بود) پلیورا فرصت داد که برای خود در جبال، قلاع ومستحکماتی ترتیب داده و پایهٔ حکومتی را بگذارد که در دوره های بعد قوت گرفته ولایات جنوبی مسلمین رانیست ونابود سازد.

موسی پیش ازحرکت کار حکومت اسپانیا رامنظم ساخته پسرش عبدالعزیز را بجای خود فرمانفرمای آن کشور قرارداد (آخرسال ۹۵ هجری) و مرکز حکومت راهم اشبیلیه تعیین نمود. عبدالله فرزند دیگرش راماًمور آفریقا نمود و نگهداری آن قطعه رابدو واگذاشت، عبدالملك فرزند کوچکتر ازهمه را بفرماندهی مراکش (مغرب الاقصی) تعیین کرد وحکومت بنادر وفرماندهی نیروی دریائی رابپسر دیگرش عبدالصالح داد وفرمود تااو درطنجه اقامت نماید.

موسی پس ازمنظم ساختن کار حوزهٔ نیابت سلطنت در افریقا و اسپانیا با عدهٔ زیادی ازاتباع وملازمان بدمشق روانه شد (۱).

پیش ازورود موسی بدمشق ولید ازدنیا رفته (۱۵ جمادی‌الاخرة سال۹۶هجری در۵۱سالگی، - تاریخ الخلفاء ص۲۲٤) وبرادرش سلیمان‌بن‌عبدالملك بجای اوبرسریر خلافت نشسته بود. سلیمان موسی را نوازش نکرد بلکه او را درمجلس عمومی چوب زده ویك روزتمام درمقابل قصرخود در آفتاب نگاه داشت سپس او را حبس کرد و پنهان باسپانیا امر فرستاد تا عبدالعزیز پسرموسی را بکشند و پس از کشته شدن

۱- تاریخ عرب واسلام ص۱۱۵ - ۱۲۰

عبدالعزیز دراسپانیا موسی را اجازه داد تا بهرجا خواهد برود موسی بمکه رفت و در همانجا مرد(۱)

برخی نوشته‌اند: سلیمان، موسی وطارق‌را معزول کرد تادر فقروتنگدستی جان سپردند ، بگفتهٔ ابن اثیرموسی درسال۹۷ باسلیمان‌بن عبدالملك بحج رفت‌ودروادی‌القری یامرالظهران درگذشت واو درسال ۱۹هجری درخلافت عمرمتولد شده‌بود(۲).

نتائجی که بیدرنك ازفتح اسپانیابدست آمد:

۱ـ ازمیان رفتن حقوق واختیارات طبقات ممتازهٔ روحانیان و اشراف، وآزاد گشتن طبقهٔ رنجدیدهٔ غلامان ونوکران که تا آنوقت مانند چهارپایان با آنها رفتار میشد ، آنها دراملاکی که بدست مسلمین درآمد مانند یك کشاورز ویك مستأجربا-کمال آزادی‌کار میکردند وعملاً زمینها درتصرف‌کامل بلکه مال آنها بود و فقط از محصول زمین سهمی بمالك مسلمان داده میشد .

۲ـ لغوشدن عوارض وباجهای سنگین که پیشه وهنر وحرفه وفنون را ازمیان برده وطبقهٔ متوسط راپریشان ومستأصل کرده بود .

۳ـ برقراری اصول مالیاتی عاقلانه و معینی که براساس عدل و مساوات قرار داشت :

الف : مالیات سرشماری (جزیه) که فقط از غیر مسلمان گرفته میشد و د دوازده قسط ازقرار ماهی یك قسط پرداخت میگردید وسبك وآسان بود زیرا که با-تغییریافتن شرائط و اوضاع زندگی افراد، تغییر می‌یافت بعلاوه راهبان و زنان و کودکان از آن معاف بودند ونیزاز اشخاص فقیر ومریض و کور و گنك و بردگان گرفته نمیشد .

ب : مالیات اراضی که روی میزان محصول بود و برزارع و کشاورز سنگینی نداشت .

۴ـ بسته شدن قراردادهائی میان مسلمین وبسیاری از شهرهای اسپانیا درایام

۱ـ فتوح العرب ص۱۰
۲ـ کامل التواریخ ج۴ص۴۱۲

حمله وجنک که عربها پس از فتح هم آنها راکاملاً محترم شمردند و از آن تخلف نورزیدند وحتی غیراز املاک واراضی اشراف ورؤسای کلیسیا واساقفه که یا فرار کرده ویا جزو یاغیان گالیسی درآمده بودند هیچ زمینی راضبط وتوقیف ننمودند.

۵- آزادی عیسویان که تا کنون مورد تعقیب و اذیت و آزار بودند در انجام مراسم دینی خود ونیزدر امور قضائی.

۶- روشن شدن مشعل مدنیت ودانش‌دراسپانیا بدست مسلمین در زمانیکه‌تمام اروپا اسیرجهل ونادانی و گرفتار جنک وجدال وحشیانه بوده است.

تقسیم اسپانیا بچهار استان

مسلمین اسپانیا رابچهار استان مهم تقسیم نمودند که هریك استاندار مستقلی داشت:

استان اول: قسمت جنوبی شبه جزیره که شهرهای عمدهٔ آن عبارت بود از قرطبه، اشبیلیه، مالقه،اسیجه(استجه) جیّان Jaen ووسونا Wosuna

استان دوم قسمت مرکزی اسپانیااست که شهرهای‌طلیطله.قرطاجنّه Carthagena مرسیه Murcia واورقه Lorca و والانس Valencia (۱) ودانیه Denia درآن‌واقع‌است

استان سوم مشتمل بود بر گالیسی وپرتقال وشهرهای مارده Merida، باجه Beja، لشبونة Lisbon وشلمنقه Salamanca

استان چهارم قسمتهای شمال شرقی که تاحدود پیرنه امتداد داشته وشهرهای سرقسطه، طرطوشه، طرّکونه، برشلونه و بربشتر Barbastro درآن واقع بوده‌است پس ازچندی فتوحات تازه‌ای بمیان آمد واستان‌پنجمی اضافه گردید که‌ناربون Narbonne وقرقشونه Carcassonne ازآن است.

اعراب وبرابره دراین‌شهرها ساکن شدند وهرشهری بقبیله وطائفه‌ای اختصاص یافت مثلاً دمشقیان‌درقرطبه، واهل حمص‌دراشبیلیه و لبلـه، واهل قنسرین‌در جیّان، و

۱- درکتب عربی: بلنسیه

خريطة اسبانيا
حدود دولية
الارتفاعات
الانهار
العاصمة
المقياس
فرنسا
خليج غاسكونيا
البحر المتوسط
المحيط الاطلسي
البرتغال
غليسيا
اشتوريا
البشكنس
نافارا
قشتاله
قاتلونيا
أرغون
قشتاله الجديده
استريمادورا
سيارا مورانا
الاندلس
مرسيه
بلنسيه
جزر باليار
جزيرة مايوركا
منورقا
ايبيا
فورمنتيرا
لاكرونيا
اوفيادو
بلباو
فيراندا
بورغس
وادي الوليد
مدينة دل كمبو
سرقسطه
مدريد
طليطله
برشلونه
طرطوشا
بلنسيه
اشبيليه
قادش
غرناطه
مالقه
مرسيه
قرطجنه
المريه
جبل طارق
الجزيرة الخضراء
طنجه
سبته
تولوز
جبال ايباريا
البيرينيه
خليج الاسد
سييرا نيفادا

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

اهل فلسطین درشهرسیدونیه و الجزیرة، و مردم‌اردن در رَیّه و ما لَقَه، وایرانیان در کَزِرِس Xeres (۱) واهل عراق درغرناطه، ومصریان درلشبونه وماردِه، وقبائل‌عراق در غَرناطة ساکن شدند وده‌هزار نفرحجازی درقسمتهای مرکزی جای گرفتند(۲).

حکومت عبدالعزیز و رونق اسپانیا(۳)

عبدالعزیز باحسن تدبیر وسیاست‌عاقلانهٔ خود رضایت تمام طبقات راجلب‌نمود وازدواج میان ملت غالب و مغلوب را رواج داد وخود اجیلْون زن رودیك را بنکاح درآورد، کسب وبازرگانی وحرفه‌های فلاحتی رونقی بسزا یافت واسپانیا ازقیدتابعیت وبندگی فئودالیته بکلی آزاد گردید وبا دست عرب بصورت یك بستان سرسبز و خرم در آمده پیشه وهنر وعلوم وفنون ترویج گردید.

عبدالعزیز درآخر سال۹۷(۳) یا۹۸(٤) بدست‌مسلمین اندلس ازجمله‌حبیب‌بن ابی‌عبیدهٔ فهری وزیادبن نابغهٔ تمیمی و شاید بتحریك و دستور محرمانهٔ سلیمان بن عبدالملك پس ازآنکه نماز صبح رابا سورهٔ حمد وواقعه خوانده بود کشته‌شد وسراو راحبیب‌بن ابی‌عبیدهٔ فهری نزد سلیمان برد وسلیمان آنرا برای پدرش موسی‌فرستاد وشش ماه اهل اندلس بدون والی ماندند.

حکومت ایوب‌بن حبیب لخمی(۴)

شش ماه بعد از کشته شدن عبدالعزیز، خواهر زادهٔ موسی ایوب بن حبیب بحکومت بر گزیده شد، اومرکزحکومت رادر اول سال۹۹ یا ۹۸ ازاشبیلیه بقرطبه نقل داد وپس از چند ماهی بفرمان نائب‌السلطنهٔ آفریقا معزول گردید (۹۸هجری).

حکومت حارث‌بن(۵) عبدالرحمن‌بن عثمان ثقفی(۵)

پس ازعزل ایوب بفرمان سلیمان، حارث بن عبدالرحمن ثقفی بجای او نصب

۱- درکتب عربی: شَرِیْش

۲- تاریخ عرب واسلام فارسی ص۱۲٤ عربی ص۱۰۱

۳- تاریخ طبری ج۵ ص۲۸٦

٤- کامل‌التواریخ ج٤ ص۱٤٤ - المعجب‌ص۱۲

۵- کامل‌التواریخ ج٤ ص۱٤٤

گردید (۹۸هجری) او چهارصد تن از خانواده‌های نجیب اعراب افریقا را با خود باسپانیا برد و در حدود سه‌سال حکومت کرد وفتوحات زیادی داشت که باعث شهرت و نیک ـ نامی او گردید .

در اینوقت و تا زمان عباسیان فرمانداران شبه جزیرهٔ اسپانیا بعضی اوقات از جانب نائب‌السلطنه آفریقا که درقیروان بود تعیین میشد و گاهی هم ازدربارخلافت دمشق واین ترتیب یعنی وجود دومرکز مختلف مفاسدی وخطرهائی دربرداشته است چه این اختلاف نظر، امرادارهٔ کشور را مختل ساخته دوام و ثبات یك سیاست و خط مشی واحدی را بهم میزد و نیزسبب اغتشاش ونا امنی کشور شده از تقویت و حمایت پادگان دور دست جلو گیری مینمود .

حکومت سَمْح بن مالك خَوْلانی (٦) فاتح ناربون Narbonne

عمربن عبدالعزیز (۹۹ـ۱۰۱ هجری) در سال ۱۰۰ هجری (۷۱۹ میلاد) از آشوب واغتشاش اسپانیا باخبر گشته وبعذرعدم کفایت ولیاقت، حارث را که مُضَری بود معزول ویکی ازافسران قحطانی یمن رابنام «سَمح بن مالك خَولانی» بجای او منصوب نمود (رمضان ۱۰۰هجری) این مرد که در فنون حربی ونیزدر ادارهٔ وانتظام امور هردو مهارتی تمام داشت ادارهٔ مجدد حکومت‌ونیز اصلاحات جدید مالی آنجاباو سپرده‌شد. وی مطابق دستور خلیفه از ملل ونژاد های مختلف و نیز از فرق مذهبی و احزاب متفرقه‌ای که در آن شبه جزیره مسکن داشتند آماری ترتیب داده‌بعلاوه‌حکم داد سرتاسر کشوررا مساحت‌وممیزی کردندباین معنی که‌شهرها ، کوهها، رودخانه‌ها ودریاها وازاین گذشته خصائص زمین ، نوع محصول ومنابع ثروت کشور آنچه بودهمه را ازجزئی وکلی با کمال دقت واهتمام روی نقشه‌آوردند . مسجدجامعی‌درسارا گوسه Zaragoza(۱) بنانمود ونیز پلهای فراوانی یاازنو ساخته ویا مرمّت واصلاح کرد ، او پس ازفراغت ازاصلاحات نامبرده بسر کوبی و مطیع ساختن مسیحیان یاغی و تصفیهٔ

۱ـ در کتب عربی : سَرَقُسْطَه

Kashmir University Library
Accession No. 74580

لانگدوك (سپتیمانیه) و پرووانس که متعلق بگوتها بوده پرداخت و یاغیان شکست خورده ناچار بگردنه‌های جبال اَستوریه پناه بردند، سپتیمانیه تاراج شد ونار بن فتح گردید. سمح دستورداد که درنار بن قلاع واستحکاماتی بنا نموده و پادگان گذاشته خوداو بطرف اراگون وجنوب فرانسه حمله برد وپایتخت اراگون را محاصره کرد ولی چون قسمت عمدهٔ سپاه خود را عقب گذارده بود و سپاه همراهش بقدرکافی نبود پیش ازاینکه آخرین حمله‌اش بشهر آغاز گردد امیر فرانك اود Eudes با لشکر انبوهی برای خلاصی پایتخت‌خود وارد گردید ومسلمین درمقابل دشمن ده‌برابرخود بجنك ایستادند وبا کمال مردانگی ودلیری جنگیدند، افسران غلاف شمشیر ها را شکسته وسر گرم پیکار شدند که یا فتح نمایند و یا کشته گردند. این جنك بسیار مدهش وهولناك بود وتا مدتی معلوم نمیشد که فتح با کدام طرف است ناگهان در-گیرودار جنك تیری ازطرف‌دشمن بگردن سمح خورده واو درپای دیوار شهر بروی زمین افتاد (۱۰۲ هجری) (۱).

انتخاب سمح بن مالك خولانی بامارت اسپانیا ازاین جهت شد که معمول خلفا بود هنگام رسیدن مالیات ازاکناف کشور های اسلامی باید ده نفراز رجال کشوری ولشکری همراه آن اموال ازمحلی که فرستاده شده بحضور خلیفه بیایند و سوگند یاد کنند که ازآن اموال‌حتی یك دینار ودرهم‌نیست که بحق اخذ نشده باشد یا بقدر یکدینار ویکدرهم ازحق کسانی که باید ازبیت‌المال بآنها داده شود باقی نمانده‌است. درزمان عمربن عبدالعزیز هیئتی که ازافریقا بشام وارد شده و اموال را تسلیم مقام خلافت کردند هشت نفراز ده‌نفر آنها سوگند رایاد کردند ولی دونفر امتناع کردند یکی ازآندو نفراسمعیل‌بن عبیدالله بود ودیگری سمح‌بن مالك، عمر بن عبدالعزیز امتناع آندونفر راقابل توجه قرار داد وآنها را در آغوش گرفت و پس از تحقیق از سابقهٔ آنها اسمعیل رابامارت‌افریقا وسمح‌بن مالك رابامارت اسپانیا منصوب کرد(۲)

۱- تاریخ عرب واسلام ص۱۳۷

۲- حواشی اطلس تاریخ اسلامی

حکومت عبدالرحمن بن عبدالله غافقی۱ (۷)

هنگامیکه مسلمین سردار خودرا بخاك افتاده دیدند میدان جنك را رها کرده روبگریز نهادند لیکن عبدالله بیدرنك فرماندهی سپاه را بعهده گرفت و با مهارت وجرأت کم نظیری که حتی دشمن هم اورا آفرین گفت لشکرپراکندهٔ مسلمین رااز پرووانس (Prouince) منظماً عقب نشاند ، این جنك که در کنار شهر تُولُوز پایتخت اراگون واقع شد وعدهٔ زیادی ازافراد برجسته ونامی عرب درآن کشته شدند درماه مه‌سال ۷۲۱ میلادی روی داد.

عبدالرحمن رامردی بغایت لایق و کافی وصاحب جرأت وشهامت وبصحت عمل وپاکدامنی معروف ودر داوریهای خود بی‌غرض نوشته‌اند ، اوتوانست دستجات رقیب وعناصر یکدیگررا که درآن شبه‌جزیره می‌زیستند تاورود جانشین خودتحت نظارت ومراقبت قراردهد.

عبدالرحمن فقط چندماهی (۲) برسرکار بود ودرصفر سال ۱۰۳ معزول گشت .

حکومت عنبسة بن سُحَیْم کلبی قحطانی (۸)

عنبسة ازطرف نائب‌السلطنهٔ افریقا بحکومت اسپانیا منصوب ودرماه صفر سال ۱۰۳هجری بآنجا وارد شد وزمام امور رابدست گرفت ، عنبسه کمی پس از جلوس هشام بـن عبدالملك (۱۰۵-۱۲۵ه) بفرانسه لشکر کشی کـرد ودر نتیجه قَرْقشونهٔ Carcassonne ونیم Nimes وچندین قطعهٔ مهم دیگـر را گرفت و نیز باطـوایف و دستجات کوچك مجاور قراردادهای تدافعی بست (۳).

فتوحات عنبسه رابیشتر مرهون عقل وتدبیروکاردانی اودانسته‌اند نه زوروقوه، مساعی و کوششهای اوبرای استمالت وجلب خاطر سکنه موقعیت اعراب رادرجنوب

۱- منسوب به «غافق» Blacazar حصنی دراندلس

۲- بگفتهٔ معجم‌الانساب تاسال ۱۰۵ برسر کار بود وبگفتهٔ ابن اثیردر کامل‌تاسال ۱۱۲ که دیگران آغاز نوبت دوم‌امارت اودانسته‌اند، امارتی نداشت وپس ازسمح بلافاصله عنبسه امارت یافت

۳- کامل‌التواریخ ج٤ ص۱۹۷

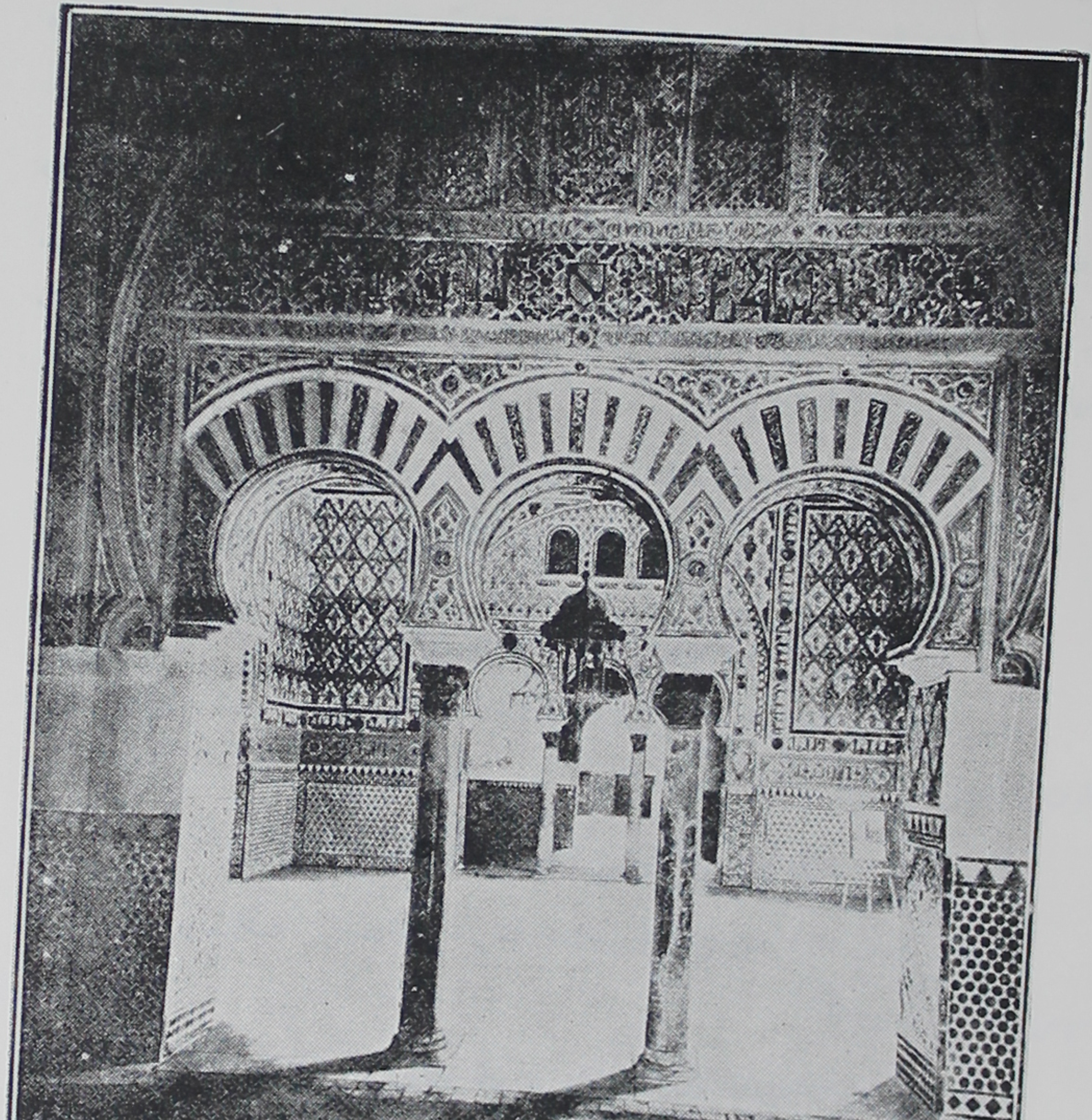

تالار سفرا دراشبیلیه

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

فرانسه تحکیم وتثبیت نمود، متأسفانه عنبسه در گردنهٔ جبال پیرنه Pyrenees بدست یاغیان کشته شد (۱۰۷ هجری) ومرك اودوباره این شبه جزیره را بحال هرج و مرج انداخت ، عملیاتی که درفرانسه جریان داشت متوقف گردید وافسراو «عُذْرة» باسپاه خود باسپانیا برگشت .

ازمرك عنبسه تاتعیین ثانوی عبدالرحمن غافقی در۱۱۲هجری درمدت پنج سالی که طول کشید شش نفرامیر دراین استان عوض شوند که بعضی فقط چندماهی برسر کار بودند وبواسطهٔ همین تغییروتبدیل زیاد امرادارهٔ آن کشوربکلی مختل گردید ویاغیان روزبروز قوت میگرفتند .

حکومت عذرة بن عبدالله فهری مضری(۹)

عذره درسال۱۰۷هجری چند ماهی امارت داشت وابن اثیرازا ونام نبرده است(۱)

حکومت یحیی بن سلمه (سلمی) کلبی (۱۰)

یحیی درشوال یاذی‌القعده سال۱۰۷ بولایت اندلس منصوب شد و دوسال ونیم امارت داشت .

حکومت حذیفة بن احوص اشجعی(۱۱)

حذیفه درسال ۱۱۰ هجری برای مدت شش ماه متصدی حکومت اندلس بود وسپس معزول گردید(۲)

حکومت عثمان بن ابی نسعهٔ خثعمی (۱۲)

عثمان درشعبان سال۱۱۰ هجری از طرف عبیدة بن عبدالرحمن سُلَمی والی آفریقا باندلس رسید و در آخر همان سال معزول گردید ، او فقط پنج ماه امارت اندلس داشت .

حکومت هیثم بن عبید کنانی(۱۳)

هیثم درمحرم سال۱۱۱ امارت یافت و۱۰ماه وچند روز اسیربود ودرذی‌الحجه

۱ـ کامل التواریخ ج٤ص۳٦۰

۲ـ مقری اوراپس ازعثمان نوشته است ـ نفح‌الطیب ج۱ ص۲۲۰

وفات کرد(۱) هیثم که درسال ۱۱۱ باسپانیا آمد، برای خراب کردن قلاع و مستحکمات دشمن وادامه دادن فتوحات در ماورای جبال پیرنه کوششهائی نمود ، لیون Leon و شهرهای دیگری بتصرف آمد ونواحی دیگری تحت باج وخراج قرار گرفت لیکن اختلاف داخلی اعراب باعث شد که این شهرها را از دست بدهند و نیز بیدادگری بربرها که قسمت اعظم لشکر عرب را تشکیل میدادند سکنهٔ این نواحی راکه با مسلمین عرب روابط دوستانه داشتند بستوه آورده ازدوستی بدشمنی کشانید .

حکومت محمد بن عبدالملك اشجعی (۱۴)

محمد درسال ۱۱۲ هجری فقط دوماه حکومت اسلامی اندلس را بدست داشت.

حکومت عبدالرحمن بن عبدالله غافقی (در نوبت دوم)

عبدالرحمن درماه صفرسال ۱۱۲ هجری از طرف خلیفه هشام بن عبدالملك و عبیدالله بن حبحاب والی افریقا(۲) بامارت رسید . سکنهٔ مسلمان از انتخاب مجدد او اظهار شادمانی نموده وآنرا برای آن شبه جزیره بفال نیك گرفتند ، شاید عبدالرحمن تواناترین فرمانداری است که در دورهٔ خلافت بنی امیّه در آن شبه جزیره حکمرانی داشته است و با دیگران قابل مقایسه نیست ، عبدالرحمن علاوه برمهارتی که در فنون نظامی ولشکری داشت درادار و منظم ساختن امور کشوری نیز نهایت درجه استعداد ولیاقت رادارا بوده است . او برمسلمین عرب نفوذ کامل داشت(۳) تاآنجا که سربازانش درمقابل فرمان اواطاعت محض بودند با این همه او را دارای قلبی ملایم ومهربان وداد ودهشی فراوان نوشته‌اند وازاین جهت درنظر مردم بسی عزیزو گرامی بود. عبدالرحمن تمام شهرستانها وبخشهای حوزهٔ حکومت خود راکاملا گردش کرد ودرهرجا شکایتی بودمرتفع ساخت قضاتی که درانجام وظیفه کوتاهی کرده یامرتکب خیانتی شده بودند همه رامعزول وبجای آنان کسانی راکه دارای نجابت و شرافت و درستکار و پاکدامن بودند تعیین نمود ، با تمام طبقات یکسان رفتار می‌نمود .

۱ـ مقری امارت اورا دوسال ومرك اورادر ۱۱۳ نوشته است. نفح الطیب ج ۱ ص ۲۲۰

۲ـ عبیدالله ازربیع الثانی ۱۱۶ هجری تا رمضان ۱۲۳ که درگذشت والی افریقا بود

۳ـ وتوانسته بود رضایت خاطرعربهای مضری وقحطانی راجلب نماید

احکام وقوانین وعدالت را درمیان آنها بدون هیچ تبعیضی اجرا میکرد و کوچکترین فرقی میان نژادها یا فرقه‌ها و پیروان مذاهب مختلف نمی گذاشت. کلیساهائی را که از مسیحیان گرفته بودند بصاحبان اصلی آنها بر گردانید. درامور مالیاتی دقیقاً تجدید نظر نمود واز بی‌نظمیهائی که مخالف باامنیت و آسایش همگانی بود جلوگیری کرد. وسائل آسایش وآرامش مردم را ازهرجهت فراهم ساخت ودرعین این اشتغال باصلاحات و انجام وظائف حکمرانی، ازحفظ وحراست سرحدّات شمالی باز نماند، عبدالرحمن در مقام تلافی شکست تولوز Toulouse (۱) وانتقام از دشمن برآمد وبرای پیشروی در طرف شمال مدتی با کمال استقامت کوشیده سپاه بسیاری را فراهم کرد و عدهٔ زیادی داوطلب باوپیوستند.

طغیان عثمان بن ابی نِسْعهٔ خثعمی

عثمان بن ابی نِسعة که درسال ۱۱۰ هجری از طرف والی افریقا عبیدة بن عبدالرحمن سُلَمی بحکومت اندلس منصوب و در آخر همان سال معزول گردید و اکنون فرماندار جزیرهٔ سَرْدانیه Sardaigne (۲) بود و دختر اود پادشاه فرانك را گرفته وبا اواتحاد کرده بود، درمقابل عبدالرحمن پرچم عصیان برافراشت و بنای خودسری گذاشت. عبدالرحمن هم کسی نبود که با حریف خود مدارا کرده فتنه را نادیده بگیرد وخواباندن آنرا بتأخیر اندازد، او بدون فوت وقت بیدرنك یك عده سپاه بجنك عثمان فرستاد ودر نتیجه رئیس یاغیان بطرف کوهها فراری شد، عثمان دربین راه فرار دستگیر شد وبقتل رسید وعروسش بدست سر کردهٔ عبدالرحمن افتاد وبا احترامات لازمه بدمشق فرستاده شد ودرآنجا پس ازچندی بنکاح یکی از پسران هشام درآمد.

شکست و کشته شدن عثمان قلمرو امیری را که باوی قرارداد اتحاد بسته بود

۱ــ تاریخ عرب واسلام سیدامیرعلی، ترجمهٔ عربی ص۱۲۷ ترجمهٔ فارسی ص۱۵۳

۲ــ جزیره‌ای است دردریای مدیترانه‌واقع در آنطرف جبال پیرنه که در بعضی کتب عربی: قردجانه نوشته شده

وهم پیرو زن اودو بهیجان آمده وعبدالرحمن دید که پیش از تهیهٔ کامل برای حمله بشمال که نقشهٔ آنرا قبلاً کشیده بود تا گزیر است با دشمن جنگ نماید، پس در بهار سال ۷۳۲ میلادی (۱۱۴ هجری) وارد خاک فرانسه گردید. او پس از جنگ هولناکی که در کنار رودخانهٔ «رُن» روی داد مردم شهر آرل Arles را که پس از مرگ عثمان بن ابی نسعه از دادن خراج استنکاف کرده بودند بقبول وحفظ عهدنامهٔ خراج ملزم ساخت و سپس راه بُرْدُو Bordeaux (۱) را پیش گرفت آن هم پس از پایداری مختصری بتصرف درآمد امیر فرانک کوشش کرد تا راه عبور از دُرْدُنی Dordonne (۲) را بر حریف ببندد ولی شکست خورد وبقول یکی از نویسندگان شمارهٔ مسیحیانی را که در این جنگ بخاک هلاک افتادند جز خدا کسی نمیداند لیون یکی از شهرهای درهٔ رود رُن و شهرهای دیگری نیز بتصرف آمدند وعبدالرحمن در تمام این شهرها پادگان قوی گذاشت.

اودو پس از شکست در ساحل دوردنی دید که خود نمیتواند از عهدهٔ مقاومت با مهاجمین برآید لذا از شارل مارتل Charles Martel که مردی مقتدر و بی پروا بود استمداد کرد و او هم با کمال میل پذیرفته حاضر شد این کار را بعهده بگیرد و از جوانب واطراف ومردم صحرائی ژرمن جمعیت وحشی بیشماری را فراهم ساخت وبسمت جنوب رهسپار گردید.

جنگ تور وپواتیه در سال ۷۳۲ میلادی (رمضان ۱۱۴ هجری)

دراین میانه مسلمین بطرف تور پیش رفتند و با حمله آنرا گرفتند، لشکر اسلام کوشش داشتند که از رودخانه لُوآر Loire بگذرند که در این هنگام شارل مارتل باسپاه خود وارد شد وعبدالرحمن راجع بنیروی دشمن از اشتباهی که نتیجهٔ گزارشهای غلط بود بیرون آمد ودید که دشمن در شماره چندین برابر از لشکر اسلامی بیشتر است. پس باشتاب تمام پیش قراولان وجلوداران لشکر را فرا خوانده واز سواحل

۱- یکی از بندرهای مهم فرانسه واقیانوس اطلس که در کنار رود گارُن واقع است.

۲- رود گارُن (Garonne) در فرانسه از کوههای پیرنه سرچشمه گرفته و پس از پیوستن برود دُوردُونِه، گارُن بزرگ را تشکیل داده باقیانوس اطلس میریزد.

رودخانه عقب کشید ، عبدالرحمن محلی رامیان تور و پواتیه برای اردو برگزید و همانجا رالشکرگاه قرارداد ولی وضعیت لشکر اورا بی‌نهایت مشوش ونگران ساخته بود زیرا غنائم بسیاری که درطرف شمال بدست آورده بودند روح سربازی مسلمین راقدری سست کرده وازهم آهنگی آنهاکاسته بود بلکه فکرعقب نشینی را گاهی برسر زبانها می آورد

جمعیت شارل مارتل که مرکب ازسواره نظام وسربازان پیاده بود و بدنها را باپوست گرگ پوشانده بودند از لوآر گذشته بفاصلهٔ چند میل بالاتراز اردوگاه مسلمین فرود آمدند ومحلی را گرفتند که رودخانه پشت سرواقع شده بود ، محل جنك را با اینکه عیناً معلوم نیست بطورقطع درسرزمین واقع میان تور وپواتیه دانسته‌اندواین قطعه ، ازشعبه‌های لوآر مشروب می‌شده است ، سرزمین مزبور تشکیل یك جلگهٔ وسیع میداده است که ازانبوه درختان مراتع وچراگاهها و دهکده های کوچك زیبا زینت یافته ومنظره‌ای فوق‌العاده فریبنده داشته است .

چندین روز میان دولشکر زدوخوردهائی بنفع مسلمین در جریان بود و روز نهم پس ازجنك عمومی شدیدی که تاغروب آفتاب آتش آن زبانه میکشید دولشکر ازهم جداشدند ، صبح روز بعد جنك دوباره شروع شد و آثار فتح مسلمین از گوشه و کنار میدان جنك هویدا بود ولی خبردستبرد دشمن باردوی عرب وغنائم آنها همهٔ لشکر را از میدان جنك بطرف غنائم و دفاع ازآن برد و دیگر عبدالرحمن هرچه کوشش کرد نتوانست دوباره نظم لشکر را برقرار سازد و در این گیرودار نیزه‌ای بپشتش رسیده برزمین افتاد ودرنتیجه صفهای تمام لشکر اسلامی بکلی بهم خورد و دشمن بااستفاده‌ازاین‌موقعیت ، طومارلشکرمسلمین را ازهم دریده تلفات زیادی بآنها وارد ساخت(۱) بارسیدن‌شب دولشکرازهم جدا شدند وفرانکهای غالب نیزازرسیدن شب وجدائی دولشکر خوشنود بودند زیرا که از ضربت شمشیر عرب خاطرات تلخی داشتند ، درلشکرگاه مسلمین میان سرکردگان سپاه عبدالرحمن‌نزاع شدیدی در-گرفت تاآنجا که نوشته‌اند برخلاف یکدیگر شمشیر کشیدند و در آخرکار تصمیم

۱- رمضان ۱۱۴ هجری ۷۳۲ میلادی

عقب نشینی قطعی شد وچون پاسی ازشب گذشت فرماندهان،لشکر اسلامی راحرکت داده بطرف سپتیمانیه عقب کشیدند . صبح فردا شارل مارتل و متحدّ وی اود از سکومت و خاموشی اردو گاه مسلمین بدگمان شدند که مبادا در زیر پردهٔ سکوت طرح تازه‌ای ریخته باشند لذا باترس واحتیاط کامل باردو گاه عرب نزدیك‌شده وپس از رسیدن بدانجا با کمال خوشحالی میدان را جز ازیك عدّه مجروح که نتوانسته‌اند باسپاه فراری بروند خالی یافتند ، سربازان مجروح مسلمان همگی بدست قصابهای فرنگی بشهادت رسیدند ، عجب آنکه با این‌همه‌ شارل مارتل جرأت تعقیب کردن ازمسلمین رانداشت وبیدرنك راه شمال را درپیش گرفت وهمه متحدین ژرمنی‌خودرا ازهمانجا باماکن ومنازل‌شان روانه ساخت .

عبدالرحمن تنها مردی بود که می‌توانست دستجات مختلف عرب (حمیریان و مُضَریان) راباهم متحد سازد وفقدان اوقابل جبران نبود وبعد از او کسی نتوانست نفوذ اورا اعمال نماید . باید دانست که امپراطوری تمام روی زمین در میدان تور از دست مسلمین بیرون رفت‌و گردن کشی ونافرمانی وهم رقابت ورشك قبایل‌ودستجات نسبت بیکدیگر که همیشه باعث شکست مسلمین بوده است این نتیجهٔ شوم را ببار آورد گیبُن وپس ازوی گروهی دیگر از مورخان نوشته‌اند که اگر آنروز اعراب فاتح می‌شدند امروز بجای کلیساهائی که درلندن برپاست، مسجدبرپابود ودردانشگاه اکسفورد Oxford وسایرمراکزعلم‌ودانش علمابجای‌شرح‌وتفسیرانجیل، بتفسیروتعلیم قرآن‌مشغول‌بودند .

این میدان جنك درتاریخ عرب بواسطهٔ اشخاص نامی بزرگواری که در آنجا باعبدالرحمن بشهادت رسیده‌اند « بَلاط الشهداء» خوانده شده است .

نویسندکان مسیحی دربارهٔ شمارهٔ تلفات مسلمین بسیار مبالغه کرده و گاهی بالغ برسیصد وشصت‌هزار نوشته‌اند(۱)

۱ـ تاریخ عرب واسلام ترجمهٔ فارسی ص۱۵۳-۱۵۸، ترجمهٔ عربی ص۱۲۸-۱۳۲

حکومت عبدالملک بن قَطَن بن نفیل بن عبدالله فهری (۱۵)

خبر حادثهٔ تور بزودی بفرماندهی افریقا و در شام بهشام بن عبدالملک رسید وهشام فوراً عبدالملک بن قطن رابفرماندهی سپاه اسپانیا بر گزید و جبران لطمه‌ای را که بحیثیت وشرافت پرچم عرب واسلام وارد شده است درعهدهٔ او گذاشت .

اهالی کوهستانی طرف شمال این شبه جزیره کوشش کردند که از مرگ عبدالرحمن استفاده کرده بساط حکمرانی عرب را از آنجا برچینند، ولی حکومت جدید مساعی خود را دربدوامر درمقابل اراگون وناوارا Navarra (۱) مبذول داشته‌یاغیان رادر چندین جنگ شکست داده بپوزش خواستن درآورده ، سپس عبدالملک داخل لانگدوك شد واماکن ونقاطی را که درآن سرزمین بدست مسلمین بوده همه رابدست آنها بازآورد .

درسال ۷۳٤ میلادی (۱۱٦ هجری) یوسف نام نمایندهٔ حکومت نار ُبن از ُرن گذشت و چند شهر را مسخرنمود ، عبدالملک بطرف جنوب بر گشت ولی بواسطهٔ مخالفت وضدّیتی که ازلشکرش دردره‌های پیرنه بروز کرد و یا بگفتهٔ مورخان عرب بواسطهٔ بیرحمی وسنگدلی وحکمهای سخت وشدید او، درماه رمضان سال ۱۱٦ (۷۳٤ میلادی) معزول شد.

حکومت عُقبة بن حجّاج سَلولی قَیسی (۱٦)

پس ازعزل عبدالملک، عُقبةبن حجاج بجای اوتعیین گردید وچنانکه‌نوشته‌اند مردی بعدل وداد آراسته بود و در سلوك خرده گیری راه نداشت و مورد احترام مسلمین اندلس قرار گرفته بود .

درطول مدت پنج سال که عقبه روی‌کار بود چند بار داخل خاك فرانسه شد و قوای مسلمان راتا نقاط خیلی دوردست رسانید ، اعراب لانگدوك تحت تعلیمات او درتمام نقاط مهم وقابل برای دفاع تارودخانهٔ ُرن قلاع محکم وبرج وباروهائی بنا - نمودند واین‌ایستگاههای نظامی را«رباط»می گفتند ، عقبه تمام ناربون راتبدیل بیك قلعهٔ محکم وبسیار بزرگی نمود وآنرا ازاسلحه ومهمات جنگی پرساخت .

۱- در کتب عربی : نبرّه

درسال ۷۳۶ میلادی (۱۱۸ هجری) عقبه چندین شهر فرانسه را یکی پس از - دیگری بتصرف درآورد و دستجات لشکر عرب پایتخت فرانسه را تهدید نمودند شارل که از زمان جنگ تور، به «مارتل» خوانده شد دید که خود بتنهائی و بدون کمک نمی‌تواند با اعراب برابری نماید واز پادشاه لومبارد مدد خواست و برادرش از نقاط شرقی تابع سلطنت فرنگان سپاهی مرکب از نفرات وحشی صحرائی بکمک او آورد واین قوای متحد بمتصرفات اعراب حمله‌ور شدند واز طرف دیگر خود شارل مارتل بوسیلهٔ بستن گردنه‌های جبال پیرنه Pyrenees دشمن را در جنوب نیز مشغول کرد و مسلمین ازهردو طرف مورد هجوم قرار گرفتند و بعضی شهرها را از دست دادند و جمعی از آنها بشهادت رسیدند، ناربن نیز محاصره گردید ولی دفاع مسلمین بقدری شدید بود که شارل مرعوب شده محاصره را برداشت اما برای اینکه درجلو پیشرویهای عرب یك سد محکم غیرقابل عبور ایجاد نماید یك قطعهٔ وسیع آن سرزمین را تا جنوب لوآر Loire همه را بر باد داده وبشکل صحرائی درآورد، شهرهای عمده وآباد مهمی را که بدست مسلمین معمور وزیبا شده بود همه را با خاك یکسان نمود، نیم Nimes با نمایشگاه بیضی شکل مجلل وعالی وآثار درخشان تاریخی خود طعمه حریق گردید که حتی مورخان فرانسوی ازاین حرکت جنون آمیز عصر بربریت و تخریب آثار صنعتی وعلمی اظهار تأسف کرده‌اند.

در این موقع در افریقا شورش بزرگ دامنه داری بپابود وشرارهٔ آن باسپانیا نیز رسید چنانکه درسال ۱۲۲ هجری (۷۳۹ میلادی) آشوبی بسرکردگی عبدالملك بن قطن فرماندار معزول، علیه عقبه بپاشد و در نتیجه عقبه دستگیر و بدست یاغیان کشته گردید.

حکومت عبدالملك بن قطن (در نوبت دوم)

عبدالملك پس از پنج سال باردیگر حاکم اسپانیا گردید ولی طولی نکشید که بلج بن بِشر قُشیری که ازافریقا فرار کرده بود باسپاهی از شامیان وارد اسپانیا شده بعناصر مخالفی که درآن شبه‌جزیره بودند پیوستند، در جنگ میان بَلج وعبدالملك،

عبدالملک کشته شد وسر او از بدن جدا گردید (۱۲۳ هجری ۷۴۰ میلادی) وجسدش راهم بر سوائی بردار آویختند.

حکومت بلج بن بشر قشیری (۱۷)

بلج پس از اندك مدتی در اثر جراحاتی که در جنگ با پسران عبدالملک برداشته بود در گذشت (۱۲٤ هجری ۷٤۱ م).

حکومت ثعلبة بن سلامهٔ عاملی (۱۸)

پس ازمردن بلج، شامیان ثعلبة بن سلامهٔ عاملی را بحکومت اندلس منصوب کردند وبازجنگ داخلی آغاز گردید یمنی سکنهٔ اسپانیا بطرفداری پسران عبدالملک برخاسته وشامیان زیر پرچم سر کرده‌ای که خود نصب کرده بودند فراهم گشتند، بربرها نیز برای منافع خود پیکار میکردند ودرنتیجه این اختلاف انتظامات اسپانیا بکلی برهم خورده و کشور دوچار هرج ومرج گردید، ایستگاههای نظامی و پیش‌قراولان وجلوداران سپاه در فرانسه فراموش شدند و کسی بفکر آنها نبود، ناربن را نیز فرمانده آن تخلیه کرد و با بهترین لشکر خود برای کمك عبدالملک و پسرانش حرکت نمود، سایر متصرفات مسلمین نیز ازمدافعین خالی ماند(۱)

ثعلبه طرفدار حمیریهای قحطانی بود وهمین امر، مضریهای عدنانی را بمخالفت با او وآشوب‌طلبی وادار کرد، گواینکه او توفیق یافت قوای متحد شورشیان راشکست دهد وده‌هزارنفر اسیر بگیرد ولی درهمان حال که جلادان او برای کشتن هزارنفر از اسرا مهیاشده بودند پرچم خلافت ازدور نمایان گردید وبشارت ورود فرماندارجدید، بساط حکمرانی ثعلبه رابهم‌بپیچید وهزارنفر محکوم باعدام را ازمرگ رهائی داد(۲)

حکومت ابوالخطار حسام بن ضرار کلبی یمنی (۱۹)

ابوالخطار با نظر هشام بن عبدالملک از طرف حنظلة بن صفوان کلبی(۳)

۱- تاریخ عرب واسلام فارسی ص ۱٦۰-۱٦۱، عربی ص ۱۳٤، کامل التواریخ ج ٤ ص ۲٥٤

۲- کامل التواریخ ج ٤ ص ۲٦۰

۳- حنظله ازماه ربیع الثانی سال ۱۲٤ هجری تاسال ۱۲۷ حکومت افریقا را بدست داشت

نائب السلطنهٔ افریقا تعیین شده بود ودرماه رجب سال ۱۲۵ هجری (۷۴۲ میلادی) پنج ماه پس از مرگ هشام، وارد قرطبه گردید و بمحض ورودش باندلس، تمام فرق و دستجات، اسلحه را برزمین گذاشته دست از جنگ کشیدند. در آغاز امر حکومت حسام ملایم و بظاهر از طرفداری این وآن بر کنار بود ولی تدریجاً از حمیریهای اسپانیا طرفداری کرده ببزرگان مضریها بی احترامی میکرد ودر نتیجه بانقلاب و آشوب گرفتار گشت وجنگ داخلی بیش ازسابق دامنه‌دار، ازنو آغاز گردید و دریك جنگ خونین هولناکی نزدیك شهر قرطبه حمیریها شکست سختی خوردند وابوالخطّار کشته شد (۱۲۹ هجری) تفصیل مطلب را ابن اثیر چنین مینویسد که: اهل اندلس ابوالخطار را که برای یمنی‌های اندلس علیه مضریها تعصب می‌ورزید پس از آنکه اورا درجنگ سختی شکست داده اسیر گرفتند و بسیاری از اصحاب اورا کشتند، خلع کردند، فرماندهی این جنگ درعهدهٔ صمیل بن‌حاتم وثوابة بن سلَمه بود واین ثوابه را ابوالخطار براشبیلیه حکومت داده و سپس عزل کرده بود، این جنگ که باسیری ابوالخطار منتهی شد در شذونة **Sidonia** درماه رجب سال ۱۲۷ واقع گردید پس ازشکست ابوالخطار، صمیل وثوابه بقرطبه آمدند وآن‌راماللك شدند وثوابه بامارت برگزیده شد(۱)

حکومت ثوابة بن سلامهٔ جذامی (۲۰)

ثوابه پس ازخلع ابوالخطارازطرف صُمَیل بن‌حاتم مُضَری بحکومت‌منصوب شد وسپس بفرمان عبدالرحمن ابن حبیب(۲) والی افریقا تثبیت گردید. در مقابل، عبدالرحمن بن حسان کلبی قحطانی فتنه‌ای بپا کرد وابوالخطار را از زندان درآورد ویمانی‌ها رابسوی قرطبه بجنگ ثوابه تجهیز نمود. مردی از مضر درمیدان جنگ اصحاب ابوالخطار رابا اینکه امیر کنونی ثوابه نیزیمنی است قانع کرده متفرق‌ساخت

۱ــ کامل التواریخ ج ٤ ص ۲۹۱

۲ــ عبدالرحمن بن حبیب بن ابی عبیدهٔ فِهری مُضَری ازسال ۱۲۷ ازطرف بنی امیه واز سال ۱۳۲ تا ۱۳۸ هجری ازطرف سفاح ومنصور حاکم افریقا بود

پس ابوالخطار به باجهٔBeja گریخت وثوابه بقرطبه باز گشت(۱) ودرسال ۱۲۹هجری پس ازدوسال وچند ماه امارت وفات کرد .

حکومت یوسف بن عبدالرحمن بن حبیب بن ابی عبیده فهری (۲۱)

پس ازمرگ ثوابه،درتعیین امر اندلس میان مضریها وقحطانیها اختلاف درگرفت وچهار ماه اندلس بدون امیر باقی ماند وعبدالرحمن بن کثیرلخمی رابرای امورقضائی معین کردند(۲) صُمَیل از فتنه ترسید وامارت مردی از قریش را پیشنهاد کرد و همه بآن راضی شدند پس یوسف بن عبدالرحمن فهری را بامارت برداشتندواو بقرطبه آمد وکار حکومت رابدست گرفت(۱۲۹ هجری) مشروط بآنکه پس ازیکسال امارت از کار بر کنار شود تایمینها هر کس رابخواهند برای امارت تعیین کنند ، چون یك سال گذشت ازطرفی ابوالخطار بااطلاع ازمرگ ثوابه ووالی‌شدن یوسف، درمیان قحطانیان ومضریان به فتنه‌انگیزی برخاست ودر نتیجه یوسف ازکاخ امارت بخانه‌اش رفت و از طرف دیگر یمینها خواستند کسی ازخودرا بامارت بردارند و در این میان صمیل بن شمر بن ذی‌الجوشن بامضریهابرجمعیت‌یمینها شبیخون زد وپس ازجنك سختی یمینها شکست خوردند وابوالخطار در میدان جنك کشته شد(۳) و بقولی دیگر ابوالخطار فرار کرد وصمیل اورا درآسیائی یافت و کشت پس یوسف بقصر امارت باز گشت و شأن ومقام صمیل بالا رفت .

درحکومت یوسف،عبدالرحمن بن علقمهٔ لخمی حاکم ناربن یاغی شد و کشته گردید ، یاغیان دیگری نیز در باجه والجزیره و اشبیلیه سربلند کردند و بزودی سرکوب شدند ازجمله حباب بن رواحة بن عبدالله زهری بود که درسال ۱۳۶ هجری خروج کرد وجمعی ازیمینها براو گرد آمدند و برسر قسطه که صمیل امیر آن بود حمله بردند وکار محاصره برصمیل چنان سخت گردید که از یوسف امیراندلس مدد خواست ولی دراثر گرانی و قحطی اندلس، و دیگر کراهت داشتن یوسف از موقعیت

۱ـ کامل التواریخ ج٤ ص۲۹۱

۲ـ کامل التواریخ ج٤ ۳٦۱

۳ـ کامل التواریخ ج٤ ص۳٦۱

صمیل و آرزوی هلاك او كمكی از ناحیهٔ یوسف بصمیل نرسید .

ازطرف دیگردرهمین سال (۱۳۶) عامر عبدری خروج کرد وباحباب یکدست شد وهردو بدعوت بنی العباس قیام کردند وحباب سرقسطه راماك شد وصمیل ازطرف یوسف، امیرطلیطله گردید(۱) صمیل باعامر عبدری وتمیم بن معبد فهری كه سرقسطه را دردست داشتند جنگید ودرآخر کاریوسف خود بجنك آنها رفت وآندو را کشت(۲)

پس ازسر کوب شدن یاغیان، کارحکومت یوسف روبراه شد وقدرت او بالا گرفت چنانکه اگر عبدالرحمن بن معاویه درسال ۷۵۵ میلادی (۱۳۸ هجری) درساحل اسپانیا پیاده نمیشد بعیدنبود که اومی توانست امارت رابخلافت تبدیل وسلسله ای ازخلافتهای اسلامی رابنام خود تأسیس نماید .

ازدست رفتن نار بن

شارل مارتل پس ازجنك پواتیه که درسال ۱۱٤ هجری (۷۳۲ میلادی) روی داد،قلعهٔ ناربن را محاصره کرد ولی نتوانست آنرا تسخیر نماید تا آنکه در زمان حکومت یوسف و گرفتاری اوبزدوخورد بادشمنان داخلی، پسر شارل مارتل پپن کوتاه که همیشه انتظارچنین روزی رامی کشید یکدفعه بالشگرانبوهی ازوحشیان اروپا به لانگدوك وسپتیمانیه Languedoc_Septimanie ونقطه های دیگری هجوم برده شهرهای زیبائی راطعمهٔ حریق گردانید، مساجد ، بیمارستانها ، مدارس وآموزشگاهها راآتش زد ومسلمین عرب را ازمرد وزن وپیر وجوان از دم شمشیر گذرانید .

مسلمین جنوب فرانسه تاسه سال درمقابل دشمن پایداری کردند وپپن در سال ۷۵۵ (۱۳۸ هجری) باتمام قوائی که دراختیار داشت ناربن(۳) رامحاصره کرد و این محاصره مدت چهارسال طول کشید تاآنکه روزی مسیحیان داخل شهر، پاسبانان را غافلگیر کرده برسر آنها ریختند و جمعی از آنها را کشتند و دروازه‌ها را بروی لشگریان پپن گشودند ، آن جماعت وحشی بشهر هجوم آوردند ومسلمانان را ازمرد

۱- کامل التواریخ ج٤ ص۳۷٤

۲- کامل التواریخ ج٤ ص ۳٦۱

۳- در کتب عربی : اَرْبُونَة

وزن و کوچك وبزرك از دم شمشیرها گذرانیدند و آثار ویاد گارهای تمدن درخشان آنها را با خاك یکسان کردند ، لانگدوك وپروانس هم درظلمت عمومی اروپای آنروز فرورفت (۱) (۷۵۹ میلادی)

یوسف بن عبدالرحمن تارسیدن عبدالرحمن بن معاویه حکومت اسلامی اندلس را بدست داشت(۲).

فهرست امرای اسلامی اندلس از سال ۹۲ تا سال ۱۳۸ هجری (۷۱۰-۷۵۵ میلادی) که حکومت اسلامی اروپا بدست بنی امیه آمد (۳)

۱- طارق بن زیاد بن عبدالله بربری مولای موسی بن نُصَیر لخمی که در سال ۹۲ هجری اندلس رافتح کرد.

۲- ابوعبدالرحمن موسی بن نصیر لخمی از تابعین که درسال ۹٤ و یا رجب سال ۹۳ برطارق غضب کرد وخود باده هزارنفر بسوی اسپانیا رهسپار گردید و درآخر از طارق راضی شد وعذر اورا پذیرفت وهم اورا مأمور فتح طُلَیْطلة کرد و طارق آنرا فتح نمود ، این دونفر، مرکزی برای حکومت انتخاب نکردند(٤).

۳- عبدالعزیز بن موسی که پدرش پس از آنکه درسال ۹۵ هجری بفرمان ولید بن عبدالملك معزول شداو را بجای خود نصب کرد تا آنکه عبدالعزیز در سال ۹۷ (یا ۹۸) کشته شد وشش ماه اهل اندلس بدون والی باقی ماندند. عبدالعزیز بن موسی بود که اِجیلون زن رودریك را گرفت. مرکزحکومت درزمان عبدالعزیز اشبیلیه بود

٤- ایوب بن حبیب لخمی خواهرزادهٔ موسی بن نصیر که پس ازشش ماه از کشته شدن عبدالعزیز درسال ۹۸ هجری بامارت برگزیده شد وقرطبه راپایتخت قرارداد(۵) وپس ازاو نیزتا انقراض دولت بنی مروان مرکزحکومت اندلس، شهرقرطبه، و زهرا وزاهره دردوطرف آن بود.

۱- تاریخ عرب واسلام ترجمهٔ فارسی ص۱٦۸ ترجمه عربی ص۱٤۰

۲- امرای اندلس تازمان عبدالرحمن درتاریخ ابن خلدون ج٤ ص۱۱۷ - ۱۲۰

۳- کامل التواریخ ج٤ ص۳٦۰- ۳٦۱، نفح الطیب ج۱ ص۲۷۹

٤- وکلاهمالم یتخذ سریراً للسلطنة - نفح الطیب ج۱ ص۲۷۹

۵- درآخرسال ۹۸ یا اول سال ۹۹ هجری

۵ـ حارث بن عبدالرحمن بن عثمان ثقفی که محمد بن یزید عامل سلیمان بن عبدالملک(۱) درافریقا اورا بجای ایوب امارت داد واودرسال ۹۸ هجری (۷۱۶ م) وارد اندلس گردید ودوسال ونه ماه والی بود.

۶ـ سَمح بن مالك خَولانی که عمر بن عبدالعزیز(۲) اورا درسال ۱۰۰ هجری (۷۱۸ میلادی) امارت اندلس داد وحارث رامعزول کرد پس سَمح در رمضان سال ۱۰۰ باندلس رسید ودرسال ۱۰۲ درجنك با اُود کشته شد.

۷ـ عبدالرحمن بن عبدالله غافقی که بگفتهٔ بعضی ازمورخین دراین نوبت فقط چند ماهی امارت داشت ودرسال ۱۰۳ معزول گشت. وبگفتهٔ مؤلف معجم الانساب تاسال ۱۰۵ برسرکار بود و بگفتهٔ ابن اثیر تاسال ۱۱۲ که دیگران آغاز نوبت دوم امارت او دانسته‌اند امارتی نداشت وپس ازسمح بلافاصله عنبسه حکومت اندلس رابدست گرفت

۸ـ عَنبسة بن سُحَیم کلبی که درسال ۱۰۲ ازطرف یزیدبن ابی مسلم(۳) حاکم آفریقا پس از کشته شدن سمح، یادرصفرسال ۱۰۳ پس ازچندماه حکومت عبدالرحمن، یا درسال ۱۰۵ پس ازسه‌سال امارت عبدالرحمن امیراندلس گردید و بردو شهر نِیم و قَرقَشونَة دست یافته آندو را فتح کرد، عنبسه در شعبان سال ۱۰۷ در گذشت(٤) یا در گردنهٔ جبال پیرنه بدست یاغیان کشته‌شد (نفح الطیب).

۹ـ عُذرة بن عبدالله فهری که درسال ۱۰۷ هجری (۷۲۵ میلادی) چند ماهی امارت یافت وابن اثیرازاو نام نبرده است.

۱۰ـ یحیی بن سَلَمه (سلمی) کلبی که درشوال یا ذی‌القعدهٔ سال ۱۰۷ بولایت اندلس منصوب گردید ودوسال ونیم امارت داشت، یحیی رابشر بن صفوان کلبی والی

۱ـ خلافت سلیمان بن عبدالملك از ۱۵ جمادی‌الاخرهٔ سال ۹۶ تا ۱۰ صفرسال ۹۹، ودر این مدت محمدبن یزیدعامل افریقا بود.

۲ـ خلافت عمر بن عبدالعزیز از ۱۰ صفرسال ۹۹ تا ۲۰ رجب سال ۱۰۱ بوده است

۳ـ ابوالعلاء یزیدبن ابی‌مسلم درسال ۱۰۱ حاکم افریقا شد ودرسال ۱۰۲ کشته‌شد.

٤ـ کامل التواریخ

افریقا، بحکومت اندلس منصوب کرد.

۱۱- حذیفة بن احوص (ابرص) اشجعی قیسی که در سال ۱۱۰ هجری برای شش ماه حکومت داشت وسپس معزول گردید(۱).

۱۲- عثمان بن ابی نِسعهٔ خثعمی که در شعبان سال ۱۱۰ هجری از طرف عبیدة بن عبدالرحمن سلمی حاکم افریقا(۲) باندلس رسید و آخر همان سال پس از پنج ماه حکومت معزول شد(۳).

۱۳- هیثم بن عبید کِنانی که در محرم سال ۱۱۱ امارت یافت وده ماه وچند روز امیر اندلس بود ودر ذی‌الحجه وفات کرد(٤)، هیثم نیز از طرف عبیدة بن عبدالرحمن حاکم افریقا بحکومت اندلس منصوب گردید.

۱٤- محمد بن عبدالملك (عبدالله) اشجعی که در سال ۱۱۲ دو ماه حکومت اندلس داشت
- عبدالرحمن بن عبدالله غافقی که در نوبت دوم در صفر سال ۱۱۲ حاکم اندلس گردید ودر رمضان سال ۱۱٤ درجنك پواتیه ازشارل مارتل شکست یافت ودر «بلاط الشهداء» بشهادت رسید.

عبدالرحمن را در نوبت دوم، عبیدالله بن حبحاب حاکم افریقا باتصویب هشام بن عبدالملك بحکومت اندلس منصوب کرد.

۱۵- عبدالملك بن قَطن بن نُفَیل بن عبدالله فِهری که پس از کشته شدن عبدالرحمن بحکومت رسید وبعد ازدو سال (وبگفتهٔ برخی چهارسال) در رمضان سال ۱۱٦ معزول گردید.

۱٦- عقبة بن حَجّاج سَلولی قیسی که ازسال ۱۱٦ وبگفتهٔ ابن اثیر (کامل ج٤ ص۲۲۲) ۱۱۷، تا پنج سال امیر اندلس بود واورا نیز عبیدالله بن حبحاب بحکومت اندلس نصب کرده بود، درسال ۱۲۲ (یا ۱۲۳) در خلافت هشام بن عبدالملك یاغیان اندلس

۱- مقری در نفح الطیب حذیفه را بعد ازعثمان بن ابی نسعه نوشته است (ج۱ ص۲۷۹)

۲- عبیدة بن عبدالرحمن سُلمی از ربیع الاول سال ۱۱۰ تا ربیع الثانی سال ۱۱٦ هجری والی افریقا بود

۳- بقول دیگر عزل عثمان درسال ۱۱۱ واقع شد (کامل التواریخ ج٤ ص۲۰۷)

٤- مقری امارت اورا دوسال ومرك اورا درسال ۱۱۳ نوشته است (نفح الطیب ج۱ ص۲۲۰)

بسرداری عبدالملک بن قَطن که عزل شده بود اورا خلع کرده کشتند و گفته‌اند اودر این سال در قَرمونة وفات کرد (کامل ج ٤ ص ۲۵۰)

ـ عبدالملک بن قَطن که درسال ۱۲۲ پس ازخلع ومرگ یا کشته شدن عقبه برای نوبت دوم بحکومت رسید ولی برای مدت کوتاهی که منتهی بکشته شدن و بردار رفتن او گردید (۱۲۳ هجری).

۱۷ـ بَلج بن بِشر قُشیری که پس ازفرارازافریقا وآمدن باسپانیا باهمراهی شامیان امیراندلس گردید و باصرار یاوران خود عبدالملک را در نود سالگی کشت و بدار زد، دو پسر عبدالملک:قطن و امیه یکی به‌مارده Merida و دیگری بسرقسطه Zaragoza فرار کردند وسپس پدر آنها کشته وبدار زده شد(۱).

درسال ۱۲٤ هجری پسران عبدالملک با صدهزار مرد جنگی بجنگ بلج بیرون شدند وشکست خوردند. بلج بسیاری از آنها را کشت و پیروز بقرطبه باز گشت اما پس ازهفت روزدر اثر جراحاتی که درجنگ برداشته بود در گذشت (شوال سال ۱۲٤)

۱۸ـ ثعلبة بن سلامة عاملی که پس ازمردن بلج از طرف اهل شام والی اندلس گردید وازحمیریها طرفداری مینمود تا آنکه ابوالخطار بافرمان حکومت اندلس رسید وثعلبه و پسران عبدالملک را امان داد وباآنها نیکی فراوان کرد.

۱۹ـ ابوالخطار حسام بن ضرار کلبی که درماه رجب سال ۱۲۵ از طرف حنظلة ابن صفوان کلبی حاکم افریقا با موافقت خلیفه هشام بن عبدالملک برای حکومت باندلس وارد شد وروز جمعه بقرطبه رسید و درنتیجهٔ آمدن اوهزارنفر محکوم بمرگ که ثعلبه آنها رابرای کشتن آماده کرده بود ازمرگ رهائی یافتند(۲).

۱ـ کامل التواریخ ج ٤ ص ۲۵۱

۲ـ ابوالخطار اهل شام را که زیاد شده بودند و قرطبه بر آنها تنگ شده بود در شهرهای اندلس پراکنده کرد، اهل‌دمشق رادر اِلبیْرِه (Elvira) که شبیه دمشق بود واهل حمِص را دراشبیلیه، واهل قِنسرین رادرجیّان،واهل اردن را در رَیّه ومالَقَه،واهل فلسطین‌رادر شَذُونه، واهل‌مصررا در تُدمیرجای دادواسامی شهرهای آنهارا براین‌شهرها نهاد (نفح‌الطیب ج۱ ص ۲۲۱)

طرفداری ابوالخطار از یمینها و بی‌احترامی او بصمیل که از رؤسای مضریها بود باعث شد که در سال ۱۲۷ خلع و حبس گردید(۱).

۲۰ـ ثوابة بن سلامهٔ جذامی که پس از خلع و حبس ابوالخطار در سال ۱۲۷ تا سال ۱۲۹ که وفات کرد دوسال و چندماه حکومت اندلس در عهدهٔ او بود، او اول از طرف صمیل بن حاتم تعیین و سپس بفرمان عبدالرحمن بن حبیب والی افریقا تثبیت گردید.

۲۱ـ یوسف بن عبدالرحمن بن حبیب بن ابی عبیدة بن عقبة بن نافع فهری که پس از چهار ماه بلاتکلیفی اندلس ونبودن حاکمی جز عبدالرحمن بن کثیر لخمی که برای امور قضائی معین شده بود در سال ۱۲۹ (یا ۱۳۰) والی اندلس گردید بشرط آنکه یکسال حاکم اندلس باشد و سپس تعیین امیر را بعربهای یمنی قحطانی وا گذارد تا هر کس از خود را بخواهند بحکومت نصب نمایند و پس از گذشتن یکسال یمینها برحسب شرط وقرارداد، خواستند کسی از خود را بر گزینند که در این میان صمیل بن حاتم عامل عمدهٔ شکست و خلع ابوالخطار در قریهٔ شَقُنده Shaqunda بر مخالفان یوسف شبیخون زد و بسیاری از آنها را کشت و ابوالخطار نیز در این جنگ کشته شد (۱۳۰ هجری) سپس قحطی عظیمی در اندلس پیدا شد و فتنه‌هائی نیز بود که باشخصیت ومردانگی یوسف علاج گردید، یوسف تا سال ۱۳۸ که عبدالرحمن بن معاویه وارد اندلس گردید حکومت اندلس رابدست داشت(۲).

۱ـ طرفداری او از حمیریها بآنجا رسید که روزی امر کرد صمیل بن حاتم رئیس مضریها را از مجلس او بیرون کردند. صمیل از یمینهای منحرف نیز کمک خواست و ابوالخطار را خلع کرد (نفح الطیب ج۱ ص۲۲۲)

۲ـ مقری در نفح الطیب (ج۱ ص۲۷۹-۲۸۰) بی آنکه عقبة بن حجاج را نام برد، ملوک اندلس را از فتح تا حکومت بنی امیه ۲۰ نفر دانسته است که از روز یکشنبه پنجم شوال سال ۹۲ که مسلمین در مقابل رودریك فاتح شدند تا روز دهم ذی الحجهٔ سال ۱۳۸ که یوسف بن عبدالرحمن شکست خورد و قرطبه بدست عبدالرحمن افتاد مدت ۴۶ سال و پنج روز حکومت داشته‌اند.

خلافت امویان در اندلس

از سال ۱۳۸ تا سال ۴۲۲ هجری

(۷۵۵ - ۱۰۳۰ میلادی)

(۱) ابو المطرّف عبدالرحمن بن معاویه (الداخل)

۱۳۸-۱۷۲ هجری (۷۵۶-۷۸۸ میلادی)

پس از تشکیل خلافت عباسی درعراق وخونخواهی وانتقام گرفتن سفّاح(۱) از بنی امیّه وطرفداران ایشان ، ازمیان افراد متواری و فراری که از عقوبت سفاح جان بدربردند عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملك در ذی الحجهٔ سال ۱۳۸هجری (سپتامبر ۷۵۵ میلادی) درساحل اسپانیا پیاده شد .

عبدالرحمن هنگام ظهور بنی العباس در«ذات الزّیتون» بود ، از آنجا فرار کرد وبفلسطین رفت وبا غلام خود بَدر درآنجا درجستجوی اخبار بود . خود او میگوید که چون مارا امان دادند وآنگاه آنرا در نهر ابی فُطرس(۲) نقض کردندوخونهای ما را ریختند با اینکه از مردم کناره گیر بودم خبر بمن رسید، پس نا امید بخانه‌ام بر گشتم ودرپی تدبیر وتحصیل وسیلهٔ نجات بیرون رفتم تابدهی در کنار فرات رسیدم روزی پسرچهارساله‌ام که پیش رویم بازی میکرد ازنزدم بیرون رفت و گریان باز گشت وبمن پناه برد ، من اورا دور میکردم واو بمن می آویخت پس بیرون رفتم ودیدم که پرچمهای سیاه بنی عباس رسیده است . برادرم که ازمن جوانتر بود میگفت زود باش که علمهای سیاه رسید پس چند دیناری برداشتم وبا برادرم بیرون رفتم و بخواهرانم گفتم: غلام من بدررا از پی من بفرستید که بمن ملحق شود آنگاه نزد دوستی رفتم وازاو خواستم که برای من زاد وراحله‌ای خرید ولی غلامش عامل آنجا را ازحال ما آگاه‌ساخت واوباسوارانش مارا تعقیب نمود ناچارباپای پیاده گریختیم وبباغستانهای اطراف فرات درآمدیم وبرای نجات از دشمن که از پشت سر میرسید خود را بفرات

۱- عبدالله بن محمدبن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب که وصی برادر خود ابراهیم امام بود وازسال ۱۳۲ تاسال ۱۳۶ خلافت کرد

۲- جائی است درفلسطین نزدیك رَمْلة

Kashmir University Library
Accession No. 74582

درانداختیم، من باشنا گذشتم وهرچه مرا امان دادند نپذیرفتم ولی برادرم که در نیمه راه‌آب ازشنا بازماندامان آنها را پذیرفت وباز گشت وهماندم درپیش چشم من کشته شد واوسیزده ساله بود. چندی در بیشه‌ای پنهان شدم و سپس راه مغرب را در پیش گرفتم تابافریقا رسیدم.

خواهر عبدالرحمن ام‌الاصبغ غلام او بدر را با مقداری نفقه و گوهر از پی او فرستاد.

درافریقا، عامل آنجا عبدالرحمن بن حبیب بن ابی عبیدهٔ فهری پدر یوسف امیر اندلس درتعقیب وجستجوی عبدالرحمن اصرار ورزید وکار براو سخت شد و ناچار در مکناسهٔ Meknes (۱) نزد بربرها رفت و آنجا هم سختیهای فراوان دید و از آنجا گریخته به نِفزاَوه(۲) نزد خویشان مادری خود رفت وبدرهم بااوهمراه بود.

و گفته‌اند نزد قومی ازقبیلهٔ زِناته(۳) رفت وخوبیها دید وباامویان اندلس‌نامه نوشت وآنها رابهمراهی خود دعوت کرد، بدر را نیز نزد آنها فرستاد، آنها دعوت عبدالرحمن را اجابت کردند وبرای او کشتی فرستادند، ثمامة بن علقمه و وهب بن اصفر و شاکربن ابی‌السمط درآن بودند و ۵۰۰ دینار برای او همراه داشتند. پس آمادگی امویان اندلس رابرای‌یاری عبدالرحمن باواعلام کردند واورا باخودبردند، عبدالرحمن درماه ربیع‌الاول سال۱۳۸در مُنَکَّب(٤)پیاده‌شد وجمعی از رؤسای‌اندلس واهل اشبیلیه و همچنین یمینهائی که برصمیل و یوسف فهری خشمگین بودند نزد اوآمدند. عبدالرحمن ازآنجابناحیهٔ «رَیّه»(۱) رفت و عامل آن عیسی بن مساور با اوبیعت کرد آنگاه به شذونهٔ Sidonia آمد وغیاث بن علقمهٔ لخمی با او بیعت نمود

۱ـ شهری‌است درافریقا (مراصد)

۲ـ (نـ) شهری درافریقا(مراصد)

۳ـ (زـ) قبیله‌ای درمغرب زمین (ق)

٤ـ (مُ نَ كَّ) شهری درساحل اندلس که باغرناطه چهل میل فاصله دارد (مراصد)

۵ـ (رَیَّ) ناحیه‌ای وسیع دراندلس پیوسته به‌جزیرهٔ خضراء (مراصد)

سپس به «موزور»(١) آمد وعامل آن ابراهیم بـن شجره نیز با او بیعت کرد پس به «اشبیلیه» آمد و ابوالصباح یحیی بن یحیی بااو بیعت نمود و عبدالرحمن از اینجا رهسپار قرطبه گردید ، یوسف که درقرطبه نبود خبردار شد وچون بقرطبه آمدراجع بصلح مکاتبه کردند ولی کار بجنك کشید و درشب عیداضحی (١٠ ذی‌الحجه) جنك درمیان آنها در گرفت(٢) وخود عبدالرحمن براستری نشست تایاران‌اوبدانند که‌او فرار نخواهد کرد(٣) در این جنك لشکر یوسف فهری بیشتراز بنی‌قیس ، و مردان عبدالرحمن بیشتر یمنی بودند،یوسف‌دراین‌جنك‌شکست‌خورده بمارده‌رفت‌وعبدالرحمن قرطبه راتصرّف کرد (١٠ذی‌الحجهٔ١٣٨) وبکاخ امارت درآمد .

صمیل هم پس ازهزیمت یوسف کمی جنگید ودرآخر فرار کرد و به «شَوْذر» Jodar(٤)» رفت وسپس بیوسف ملحق شد ، عبدالرحمن بتعقیب یوسف بیرون شدپس یوسف از راه دیگر بقرطبه آمد و بقصر امـارت رفت و آنچه اهل و مال درآنجا بجا گذاشته بود برداشت وبشهر«بیرة» Beira (٥) رفت عبدالرحمن زود بقرطبه‌باز گشت وچون یوسف رانیافت درطلب اوبجانب بیره رهسپار شد ودراین هنگام‌یوسف وصمیل باهم بودند پس دربارهٔ صلح مکاتبه کردند ودرآخرکار، یوسف و یارانش تسلیم شدند مشروط بآنکه یوسف در شهر قرطبه ساکن شـود. پس یوسف دو پسر خود محمد و عبدالرحمن رانزد عبدالرحمن گرو گذاشت وبقرطبه آمد و چون داخل شهرشد این شعررا خواند :

فبینانسوس‌الناس والامرامرنا   اذا نحن‌فیهم سوقة نتنصّف(٦)

١ـ (مَ زُ)ناحیه‌ای دراندلس‌درمیان مغرب وقبلهٔ‌قرطبه (مراصد) بعضی آن رامورور ضبط کرده‌اند (صفة جزیرة‌الاندلس ص١٨٨)

٢-١٥ مه ٧٥٦میلادی .

٣ـ کامل‌التواریخ ج٤ ص٣٦٢

٤ـ (شَ ذَ) شهری بین غرناطه وجیّان باندلس (لغت نامه)

٥ـ شهری نزدیك دریا باندلس (لغت‌نامه)

٦ـ کامل‌التواریخ ج٤ ص٣٦٣

عبدالرحمن درامور سیاسی و کشور داری از منصور عباسی (عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس) پیروی میکرد واز جهات چندی باهم شبیه بودند :

۱- مادران هردو بربری بودند ،

۲- هردو با عزم واراده وسخت گیر ودقیق بودند .

۳- هردو برادر زاده‌های خودرا کشتند، منصور پسر سفاح را کشت وعبدالرحمن هم مغیرة بن ولیدبن معاویه رابقتل رسانید .

٤- منصور، ابومسلم خراسانی مؤسس واقعی دولت عباسی را کشت وعبدالرحمن هم بدر را که در واقع مؤسس دولت اموی اندلس بود وتوانست ازافریقا قریب پانصد مرد ازموالی بنی‌امیه جمع آوری کند وآنان رابیاری عبدالرحمن وارد سازد چنانکه اختلاف دیرین مضری وقحطانی راکنار گذاشته باهم متحد شدند، تبعید کرده اموال اورا مصادره نمود واورا درتبعید گاه نگاه داشت تاآنکه درسال ۱۵٦ هجری درهمانجا جان سپرد .

۵- همانطور که منصور، ابوسلمة(۱) وبسیاری ازیاران پیشین خودرا هلاك كرد عبدالرحمن هم ابوالصّباح بن یحیی رئیس اعراب یمنی راکه برای وی (عبدالرحمن) جانفشانیها کرده بود بقتل رسانید و جمعی از یاران او را هم که برای خونخواهی پیشوای خود قیام کرده بودند ازدم تیغ گذرانید، البته این کارها عرب را ازعبدالرحمن رنجانید ودرمقابل، عبدالرحمن بجمع آوری ممالیك پرداخت وازطرف دیگر از بربرها کمك خواست و در مدت کوتاهی درحدود چهل هزار سپاهی بربر و مملوك برای عبدالرحمن آماده گشت وبا این عدّه همهٔ مخالفان خود را رام وآرام ساخت(۲).

۱- ابوسَلِمه خَلّال حفص بن سلیمان هَمْدانی اول کسی است که درخلافت بنی العباس نام وزارت براو نهاده شد . اورا وزیر آل محمد و ابومسلم را امین آل محمد می گفتند ، شبی درشهر انبار ازنزد سفاح مرخص شد ودربین راه بدست اصحاب ابومسلم کشته گردید سفاح درشب جمعه ۱۳ ماه ربیع الثانی سال ۱۳۲ بخلافت رسید وچهار ماه بعد ابوسلمه کشته شد ودر کتاب اخبار الوزراء کشته شدن اورا درماه رجب سال ۱۳۲ نوشته است (وفیات- الاعیان ج ۱ ص ٤٤۵ رقم ۱۹۲)

۲- ترجمهٔ تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ص ۲۷۱-۲۷۲

سرانجام یوسف فهری

درسال ۱۴۰ هجری یوسف فهری که از غرضورزی و بهانه گیری عبدالرحمن بدگمان شده بود به «مارده» Merida گریخت وبیست هزارنفر براو گرد آمدند پس قصد عبدالرحمن کرد و عبدالرحمن هم از قرطبه برای دفع یوسف بطرف حصن «مُدَوَّر» Almodawar(۱) بیرون رفت.یوسف برسر عبدالملك بن عمر بن مروان که والی اشبیلیه بود وپسرش عمربن عبدالملك که حاکم مدوّر بود تاخت و آندوهم آماده جنك بایوسف شدند و کار بسختی کشید. درآخر اصحاب یوسف شکست خوردند و جمعی کشته دادند و خود یوسف سر گردان و گریزان شد و در ماه رجب سال ۱۴۲ هجری (۷۵۹ میلادی) درنواحی طلیطله Toledo بدست یکی از اصحاب خود کشته شد و سرش را برای عبدالرحمن آوردند، پس آن را در قرطبه نصب کرد و پسرش عبدالرحمن بن یوسف را که نزد او گروبود کشت وسرپسررانیز نزدیك سرپدر آویخت وپسردیگر یوسف ابوالاسود نزد عبدالرحمن گرو باقی ماند.

صمیل بن حاتم که پس از گریختن یوسف درقرطبه مانده بود، عبدالرحمن او راخواست وجای یوسف راپرسید. صمیل گفت خبری ندارم. عبدالرحمن اصرار ورزید صمیل درجواب گفت اگریوسف زیر دو پای من پنهان باشد پای خود را برنخواهم داشت. پس عبدالرحمن اورا با دوپسر یوسف زندانی کرد، صمیل راپس از چندی در زندان مرده یافتند(۲).

خروج هشام بن عذرة فهری

درسال ۱۴۴ هشام بن عذرة فهری درطلیطله خروج کرد و مردم هم از او پیروی کردند. پس عبدالرحمن طلیطله رامحاصره کرد وهشام بصلح مایل شد وپسرخودافلح را گرو داد عبدالرحمن اورا گرفت وبقرطبه باز گشت. پس هشام دیگربارعبدالرحمن را خلع کرد و باز محاصره شد ولی چون شهر طلیطله حصاری محکم داشت حتی منجنیقها هم کاری نکرد، عبدالرحمن، پسرهشام **افلح** را کشت وسرش را با منجنیق

۱- نزدیك شهرقرطبة

۲- کامل التواریخ ج٤ ص٣٦٤

بسوی شهر انداخت وبی ظفر بقرطبه باز گشت(۱)

دعوت علاء بن مغیث بنام منصور عباسی

منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هجری) علاء بن مغیث یَحْصبی را بقیروان فرستاد واورا مأمور فتح اندلس کرد. علاء بالشکری عظیم در کشتیها نشسته باندلس رفت و درشهری ازنواحی اندلس فرود آمد(۲) وسیاه پوشید وپرچم سیاه بنی العباس را برـ افراشت وبنام منصور عباسی خطبه خواند ومردمی فراوان بدور او گرد آمدند، اهل طلیطله چون ازآمدن عباسیان آگاه شدند عهد بیعت عبدالرحمن را شکستند وبراو شوریدند. علاء پیش میرفت وعبدالرحمن را در شهر قـرمونة Carmona دو ماه سخت محاصره داشت تاآنکه همراهان علاء خسته شدند و عبدالرحمن با دانستن این حال بلشکریان خود که ۷۰۰ نفر بودند گفت آتشی در بیرون دروازهٔ شهرجلوچشم عباسیان برافروزند، سپس بآنها گفت باید غلافهای شمشیر های خود را دراین آتش اندازیم و جوانمردانه برمرك درمیدان جنك هم پیمان شویم، مردان عبدالرحمن چنین کردند وبا حملهٔ سختی که بدشمن وارد آوردند علاء و هفت هزار از یاران او کشته شدند، عبدالرحمن سر بریدهٔ علاء رابا باپرچم سیاه درمیان سبدی نهادوبمکه فرستادتا منصور درایام حج تماشا کند. منصوراز دیدن آن منظره ترسید و گفت عبدالرحمن شیطانی است، شکرخدارا که میان ماواو دریا رافاصله نهاد.

برخی نوشته‌اند که پس از کشته شدن علاء تاجری را امر کردند سرش را باسرهای جمعی ازیارانش بقیروان برده ومحرمانه در بازار بیندازد و این کار بانجام رسید وچیزی ازآنها هم بمکه برده شد، درآن موقع منصور خود درمکه بود ولوای سیاه ونامه‌ای که منصور برای علاء نوشته بود باسر بریدهٔ والی همراه بود(۳)

خروج و کشته سدن سعید یحصبی

درسال ۱٤۸ (۷٦۵ میلادی) سعید یَحْصبی معروف به «مطری» در اندلس در

۱- کامل التواریخ ج٤ ص۳۷٦

۲- سال ۱٤٦ هجری (۷٦۳ میلادی)

۳- تاریخ الامة العربیة ص۳۰٦، کامل التواریخ ج۵ ص۲۲

شهر لَبْلَه Niebla خروج کرد باین طریق که در حال مستی بیاد علاء و یمینهای دیگر که کشته شده بودند پرچمی بست وچون بهوش آمد وباو گفتند توخود چنین کردی،اول خواست آنرا باز کند ولی گفت پرچمی را که بسته‌ام بی آنکه کاری انجام دهم باز نخواهم کرد و شروع بمخالفت کرد ، یمینها براو گرد آمدند و روباشبیلیه نهاد وآنرا تصرف کرد ، عبدالرحمن بتعقیب اوبرخاست ودر قلعهٔ زَعواق در یازدهم ربیع‌الاول اورا محاصره کرد ونیز غلام خود بدر رابا لشکری بدفع غیاث بن علقمهٔ لخمی که بهمراهی سعید باجمعی درشهر « شَذُونه » مجتمع شده بودند فرستاد. بدر توانست راه رسیدن بمطری را برغیاث و اصحاب او بگیرد پس کار محاصره برغیاث سخت گردید ویارانش پراکنده شدند. ناچارروزی از قلعه بیرون آمد وجنك کرد تا کشته شد وسرش رانزدعبدالرحمن بردند ، اهل قلعه، خلیفةبن مروان‌رابرخودامیر کردند و چون‌کار حصار بطول انجامید امان خواستند که خلیفه را تسلیم کنند پس قلعه وخلیفه‌راتسلیم کردند . عبدالرحمن‌قلعه راخراب کرد وخلیفه ویاران‌اورا کشت آنگاه بسوی غیاث رفت واورا هم محاصره کرد تاامان خواستند پس آنها را امان‌داد مگرچند نفری راکه اسیر کرد وبقرطبه باز کشت (١)

خروج‌بن عبدالله بن‌خراشهٔ اسدی در جَیّان درسال ۱۴۸ (۷۶۵)

در همین موقع، عبدالله بن خراشهٔ اسدی در ناحیهٔ جَیّان Jaen خروج کرد و قرطبه راغارت نمود. عبدالرحمن‌لشکری رافرستاد تایارانش را متفرق کردند و خود اوامان خواست وتسلیم گردید(٢).

خروج شقنای بربری درسال ۱۵۱

درسال ١٥١ ﻫ (٧٦٨ میلادی) در شرق اندلس مردی از بربرهای مِکناسه که

١ـ کامل‌التواریخ ج٥ ص٢٦

٢ـ کامل‌التواریخ ج٥ ص٢٧

معلم کودکان ونامش شَقنا بن عبدالواحد و نام مادرش فاطمه بود ، خود را از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام واز فرزندان امام حسین علیه السلام معرفی کرد ونام خودرا عبدالله بن محمد نهاد ودرشنت بریه(۱) ساکن شد وکارش بالا گرفت عبدالرحمن برای کوبیدن او قیام کرد . او هر گاه آسوده بود شهر نشین میشد و هر گاه می ترسید بجبال میگریخت پس عبدالرحمن، حبیب بن عبدالملك را بر طلیطله حاکم ساخت وحبیب سلیمان بن عثمان بن مروان بن ابان بن عثمان بن عفان را برشنت بریه حکومت داد و دفع شقنا را ازاو خواست . شقنا بشنت بریه آمد و سلیمان را گرفت و کشت و کار اوبیش ازپیش بالا گرفت وبر ناحیهٔ «قوریه» نیز مسلط گردید(۲)

درسال ۱۵۲ نیز عبدالرحمن بجنك اورفت ولی کاری ازپیش نرفت و عبدالرحمن بر گشت .

درسال ۱۵۳ **بدر** غلام خود را بدفع شقنا فرستاد و او گریخت و حصن خود را خالی گذاشت

درسال ۱۵٤ خود عبدالرحمن دیگر باره بدفع اورفت وشقنا ایستادگی نکرد

درسال ۱۵۵ عبدالرحمن، ابوعثمان عبیدالله بن عثمان را بجنك اوفرستاد و شقنا عبیدالله رافریب داد وکار لشکر او را تباه ساخت پس عبیدالله گریخت و شقنا غنیمت برد وجمعی ازبنی امیه را کشت .

درسال ۱۵۵ نیز شقنا بر قَریهٔ هَوّارِیون(۳) تاخت و عامل عبدالرحمن را فریب داد و کشت وهرچه اسب وسلاح وجزآن داشت همه رابغارت برد(٤) .

در سال ۱۵٦ عبدالرحمن بقصد قلعهٔ « شیطران » بجنك شقنا بیرون شد وکار رابراو سخت گرفت ، شقنا بعادتی که داشت ببیابان گریخت .

۱- (شَ بَ َ یَ) شهری دراندلس

۲- (یَ) شهری ازنواحی مارده باندلس (لغت نامه) .

۳- (هَ وَّ یُّ) قریهٔ ای است از مغرب (مراصد الاطلاع) .

٤- کامل التواریخ ج ٥ ص ۳٤

طغیان اشبیلیه درسال ۱۵۶

عبدالرحمن که پسرش سلیمان رادر قرطبه جانشین گذاشته و خود بدفع شقنا بیرون شده، بود بوسیلهٔ نامهٔ پسرش خبر یافت که اهل اشبیلیه برهبری عبدالغفار و حیوة بن ملابس بطغیان برخاسته‌اند ویمنیها هم آندو را کمك می‌دهند. عبدالرحمن از شیطران بر گشت و چون سخت ترسیده بود داخل قرطبه نشد پس پسر عمویش عبدالملك بن عمر را که اورا شهاب آل مروان می گفتند بطرف اشبیلیه پیش فرستاد وخود ازپی او براه افتاد. چون عبدالملك باشبیلیه نزدیك شد پسرخود رافرستاد تاحال آن شهررا بازداند واواهل شهررا سخت آماده یافت وباز گشت، پدرش اورا برسستی ونامردی ملامت کرد و گردن زد واهل بیت و خواص خود را جمع کرد و گفت ما از خاور زمین رانده شدیم و اینجا بر لقمه‌ای که سدرمق کند محسود واقع میشویم غلافهای شمشیرهارا بشکنید که دیگر جز مرك ما را شایسته نیست، اینکارشد وخود او درپیش روی سپاه حمله کرد پس اهل یمن ومردم اشبیلیه چنان شکسته شدند که دیگر کارآنها بسامان نیامد، عبدالملك خود مجروح شد وچون عبدالرحمن رسید، ازجراحتها وهم شمشیر اوخون میریخت ودست او بدستهٔ شمشیرچسبیده بود، عبدالرحمن پیشانی اورا بوسید ودر همانجا دختر عبدالملك را برای پسرخود هشام که ولیعهد بود عقد کرد واملاکی بآنها جائزه داد ووزارت رانیز بآنها واگذاشت. دراین جنك عبدالغفار وحیوة بن ملابس ازمرك نجات یافته بودند پس عبدالرحمن در سال ۱۵۷ نیز باشبیلیه رفت وجمعی ازهمدستان آندو را کشت وباز گشت (۱) درسال ۱۵۹ (۷۷۵ میلادی) نیز عبدالرحمن لشکری بدفع شقنا که در نواحی شنت بریه دست بفسادکاری زده بود فرستاد واوهم بی آنکه پایداری کند بکوه گریخت.

درسال ۱۶۰ (۷۷۶) نیزابوعثمان عبیدالله بن عثمان وتمام بن علقمه رابدفع شقنا فرستاد پس اورا چند ماهی درقلعهٔ شیطران محاصره کردند وبی‌نتیجه باز گشتند (۲)

---

۱. کامل التواریخ ج ۵ ص ۳۹

۲. کامل التواریخ ج ۵ ص ۵۸

کشته شدن شقنا بدست دونفراز یارانش درسال ۱۶۰ هـ (۷۷۶ میلادی)

پس ازباز گشتن عبیدالله وتمام بن علقمه . شقنا بر استرخود سوار شده واز شیطران بیکی ازقرای شنت بریه رهسپار گردید پس دونفر ازیارانش (ابومعن و ابوخزیم) بر اوتاختند واورا کشتند وسر بریدهٔ اورا برای عبدالرحمن بردند(۱)

دعوت عبدالرحمن بن حبیب بنام عباسیان درسال ۱۶۱ و کشته شدن او درسال ۱۶۲

درسال ۱۶۱ (۷۷۷ م) عبدالرحمن بن حبیب فهری معروف به «صقلبی» از افریقا باندلس رفت تاامویان را باطاعت عباسیان درآورد واز ساحل تُدمیر(۲) عبور کرد وبا سلیمان بن یقظان که دربرشلونه بود مکاتبه کرد که با او همکاری کند واو نپذیرفت . پس عبدالرحمن بابربرهای همراه خود بشهر او حمله برد ولی از سلیمان شکست خورد وبه تدمیرباز گشت آنگاه عبدالرحمن اموی بالشکری گران بدفع او رفت و کشتیها را آتش زد تاراه فرار برصقلبی بسته شود . صقلبی بکوهی درناحیهٔ بلنسیه گریخت وعبدالرحمن هزار دینار جایزه برای هرکه سر او را بیاورد معین کرد، مردی ازبربراو راکشت وسرش را نزد عبدالرحمن برد و هزار دینار جائزه گرفت (۱۶۲هجری) (۳)

درسال ۱۶۲ (۷۷۸میلادی) عبدالرحمن ، شُهَید بن عیسی رابدفع دحیهٔ غسانی که دریکی ازحصون البیره یاغی شده بود فرستاد تااو راگرفت و کشت .(۴)

ونیز غلام خود بدر رابدفع ابراهیم بن شجره که عاصی کشته بود فرستاد واورا گرفت و کشت .

ونیز ثمامة بن علقمه رابدفع عباس بربری که با جمعی از بربرها یاغی گشته

۱ـ کامل التواریخ ج۵ ص۵۸

۲ـ (تُ) ناحیه‌ای دراندلس درشرق قرطبه (لغت نامه)

۳ـ کامل ج۵ ص۶۰

بود فرستاد واو نیز کشته وجمع اوپرا کنده گردید . (۱)

درسال ۱۶۳ عبدالرحمن اموی آمادگی خودرا برای رفتن بشام و محو دولت بنی العباس اعلام کرد ولی سلیمان بن یقظان وحسین بن یحیی بن سعید بن سعد بن عثمان انصاری درسرقسطه سر بعصیان برداشتند وکار آنها بالا گرفت وعبدالرحمن هم از تصمیم خود منصرف گشت (۲)

درسال ۱۶٤ عبدالرحمن ، ثعلبة بن عبید را بالشکر عظیمی بدفع سلیمان وحسین بن یحیی فرستاد وجنك سختی در گرفت ولی سلیمان ، ثعلبه را دستگیر کرد ولشکرش پراکنده شدند ، سلیمان ثعلبه را بپادشاه فرانك داد واوپس از مدتی آزاد گردید ، حسین بن یحیی ، سلیمان را کشت وخود بتنهائی مالك سرقسطه گردید پس عبدالرحمن بافرزندانش برسرقسطه حمله بردند وحسین بن یحیی خواستار صلح گردید و تسلیم شد وپسرش سعید را گرو داد (۳)

درهمین سال (۱٦٤) عبدالرحمن بجهاد فرنگیان بیرون رفت و به « قلهرّه » Calahorra (٤) رسید و قلاع آن ناحیه را ویران کرد وپس از غارتهای پرغنیمتی بقرطبه باز گشت (۵)

بااین مقدمات عبدالرحمن دربدر ، بآخرین درجهٔ قدرت رسید و مالك تاج و تخت کشور پهناوری گردیدوشورشهای زیادی را که بیشتر عامل اصلیش تحریك پادشاهان فرنك بود یکی پس ازدیگری دفع کرد وهمهٔ یاغیان را کوبید .

عبدالرحمن داخل ، در روز جمعه ۱۰ ذی الحجهٔ سال ۱۳۸ بحکومت رسید و ۲۸ ساله بود ودر ۱۰ جمادی الاولی سال ۱۷۲ پس از ۳۲ سال وپنج ماه حکومت در گذشت، عبدالرحمن را «صقر قریش» می گفتند . (٦)

۱- کامل ج ۵ ص ٦۲
۲- کامل ج ۵ ص ٦۳
۳- کامل التواریخ ج ۵ ص ٦٤
٤- (قَ لَ هُ رّ) شهری است ازشهرهای تُطیله (Tudela) درشرق اندلس
۵- کامل التواریخ ج ۵ ص ٦٤
٦- عقد الفرید ج ٤ ، ص ٤۸۸ ، تاریخ ابن خلدون ج ٤ ص ۱۲۰-۱۲۵

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

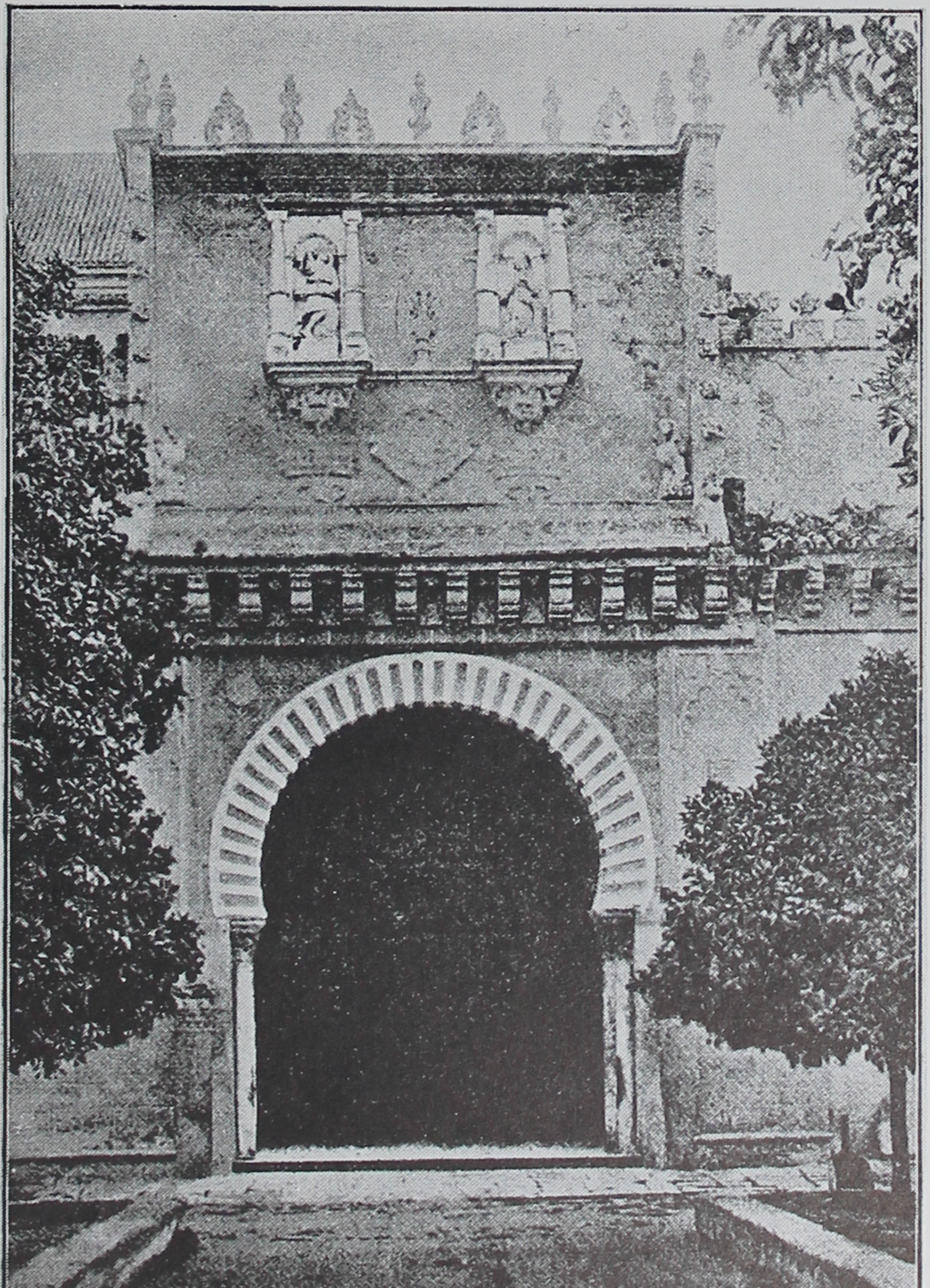

یکی ازدرهای مسجد قرطبه

عبدالرحمن قرطبه رابا عمارات قشنگ و تفریحگاههای عمومی زینت داد و مسجد جامعی بنانهاد که ۸۰٫۰۰۰ دینار خرج آن شد و در حیات عبدالرحمن باتمام نرسید ، عبدالرحمن نام خلیفه بر خود ننهاد و از خلافت عباسی بغداد احترام میکرد ، نوشته‌اند که او در سال ۱۵۶ هجری خطبه بنام منصور راموقوف کرد(۱).

(۲) ابوالولید (ملقب به راضی و عادل) هشام بن عبدالرحمن ۱۰ جمادی الاولی (یا جمادی الاخره) ۱۷۲ - ۳ صفر ۱۸۰ (۷۸۸-۷۹۶)

پس ازمرگ عبدالرحمن اول ، پسرش ابوالولید هشام اول در جمادی الاولی یا - جمادی الاخرة(۲) سال ۱۷۲ ، باوجود اینکه برادر بزرگتر هشام ، سلیمان زنده بود ، برحسب وصیت و تعیین پدر بخلافت رسید و تا صفر سال ۱۸۰ برسر کار بود ، هشام را بداد گستری و بخشندگی وملایمت ودین داری وراستی وفضل و تقوی وصف کرده و بعمربن عبدالعزیز تشبیه نموده‌اند ، لباس اوساده بود ودر کوچه‌ها میگشت و با مردم انس وآمیزش داشت و برمشکلات آنان واقف بود واز عیادت بیماران وتفقد بینوایان دریغ نداشت ، در شبهای سخت زمستان بمنظور رسیدگی بحال بیچارگان از خانه بیرون میرفت تا آنجا که او را پناه وملجأ ستمزدگان و بینوایان نوشته‌اند ، با این نرمی ومهربانی ، دراجرای قانون وعدل کاملاً سختگیر ومراقب بود .

هشام مسجد نیمه تمام پدرش را تمام کرد وپل بزرگ قرطبه را که سمح بن مالک خولانی عامل عمربن عبدالعزیز بنا کرده بود ازنوساخت و آنگاه که مردم گفتند پل رانساخت مگر برای آنکه راه شکار و گردش خودرا هموار سازد ، نذر کرد که دیگر ازروی آن پل نگذرد وتا زنده بود ازروی آن نرفت(۲)

۱- بگفتهٔ جرجی زیدان اوفقط قریب یکسال (و بگفتهٔ ابن اثیر فقط ده ماه) بنام منصور خطبه خواند وسپس باصرار پسرعموی خود عبدالملک بن عمر بن مروان نام منصور را از خطبه انداخت (تاریخ تمدن اسلام ج ٤ ص ۲۷۱)

۲- نفح الطیب ج ۱ ص ۳۱۷

خروج برادران هشام

هشام درزمان حکومت خود از آشوبهای داخلی آسوده نبود ودر سال ۱۷۲ (یا ۱۷۳) دوبرادرش سلیمان و عبدالله براو خروج کردند . پس هشام آندورا در طلیطله محاصره کرد ودر آخر عبدالله براو وارد شد واز اونیکی دید و سلیمان هم با او صلح کرد که خود و کسانش ازاندلس بیرون روند پس هشام ۶۰٫۰۰۰ دینار بعنوان حق ارث ببرادرش سلیمان داد تااونزد بربرها رفت(۱)

خروج مطروح بن سلیمان

در سال ۱۷۳ هنگامیکه هشام سر گرم دفع برادرانش عبدالله و سلیمان بود مطروح بن سلیمان بن یقظان درشهر بَرِشْلُونة Barceloma خروج کرد و بردو شهر سرقسطه و وَشقه(۲) دست یافت(۳) پس چون هشام درسال۱۷۵ ازکاردو برادرش فارغ شد وآندو را ازاندلس بیرون کرد ، لشکری بفرماندهی ابوعثمان عبیدالله بن عثمان بر سرمطروح که درسرقسطه بود فرستاد ، روزی مطروح که برای شکار بیرون آمده بود بدست دونفر ازیاران خود کشته شد وسراورا برای ابوعثمان آوردند واوهم سر مطروح رابرای هشام فرستاد(٤)

یاغیان داخلی همه‌سر کوب وآرام‌شدند ونوبت آن رسید که هشام قبائل‌مسیحی سرحدّی را که همیشه هجوم وحملات آنهاهولناك بوده است سر کوب نماید ، پس درسال۱۷۵ (۷۹۱) ابوعثمان که ازکار مطروح فارغ شده بود باهمان لشکری که داشت بقصد «البه وقلاع»(۵) بسرزمین فرنگها حمله برد وبردشمن ظفریافت وبا غنیمت باز گشت

درهمین سال هشام ، یوسف بن بخت رابا لشکری به «جلّیقیه» Galicia فرستادو

۱ـ کامل‌التواریخ ص۸۵ ج۵

۲ـ (وَ ـَق) Huesca شهر کی دراندلس (لغت نامه)

۳ـ کامل ج۵ ص۸۶

٤ـ کامل ج۵ ص۸۹

۵ـ (ـَا ـَل ـَب) Alava et Castella Vetulla

اوبا پادشاه آنجا جنك كرده اورا شكست داد وبسياری ازمردم اورا كشت .

دراين سال (١٧٥) نيزاهل طليطله بفرمان هشام در آمدند وازاو امان يافتند .

دراين سال نيز ، هشام پسرخود عبدالملك را زندانی كردو اوتا پدرش زنده بود وچندی درحكومت برادرش محبوس ماندودرسال ١٩٨ درزندان جان سپرد(١)

درسال ١٧٦ (٧٩٢ ميلادی) عبدالملك بن عبدالواحد بالشكری برسر زمين فرنگها حمله برد وبه « آلبة وقلاع » رسيد وباغنيمت وسلامت باز گشت .

دراين سال نيزهشام فرزند خود حكم رابحكومت طليطله منصوب كرد، حكم بطليطله رفت وآنرا خوب اداره كرد وپسرش عبدالرحمن كه پس ازپدر بخلافت رسيد درآنجا متولد گرديد(٢)

درسال ١٧٧ (٧٩٣ م) هشام لشكرانبوهی رابفرماندهی عبدالملك بن عبدالواحد بن مغيث برسر دشمن فرستاد واوبخاك دشمن قدم نهاد وپس ازپيشرفتهائی به آربونة(٣) رسيد وازآنجا به «شرطانيه»(٤) رفت ودراين سفر بسياری از مردان دشمن را كشت و باغنيمتهای فراوان سلامت باز گشت(٥)

درسال ١٧٨ هشام ، عبدالكريم بن عبدالواحد برادر عبدالملك رابالشكری بجهاد فرستاد وآنها نيزتا « البه وقلاع » رسيدند وباغنيمت وسلامت بازآمدند .

درهمين سال نيزلشكر ديگری رابفرماندهی عبدالملك برادرعبدالكريم برسر اهل جليقيه(٦) فرستادواوپايتخت آلفونس Alfonso و كليساهای اورا ويران ساخت وباغنيمت باز گشت . دربر گشتن ، مسلمين راه راگم كردندوبسختی افتادند وبسياری

١- كامل التواريخ ج٥ ص٧٩

٢- كامل التواريخ ج ٥ ص ٩٤

٣- (آ ا َن) Narbonne

٤- (= سردانيه) Sardaigne

٥- كامل ج ٥ ص ٩٤

٦- (جِ لِ يقِ ی)

٧- دركتب عربی ، اذفونش

مرد ومرکب از آنها تلف شد وبقیه سلامت باز آمدند.

دراین سال (۱۷۸) نیز بربرهای تاکُرُنّی(۱) فتنه‌ای بپا کردند ودست بعصیان وفساد زدند و غارتگری و راهزنی را در پیش گرفتند. پس هشام لشکر بسیاری را بفرماندهی عبدالقادر بن ابان بن عبدالله برسر آنها فرستاد تاجمعی را کشته وبسیاری را اسیر گرفتند ودیگران هم گریختند وتا هفت سال ناحیهٔ تاکرنی و کوههای آن از مردم خالی بود(۲).

درسال ۱۷۹ (۷۹۴ میلادی) هشام، عبدالملک بن عبدالواحد را با لشکری انبوه برسر جلیقیه فرستاد، الفونس درمقابل مسلمین لشکر زیادی فراهم ساخته وپادشاه بشکنس Basque (Navarra) هم اورا کمک داده بود لیکن با رسیدن عبدالملک، الفونس ترسید وعقب نشینی کرد، عبدالملک بدنبال آنها تاخت و کشت وویران ساخت و غنیمت گرفت

درهمین موقع هشام، لشکر دیگری را بناحیهٔ دیگری فرستاده بود و آنها نیز بوعده‌ای که باعبدالملک داشته باو ملحق شدند و بر دشمن تاختند و غنیمت گرفتند، هنگامی که این دو لشکر بازمیگشتند لشکری از فرنگها بآنها برخورد و چند نفر ازمسلمین را کشت ودیگران بسلامت رهائی یافته بر گشتند(۳).

گویند عزت مسلمین در زمان هشام بآنجا رسید که مردی در خلافت او مرد و وصیت کرد که اسیری از مسلمین را از ترکهٔ او آزاد کنند، پس در تمام بلاد کفر اسیری ازمسلمین نیافتند(۲).

هشام ازمالک، امام مذهب مالکی تجلیل فراوان میکرد و کوشش داشت فقه او رادر اسپانیا مذهب رسمی کند.

هشام در ۷ جمادی الاخره(۵) ۱۷۲ بحکومت رسید ودرصفر سال ۱۸۰ در گذشت

۱ـ (کُ رُ نّ ی)

۲ـ کامل ج۵ ص۹۹

۳ـ کامل ج۵ ص۹۹-۱۰۰

۴ـ کامل ج۵ ص۱۰۱

۵ـ یا ۱۰ جمادی الاخره، یا ۱۰ جمادی الاولی

وهفت سال وده ماه(١) حکومت داشت(٢).

وجود مالك که بیعت منصور رارد کرده واز اوآزار بسیار دیده بود ، برای امویان فرصت مناسبی بود وهمچنین خلافت اموی برای مالك ، او امویان را تأیید میکرد و خلفای اموی هم مذهب اورا ترویج مینمودند ودر نتیجه ، مذهب اوزاعی(٣) که تا آنوقت در اندلس رواج داشت جای خودرا بمذهب مالکی داد ودر زمان حکم بن هشام بن عبدالرحمن (داخل) فتوای مالك درسراسر اندلس رسمیت یافت(٤)

(٣) ابو العاصی (منتصر) حکم[١] بن هشام بن عبدالرحمن
٣ صفر ١٨٠-٢٧ ذی الحجهٔ ٢٠٦
(٧٩٦-٨٢٢)

حکم پس ازمرك پدرش هشام برحسب وصیت پدر بحکومت رسید. گویند او مردی عاقل وشجاع وفصیح و شاعر بود واول خلیفه‌ای است در اندلس که تجمل بسیار و شوکت وجلال فراوان داشت ، حکم براثر منازعات داخلی پیوسته گرفتار آشوب واغتشاش بود وهیچوقت راحتی نداشت ، اما درعین حال عیاش وخوش گذران بودوهمه نوع اسباب ولوازم تنعم وتجمل رابرای خود فراهم ساخته بود ، بشکار زیاد علاقمند بود ، بمصاحبت شعرا ونوازندگان بیشتر علاقه داشت تاهمنشینی بافقها و حکما ، او قدرت فقها را که در زمان پدرش هشام زیاد شده بود محدود کرد و دست آنها را از مداخله درامور سیاسی کوتاه نمودوازاین راه ، منفور آنان واقع شدوبنسبت کفروزندقه اورا تهدید کردند.

درسال ١٨٠ دوعموی حکم ، سلیمان وعبدالله که قبلاً برهشام برادر خودخروج

١- یاهفت سال وهفت ماه وهشت روز، یا نه ماه یازده ماه ، وعمر او ٣٩ سال وچهار ماه بود.

٢- عقدالفرید ج ٤ ص ٤٩٠ ، تاریخ ابن خلدون ج ٤ ص ١٢٥

٣- (اَ) ابو عمرو عبدالرحمن بن عمرو پیشوای اهل شام وساکن بیروت بود ودر سال ١٥٧ هجری درحمام بیروت در گذشت . و اَوزاع بطنی است از قبیلهٔ هَمْدان (الکنی والالقاب ج ١ ص ٥٢)

٤- ترجمه تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ٤ ص ٢٧

کرده ومورد عفو و گذشت اوواقع شده بودند ، بار دیگر سر بطغیان برداشته ودرمقابل حکم دست بشمشیر بردند وفتنه‌ای بپا کردند ، عبدالله بلنسی ، ازافریقا باندلس آمد وکار بلنسیه رابدست گرفت وبرادرش سلیمان که درطنجه Tangier بودبااوهمکاری واز اوپیروی کرد ، پس ازجنگهائی حکم پیروز شد وعموی خود سلیمان رادرسال ۱۸۴ (۸۰۰میلادی) کشت ، عبدالله دربلنسیه اقامت گزید و دست از فتنه‌انگیزی برداشت وخواستار صلح گردیدپس درسال ۱۸۶ (۸۰۲) باحکم صلح کرد ومیان فرزندان عبدالله وخواهران حکم ازدواجهائی صورت گرفت وبرصلح وصفا افزود(۱) دراین هنگام که حکم بدو عمویش گرفتار بود ، فرنگیان فرصت راغنیمت شمرده رو بکشور مسلمین نهادندوشهر برشلونه را گرفتندولشکر اسلامی، آنرابدشمن گذاشتندوعقب‌نشستند(۲) دراین کار گویا دست حاکم خائن آنجا نیز درکار بوده است و بامید اینکه باکمک شارلمانی(۳) پادشاه مستقل آنجا شود اورا بفتح این شهردعوت نمود ودرنتیجه درسال ۱۸۵هجری برشلونه ازدست مسلمین خارج شد .

درسال ۱۸۰ نیزحکم لشکری رابفرماندهی عبدالکریم بن عبدالواحدبن‌مغیث برسرفرنگیان فرستاد واوبا فتوحات زیاد وغنیمتهای فراوانی باز گشت(۴)

درسال ۱۸۱ بهلول بن مرزوق (معروف به‌ابوالحجاج) دریکی ازنواحی سرحدی اندلس خروج کرد وبرسرقسطه دست یافت .

درهمین سال عبیدة‌بن حمیددرطلیطله بمخالفت برخاست و حکم ، عمروس بن یوسف را که‌درشهرطلبیره Talavera ازشهرهای اندلس حکومت داشت بدفع او فرستاد ، عمروس کار رابراهل آن شهرسخت گرفت وباجمعی محرمانه ارتباط پیدا کرد تا خود

۱ـ کامل ج۵ ص۱۰۱

۲ـ کامل ج۵ ص۱۰۲

۳ـ شارل برادر کارلمان وپسرپین کوتاه بود که‌پس از برادر به‌شارل کبیر(شارلمانی) معروف شد ۸۱۴ـ۷۶۸ (تاریخ قرون وسطی ص۱۱۷)

۴ـ کامل ج۵ ص۱۰۲

آنها بر عبیده تاختند واورا کشتند وسر بریده‌اش را نزد عمروس فرستادند واوهم سر را نزد حکم فرستاد(۱).

در سال ۱۸۷ فرنگها، شهر تطیله Tudela رامالك شدند. امیر اسلامی این شهر یوسف بن عمروس بن یوسف بود، مهاجمین فرنگی و اندلسیهای ناراضی او را اسیر کرده بزندان بردند پدرش عمروس خود درشهر سرقسطه برای حفظ آن باقی ماند وپسر عموی خود رابا لشکری عظیم بسر کوبی کفار فرستاد. اوهم دشمن راسخت کوبیده وجمعی را کشت و«صخرهٔ قیس» را که یوسف درآنجا زندانی بود فتح کرد، یوسف را از زندان درآوردند ونزد پدرش فرستادند وکار عمروس بیش از پیش بالا گرفت(۲).

حکم بسیاری ازخواجه‌های صقلبی را که برده فروشان ازشمال اروپا باندلس می‌آوردند خریداری کرد.

بازرگانان برده فروش پسران ودختران سفید پوست ماهرو را مانند گوسفند گله گله اینطرف وآن طرف میکشانیدند واز راه فرانسه باسپانیا و افریقا ومصر و شام بفروش میرسانیدند وچون بیشتراین اسیران بنژاد اسلاو Slaves معروف بودند عرب این کلمه راتعریب کرده «صقلب وصقلبی وصقالبه» گفتند واین نام برای همه بردگان سفید پوست استعمال گردید.

حکم نخستین خلیفه‌ای بود دراندلس که دسته‌ای ازبندگان خصوصی برای خود ترتیب داد و برای آنها ماهیانه و مقرری معین کرد و شمارهٔ این گارد مخصوص به ۵۰۰۰ نفر رسید تاآنجا که در زمان عبدالرحمن ناصر (۳۰۰_۳۵۰) ملازمان درباری وسپاهیان وی از گروه صقالبه بودند همانطور که معتصم عباسی (۲۱۸_۲۲۷) نیز ترکان رامقرب خود ساخته وکار رابدست آنها داده بود(۳)

نوشته‌اند که حکم دراول کار بمیگساری و منکرات دیگر تظاهر میکرد ودر

۱ـ کامل التواریخ ج ۵ ص ۱۰۵

۲ـ کامل ج ۵ ص ۱۱۹

۳ـ تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ٤ ص ۲۷٤

قرطبه مرد‌مانی دانا ودیندار ازقبیل: یحیی‌بن یحیی‌اللّیثی راوی موطّأ مالک(۱) وجز اوبودند. پس‌اهل قرطبه برحکم شوریدند وحتی اورا سنگسار کردند ودرمقام کشتن اوبر آمدند واو بکمك لشکریان خود نجات یافت وفتنه موقتاً خوابید.

آنگاه پس ازچند روز وجوه وفقهای قرطبه درنزد محمدبن قاسم قرشی مروانی‌حاضر شدند وبرای اواز اهل شهر بیعت گرفتند و اورا مطمئن ساختند که مردم همه او را میخواهند، محمدیکشب رابرای تأمّل واستخاره مهلت گرفت وچون مردم‌باز گشتند نزد حکم رفت وماجری رابدوباز گفت ووفاداری خودرانسبت باواظهارداشت. حکم ازمحمد خواست که امررا براو هم روشن سازد پس کسی ازثقات حکم رابا خود برد ودرحجره‌ای ازخانهٔ خود پنهان داشت ومردم نزد اوآمدند تا بدانند که آیا امرآنها رابعهده میگیرد یانه؟محمد ازخود بیم وهراس نشان داد وکار را دشوار گرفت واز آنها خواست که نامهای خود وهمراهان خود را برشمارند.آنها هم با اطمینان‌کامل اسامی خود وهمراهان‌خود راباز گفتند وفرستادهٔ حکم درپس پرده اسامی رامی‌نوشت آنگاه محمد گفت خدا بخواهد این‌کار روزجمعه در مسجد جامع بانجام خواهد رسید وپس ازرفتن مردم‌دیگر بار بافرستادهٔ‌حکم نزد اورفت وتمام قضایا براوروشن گشت وآن روز پنجشنبه بود پس هنوز شب جمعه نرسیده بود که حکم همهٔ آن مردم را که ۷۲مرد بودند ازجمله:برادر یحیی‌بن یحیی وپسرابی‌بن کعب حبس کرد و پس ازچند روزی درنزدیك قصرش بدار زد ودر نتیجهٔ این عمل دشمنی مردم نسبت باو افزوده گشت(۲)

درسال۱۹۱ (۸۰۶ میلادی) بار دیگر مردم طلیطله آشوب کردند و در نتیجه بیش ازپنجهزار مرد ازاشراف آنها کشته‌شد، بدین ترتیب که حکم،عمروس‌بن‌یوسف راکه آنوقت دریکی ازنقاط سرحدی قدرتی بدست آورده وازحکم طرفداری میکرد

۱ـ مالك‌بن انس اصبحی مدنی پیشوای مذهب مالکی که باحترام بدن مقدس‌حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله باپیری وناتوانی درمدینه سوار نمیشد، درسال۱۷۹ درمدینه‌وفات کرد ودربقیع دفن گردید، کتاب «موطاء» نوشتهٔ اوازکتابهای مهم حدیث است

۲ـ کامل‌التواریخ ج۵ ص۱۱۹

مأمور دفع آنها ساخت ونامه‌ای بآنها نوشت که برای جلب رضای شما از اعمال خود گذشتم وعمروس را که ازشما است(۱) وباو اطمینان کامل دارید برای شما برگزیدم اهالی طلیطله غافل ازآنکه مکری درکار است اورا بفرمانداری خود پذیرفتند وتا آنجا بااو همراهی کردند که در وسط شهر برای اقامت خود قلعه‌ای بنا کرد پس از مدتی حکم ببهانهٔ سرکوبی لشکرهای فرانك، لشکرعظیمی را بفرماندهی پسرش عبدالرحمن فرستاد وآنها از کنارشهرطلیطله گذاشتندوواره شهرنشدند تاخبررسید که لشکرهای دشمن (که اصلاً ساختگی وحیله بود واصلی نداشت) متفرق شده‌اند وعبدالرحمن خواست بقرطبه باز گردد که عمروس باهل شهر گفت من ناچارم نزد عبدالرحمن بروم پس اشراف شهر نیز باو همراه شدند و نزد عبدالرحمن رفتند، عمروس برطبق دستور محرمانهٔحکم،اشراف شهرراتوجه داد که عبدالرحمن رابرای دیدن شوکت وقدرت ولشکر فراوان طلیطله بوروه شهردعوت نمایندآنها هم بگمان خیرخواهی عمروس،عبدالرحمن رابشهردرآوردندومردمشهردسته دسته نزدعبدالرحمن آمدند ونوازشها دیدند، عمروس شهرت داد که روزی عبدالرحمن همه را بولیمه‌ای دعوت خواهد نمود وبرای آنکه ازدحام زیادی نشود مردم از دری وارد وازدردیگر خارج خواهند شد، و چون روز موعود رسید هردسته‌ای از مردم که از در ورودی درآمدند بوسیلهٔ لشکریان مجهز گرفتارشدند و گردن آنها در کنار گودال بزرگی که قبلاً آماده شده بود زده شد وچون مقداری از روز گذشت یکنفر ازحیلهٔعمروس آگاه شد ومردم طلیطله رانیزآگاه ساخت وبقیهٔ مردم نجات یافتند(۲).

درهمین سال (۱۹۱) اصبغ بن‌عبدالله با همراهی اهل‌مارده Merida(۳) برحکم عاصی‌شد وعاملش رابیرون کرد.حکم خود بمارده رفت وشهر را محاصره کرد. دراین میان خبرشورش مردم قرطبه نیزرسید پس حکم فوراً باز گشت و در سه روز بقرطبه رسید و فتنه انگیزان راگرفت و وارونه بدار زد وجمعی را هم سربرید. فتنهٔ مارده

۱- عمروس‌بن یوسف اهل وشقه (Huesca) بود.

۲- کامل ج۵ ص۱۲۴: این‌وقعه‌را «وقعة‌الحفرة» نامیده‌اند. ابن‌خلدون‌ج۴ص۱۲۶

۳- شهری است دراندلس

گاهی می‌خوابید و مردم آرام میشدند و گاهی بیدار میشد تا آنکه درسال ۱۹۲ کار اصبغ ضعیف گردید ومردم‌حتی برادرش ازاو جداشدند. پس اصبغ ازحکم، امان‌خواست وبا امان درقرطبه نزد اورفت وآنجا اقامت گزید (۱).

دراین سال (۱۹۱) نیز میان رودریك که لشکری عظیم برای محاصرهٔ شهر طُرطُوشه(۲) فراهم ساخته بود وعبدالرحمن پسرحکم که بالشکری بدفع او بیرون شده بود، جنك سختی در گرفت و پیروزی با مسلمین بود و با سلامت و غنیمت باز گشتند(۳).

دراین‌سال (۱۹۱)نیز،حزم‌بن‌وهب‌درناحیهٔ باجه خروج کرد وبسوی‌لشبونه(٤) متوجه شد پس حکم پسر خود هشام رابدفع اوفرستاد و حزم بیچاره شد وامان خواست(٥).

درسال ۱۹٤ (۸۰۹) بار دیگر اهل مارده سر کشی کردند و حکم خود برای سر کوبی آنها رفت ودرسالهای ۱۹۵ و۱۹٦ نیز لشکریان اوبرسر اهل مارده میرفت ودراین سالها که اوسر گرم دفع اهل مارده بود، فرنگها در سرحدات مسلمین طمع کردند ودست بغارت و کشتارواسیر گرفتن گشادند وروزی حکم شنید که‌حتی زنی مسلمان را اسیر گرفته‌اند واو گفته‌است: «واغوثاه یاحکم».

پس حکم لشکریان خودراجمع آوری کرد ودر سال ۱۹٦ (۹۰۱)برآنها تاخت، شهرهائی راویران ساخت وقلاعی رافتح نمود ومردانی راکشت وزن مسلمان را آزاد ساخت(٦).

مقری(۷) درشرح این واقعه گوید که‌عباس شاعر درواد‌ی‌الحجاره **Guadalajara**

۱- کامل ج٥ ص۱۲٥

۲- (طُ طُ) **Tortosa**

۳- کامل ج٥ ص۱۲٥

٤- لشبونه (لَ) وأشبونه (اُ بُ) = **Lisbon**

٥- کامل ج٥ ص۱۲٥

٦- کامل‌التواریخ ج٥ ص۱٤۱-۱٤۲

۷- (مَ قَ) نسبت به مَقره یکی ازقرای تِلمسان.

Kashmir University Library
Accession No. 74580

زنی راشنید که میگوید : «واغوثاه بك یاحکم ، لقد اهملتنا حتی کلِب العدوّ علینا فاّیمنا وایتمنا»(۱) عباس ازاو پرسید که مطلب چیست؟ گفت باهمراهانی براه میرفتم که دشمن برما تاخت و کشت و اسیر گرفت. پس عباس شاعر در این باب قصیده‌ای گفت(۲) وچون برحکم واردشد،قصیده رابراوخواند وداستان ناامنی سرحدواستغاثهٔ آن زن را باز گفت(۳) حکم از همان ساعت آمادهٔ جهاد شد و بعد از سه روز بوادی‌الحجاره رفت وشاعر راهم باخود همراه داشت پس بدشمن حمله برد و پس از فتح قلاع وویران ساختن شهرها و کشتن بسیاری از مردان دشمن، بوادی‌الحجاره باز آمد وآن زن راخواست واسیران دشمن رادر حضور او گردن زد آنگاه بشاعر گفت ازاین زن بپرس آیا بفریاد اورسیدم ؟ زن که بانوی بزرگواری بود، گفت: بخدا قسم حکم سینه‌های مارا شفا داد و دشمن رابیچاره کرد و بفریاد بیچارگان رسید خدای بفریاد اورسدواورا یاری دهد . حکم‌خوشحال شد و گفت :

الم تـر یا عباس‌انـی اجبتها	علی‌البعداقتادالخمیس‌المظفرا
فادرکت اوتاراً وبرّدت غُلّةً	ونفّست‌مکروباًواغنیت‌معُسراً(۴)

درسال ۱۹۴،عمروس درسرحد اندلس یاغی شد و سپس باطاعت باز گشت و در ایام حکم در گذشت ، مدت حکومت سرحدی اونه سال وده‌ماه وچند روزی بود(۵) .

۱- یعنی : ای‌حکم فریاد رسی کن، چنان بیاد مانیستی که دشمن برما چیره‌شدومردان وپدران ماراکشت .

۲- اول قصیده‌اش این است :

تململت فی وادی‌الحجارة مسئداً	اراعی نجوماً مایرون تغیّرا
الیك اباالعاصی نضیت مطیّتی	تسیر بهم ساریا و مُهجّرا
تدارك نساء المسلمین بنصرة	فانك احری ان تغیث و تنصرا

(نفح‌الطیب ج۱ ص۳۲۱)

۳- عباس‌بن ناصح ازشعرای اندلس واهل «الجزیره» بود

۴ - نفح‌الطیب ج۱ص ۳۲۱-۳۲۲

۵- المغرب ص۴۱

درسال ۱۹۷، عبیدالله بن عبدالله بلنسی بجهاد رفت و در برشلونه فرود آمد و ظهرروز جمعه پس ازدو رکعت نماز بر دشمن حمله برد و پیروز گردید. پس دستور داد نیزه‌ای بلند بزمین کوبیدند و سرهای بریدهٔ دشمنان را در اطراف آن چیدند تا آنکه پیکان نیزه هم پنهان شد آنگاه بمؤذنها امر کرد که بالای آن رفته اذان گفتند(۱).

درسال ۱۹۸ (۸۱۳) شورش مردم قرطبه برحکم بآنجا رسید که روبرو باو بد گفتند وپس ازاذان فریاد میکردند: «الصّلاة یامخمور، الصّلاة» وحتی درضمن انشاد اشعار مناجات ودعوت مردم بتهجد وقیام‌لیل، کلماتی ازاین قبیل: «یا ایها المسرف ـ المتمادی فی‌طغیانه، المُصرّ علی کبره، المتهاون بامر ربه، اَفِقْ من سَکرتك، وتنّبه‌من غفلتك» گفته میشد(۲) درنتیجه فتنه بزرك‌شد وپس ازآنکه حکم ده‌نفر ازسران‌مردم راکشت وواژونه بدار زد اهل «رَبَضْ»(۳) براو شوریدند و جنك سختی درگرفت که اول کار رابرحکم دشوار کرد ودرآخر بسیاری ازمخالفین خود را دستگیر نموده وسیصد نفر آنها رابر گزید و کشت وواژونه بدار زد (۱۳ رمضان) (۴) پس بمشورت عبدالکریم‌بن عبدالواحد بن عبدالمغیث ازآنها در گذشت وآنها را امان داد(۵).

حکم‌بن هشام درصفر سال ۱۸۰ بحکومت رسید ودر۲۶ (۲۷) ذی الحجه سال ۲۰۶ (۸۲۲) پس از۲۶ سال و۱۱ماه امارت درسن ۵۲ سالگی در گذشت(۶)

۱ـ المغرب ص۴۱

۲ـ المعجب ص۲۰

۳ـ (رَ بَ) محله‌ای درشهر قرطبه که این وقعه رابنام آن «وقعة‌الرَّبَض» وحکم را «ربضی» گفته‌اند.

۴ـ ابن خلدون ۴ ص۱۲۶

۵ـ کامل ج۵ ص۱۷۲ـ۱۷۳، نفح‌الطیب ج۱ ص۳۱۸

۶ـ عقدالفرید ج۴ ص۴۹۰

(۴) ابو المطرف عبدالرحمن [۲] بن حکم معروف به عبدالرحمن اوسط
۲۷ ذی الحجه ۲۰۶-۳ ربیع الثانی ۲۳۸
(۸۵۲-۸۲۲)

عبدالرحمن اوسط پس ازمرك پدرش حکم بامارت رسید و دورهٔ حکومت اورا را دورهٔ صلح وآرامش وخود اورا مردی دانش دوست وهنرپرور نوشته‌اند.

پس ازمرك حکم و خلافت عبدالرحمن، عموی حکم، عبدالله بلنسی از بلنسیه بطمع تسخیر قرطبه بیرون آمد وعبدالرحمن نیز درمقابل عموی پدرش آماده گشت عبدالله ترسید وببلنسیه باز گشت و بزودی مرد. پس عبدالرحمن زنان و فرزندان او رابقرطبه آورد(۱).

درسال ۲۰۷ (۸۲۲) پدرعبدالرحمن: حکم، در زمان حکومت خود عامل خود ربیع راکه براهل ذمه ستم کرده بود گرفت وزنده بدار زد پس چون حکم در گذشت وپسرش عبدالرحمن جای پدر را گرفت ومردم ازسر گذشت ربیع باخبر شدند برای گرفتن اموالی که ربیع بستم ازآنها گرفته بود روبقرطبه نهادند وازهمه بیشتراهل بیرهٔ Beira(۲) دراین کار اصرار وهیاهو داشتند، عبدالرحمن کس فرستاد تا آنها راآرام ومتفرق سازند لیکن آنها نپذیرفتند وفرستادهٔ عبدالرحمن را ازنزد خود راندند و کار بآنجا رسید که عبدالرحمن لشکری رابدفع شان فرستاد وجمعی کشته شدندودیگران گریختند(۳).

دراین سال (۲۰۷) نیزدرشهر تدمیر(۴) میان مضریان وقحطانیان فتنه‌ای پدید آمد ودرشهر لُورْقَه Lorca جنگی در گرفت که سه‌هزارمرد ازآنها کشته شدوهفت سال این جنك ونزاع بطول انجامید، پس یحیی بن عبدالله بن خالد مأمور دفع فتنه‌شد وبالشکر انبوهی برسرآنها رفت، فتنه جویان هر گاه یحیی میرسید آرام میشدند و

۱- کامل ج۵ ص۲۰۳

۲- شهری نزدیك دریا باندلس (لغت نامه)

۳- کامل ج۵ ص۲۰۵

۴- (= تُتمیر) Tudmir

چون بازمیگشت بجنك وخونریزی برمیگشتند(١).

دراین سال نیزدر اندلس گرسنگی و قحطی شدیدی روی داد و یك مُدّ طعام دربعضی شهرها بسی دینار رسید وبسیاری ازمردم هلاك شدند(٢).

درسال ٢١٠ (٨٢٥) عبدالرحمن لشکرعظیمی رابفرماندهی عبیدالله معروف به «ابن بلنسی» بجنك فرنگان فرستاد واوبشهرهای دشمن داخل شد ودر ماه ربیع الاول بالشکرهای دشمن جنك سختی کرد ودرعاقبت، دشمن بهزیمت رفت وعبیدالله باسلامت وغنیمت باز گشت.

دراین سال نیزعبدالرحمن لشکرخود را در «حِصْن قلعه» برسر دشمن فرستاد ودرنیمهٔ رمضان «حصن قلعه» فتح گردید وچندین بار دشمن مورد غارت قرار گرفت.

دراین سال (٢١٠) نیزعبدالرحمن امر کرد مسجد جامع جیان(٣)ساخته‌شود.

درهمین‌سال‌عبدالرحمن گروهائی‌ازابی شَمّاخ‌محمدبن ابراهیم رئیس‌قحطانیان درتدمیر Tudmir گرفت، باشد که فتنه‌میان‌مضریها وقحطانیها آرام گیردولی‌نتیجه‌ای بدست نیامد وعبدالرحمن ناچارازراه دیگری درآمد وعامل تدمیررا امرداد‌تاازآنجا منتقل شده ومرسیه رامرکزعمّال دولتی قراردهد ودرنتیجه ازآن وقت، مرسیه‌مرکز شهرهای آن ناحیه شد وفتنه هم تاسال ٢١٣ ادامه داشت تاآنکه عبدالرحمن‌لشکری عظیم بدفع آنها فرستاد وابوالشمّاخ ازدر اطاعت نزد عبدالرحمن آمد و جزء اصحاب وفرماندهان اوقرار گرفت وفتنه ازناحیهٔ تدمیر بکلی برطرف گردید(٤).

درسال ٢١١ یاغی راهزنی‌درناحیه تاکَرْنا(٥) برجمعی ازلشکریان‌عبدالرحمن که برای تحصیل خواروبار در دهی ازتاکرنا فرود آمده بودند حمله برد و آنها را

١- کامل ج٥ ص٢٠٥

٢- کامل ج ٥ ص٢٠٥

٣- (جَ یّ) شهربزرگی دراندلس درشرق قرطبه بفاصلهٔ ١٧ فرسخ متصل بناحیهٔ البیره (مراصد)

٤- کامل‌التواریخ ج٥ ص٢١٣

٥- (کَ رْ ـ کُ رَ ن)

کشت وهرچه سلاح ومرکب وجزآن داشتند بغارت برد، پس عامل تاکرنا بدفع او برخاست(۱)

درسال ۲۱۲ (۸۲۷ م) عبدالرحمن لشکری گران بجهاد کفّار فرستاد وآنها بشهر برشلونه رسیدند و ازآنجا به «جرنده» حمله بردند و از ماه ربیع‌الاول تا دوماه بجنگهای پرغنیمتی سرگرم بودند.

درهمین سال (۱۱۲) دراندلس بارانهای پیاپی بارید وسیلهای عظیمی روی داد بطوریکه بیشترشهرهاویران‌شد وپل‌سرقسطه نیزویران گردیدودوباره تعمیرشد(۲)

درسال ۲۱۳ (۸۲۸میلادی)اهل مارده Merida (۳)عامل آنجا را کشتندو فتنهٔ عظیمی بپاشد. عبدالرحمن لشکری برسرآنها فرستاد تاآنهارامحاصره کرد وجمعی راکشت ودرختان‌شان را تباه ساخت و ناچار باطاعت عبدالرحمن باز آمدند و گروها دادند پس لشکرخلیفه پس از ویران ساختن باروی شهر باز گشتند، عبدالرحمن احتیاط بیشتری کردو کس فرستاد که سنگهای باروی شهررا بدریا ریختندتادیگر اهل مارده درتجدید بنای آن طمع نورزند ولی این کار بیشتر راه عصیان آنها راباز کرد وحاکم خودرا اسیر کردند وباروی شهررا بهتراز پیشترساختند.

درسال ۲۱٤ عبدالرحمن، خود با لشکریانش بسوی مارده‌رفت و گروهای آنها راهمراه برد وچون بآنجا رسید اهل مارده بااو وارد صحبت شدند و گروهای خودرا درمقابل حاکمی که اسیر گرفته بودند و اسیران دیگر پس گرفتند، عبدالرحمن آنها رامحاصره کرد وشهرشان راتباه ساخت وباز گشت(٤).

دراین سال (۲۱٤) نیزعبدالرحمن بشهر باجه که عاصی شده بود حمله برد و آنرا فتح کرد.

۱ـ کامل ج٥ ص۲۱٥

۲ـ کامل ج٥ ص۲۱٦

۳ـ یکی ازشهرهای اندلس که تاقرطبه شش روز راه فاصله دارد (مراصد).

٤ـ کامل ج٥ ص۲۱۷

درهمین سال نیز عبدالرحمن لشکری بدفع هاشم یاغی که کارش بالا گرفت و براهل شنت بریّه (۱) تاخته وبربرها رانیز غارت کرده بود فرستاد ولی کاری از پیش نرفت وهاشم چند جای دیگر را گرفت پس عبدالرحمن در سال ۲۲۶ لشکر عظیمی بدفع اوفرستاد ودرسمسطا(۲) پس ازجنك سختی هاشم وبسیاری ازهمراهانش کشته شدند وفتنه بآخر رسید(۳).

درسال۲۱۷ عبدالرحمن لشکری برسراهل مارده فرستاد تا آنها را محاصره کردندوکاربراهل شهرسخت ودشوار گردیدوپس ازمحاصرهٔطولانی لشکرعبدالرحمن باز گشتند.

درسال۲۱۸ (۸۳۳) نیزلشکر فرستاد تامارده رافتح کردند وبساط فتنه‌جویان رابرچیدند وپس از آن خود عبدالرحمن بالشکری بدفع محمودبن عبدالجبارماردی که سربطغیان برداشته بودبرخاست واورا شکست‌داد وبسیاری ازمردان اوراکشت وگروهی را اسیر گرفت پس محمود بابقیهٔ اصحاب خودبه «مُنت‌سالوط»(٤) گریخت وعبدالرحمن درسال۲۲۰ لشکری بدفع اوفرستاد. محمودو کسانش‌درماه ربیع‌الاخر به «حلقب» گریختند ولشکر دیگری بطلب آنها رفت، محمود در این جنك غالب شد واصحاب اوغنیمتها بردند و سپس با گروه دیگری از لشکریان عبدالرحمن نیز زدوخوردی کرد وازهم جدا شدند، دیگر بار با لشکر دیگری از خلیفه جنگید و آنها راشکست داد وغنیمت گرفت آنگاه بشهر مُنیه(۵) هجوم برد و بر آن دست یافت وحیوانات وخواروبار مردم رابغارت برد وازآنجا بشهرهای مسیحیان روی‌نهاد ویکی از قلاع آنها را بدست آورد و پنج سال وسه‌ماه آنجا بودودرآخرکار، الفونس

۱ـ (شَ تَ بَ یْ یَ) شهری درشرق قرطبه دراندلس (لغت نامه)

۲ـ (سُ مُ)

۳ـ کامل ج۵ ص۲۱۹

٤ـ (مُ)

۵ـ مُنیة عجب (مُ یَ عَ جَ) ناحیه‌ای است دراندلس (مراصد ـ لغت نامه)

پادشاه فرنگیها پس از محاصرهٔ قلعه آنرا فتح کرد و محمود را گرفت و کشت (رجب ۲۲۵ هجری)(۱).

درسال ۲۱۹ عبدالرحمن لشکری رابفرماندهی امیّة بن حکم برسر شهر طلیطله که عاصی شده بودفرستاد. امیه کاحصار رابر آنها سخت گرفت ودرختهای آنهارابرید و کشت‌شانرا تباه ساخت ودرآخرهم بی آنکه بفرمان عبدالرحمن بازآیند بازگشت و لشکری را بسرپرستی میسره که او را «فتی ابی ایوب» میگفتند درقلعهٔ رباح Calatrava (۲) فرود آورد پس بسیاری ازمردم طلیطله بامید آنکه فرصتی بیابند و میسره راغافل گیر کنند بدنبال اوتاقلعهٔ رباح تاختند ولی میسره هم قبلاً از تصمیم اهل شهر آگاه شده‌لشکریان خودرا درچندجا کمین گذاشته بود وچون دشمن بقلعهٔ رباح رسید یکمرتبه بآنها حمله برد و بسیاری از آنها را کشت و بقیه گریختند، پس سرهای کشته‌ها راجمع‌آوری کرده نزد میسره بردند واو از زیادی سرها وحشت زده شد وسخت ناراحت گردید وپس ازچند روزی مرد(۳).

درسال ۲۲۰ عبدالرحمن باز لشکری برسرطلیطله فرستاد و آنها بی‌آنکه در جنگ پیروز گردند بازآمدند(٤).

درسال ۲۲۲ پس ازآنکه چندین بار محاصرهٔ شهرطلیطله درسالهای گذشته بی‌نتیجه‌مانده بود، عبدالرحمن برادرش ولیدبن‌حکم رافرستاد واواهل‌شهررادربیچارگی وناتوانی یافت وآنرا فتح کرد (شنبه ۸ رجب) ودستور داد تاقصررا از نوساختند وتا آخرشعبان سال ۲۲۳ آنجا ماند تااوضاع کاملاً رام کشت(۵).

درسال ۲۲٤ عبدالرحمن، عبیدالله معروف به «ابن البلنسی» رابرسردشمن فرستاد،

۱- کامل ج ۵ ص ۲۱۷

۲- (قَ تُ رَ)

۳- کامل ج ۵ ص ۲۳۲

٤- کامل ج ۵ ص ۲۳۷

۵- کامل ج ۵ ص ۲٤۵

عبدالله بهالیه(۱) رسید ودشمن نیز آمادهٔ جنك شد ودر آخر کار شکست خورد وجمعی بیشمار کشته داد.

دراین سال (۲۲٤) نیز رودریك(۲) بالشکری به « مدینهٔ سالم » Medinaoeli حمله برد ولی لشکری عظیم بدفع اومأمور شد و ناچار با کشتهٔ بسیاری که داد راه هزیمت راپیش گرفت ولیون راهم از دست داد وشرائط سنگینی راپادشاه لئون پذیرفت(۳)

درسال ۲۲۵ عبدالرحمن با لشکر انبوهی در ماه شعبان بر کفار حمله برد و داخل شهرهای جلیقیه شد وچندین قلعه را فتح کرد و با غنیمت فراوان بقرطبه باز گشت(٤).

در سال ۲۲۷ نیز عبدالرحمن لشکری برسر دشمن فرستاد و در میان اربونه و وشرطانیه شبی تاصبح بجنك با دشمن که ازهرسو فراهم شده ومسلمین را در میان گرفته بود، گرفتار بودند وهنگام سپیده‌دم، خدا مسلمین را بردشمن پیروزی داد و موسی‌بن موسی که دراین جنك فرمانده مقدّمه بود فداکاری عجیبی کرد ودرمیان او وجریربن موفق که نیزاز بزرگان دولت بود فتنه‌ای پدید آمد که باعث خروج موسی گردید(۵).

درسال ۲۲۷ (۸٤۲) موسی‌بن موسی حاکم تطیله یاغی شد وعبدالرحمن چندین بار بااوجنگید تاازدرصلح درآمد وفتنه خوابید(٦).

در سال ۲۲۹ کشتیهای نورماندهای شمالی(۷) در سواحل غربی اندلس پیاده شدند ودر ۱٤ محرم سال ۲۳۰ بشهر اشبیلیه فرود آمدند و هفت روز دست بغارت و

۱ـ (اُ یَ) اقلیمی از نواحی اشبیلیه، واقلیمی از نواحی استجه هردو باندلس.

۲ـ الفونس دوم (تاریخ عرب واسلام ص٤٦٦)

۳ـ کامل ج ۵ ص۲۵۸

٤ـ کامل ج ۵ ص۲٦۲

۵ـ کامل ج ۵ ص۲٦۷

٦ـ المغرب ص٤۹

۷ـ در کتب عربی: مجوس

جنایت گشودند تا آنکه نصر خَصّی بالشکری رسید و آنها بهزیمت رفتند(۱).

در سال ۲۳۴ عبدالرحمن سیصد کشتی بـرد و جزیرهٔ میورقه Majorque و منورقه Minorca که برهگذران مسلمان آسیب میرسانیدند فرستاد تا آندو را فتح کردند(۲).

درسال ۲۳۵ عباس‌بن ولید بدفع جمعی که برهبری محمدبن عیسی بن سابق درنواحی تدمیر یاغی شده بودند بیرون شد وآنها را دفع کرد وبر گشت.

درهمین سال اهل تاکرنا سر بطغیان برداشتند ولشکر عبدالرحمن بسر کوبی آنها رفت(۳)

دراین سال نیز عبدالرحمن پسرخود منذررا بالشکری عظیم بجنگ دشمن فرستاد وآنها تاالبه تاختند.

دراین سال درماه رجب سیل عظیمی در اندلس براه افتاد که پل اِستِجه را خراب کرد وآسیاها را ویران ساخت ونهر اشبیلیه ۱۶ قریه ونهر باجه ۱۸ قریه رانابود نمود(۴).

دراواخر حکومت عبدالرحمن مسیحیان متعصب شهرقرطبه شورش بپا کردند بااینکه هیچ بهانه‌ای نداشتند ودر مذهب کاملاً آزاد بودند و از همه حقوق اجتماعی بهرهٔ وافی داشتند وحتی درهای شغلهای لشکری و کشوری بروی آنها بازبود. در این شورش کشیشها سهم بیشتری داشتندوپیوسته این آتش را دامن میزدند تاآنجا که‌کار بجسارت وناسزا گفتن بمقام مقدس رسالت رسید، اگرچه عبدالرحمن شورای مذهبی تشکیل داد ورأی‌قطعی شوری آن شد که مسیحیان حق ندارند بصاحب‌شریعت اسلام جسارت نمایند ولی فائده‌ای نداشت وکار باصلاح نکشید واین آشوب تامرگ

۱- المغرب ص۴۹

۲- المغرب ص۴۹

۳- کامل ج۵ ص۲۸۵

۴- کامل ج۵ ص۲۸۵

عبدالرحمن باقی بود(۱).

عبدالرحمن درذی‌الحجهٔ سال۲۰۶ بحکومت رسید وپس از۳۱ سال و ۵ ماه در پنجشنبه ۳ربیع‌الاخر سال۲۳۸ در۶۲ سالگی بدرود زندگی گفت(۲).

در دربار عبدالرحمن اوسط چهارنفر بسیارمشهور بودند :

۱ـ یحیی‌بن یحیی‌اللیثی که ازاندلس بمدینه رفت وازمالك‌بن انس امام مذهب مالکی استفاده کرد وبفقه مالك آشنا شد آنگاه بمغرب بازگشت و در زمان هشام اول (۱۷۲ـ۱۸۰)قاضی‌القضاة گردید ومذهب مالکی رادر اندلس ترویج کرد، درزمان حکم‌بن هشام (۱۸۰ـ۲۰۶) بسیاری ازفقها تبعید وبعضی کشته شدند ، تبعید شده‌ها بعضی به « فاس » وبرخی به‌اسکندریه آمدند ، لیثی نیز گریخت و پس از مرك حکم درخلافت عبدالرحمن اوسط (۲۰۶ـ۲۳۸) او را بازآوردند وکار قضاوت راباو سپردند .

۲ـ طروب یکی از کنیزان عبدالرحمن .

۳ـ نصرخادم عبدالرحمن .

٤ـ زریاب‌خواننده (علی‌بن نافع) شاگرد اسحق موصلی که روزی در مجلس هرون نای بدست گرفت وباین شعرتغنی کرد :

یا ایها‌الملك‌المیمون طائره　　　هارون‌راح‌الیك‌الناس‌وابتکروا

پس رشید بطرب آمد وزریاب‌رابدوستی‌بر گزید ، استادش اسحق بر او حسد برد واو راتهدید کرد. زریاب ناچاربغداد رارها کرده راه مغرب رادر پیش گرفت‌ودر دربار عبدالرحمن اوسط چنان‌کارش‌بالا گرفت که ماهی ۲۰۰ دینارشهریه داشت ومال وزمین و کاخ فراوانی باو واگذار شد وازهمه خواننده‌ها جلوافتاد(۳).

۱ـ تاریخ عرب واسلام ، ترجمهٔ فارسی ص٤٦٦ـ٤٦٨

۲ـ عقدالفرید ج٤ ص٤٩٣، تاریخ‌ابن‌خلدون ج٤ ص۱۲۷ـ۱۳۰

۳ـ وابتاعوا بخمسکم الخموروصرفوا صدقات‌المساکین الی المضحکین والساخرین (زیارت‌جامعهٔ ائمة‌المؤمنین)

(۵) ابو عبدالله محمد [۱] بن عبدالرحمن[۲]
ربیع الثانی ۲۳۸-صفر ۲۷۳
(۸۵۲-۸۸۶)

محمد بعداز مرك پدر درماه ربیع الثانی سال ۲۳۸ بامارت رسید، پدرش عبدالرحمن پسر دیگر خود عبدالله بن طروب را برای حکومت در نظر گرفته بود. مادر عبدالله هم که در نزد عبدالرحمن منزلتی خاص داشت با کسان خود، از جمله: نصر خصی از این فکر طرفداری میکردند ولی چون عبدالله پیوسته بعیش و نوش گرفتار بود عقلای دربار، برادرش محمدرا ترجیح دادند و در شب مرك عبدالرحمن یکی از طرفداران محمد نزد او رفت و او را درهیئتی ناشناس بکاخ سلطنت رسانید و کار امارت او روبراه شد.

محمد طرفدار اهل علم ورجال حدیث بود و چون ابو عبدالله بَقِیّ بن مَخلد محدّث با کتاب ابوبکر ابن ابی شیبه باندلس آمد وجمعی بر آراء او حمله بردند، محمد اورا خواست و کتاب و آراء اورا ترویج نمود وهم اورا درنشر علم آزاد گذاشت.

محمد کارهای مهم دولت خودرا بهاشم بن عبدالعزیز وزیر بزرك واگذاشت واو که مردی لجوج وخودپسند بود کار دولت راتباه کرد وباعث شورشهائی شد که تازمان عبدالرحمن سوم (ناصر) باقی بود(۱).

درسال ۲۴۰ میان مسلمانان اندلس ومسیحیان جنك سختی در گرفت: بطوریکه پیش ازاین گفته شد اهل طلیطله باعبدالرحمن مخالفت میورزیدند و اکنون هم با پسرش محمد سازگاری نداشتند، ازاینرو محمد با لشکریانش آهنك طلیطله کرد واهل شهر با شنیدن این خبر از پادشاهان جلیقیه ولیون کمك خواستند وآنها بالشکرهای زیادی اهل طلیطله را کمك نمودند. چون محمد درنزدیکی طلیطله ازپیشآمد باخبر گشت بسیاری ازلشکریان خودرا در نواحی و اطراف کمین گذاشت وخود باعدهٔ کمی بشهر نزدیك شد ولشکریان دشمن با کمال آسودگی خاطر بر محمد ولشکر او حمله بردند پس چون جنك بخوبی در گرفت لشکر فراوان محمد از کمینها

۱- المغرب ص ۵۱-۵۳

در آمدند ودشمن رادرمیان گرفتندودرنتیجه ، بسیاری ازمردم طلیطله ومسیحیان کشته شدند وهشت هزار سر بریده جمع آوری گردید وبشهرها فرستاده شد و بگفتهٔ بعضی مورخان ازدوطرف بیست هزارنفر کشته شدند(١).

در سال ٢٤١ (٨٥٥) محمد بر عدهٔ لشکریان قلعهٔ رباح افزود و لشکری بفرماندهی موسی بن موسی امیر طلیطله بجنگ فرنك فرستاد و آنها تا البه و قلاع Alava et castella vetulla رفتند وقلعه‌هائی رافتح کردند(٢).

درسال ٢٤٥ باردیگرنورماندها پس ازویران کردن پروانس درسواحل اسپانیا ظاهر شدند وخسارات زیادی وارد ساختند ، کشتیهای آنان باشبیلیه رسیدودرجزیره(٣) فرودآمدند واهل تدمیر ازآنها شکست یافتند ولی محمد آنها را با نیروی دریائی تعقیب کرد ودشمن پس اززدوخوردهائی که گروهی ازمسلمین درآن بشهادت رسیدند رانده شد(٤).

درسال ٢٥١ محمد پسرش منذر رابجنك دشمن فرستاد واو در دو جنك خونین بسیار گشت وبسیار اسیر گرفت(٥).

درسال ٢٥٤ اهل مارده برمحمد شورش کردند محمد خود بسوی آنشهر رفت وبرآنها ظفریافت ومخالفان خود رابا اموال آنها بقرطبه منتقل ساخت و حصار شهر مارده راویران کرد(٦).

در سال ٢٦٨ (٨٨١) محمد که خود بواسطهٔ پیری از حضور درمیدان جنك معذور بود پسرش منذر رابسر کوبی یاغیان فرستاد ، منذر سرقسطه راغارت کردونیز

١ـ کامل ج ٥ ص ٢٩٤ ، نفح الطیب ج ١ ص ٣٢٨

٢ـ کامل ج ٥ ص ٢٩٦ نفح الطیب ج ١ ص ٣٢٨

٣ـ الجزیرة الخضراء ، شهری است دراندلس

٤ـ کامل ج ٥ ص ٢٩٩ ، ترجمهٔ تاریخ عرب واسلام ص ٤٦٩ ، نفح الطیب ج ١ ص ٣٢٨

٥ـ کامل ج ٥ ص ٣٢٩ ، نفح الطیب ج ١ ص ٣٢٨

٦ـ کامل ج ٥ ص ٣٣٩ ، نفح الطیب ج ١ ص ٣٢٩

حصن رُوطه Rota(۱) رامسخر ساخت وعبدالرحمن روطی را که مردی شجاع وخطرناک بود دستگیر نمود پس شهر لارده وقرطاجَنّه رانیز بدست آورد واسمعیل بن موسی که دراول بجنگ برخاست درآخر تسلیم گردید(۲)

محمد درآخرماه صفرسال ۲۷۳ پس از ۳٤ سال ویازده ماه امارت در ٦۷ سالگی درگذشت(۳).

(٦) ابوالحکم منذر بن محمد[۱]

۲۸ صفر ۲۷۳ - ۱۵ صفر ۲۷۵

(۸۸٦-۸۸۸)

درسال ۲۷۳ هنگامی که منذر دشمن رامحاصره داشت از مرگ پدر با خبرشد وفوراً بطرف قرطبه رهسپار گردید تاتخت وتاج پدر رابدست آورد .

منذر رامردی فعال و کاردان ودوربین ورشید نوشته‌اند که اگرزنده مانده‌بود بهمه آشوبها خاتمه میداد ، منذر پس از رسیدن بحکومت اندلس بیدرنگ بکار های مهمی که درپیش داشت مشغول شد وشخصاً علیه یاغیان و گردنکشان قدم بمیدان جنگ نهاد ، اَرشُذُونَه(٤) راتسخیر کرد وقلعهٔ عمر بن حفصون (که درزمان پدرش یاغی شده بود، ومنذر بواسطهٔ مرگ پدر ازمحاصرهٔ آن دست برداشت) محاصره شدو یاغی نامبرده کارش بدشواری کشید وناچار باطاعت درآمد ولی پس ازاندک زمانی عهد خود را شکست و منذر دوباره بجنگ اوبرخاست ودرنزدیک بوباسترو Bobastro(۵) در میدان جنگ کشته گردید(٦).

۱- حصنی ازاعمال سرقسطه سخت حصین (لغت نامه)

۲- کامل ج٦ ص۳۹ ، نفح الطیب ج۱ ص۳۲۹

۳- عقد الفرید ج٤ ص٤۹۳ ، تاریخ ابن خلدون ج٤ ص۱۳۰-۱۳۲

٤- (اَ رُ شُ ذَ نَ) شهری باندلس که مابین آن وقرطبه بیست فرسنگ است (لغت نامه)

۵- درکتب عربی : ببشتر (بُ بَ تَ)

٦- تاریخ عرب و اسلام ص ٤۷۱ . بگفتهٔ ابن اثیر در محرم و بگفته مقَّری در ۱۵ صفر وبگفتهٔ ابن عبدربه در ۱۷ صفرسال ۲۷۵ منذر وفات کرد ودو سال و چند روزی کمتر امارت داشت وعمراو درحدود ٤٦ سال بود (کامل ج٦ ص٦۵ ، نفح الطیب ج۱ ص۳۲۹، عقد الفرید ج٤ ص٤۹٦ ، ابن خلدون ج٤ ص۱۳۲)

با اینکه مدت کوتاه خلافت او با فتنه‌ها و آشوبهای داخلی گذشت در مدح او گفته‌اند:

بالمنذر بن محمد صلحت بلاد الاندلس!

(۷) ابومحمد عبدالله بن محمد[۱]

۱۵ صفر ۲۷۵ - صفر ۳۰۰

(۸۸۸ - ۹۱۲)

پس از مردن یا کشته‌شدن منذر بن محمد، برادرش عبدالله بن محمد بامارت رسید وتمام مدت ۲۵ سال امارت او بآشوب وفتنه‌های سنگین گذشت، اودر موقعی باریك و خطرناك مالك اندلس گردید ونه تنها باکوهستانیهای اسپانیا خودرا مواجه میدید بلکه اشراف عرب نیز علیه او قیام کرده بودند وهریك دم از استقلال می‌زدند، نائرهٔ خودسری وطغیان وآشوب ازهرطرفی زبانه می کشید، در میان عرب و اهالی اندلس درنواحی اشبیلیه آشوب هولناکی برپا بود، ابراهیم بن حجاج که مردی باتدبیر بود درناحیهٔ اشبیلیه امارت میکرد واساس وثبات کارش بردولت مرکزی قرطبه هم برتری داشت، ابن مروان درناحیهٔ بطلیوس (۱) دم از استقلال میزد، محمد بن لوپ (لوپز) درناحیهٔ اراغون حکمران مستقلی بود، عمر بن حفصون هم ازاین اغتشاشها استفاده کرده، نه تنها قلمرو ونفوذ خود راوسعت میداد بلکه بفکر تسخیر قرطبه افتاده بود.

عبدالله تصمیم گرفت برای تثبیت وضع خلافت بخطر افتادهٔ خود پیکار نماید عبیدالله یکی ازافسران خلیفه، عمر بن حفصون راشکست داد ودرنتیجه چندین نقطهٔ مهم دیگر قبول اطاعت نمودند وزیر بار حکومت مرکزی رفتند، وزیرش بدر هم باحسن تدبیر، کاری کرد که ابن حجاج باختیارسر اطاعت فرود آورد وپسر خود را بعنوان گرو بقرطبه فرستاد، عبدالله آن جوان را با محبت فراوان نوازش کرد ونزد پدرش باز گردانید وابن حجاج هم کاملاً نسبت بخلیفه وفادار گردید و نفوذ واقتدار خلیفه درائر آشتی با ابن حجاج که مردی بسیار متنفذ بود دوباره روبفزونی نهاد و شهرهای بسیار بدون جنك باطاعت باز آمدند(۲).

۱- (بَ طَ یُ) Badajoz

۲- تاریخ عرب واسلام ص ۴۷۱

عبدالله بن محمد در ربیع الاول سال ۳۰۰ هجری پس از ۲۵ سال و یازده ماه امارت در گذشت(۱).

(۸) ابو المطرف عبدالرحمن [۳] ناصر بن محمد بن عبدالله بن محمد [۱]
صفر ۳۰۰ - رمضان ۳۵۰
(۹۱۲-۹۶۱)

ناصر عبدالرحمن سوم در ماه صفر یا ربیع الاول سال ۳۰۰ هجری پس از مرگ جدّش عبدالله بن محمد در ۲۲ سالگی بامارت رسید(۲)، او نخستین خلیفه‌ای است از امویان اندلس که بلقب امیر المؤمنین خوانده شد، عبدالرحمن پنجاه سال حکومت اسلامی اندلس را بدست داشت.

ابوعلی قالی صاحب امالی درعهد ناصر درسال ۳۳۰ بقرطبه آمد ودرآن شهر ساکن شد و کتاب امالی خودرا آنجا نوشت واز پسر ناصر حکم در زمان خلافتش نوازشها دید ودرسال ۳۵۶ درقرطبه در گذشت.

ترجمهٔ کتاب «الحشائش» دیسقوریدس در زمان ناصر بکمك راهبی اصلاح گردید وتفصیل این مطلب چنین است که:

یکی ازاطبای بزرك پیش ازجالینوس که بسیار مورد توجه و احترام مسلمین بود «دیسقوریدس» عین زربی Discuride d' Anazarbas از عین زربه ازشهرهای کیلیکیه Cilicie طبیب معروف قرن اول میلادی است که تمام اطلاعات خود را در فن داروشناسی عهد خود در کتابی بنام «الحشائش» درپنج مقاله گرد آورد(۳) اصطفان بن بسیل که یکی از مترجمان عهد مأمون وازشاگردان حنین بن اسحق بود، کتاب الحشائس را (که بنام: الادویة المفردة، خواص الاشجار، کتاب دیسقوریدس فی مواد العلاج، ونیز مفردات دیسقوریدس معروف می باشد) بعربی ترجمه کرد.

۱- کامل ج۶ ص۱۴۳، تاریخ ابن خلدون ج۴ ص۱۳۲

۲- در روزجلوس او ابن عبدربه نویسندهٔ «العقد الفرید» انشاء کرد:

بدا الهلال جدیداً والملك غضٌّ جدید یا نعمة الله زیدی
ان کان فیك مزیدٌ ان کان للصوم فطر فانت للدهر عیدٌ

۳- تاریخ علوم عقلی دراسلام ص۱۱۵

ابن ابی اصیبعه میگوید: ابوداود سلیمان بن حسان معروف به «ابن جلجل» طبیب اندلسی معاصر هشام بن حکم (۳۶۶_۳۹۹) کتاب الحشائش را تفسیر کرده و در آغاز کتاب گفته است که: کتاب دیسقوریدس در بغداد در دولت عباسیان و بعهد متوکل (جعفر) ترجمه شد و مترجم آن از زبان یونانی بزبان عربی اصطفن بن بسیل بوده است و این کتاب را حنین بن اسحق تصفح و تصحیح کرد، اصطفن از اسامی یونانی این کتاب هرچه را درعربی معادل یافت ترجمه کرد و آنچه معادل آنرا در عربی نیافت بیونانی آورد تا آیندگان شاید آنها را ترجمه کنند.

در زمان ناصر عبدالرحمن بن محمد (۳۰۰_۳۵۰) چون ترجمهٔ اصطفن باندلس رسید، ارمانیوس پادشاه قسطنطنیّه درسال ۳۳۷ نامه‌ای بدو نگاشت و هدایائی گرانبها فرستاد و درجملهٔ این هدایا کتاب الحشائش دیسقوریدس مصوّر بتصاویر رومی عجیب با متن اصلی یونانی بوده است، ارمانیوس نوشته بود که تا مردی آشنا بزبان یونانی نباشد و این اسامی را خوب نشناسد از این کتاب نمی‌توان فائده‌ای برد. وچون در اندلس کسی آشنا بزبان یونانی نبود کتاب همچنان در خزانهٔ عبدالرحمن باقی ماند و مردم از ترجمهٔ اصطفان که از بغداد آورده بودند، استفاده می کردند. ناصر درجواب نامهٔ ارمانیوس، مردی آشنا بزبان یونانی ولاتینی از او خواست تا مترجمانی را که لاتینی میدانند تعلیم دهد و آنها بترجمهٔ کتاب مبادرت ورزند. ارمانیوس راهبی را بنام: نیکلا (نقولا) بقرطبه فرستاد و او درسال ۳۴۰ بقرطبه رسید و بیاری چند تن از طبیبان آگاه اسماء عقاقیر کتاب دیسقوریدس را تصحیح کرد(۱) و نقائص ترجمهٔ اصطفان برطرف گردید(۲).

دربار عبدالرحمن ناصر بسیار باشکوه وجلال بود و قرطبه پایتخت او دارای پانصدهزار نفر جمعیت، و ۷۰۰ مسجد، وسیصد حمام عمومی، و ۷ دروازه، و ۷۰ کتابخانهٔ عمومی بود و مساحت آن به ۱۴۴ میل مربع میرسید و از حیث جلال و عظمیت بپای بغداد وقسطنطنیه میرسید.

در دورهٔ آبادی، خانه‌های قرطبه ۱۱۳۰۰۰، و کاخهای بزرگ ۴۳۰، و عمارات رجال دولت ۶۳۰۰، ومسجدها ۳۸۷۳، و گرمابه‌ها ۹۰۰، وجمعیت آن دومیلیون بوده است.

۱_ تاریخ علوم عقلی دراسلام ص۳۵۶

۲_ تاریخ تمدن جرجی زیدان ج۳ ص۲۸۲

کاخ سلطنتی عبدالرحمن درقسمت شمالی غربی شهر قرطبه مشرف برودخانهٔ بزرك آن شهرساخته شده بود ودارای چهارصد اطاق و حجره و دهلیز بوده است که چند هزارنفر غلامان ونگهبانان پیوسته درآن اقامت داشته‌اند ، مخارج ساختمان این کاخ از محل ترکهٔ یکی از بانوان حرم عبدالرحمن که وصیت کرده بود دارائی او بمصرف خریدن وآزاد کردن اسیران مسلمان برسد ودیگراسیری ازمسلمین دردست مسیحیان باقی نمانده بود تاخریده شود ، بنابه پیشنهاد یکی دیگراز بانوان حرم که «زهراء» نام داشت تأمین گردید واین کاخ هم بنام «الزهراء» نامیده شد .

۱۰هزار نفرکارگربا ۱۵۰۰ رأس دواب درمدت بیست سال مشغول ساختمان این کاخ بودند . درآمد خلیفه درهرسال ۶۲۴۵۰۰۰دینار بود که $\frac{۱}{۳}$ آن خرج‌قشون و $\frac{۱}{۳}$ آن خرج امور عام‌المنفعه و $\frac{۱}{۳}$ باقی مانده ذخیرهٔ خزانه میشد وبگفته بعضی‌در مدت ۲۰سال یابیشتر ، این ذخیره هم صرف عمارت کاخ «الزهراء» میگردید .

درمحوطهٔ عمارت‌قصر «الزهراء» قریب ۴۳۰۰ستون مرمر گرانبهای سفیدوسبز وپشت گلی وسیاه‌وسفید بکار رفته ، اطاقها و تالار ها از خشتهای مرمر بالوان‌مختلف فرش شده بود ، دیوارها نیزازسنگهای مرمر باحواشی رنگین مزین گشته بود .

بروایت ابن حیّان : درقصر زهراء۴۳۱۲ ستون بکار رفته بود که ۱۰۱۳ عدد آن را ازخاك افریقا و۱۹ عددآنرا ازشهر رومآورده بودند ، ۱۴۰ستون هم‌امپراطور روم‌ازقسطنطینیه برای عبدالرحمن هدیه فرستاده بود وبقیه را ازمعادن اندلس ونقاط دیگر بدست آورده بودند . کاخ‌الزهراء را ناصر در سال ۳۲۵ هجری در چهار میلی شهرقرطبه بنا کرد وبدست پسرش حکم باتمام رسید و بقولی چهل سال طول کشید که این کاخ ازهرجهت تکمیل گردید .

این کاخ درحقیقت شهر کوچکی بود که طول‌آن ازشرق بغرب ۲۷۰۰ ذرع و عرض‌آن ۱۵۰۰ ذرع میشد ، دراین‌کاخ مانند «القصرالکبیر» (۱) یك مسجد عالی و

۱ـ این کاخ راعبدالرحمن داخل دراواسط قرن دوم هجری شروع کرد و دیگران پس ازاو عمارت آنرا بپایان رسانیدند وآنرا وسعت دادند ، این کاخ بزرك دارای ۴۳۰

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

وچندین کاخ وچندین باغ بود ودریاچه‌هائی داشته که‌ماهیهای‌رنگارنك در آن شناور بوده است .

دراین کاخ ، حوضهای مرمر نقاشی‌طلاکاری‌وساده‌وجود داشت ، از جمله‌حوضی مرمر که تصویر ومجسمهٔ مرد وزن درآن بکار رفته بود وآنرا از قسطنطینیه بقرطبه آورده بودند ، ناصراین‌حوض رادرخوابگاه خود درقسمت شرقی معروف‌به «مونس» کار گزارد واستادان قرطبه دوازده مجسمه از زر سرخ باجواهرات عالی برای حوض ساختند ، این مجسمه‌ها عبارت بود ازشیری که کنار آن آهوئی قرار داشت وپهلوی آن نهنگی دیده میشد که‌روبروی آن ، اژدها وعقاب و فیل بود و درهردو طرف آن کبوتر وشاهین وطاوس وجوجه ومرغ وخروس و قوش و باز مرصّع طلائی گذارده بودند وازدهان ومنقارآنها آب میریخت .

بعضی نوشته‌اند که تمام مخارج این‌کار وزحمات آن بخاطر یکی از زنان‌ناصر بود که از وی خواست‌کاخی بنام اوبنا کند(۱).

عبدالرحمن پس از رسیدن بمقام خلافت ، برخلاف جدّش در سلوك با یاغیان و سرکشان روشی صاف وراست‌آمیخته‌بتهور وجسارت برای خود بر گزید وازیك‌مشی سیاسی دوپهلو اعراض کرد .

اوبیاغیان اسپانیولی وعرب وبربر اعلامیه‌ای بشرح زیرداد : «آنچه من‌ازشما

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

دستگاه بود که بعضی از آنهاخود کاخ‌مجللی بوده‌ونام‌خاصی‌داشته است ، ازقبیل : «الکامل-الرّوضة- المعشوق- المبارك» وغیره ، برای‌این کاخ‌بالوله‌های سربی‌از راههای دور واز کوههای بلند آب میرسید و بدریاچه‌ها واستخرها وحوضها میریخت و فواره‌هائی بشکل حیوانات درنده ویا پرندگان زیبااز زروسیم ناب ساخته بودندکه ازدهان ومنقار آنها آب درحوضهای مرمر وارد میشد (تاریخ تمدن اسلام ج۵ ص۱۳٤)

۱- تمدن‌اسلام وعرب ترجمهٔ فارسی‌ص۳۵۷-۳۵۹ ،تاریخ‌تمدن اسلام جرجی زیدان ج۵ ص۱۲۸-۱۳٦ ، تاریخ عرب فلیپ‌حتی‌ص۱۳۸ ، نفح الطیب‌ج۲ ص٦۵ .

میخواهم ، باج و خراج نیست بلکه قلاع و شهرهای شما است . بنابراین اگر اطاعت نمودید مورد هر گونه عنایات شاهانه واقع میشوید و در صورت تمرد و عصیان شدیداً تعقیب و مجازات خواهید شد(۱).

عبدالرحمن در کمتر از سه ماه ، ایالات الویره Elvire و جیان Jaen را باطاعت وانقیاد در آورد و دزدان و راهزنان این نواحی را برانداخت .

محمد بن ابراهیم بن حجاج که در اشبیلیه Seville بجای پدر حکومت میکرد نزد عبدالرحمن آمده قبول اطاعت نمود و اهالی اشبیلیه نیز پس از محاصرهٔ مختصری تسلیم شدند .

مسیحیان اسپانیا هم از در تسلیم و اطاعت در آمدند پس خیال عبدالرحمن از دو ناحیهٔ جنوب و غرب آسوده گشت و تمام قوای خود را بطرف یاغیان شمال و شرق بر گردانید .

بطلیوس پس از یکسال محاصره تسلیم شد ، مردم طلیطله نیز که بتحریک امیر مسیحی لیون دوباره شورش کرده بودند پس از دو سال محاصره بستوه آمده بدون قید و شرطی تسلیم شدند .

عبدالرحمن با این فتوحات ، پادشاه بلامنازع اندلس گردید ولی دو دشمن خطرناک در کمین داشت که هر یک چشم طمع بکشور زیبای اندلس انداخته بودند ، یکی اقوام و عشائر مسیحی ساکن شمال ، و دیگر فاطمیهای افریقا(۲).

در نیمهٔ قرن هشتم میلادی ، قحطی شدیدی که پنج سال ادامه داشت در اسپانیا شیوع یافت و در نتیجه گروه زیادی از اعراب که پس از فتح این شبه جزیره در شمال آن ساکن شده بودند بافریقا مهاجرت نمودند ، مردم جلیقیه از هجرت آنها استفاده کرده سر بطغیان برداشتند و جمعی از عربهای باقی مانده را کشتند و الفونسو Alfonso

---

۱ـ تاریخ عرب و اسلام ص۴۷۶

۲ـ دولت فاطمیان در مصر از سال ۲۹۷ تا ۵۶۷ هجری (۹۰۹-۱۱۷۱ میلادی) برقرار بود و ۱۴ نفر در این مدت خلافت کردند.

را بپادشاهی برداشتند.

یکی از مورخین مینویسد: پلاجیوس Pelagius باسیصد نفر ازجلو فاتحان اسلامی گریخته ودر کوههای شمال جای گرفته بودند، اوبا یاران خود درمغازه‌ای درناحیهٔ کوهستانی استوریه Asturia (۱) بسختی و گرسنگی زندگی میکرد تاآنکه بیشتر آنها هلاك شدند و فقط سی‌مرد و ده زن باقی ماندند. کم کم‌مردمی بـآنها پیوستند و لشکری فراهم گردید که بر مسلمین حمله میبردند؛ الفونس امیر ناحیهٔ کنتابریا Cantabria دختر پلاجیوس رابزنی گرفت وپادشاه دو ناحیهٔ استوریه و کنتابریا و نیز گالیسیه گردید و اخلاف او حدود این کشور کوچك را که بدولت لیون نامیده شد وسعت دادند.

چند سال بعد بربرها مجبور شدند که چندین‌شهر، از جمله: لیون، شلمنقه Salamanca ومیرانده راتخلیه کردند، الفونس این شهرها راتصرف نکرد امامسلمین باقیمانده راقتل عام نمودوبمحل کوهستانی‌خودبر گشت، جانشینان اولیون‌راپایتخت خود نموده درنیمهٔ قرن‌نهم میلادی که اندلس گرفتار آشوب بود ازمرزهای‌خودتجاوز کرده تادورو پیش رفتند وچهار قلعهٔ محکم درآنجا بنانهاده بلاد ونواحی اسلامی‌را مورد حمله وتاخت وتاز قرارمیدادند، آنها مردمی بینهایت قسی‌القلب و بیرحم‌بودند که هر گاه شهری رامیگرفتند، مرد وزن، پیروجوان همه رامیکشتند.

عبدالرحمن که شاید قصد نداشت نیروی خودرا علیه وحشیان شمال سوق دهد وبیشترخواهان مسالمت بود مجبورشد داخل جنك گردد.

درسال ۹۱۴ میلادی(۳۰۲هجری) لیونیها بفرماندهی‌امیرخود اوردونو Ordono دوم ناگهان برمارده Merida (۲) هجوم‌بردند وآنرا باآتش وشمشیر ویران ساختند مردانی راکشتندوزنان واطفال راباسیری‌بردند ودوباره ازنهر دوروعبورنمودند.

عبدالرحمن که درافریقا بافاطمیهاسر گرم بود، وزیرخود احمدبن ابی‌عبیده‌را

۱- در کتب عربی: استوریش و استوریس.

۲- شهری درجنوب شرقی‌اسپانیا درمسیرخط آهن‌میان‌مادرید و بداجوز، که‌موسی بن نصیر آنرا درسال ۷۱۳فتح کرد ودرسال۱۲۲۸ سقوط نمود.

بسر کوبی یاغیان فرستاد . احمد دشمن‌راسخت تنبیه و مجازات کـرد اما در نزدیك سان استوان San Stefano ناگهان دشمن براو حمله برد وناچار باتلفات زیادی که داد ، عقب‌نشست وجسارت اوردونو، وسانچو Sancho امیرناوار Navarre که بااومتفق بود بیشتر شده دست بغارت گشودند . عبدالرحمن در تموزسال ۹۱۸ (۳۰۶ هجری) لشکری بفرماندهی حاجب خود بدر برسر دشمن فرستاد و او شکستی‌سخت بدشمن وارد ساخت.

درسال ۹۲۰ (۳۰۸) عبدالرحمن شخصاً بجنك رفت و اوردون پسرالفونس را شکست داد و بر سان استوان و چند قلعهٔ دیگر دست یافت ، پس قشون مختصری در لیون گذاشت وبناوارّا رفت ، سانچو امیر ناوارّا بدست محمدبن لوپ شکستی سخت خورد واز برادر خود امیر لیون کمك خواست و نیروهای‌متحد ، گردنه های تنگ کوههای پیرنه راگرفتند تاسپاه عرب راهنگام عبور از آن حدود نابود سازند ، آنها سنك وسلاح وصخره‌های بزرك برسر اعراب پرتاب میکردند ، عبدالرحمن با دیدن این‌وضع ، لشکر خودرا هنگام رسیدن بدرهٔ وسیعی فرمان توقف داد و حتی فرمود تا چادر وخرگاه براواشتند، مسیحیان‌هم ازقله‌های کوه بزیرآمدند وپیشنهادمسلمین رابرای جنك روبرو پذیرفتند و شکست سختی خوردند ودر تاریکی شب گریختند ، چند نفر از رؤسای آنها ازجمله دونفر کشیش دستگیر شدند . عبدالرحمن‌پس ازاین فتح ازناوارّا عبور کرده وبعد ازآنکه قلاع دشمن رابا خاك یکسان کرد در ۲٤ ایلول (سپتامبر) بپایتخت خود بر گشت ،

در ۹۲۱ میلادی، اوردون وسانچو،دوباره‌داخل جنك‌شدندوخانواده‌هائی ازعرب را از دم تیغ گذرانیدند . عبدالرحمن‌خود برای دفع دشمن بیرون شد ودر دهم‌تموز (ژوئیه) وارد ناوارّا گردید ،پس دشمن بابیم وهراس قلاع‌خودرا رها کرده فرار کرد، نیروی عبدالرحمن وارد پایتخت سانچو گردید(۱) وقلعه وکاخ و دیگر ابنیهٔ آنرا با خاك یکسان کرد .

درسال ۹۲۹ (۳۱۷هجری) عبدالرحمن توفیق داشت که سرتاسر کشور را امن

۱ـ پایتخت ناوار قدیم پَنْبُلونه (Pampelune) بوده است .

و آرام نماید و توانست خودرا خلیفه و امیر المؤمنین بنامد .

بعضی نوشته‌اند : «دراین موقع که ازطرفی خلیفهٔ عباسی : الراضی بالله (۳۲۲ـ۳۲۹) قدرتی نداشت ومقهور دیالمه بود ، وازطرف دیگر مکه و مدینه هم بدست المعزّ فاطمی (۳۴۱ـ۳۶۵) اداره میشد ، عبدالرحمن دریك مجمع بزرگی بالقب «الناصرلدین الله» بمقام خلافت منصوب گردید»

با اینکه الراضی بالله از سال ۳۲۲ تا ۳۲۹ در بغداد ، والمعزّ فاطمی ازسال ۳۴۱ تا ۳۶۵ درافریقا وسپس درمصر خلافت کرده است و ایندو خلیفه باهم معاصر نیستند . بعلاوه تصریح کرده‌اند که عبدالرحمن درسال ۳۱۷ هجری (۹۲۹م) عنوان خلیفه اختیار کرد و دراین تاریخ خلیفهٔ عباسی دربغداد : المقتدر بالله جعفر بن المعتضد (۲۹۵ ـ ۳۲۰) بوده است .

بعضی از مورخین برخلاف مشهور ، کشته‌شدن مقتدر را در سال ۳۱۷ دانسته و نوشته‌اند : « چون کار خلافت عباسیان در مشرق بسستی کشید و غلامان ترك همه‌کارهٔ خلافت شدند وعبدالرحمن خبریافت که مقتدر بدست غلام ترك خود مونس درسال ۳۱۷ کشته‌شد ، برای خود القاب خلیفه‌وامیرالمؤمنین اختیار کرد و فرصت مناسبی برای اعلان خلافت خود بدست آورد»(۱).

درسال ۹۳۳ میلادی (۳۲۱ هجری) ردمیر Ramiro دوم بعد از درآوردن چشمان برادرش الفونس چهارم‌وچشمهای بسیاری از خویشانش ، بأمارت لیون رسید و با کینه و عداوتی که نسبت بمسلمین داشت بخاك عرب هجوم آورد ، عبدالرحمن فوراً بسر کوبی اوبرخاست وحرکت بطرف‌شمال‌را ادامه داد، چون ردمیر بااوروبرو نشد ، دراین موقع اهل جلیقیه ولیونیها بوسیلهٔ ناواریها باهم متحد شده‌بودند ؛ خلیفه باشتاب ازقشتاله Castille والبه Alava گذشته قلاع وبرج وباروی جلیقیها را با خاك یکسان کرد ، ردمیر فوق‌العاده ضعیف شده بود ولی از یکطرف پس ازمردن سانچو، ناوار بدست پسرش گارشی Garcia بود و مادرش توتا (۲) عهده دار نیابت سلطنت

۱ـ نفح الطیب ج۱ ص ۳۳۰ ، تاریخ الامة العربیه ص ۳۱۲

۲ـ در کتب عربی : طوطه، وتیوده ،

بود ودر دشمنی بامسلمین دست کمی ازردمیر نداشت ، وازطرفی دیگرفرماندارسرقسطه محمدبن هشام برخلیفه یاغی گشته وبا عشائر مسیحی متفق شده بود ، وبااین صورت تمامی شمال علیه عبدالرحمن صف آرائی کرده بودند . عبدالرحمن باجرئت وشهامتی که داشت دست بکار شد و سرقسطه را بطور شدیدی محاصره کرد ، محمد بن هشام تسلیم گردید وموردعفوعبدالرحمن قرار گرفت و بشغل خود باز گشت . نائب‌السلطنهٔ ناوار نیزاز خلیفه تقاضای عفونمود واورا صاحب اختیار ناوارشناخت ، ردمیرنیزرمق روبرو شدن با خلیفه رادر میدان جنگ نداشت و فقط درپشت تپه های شمالی با بیم و هراس مقاومت بی‌اثری داشت .

دراین موقع جزناحیهٔ امارت‌نشین لیون وقسمتی ازکاتالونیه Catalonia که از توابع فرانسه بحساب می آمد ، تقریباً تمامی اسپانیا در تصرف پادشاه اموی قرطبه بوده است .

عبدالرحمن اخیراً قسمتی ازکارهای مهم دولتی رابمملوکان و غلامان غیرعرب (ژرمنی ـ فرنگی ـ ایتالی ـ اسکاندویناوی و غیره) سپرد ، اینها دین اسلام ، زبان ، فرهنگ ، رسوم وآداب عرب را اختیار نمودند ، مساعدت وحمایت‌خلیفه ازاین‌غلامان بپایه‌ای رسید که اعتماد عبدالرحمن بر آنها ازاشراف عرب بمراتب بیشتربود .

جنگ خندق درسال ۳۲۷ (۹۳۹میلادی)

چنانکه مقّری ازمسعودی نقل می کند : عبدالرحمن با لشکری در حدود صد هزارنفر یابیشتر برشهر سمورهٔ Zamora جلیقیان حمله برد وبا ردمیر پادشاه‌جلیقیه در شوال سال۳۲۷ سه روزبعد از کسوفی که در آن ماه واقع شده بود جنگید ، شهر سموره راهفت بارو بود ودر میان هردوباروئی خندقها و آبهای زیاد ، عبدالرحمن از دوباروی شهر گذشت ودراین هنگام اهل شهربراو حمله بردند وچهل یا پنجاه هزار نفراز مسلمین راکشتند وجنگ بنفع مردم جلیقیه و بَشکنس Basque (= Nanarra) بانجام رسید(۱) گویند عبدالرحمن فوراً این شکست راجبران کرد وبالشکری‌عظیم

۱ـ نفح‌الطیب ج۱ ص۳۳۲

ازجلیقیان انتقام گرفت.

درسال ۹۴۰ (۳۲۸) فرماندار بطلیوس، ردمیر راشکست سختی داده کشورش راطعمهٔ شمشیروآتش قرارداد.

درسال ۹۵۵، ردمیرمتعصب‌مرد وپسرش اوردون‌سوم‌بجای پدرنشست وازخلیفه درخواست صلح نمود وبارسمی شناختن سلطنت وخلافت خلیفه تعهد کرد، دیگراز هرنوع مخالفت یاتحریك و دسته بندی علیه عبدالرحمن بر کنار باشد و نیز حقوق مسلمین رامحترم شمرده قلاع ومستحکمات عمده‌ای که درسرحدات و قلمرو قرطبه دارد همه را منهدم سازد. خلیفه هم‌موافقت کرد که استقلال ناوار و لیون را محترم شمرده بأدای احترامات وپرداخت باج وخراج مطابق قرارداد قناعت نماید.

عبدالرحمن ازابتدای‌سال ۹۱۷ میلادی(۳۰۵ هجری) برای دفع خطرفاطمیان وجلو گیری ازبسط نفوذ مهدی (عبیدالله ۲۹۷_۳۲۲) در موریتانیا امرای افریقای غربی راکمك میداد و یقین میدانست مهدی که سابقاً با عمربن حفصون یاغی مکاتبه داشت، نقشهٔ حملهٔ باسپانیا رادر خاطرمیگذراند، عبدالرحمن برای اینکه پیشدستی کرده باشد در تصرف‌قسمت‌غربی‌افریقا کوشش کرد وتا حدی‌هم‌موفق گردید، لیکن پس ازجلوس المعزّ لدین‌الله فاطمی (ابوتمیم معدّ ۳۴۱_۳۶۵) لشکریان عبدالرحمن که خود سر گرم جنك باعشائر شمال بود ازافریقا رانده شدند.

عبدالرحمن پس از قرارداد صلح بااوردون سوم، خود را برای‌حملهٔ بافریقا آسوده وآماده دید لیکن مرك اوردون نقشهٔ خلیفه را تغییر داد چون سانچو پس از رسیدن بامارت‌جلیقیه ولیون، ازپیمانیکه برادرش باخلیفه‌بسته‌بود سرباز زدوخلیفه ناچار لشکری راکه آمادهٔ حملهٔ بافریقا بود برای سر کوبی عشائر سر کش بکار انداخت.

فرماندار لایق طلیطله، احمدبن‌علاء بفرماندهی کل تعیین شد و براهل جلیقیه ولیون حمله برد وبافتح شایانی باز گشت.

چیزی نگذشت که سانچو درنتیجهٔ بدرفتاری بارعیت بدست اتحادیه‌ای ازرعایا

از کشورخویش اخراج گردیدولیونیها پسرعمویش اردن را بامیری بر گزیدند. سانچو بمادر بزرگش توتا ملکهٔ ناوار در پنبلونه، متوسل شد وهردو بقصد کمك گرفتن از خلیفه بقرطبه رهسپارشدند وتقاضای آنها مورد قبول واقع گردید، عبدالرحمن لشکری دراختیار سانچو گذاشت ودر نتیجه اوردون شکست یافته بکوهها گریخت و سانچو دوباره درنیسان (آوریل) سال ۹۵۹ میلادی (۳۴۸) برمسند حکومت لیون جای گرفت وعملاً لیون وقشتاله وجلیقیه و ناوار تحت فرمان و سلطهٔ حکومت مرکزی قرطبه درآمدند(۱).

مرگ عبدالرحمن

عبدالرحمن دردوم یاسوم ماه رمضان سال ۳۵۰ هجری (۹۶۱م) درسن ۷۳ سالگی پس ازنیم قرن سلطنت در گذشت.

عبدالرحمن سوم ازدیگر خلفای اموی اندلس لایقتر وتواناتر بود، اوتوانست کشور بهم ریختهٔ اسپانیا راکه بدست یك عده از رؤسا وامرای سر کش و خودسراز نژادهای مختلف تجزیه گشته و گرفتار جنگهای داخلی وآشوب واغتشاش شده بود وپیوسته درمعرض هجوم ودستبرد عشائر مسیحی از آسایش و آرامش بهره‌ای نداشت، ازخطرهای داخلی وخارجی حفظ نماید وآنرا وسیعتر وقویتراز سابق بدست اخلاف خود سپارد، دراثر مساعی عبدالرحمن نظم وآرامش درسراسر کشور حکمفرماشد، طرق وشوارع کاملاً امن ومنظم گشت، فراوانی وارزانی وسعادت وکامیابی عموم مردم راشامل بود، مزارع خرم وپرحاصل وباغهای بارور، ورونق فلاحت و کشاورزی بطور

۱- بنقل مقری ازابن خلدون: پس ازسانچو پسرش غرسیه برجلیقیه سلطنت یافت و اهل جلیقیه اورا باکمك فردیناندامیرقشتاله بیرون کردندواوردون پسرردمیررا بر گزیدند واین غرسیه، نوهٔ طوطه ملکهٔ بشکنس (ناوار) بودپس طوطه همراه نوه‌اش غرسیه پسرسانچوو فرزند ردمیر بدربار عبدالرحمن آمدند وناصر آنها راگرم پذیرفت وبا سانچو و مادرش قرارصلحی بست ولشکری نیزهمراه غرسیه ساخت (نفح الطیب ج۱ ص۳۴۲)

غرسیه = **Garcia**

ردمیر = **Ramiro**

قابل ملاحظه‌ای جلب‌نظر میکرد ، استفاده از طرق علمی آبیاری و حاصلخیز کردن اراضی افتاده یکی ازثمرات حکومت عبدالرحمن بود .

عبدالرحمن علاوه برترویج امرفلاحت بترقی دادن بازرگانی و علوم وفنون و پیشه وهنر همت گماشت ، در بسیاری از شهر ها مانند قرطبه و اشبیلیه والمریّة Almeria (۱) مردم ازراه صنعت ، ثروتمند شده‌بودند وکاررونق بازرگانی بآنجارسیده بود که هرسال تنها حقوق گمرکی بدوازده ملیون دینار میرسید ویک سوم آن صرف مهمات ارتش و ۱/۳ دیگر صرف امور عام‌المنفعه وتوسعهٔ اموربازرگانی وترقی دانش‌و هنروتشویق‌دانشمندان‌ودانشجویان‌میگردیدو ۱/۳ باقیمانده‌درخزانهٔ کشورذخیره‌میشد

پایهٔ ارتش درزمان عبدالرحمن بسیار قوی و محکم گشته بود ، نیروی دریائی وسیع باو اجازه میداد که با سلطنت فاطمیان مصر برسر تفوق و برتری در دریای مدیترانه جنگ نماید ، لشکرآن روزاسلامی اسپانیا بقول نویسندگان غربی بهترین لشکردنیا بشمار می‌آمده است .

پادشاهان اروپای آنروز آرزو میکردند که جزء هم پیمانهای عبدالرحمن قرار گیرند .

سفرای امپراطور قسطنطینیه‌وسلاطین آلمان وفرانسه وایتالیا بدربار اورفت و آمد میکردند .

درسال ۳۳۶هجری(۹۴۷میلادی)بود که نمایندگان‌سیاسی‌امپراطورقسطنطینیه برای بستن‌پیمان‌مودت‌ودوستی ، ونیز سفرای‌دربار دوک اسلاو ، و امپراطورآلمان، و پادشاه فرانسه، وامیرماورای جبال پیرنه درقرطبه بحضور عبدالرحمن رسیدند(۲).

(مَ رِ یّ) شهربزرگی از ناحیهٔ البیره در اندلس که آنرا با بجّانه (ب جّ نَ) Pechina دودروازهٔ مشرق میگفتند ، میان این دوشهر دوفرسخ فاصله‌است (المراصد)

۲ـ نوشته‌اند که عبدالرحمن برای بذیرفتن فرستاده‌های امپراطوری روم شرقی‌همه لشکریان خودرا فرمود که سلاح پوشیده سوارگشتند وکاخ سلطنتی را بانواع زینتها آراست وخویشان نزدیك خودرادراطراف تخت شاهانه نشانید وهریك ازوزراءودرباریان

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

گویند نوشته‌ای بخط ناصر یافتند که روزهای خوش خود را یکی بعد از دیگری نوشته بود ومجموع آنها فقط چهارده روز میشد(۱).

ونیز نوشته‌اند که یکی از پسران او بگناه اینکه یاغی شده بود پس از دستگیری، درشورای دولتی محکوم باعدام گردید. برادرش که ولیعهد بود نزد پدر شتافت و در مقام شفاعت از برادر برآمد. عبدالرحمن گفت من پدرم وپادشاه، ازنظر پدری تازنده‌ام برمرك اوخواهم گریست، وازنظر پادشاهی اورا اعدام می‌نمایم تا کشور اسلامی اسپانیا تجزیه نگردد.

یکی ازوسائل پیشرفت کار عبدالرحمن، وزرای لایق او بودند که از آنها است: ابوعامر احمدبن عبدالملك‌بن شُهَید اشجعی که میان او وعبدالملك بن جَهوَر وزیر دیگر عبدالرحمن پیوسته دشمنی و کینه ورزی بود.

گویند: ابوعامر راغلامی بود که درزیبائی مانند نداشت. روزی ناصر باو نگریست

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

درجای معین خود قرار گرفتند، آنگاه سفرا رافراخواندوسپس از بزرگان ودانشمندان خواست تادر آن محضر خطابه‌ای درعظمت اسلام وشکر نعمتهای پروردگار ایراد کنند ولی هر کدام زبان بسخن گفتن گشود، عظمت مجلس او راگرفت وازگفتار بازماند. ابو علی قالی هم نتوانست ازعهدهٔ خطابهٔ آن مجلس برآیدوتنهامنذر بن سعید بلوطی بود که ارتجالا خطبه‌ای بلیغ ایراد کرد و سپس اشعار طولانی مناسبی که ارتجالا برای همان مجلس ساخته بود خواند که مردم همه درشگفت وحیرت شدند وخود ناصر نیز فریفتهٔ فضل وکمال او شد و وقضاوت راازآن پس بدو واگذاشت، خطبهٔ اودر کتابهای ابن‌حیان وجزاو نقل شده است. ناصر ،هشام‌بن هذیل راباهدیه‌ای برای تحکیم مبانی مودت همراه باسفرا نزد امپراطورروم فرستاد وهشام پس ازدو سال بافرستادگانی ازقسطنطنیه بازگشت. با فرستادهٔ اسلاو نیز ربیع اسقف رافرستاد واونیزپس ازدوسال بازگشت (نفح‌الطیب ج۱ ص۳٤۱)

مقری پس ازنقل این اجمال ازابن خلدون، تفصیل آنرا از ابن حیان و جز او نقل میکند ومتن خطبهٔ منذربن سعید رانیز می نویسد (نفح الطیب ج۱ ص۳٤۳-۳۵۲، تاریخ ابن‌خلدون ج٤ ص۱۳۷)

۱- نفح‌الطیب ج۱ ص۳۵٦

وبابن شهید گفت «أنّی لك هذا»؟ گفت «هومن عندالله» پس ناصر گفت «تتحفوننا بالنجوم وتستأثرون بالقمر»! ابن شهید ناچار غلام را با هدیه‌ای لایق خلیفه، تقدیم داشت وباو نوشت:

امولای هذا البدر سارلأفقکم   وللأفق أولی بالبدور من الارض

ارضّیکم بالنفس وهی نفیسة   ولم ارقبلی من بمهجته یرضی

چندی پس ازاین نیز برای ابن شهید کنیز بسیار زیبائی هدیه آوردند و پیش ازآنکه خلیفه اورا بخواهد، وزیر کنیز راباهدیه‌ای تقدیم نمود وبعبدالرحمن نوشت:

امولای هذا الشمس والبدر اولاً   تقدم کیما یلتقی القمران

قِران لعمری بالسّعاده قداتی   فدُم منهما فی کوثر وجنانِ

فما لهما والله فی الحسن ثالث   ومالك فی ملك البریة ثانِ (۱)

حاجب عبدالرحمن: موسی بن محمد بن حُدَیر بود.

(۹) ابو المطرف حکم [۲] مستنصر بن عبدالرحمن [۳]
رمضان سال ۳۵۰ ـ صفر سال ۳۶۶ هجری
(۹۶۱-۹۷۶ میلادی)

حکم بن ناصر، پس ازمرك پدر بخلافت رسیدودرهمان آغازکار باطغیان امرای لیون وناوار(۲) وجلیقیه روبرو گشت، سانچو پسر اوردون سوم امیر، جلیقیه و غرسیه پسر سانچو امیر ناوار درمقابل شرائط وقرارداد گذشته وضع طفره آمیزی که درحقیقت تمرد وسرپیچی بود بخود گرفتند ولی فردیناند(۳) امیر قشتاله بنای تاخت و تاز را نهاد، حکم خود بجنك اوبیرون رفت ودشمن زود شکست یافته متواری گردید(٤)

درمراجعت حکم، اوردون که عبدالرحمن او را بر کنار کرده بود، نزدخلیفه آمد وباتعهد وفاداری ومسالمت وآزارندادن مسلمانان، پسرخود غرسیه رابعنوان گرو

۱ـ نفح الطیب ج۱ ص۳۳۸

۲ـ در کتب عربی: نبره (نَ ـَ رَ)

۳ـ در کتب عربی: فردلند

٤ـ نفح الطیب ج۱ ص۳۵۹

تسلیم کرد وقشونی زیر فرمان غالب یکی ازموالی حکم دراختیاراوقرار گرفت . غالب برشهرهای جلیقیه حمله برد وبه «مدینة سالم» Medinaceli رسید وفردیناند را درهم شکست(۱) ومیخواست بامر خلیفه بجای سانچو پسر ردمیر ، اوردون را بسلطنت لیون وجلیقیه بردارد که سانچو بسیار هراسان گشت وهیئتی از روحانیان واشراف(۲) نزد حکم فرستاد تا ازاوتقاضای عفوواغماض کرده ونیز باواطمینان دهند که سانچووفاداری ورعایت تعهدات را هر گزفراموش نخواهد کرد(۳) پس ازچندماهی اوردون رقیب سانچو مرد وسانچوهم بپشت گرمی امیر نبره وقشتاله ازانجام تعهدات سرباز زد . پس حکم ناچار دوباره وارد جنگ شد ویحیی بن محمد تُجیبی فرماندار سرقسطه درحملهٔ بقشتاله سَن استوان را تصرف کرد و فردیناند مجبور بصلح گردید(٤) حکم غالب را بلیون فرستاد واواز راه «مدینة سالم» عبور نموده بقلمرو سانچو رسید و با عده‌ای از مردم جلیقیه مقابل گردید وباشکست فاحشی که وارد ساخت جلیقیه راتصرف نمودآنگاه بافرماندار سرقسطه (تجیبی) متحد شده بسرزمین بشکنس (ناوار) که امیر آن یاغی شده بود حمله برد وشهرقلُمریه(٥) رافتح کرد .

سانچوامیر لیون درسال ۹۶۶ میلادی تسلیم شد و امرای دیگر نیز بار دیگر سرتسلیم فرود آوردند ، پادشاهان برشلونه Barcelona(٦) و طَرّکونه و جزآنها نیز برای تجدید صلح ، سفراوهدیه‌هائی تقدیم داشتند . حکم هدایای آنها راپذیرفت وصلح باآنها راتجدید کرد مشروط بآنکه قلعه‌های سرحدی خود را خراب کنند ومسیحیان

۱ـ نفح الطیب ج۱ ص۳۵۹

۲ـ ازمردم جلیقیه وسموره

۳ـ نفح الطیب ج۱ ص۳٦۰

٤ـ نفح الطیب ص۳۵۹ ج ۱

٥ـ نفح الطیب ج۱ ص۳۵۹ (قُ لُ)

٦ـ این شهردرسال ۷۱۳ میلادی درحکومت موسی بن نصیر بدست مسلمین فتح گردید ودرسال ۱۱۳۷ م ازدست آنها بیرون رفت

راعلیه اویاری ندهند وهم آنان را از تجمع علیه مسلمین برحذر دارند(۱)

سپس فرستاد کان غرسیه ، پسر سانچو پادشاه بشکنس که قبلاً مکری کرده بود ، رسیدند وخواستار صلح شدند . حکم آنها رامعطل کرد تا آنکه غالب ناواریها راشکست داد آنگاه با اینها نیز قرار صلحی منعقد ساخت(۲).

بعد ازاین ، مادر رودریك بن بلاسك که امیر مقتدری در نزدیکی جلیقیه بود برای درخواست صلح ازطرف پسرش بدربار حکم آمد و حکم ازاو بطرز شایسته‌ای پذیرائی کرد واورا مقضی المرام باز گردانید وهدایائی گرانبها نیزهمراه او کرد(۳)

امیریاغی قشتاله درسال ۹۷۰ میلادی در گذشت و آن ناحیه هم آرام گردید ، حکم لشکری به«موریتانیا» فرستاد تا بدینوسیله از توسعهٔ فتوحات فاطمیان جلو گیری کرده باشد ، بربرهای زناته (مَغراوه ومکناسه) دعوت او را پذیرفتند و بنام اودر منابر خود خطبه خواندند وازدعوت فاطمیان جلو گیری کردند(٤).

حکم اقسام علوم وفنون راترویج نمود ودانشمندان واهل فضل راپیوسته مورد انعام ونوازش قرار میداد، اوبجمع آوری کتب علاقهٔ فراوانی داشت بطوریکه ابومحمد بن حزم از تَلید خصّی که رئیس کتابخانهٔ سلطنتی بوده است نقل میکند که فهرست کتابخانه ٤٤ جلد بوده و درهر جلدی ۲۰ ورق تنها باسامی دیوانها اختصاص داشته است(۵)

حکم اندلس رابیك بازاربزرك بارونقی تبدیل نمود که علم وادب ازهرناحیه‌ای بآن وارد میگردید ، او کسان باطراف واکناف جهان میفرستاد تا کتابها را برای او

۱ـ نفح الطیب ج ۱ ص ۳۶۱

۲ـ نفح الطیب ج ۱ ص ۳۶۱

۳ـ نفح الطیب ج ۱ ص ۳۶۱

٤ـ نفح الطیب ج ۱ ص ۳۶۱

۵ـ نفح الطیب ج ۱ ص ۳۶۲

خریداری وجمع آوری کنند ودرنتیجه کتابخانهٔ بیسابقه‌ای تهیه گردید که چهارصد هزار کتاب داشت(۱).

حکم هزار دینار طلای خالص نزد ابوالفرج اصفهانی(۲) فرستاد و کتاب اغانی را ازاوخواست. ابوالفرج پیش ازانتشار اغانی درمشرق زمین نسخه‌ای از آن باسپانیافرستاد. شرح قاضی ابوبکر ابهری مالکی برمختصر ابن عبدالحکم نیز بهمین صورت باسپانیا رسید. درقصر حکم چندین اطاق برای استنساخ و زینت‌کاری و صحافی کتب اختصاص یافته بود،

کتابهائی که دراندلس درزمان حکم فراهم گردید، درخاور و باختربی نظیر بود مگر آنچه ازناصرعباسی(۳) گفته‌اند.

این کتابها درقرطبه باقی ماند تا آنکه درمحاصرهٔ بربر بیشتر آنها فروخته شد وواضح حاجب ازموالی منصوربن ابی‌عامر دستور فروش آنها راداد وآنچه باقی ماند درموقع ریختن بربرها بقرطبه بغارت رفت (٤).

حکم خوداهل فضل ومطالعه بود وغالباً برهر کتابی بنظراو میرسدیادداشتهائی راجع بنسب و ولادت ووفات مؤلف وموضوع کتاب مینوشت(۵).

حکم درقرطبه ۲۷ دبستان برای اطفال فقرا و مردم بی بضاعت تأسیس نمود و کتاب هم بآنها داده میشد.

مراکشی ازتاریخ ابن فیاض نقل میکند که در ناحیهٔ خاور شهر قرطبه صدو هفتاد زن بودند که کار آنها نوشتن قرآن بخط کوفی بود.

۱ـ نفح الطیب ج۱ ص۳۶۲و ۳۷۱

۲ـ علی بن حسین بن محمد مروانی زیدی نویسندهٔ کتاب اغانی و مقاتل الطالبیین متوفای سال ۳۵۶. ابن ندیم گفته است او از اولاد هشام بن عبدالملک بود ودرسیصدوشصت واندی وفات کرد (الکنی والالقاب ج۲ ص۱۳۲).

۳ـ الناصر لدین الله ابوالعباس احمدبن المستضئی بامرالله ابومحمد حسن (۵۷۵ـ۶۲۵ه)

٤ـ نفح الطیب ج۱ ص۳۶۲

۵ـ نفح الطیب ج۱ ص۳۷۱

حاجب حکم، ابوالحسن جعفر بن عثمان مُصحفی بود که ابوعامر منصور محمد بن ابی‌عامر پس از مرگ حکم بر او غالب گشت و همه کار را بدست گرفت.

حکم در دوم ماه صفر سال ۳۶۶ (اول اکتبر سال ۹۷۶ میلادی) در کاخ قرطبه بدرود زندگی گفت۱.

شهر قرطبه در زمان ناصر و حکم

قرطبه در جلگهٔ وسیع و حاصلخیزی در دامنهٔ رشتهٔ کوههای «سِیِّرا مورِنا» Sierra Morena در ساحل راست وادی‌الکبیر Guadalquiuir واقع است.

عبدالرحمن اول (داخل) برای آب مشروب آن اقدام کرد واز کوههای مجاور شهر آب آشامیدنی آن تأمین گردید، جانشینان عبدالرحمن نیز دنبال کار او را گرفتند و بوسیلهٔ لوله‌های سربی آب بشهر میرسید ودرمیان محله‌ها تقسیم میگردید.

مخزنهائی برای آب ازمرمر یونانی واوراق برنجی ودر بعضی عمارات از زر و سیم ساخته شده بود، درسال ۹۴۰ میلادی عبدالرحمن سوم راه آب تازه‌ای مهمتر از آنچه بود ساخت که آبرا از کوههای مجاور بمخازن شهر میرسانید، دروسط مخزن بزرگ شهر مجسمهٔ شیری بود که باورقه‌های طلا پوشیده شده و آب ازدهانش میریخت درپهلوی شیرهم مجسمهٔ انسان عظیم‌الجثه‌ای قرار داشت که برروی شیر آب میریخت آب زائد بر مصرف شهر برودخانه وارد میشد، باغ معروف «رُصافه» را عبدالرحمن اول درقرطبه ساخت واز هرنوع درخت نایابی که از نقطه های دور دست جهان آورده بودند درآن یافت میشد، این باغ دارای کاخی سرفراز بود و از آن به «مدینه» تعبیر شده است(۲).

درعظمت قرطبه گفته‌اند که درسایهٔ نور چراغهائیکه درامتداد کاخها وعمارات بهم پیوستهٔ آن نصب شده بود، انسان میتوانست تاده میل راه مسافرت نماید. و نیز گفته‌اند که شهراز یکطرف تا ۲۴ میل و از طرف دیگرشش میل وسعت یافته بود وتمام این فضا درساحل وادی‌الکبیر ازخانه‌ها وکاخها ومسجدها وباغها پوشیده بود.

۱- تاریخ ابن‌خلدون ج ۴ ص ۱۴۴

۲- شهری است درمجاورت قرطبه که عبدالرحمن داخل آنرا بنا کرد (مراصد الاطلاع)

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

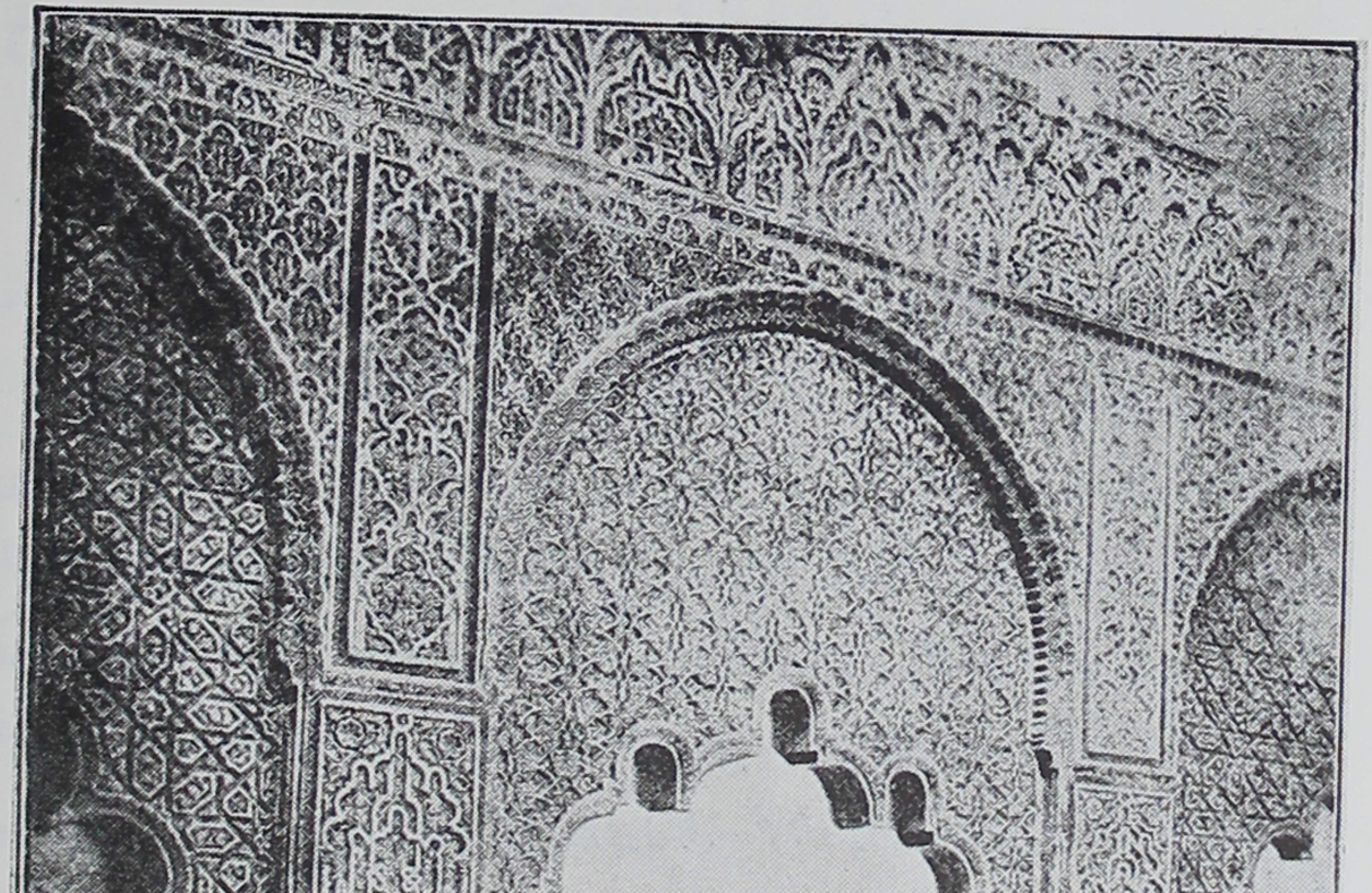

مقصورۀ مسجد جامع قرطبه

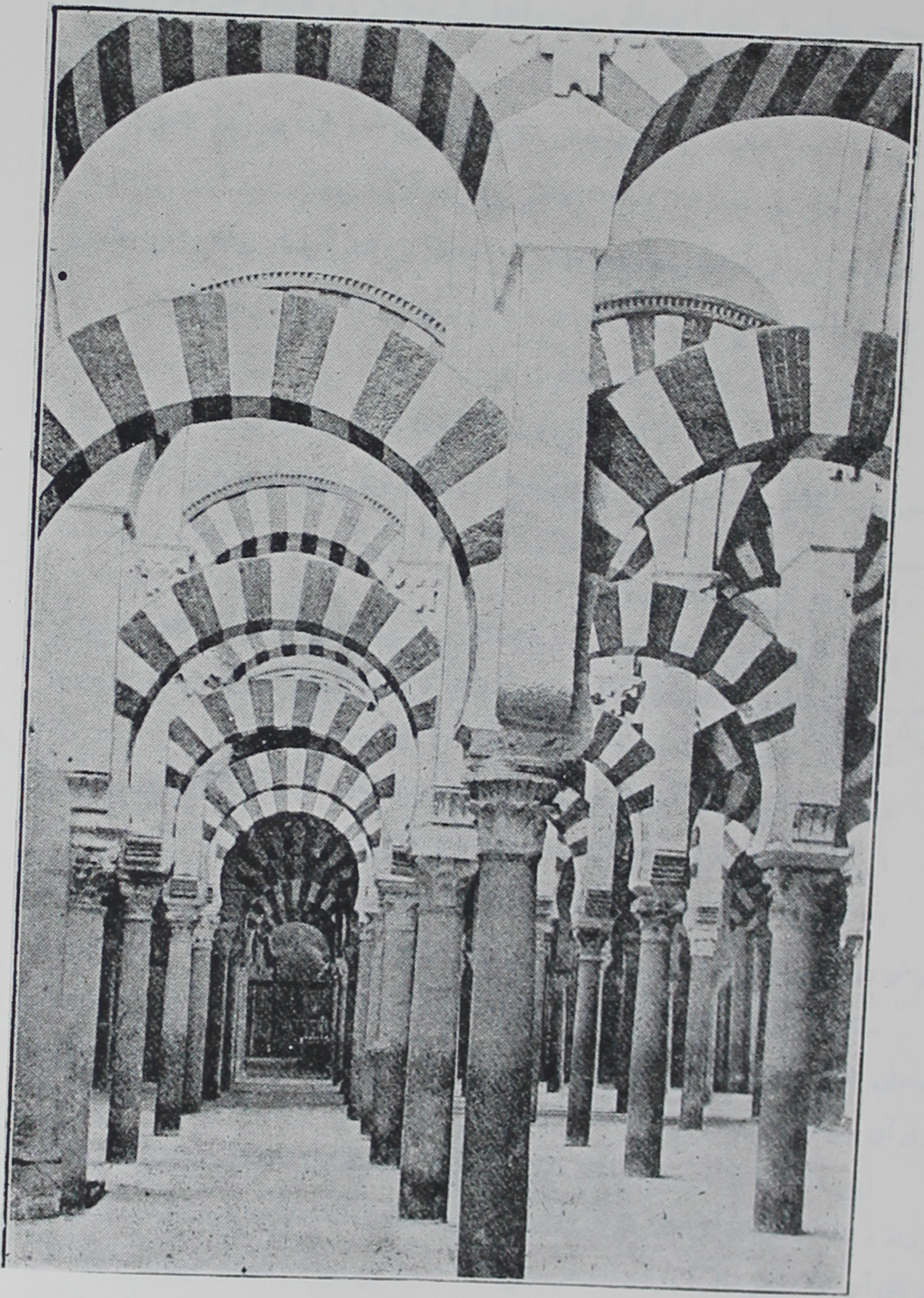

نمای داخلی مسجد جامع قرطبه

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

مسجد عظیم قرطبه را عبدالرحمن داخل شروع کرد و هشام اول آنرا بپایان رسانید(۱).

شهرقرطبه را مغیث رومی درسال ۷۱۶ میلادی (۹۸ هجری) فتح کرد و عبدالرحمن داخل درسال ۷۵۶ م (۱۳۹هجری) وارد آن گردید.

جمعیت شهر قرطبه بدو میلون رسیدو ۷۰۰حمام و ۸۰هزاردکان داشت، بزرگترین کاخ آن «الزهراء» درپنج میلی شهردارای ۴۳۰۰ ستون و ۱۵۰۰۰ دربوده‌است.

کاخهای معروف دیگرقرطبه عبارت بوداز:

الکامل - المجدد - الحائر-الروضة - الزاهر - المعشوق - المبارك-الرشیق-قصرالسرور- التاج -البدیع(۲) قصرالدمشق - قصرالفارسی درخارج شهر(۳).

۱- تاریخ عرب واسلام ص۴۹۲

بلندی گلدستهٔ این مسجد تاجای مؤذن به ۵٤ذراع میرسید وتابالای گلدسته ۷۳ ذراع بود ودرهرچهار گوشه، عرض آن به ۱۸ذراع میرسیدوتمام آنرا ازسنگهای گران قیمت ساخته بودند درزمان ناصر وسعت مسجد ۲۲۵ ذراع در ۲۰۵ ذراع شد.

دردورهٔ حکم ۱۰۵ذراع بدرازی آن افزوده شد وطول مسجد به ۳۳۰ذراع رسید.

ابن عامرهشتاد ذراع بعرض آن اضافه کرد وعرضش ۲۸۵ذراع شد

زمین مسجدبایازده تخته‌سنك فرش شده بود وعرض تخته‌سنك وسطی ۱۶ذراع میشد وعرض دوتای شرقی و غربی ۱٤ ذراع و پهنای شش تای دیگر هر کدام ۱۱ ذراع بود سقف‌شبستان مسجدرا بر ۱۲۹۳ستون‌مرمراستوار کرده بودند ودر این مسجد ۲۸۰ شمعدان نقره میسوخت، دروسط مسجد چیزی مانند تنورمسی گذارده بودند وهزارچراغ روی آن روشن میشد،

این مسجد ۹در از برنج داشت، دیوارمحراب ودرمقصورهٔ مسجد را اززرناب‌ساخته بودند وتمام کاشیهای آن طلاکاری داشت، دور بالای هر گلدسته سه سیب دیده میشد که دوتای آن طلاویکی نقره بود ودورهرسیبی سه‌وجب ونیم میشد، زیرهرسیب و بالای آن یك گل سوسن و یك انار زرین روی یك میلهٔ آهنی قرارداشت (تاریخ تمدن اسلام ج ۵ ص ۱۳۵)

۲- نفح‌الطیب ج۲ ص۱۲ ۳- نفح‌الطیب ج۲ ص۱۳

دروازه های شهر قرطبه :

۱ـ باب القنطره که باب الوادی و باب الجزیرة الخضراء نیز گفته میشد.

۲ـ باب الحدید معروف به: باب سرقسطه.

۳ـ باب ابن عبدالجبار یعنی باب طلیطله،

۴ـ باب طلبیره(۱) که باب لیون نیز گفته میشد.

۵ـ باب عامر قرشی که قبر عامر درجلو آن است.

۶ـ باب بطلیوس (بداجوز)

۷ـ باب العطارین که باب اشبیلیه باشد(۲).

ازمشاهیر شهر قرطبه در اینجا چهار نفر را نام می بریم

۱ـ ابوولید محمدبن احمد بن محمد اندلسی مالکی فیلسوف و طبیب معروف اسلامی (ابن رشد) متوفای سال ۵۹۵ هجری.

۲ـ ابن زُهر (زُهْر) ابوبکر محمدبن عبدالملک بن زهر بن ابی مروان عبدالملک بن محمدبن زهر ایادی اندلسی اشبیلی طبیب معروف که نیز درسال ۵۹۵ یا بگفتهٔ ابن شحنهٔ حنفی(۳) درروضة المناظر درسال ۵۹۶ وفات کرد. کسی درهجو او گفته است:

قل للوبا انت و ابن زُهر　　　جاوزتما الحدّ فی النّکایه

ترفّقا بالوری قلیلاً　　　فی واحد منکما کفایه

۳ـ ابن زیدون ابوالولید احمدبن عبدالله بن احمدبن غالب بن زیدون مخزومی اندلس قرطبی شاعر و ادیب مشهور که ازخواص و بلکه وزیر معتضد ابوعمرو عبّادبن محمد عبادی (۴۳۴ـ۴۶۱) فرمانروای اشبیلیه بود ودرسال ۴۶۳ دراشبیلیه در گذشت

۴ـ ابن حزم ابومحمد علی بن احمد بن سعیدبن حزم اندلسی نویسندهٔ کتاب معروف ملل ونحل وجزآن که اورا تبعید کردند ودر بادیهٔ لَبْلَه درسال ۴۵۶ در گذشت.

۱ـ (طَ لَ بِ رَ) Talavera

۲ـ نفح الطیب ج۲ ص۱۳

۳ـ ابوالولید محب الدین محمد بن محمد بن شحنه قاضی حنفیان درحلب، نویسندهٔ تاریخ مختصر: روضة المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر، متوفای سال ۸۱۵ هجری.

(۱۰) ابوالولید هشام [۲] مؤید بن حکم[۲]
صفرسال ۳۶۶ - جمادی الاخرهٔ سال ۳۹۹
(۹۷۶-۱۰۰۹ میلادی)

هشام دریازده سالگی(۱) برحسب وصیت حکم دوم و پیمانی که از سران و افسران کشور وسپاه گرفته بود بجای پدر نشست ، مادر هشام کنیزی بود بنام«صبح» که حکم بیشتر بکاردانی ولیاقت اوامیدواری داشت .

وزارت منصوربن ابی‌عامر

وزیرحکم، ابوعامرمحمدبن عبدالله‌بن ابی‌عامر (محمد بن ولید بن یزید بن عبدالملک بن‌عامر مَعافری قحطانی) اصلاً اهل شهرجزیرهٔ خضراء Algeciras بودودرجوانی بقرطبه آمد وراه تحصیل علم وادب وحدیث را درپیش گرفت ، درآغاز خلافت هشام بمادرش اطمینان داد که کشور راآرام کند وتا زنده بود با کمال قدرت وحسن‌تدبیر کشور رااداره کرد وبمنصورملقب گردیدوهمهٔ‌رجال مخالف خود رامغلوب‌ساخت(۲).

منصور،مغیره برادر حکم را بدستیاری جعفر بن عثمان مُصْحَفی حاجب، وغالب غلام حکم حاکم «مدینهٔ سالم» وچند نفراز غلامان دربار در شب مرگ حکم کشت و دیگر خلافت هشام که پسری صغیربود قطعی شد وراه نفوذ ابن ابی‌عامر باز گشت ، پس صقالبه را که هشتصد نفریا بیشتر خواجه های‌کاخ سلطنتی بودند با دست‌حاجب: جعفرمصحفی ازکاخ بیرون راند و بیچاره کرد آنگاه بدستیاری غالب غلام حکم و حاکم مدینهٔ سالم وپدرزن خود دست مصحفی را ازکاردولت کوتاه کرد واورادرزندان « المطبق » که درکاخ الزهراء بود زندانی نمود ، هنگامی که مصحفی رهسپار زندان میشد بازن وفرزندان خود وداع کرد و گفت شما پس از این مرا نخواهید دید زیرا وقت مستجاب شدن‌دعائی رسیده است که من چهل سال بانتظارآن بوده‌ام. من‌درزمان ناصر درحبس کردن مردی دست درکار بودم وبرای خوابی که دیدم آزادش ساختم،

۱- یازده‌سالگی (نفح ج۱ ص۳۷۲) یاده‌سال‌وچندماه (المعجب ص۲۷)

۲- تاریخ ابن خلدون ج۴ ص۱۴۷

در خواب بمن گفته شد او را آزاد کن که دعایش در باره‌ات مستجاب گردید او را آزاد ساختم وپرسیدم درباره من چه دعائی کرده‌ای؟ گفت ازخدا خواستم تا هر کسی رادر حبس من دست داشته است درتنگترین زندانها بمیراند. گفتم نفرینت مستجاب شد.چون من‌هم درحبس اودست‌داشتم، وهنگامیکه پشیمانی من‌سودی نداشت پشیمان شدم. مصحفی درزندان بود تادرهمانجا جان سپرد.

پس‌منصور با کمك جعفر بن احمد بن علی بن حَمدون‌حاکم‌مسیلَه(۱) که‌ابن‌هانی اورا(۲) بقصیدهٔ فائیهٔ خود مدح کرده‌است، غالب رااز‌پا درآورد.

وجعفر را نیز بدستیاری عبدالرحمن بن محمد بن هشام تجیبی و ابن عبدالودود وابن جَهور وابن ذی‌النون و امثال شان از اولیای دولت کشت و چون از کار رقیبها آسوده گشت لشکری از زَناته و دیگر قبائل بربر ترتیب داد و رؤسای مسئولی از صِنهاجه و مَغراوه ومکناسة ودیگر قبائل بر گزید وبدینوسیله هشام را از تصرف در امور کشور محجور ساخت(۳).

منصور درسال ۳۶۸ بتقلید از ناصر، کاخ‌باشکوهی بنام «الزّاهره» برای خود بنا کرد که هم منزل وهم دژوسنگر بشمار میرفت، این‌کاخ را در کنار رودخانهٔ بزرك قرطبه ساخت و صنعتگران و کارگران فراوان در اطراف آن بکار انداخت وبرج و باروی آنرا برافراشت وساختمانهای‌بسیاری ازجمله دفترخانه‌ها وانبارها درآن کاخ بنا کرد و حوالی آنرا بوزیران و نویسندگان و دبیران خویش واگذارد و بزودی کاخها وعمارتها وبازارها درآن محل پدید آمد ومردم برای استفاده از رجال دولت بآنجا هجوم آوردند و آن نواحی را آباد ساختند، تا آنجا که این کاخ بکاخ زهراء

۱- مَ ـِس ـَل) شهری درمغرب معروف به:محمدّیه (مراصدالاطلاع)

۲- ابوالقاسم محمدبن هانی ازدی اندلسی شاعرمعروفی که درباره او گفته‌اند:

ان تکن فارساً فکن کعلی　　　او تکن‌شاعراً فکن کابن‌هانی

اودرسال ۳۶۲ کشته شد.

۳- نفح‌الطیب ج۱ ص۳۷۳ وص۳۷۶

متصل گشت وشبها درمسافت ده‌میل ، میان این دو کاخ چراغها روشن میشد و مردم براحتی آمد وشد میکردند .

عمارت کاخ زاهره پس از‌دوسال بانجام رسید ودرسال ۳۷۰ منصور بدان منتقل گشت(۱).

کار منصور بدانجا رسید که درهمه‌جا نام اوبرده میشد ودیگر هشام خلیفه از یاد رفت و کسی اورا نمی‌دید .

نوشته‌اند که منصور در هرسال هزار مُدْی (۱۹ صاع) جو برای قصیل اسبهای دربارش زراعت میکرد و روزی دوازده هزار رطل گوشت جز شکار و مرغ و ماهی بدربار اومی آمد(۲).

منصور پنجاه ودولشگر کشی داشت که درهمهٔ آنها فاتح بود و ابن حیّان همهٔ آنها را در کتاب «المآثر العامریّه» ذکر کرده است(۳).

پس ازمرگ حکم،مردم جلیقیه وبشکنس تاخت وتاز را ازسر گرفتند ،منصور با کفایت ولیاقت فوق‌العاده‌ای که‌داشت، لیون وناوار (نَبره) را زیرفرمان آورد ودر آن‌نواحی پادگانها‌نهاد وآنگاه با کاتالونیا Catalonia (٤) جنگیده، برشلونه‌راغارت نمود وفرانسویها را از آنجا راند و سرحدات امپراطوری اسلامی را دوباره بماورای جبال پیرنه وسعت داد ،

درموریتانیا نیزلشکرش موفقیتهائی بدست آورده قسمتی از افریقای غربی را زیرفرمان کشیدند. منصورپسرخود عبدالملك رادرشغل وزارت جانشین خود قرارداد ودر۹۹۶ میلادی لقب: سیّد وملك کریم برای‌خود اختیارنمود(۵).

منصور کسانی رابسمت وزارت بر گزید ازجمله :

۱ـ نفح‌الطیب ج۲ ص۱۱۲، تاریخ تمدن‌اسلام ج۵ ص۱۳۸

۲ـ نفح‌الطیب ج۲ ص۱۱۸

۳ـ المعجب ص۳۸

٤ـ قطلونیه

۵ـ تاریخ عرب واسلام ص۴۹۸-۴۹۹

ابوالحسن جعفر بن عثمان مصحفی که روزی منصور خادم او بود و روزی هم رسید که اورا زندانی کرد. مصحفی در این باره میگوید :

غرست قضيباً خلته عود كرمة ... وكنت عليه في الحوادث قيّماً
واكرمه دهري فيزداد خبثه ... ولو كان من اصلٍ كريم تكرّما

وهنگامی که ازعفو منصور ناامید گشت چنین گفت :

لی مدة لابدّ ابلغها ... فاذا انقضت ايامها مُتّ
لو قابلتني الاسد ضارية ... والموت لم يقرب، لماخفت
فانظر الىّ وكن على حذر ... في مثل حالك امس قد كنتُ(۱)

دیگر: ابومروان عبدالملك بن ادریس خولانی ازمردم الجزیرة الخضراء.

دیگر: ابوبکر بن محمد بن حسن زَبیدی که کتاب «العین» خلیل بن احمد را مختصر کرد.

دیگر: ابوالعلاء صاعد بن حسن رَبَعی لغوی بغدادی که در سال ۳۸۰ بر منصور وارد گردید و گویا اصلاً اهل موصل بوده و در بغداد تحصیل کرده بود، ابوالعلاء برای منصور کتابهائی تألیف کرد که از آنهاست «کتاب الفصوص» و «کتاب الهجفجف» و «کتاب الجوّاس» ابوالعلاء درایام فتنه ازاندلس بصقلیه رفت ودرحدود سال ٤١٠ در آنجا مرد(۲).

منصور در «مدینهٔ سالم» درسال ۳۹۳ (۱۰۰۲ میلادی) در گذشت و در همان شهر دفن گردید. مادرش «فُریهة» دختر یحیی بن زکریای تمیمی است که معروف به «ابن بَرطَل» بود. از کارهای خیر منصور یکی بنای مسجد جامع، ودیگر ساختن پلی برنهر بزرك قرطبه است که درسال ۳۷۸ هجری ساختمان آن شروع شد و در نیمهٔ سال ۳۷۹ بانجام رسید وصدوچهل هزاردینار هزینهٔ آن گردید، دیگر پلی برسر نهر استجه **Ecija** دیگر قرآنی که بخط خود نوشت ودرسفرها و غزوات با خود همراه داشت و تلاوت میکرد وبآن تبرك میجست.

۱- نفح الطيب ج۲ ص۱۳۳-۱۳٤
۲- المعجب ص۳۰-۳۸

دیگر آنکه غبارهائی را که درجنگها برسر وروی او می‌نشست در هر منزلی میگرفت ووصیت نموده که آنرا درآب غسلش داخل کنند و همیشه آنرا با کفنش که ازپاکترین مالهای خود برداشته بود، همراه خودداشت(۱).

وزارت مظفر بن منصور

۳۹۳ - ۳۹۹ (۱۰۰۲ - ۱۰۰۸)

پس ازمنصور،پسرش ابومروان عبدالملک بن ابی عامر منصب وزارت و حجابت راعهده دارشد وبه «مظفر» ملقب گردید و هفت سال وزارت او نیز بعافیت و آرامش گذشت ، مظفردر محرم سال۳۹۹ (۱۰۰۸ م) بدرود زندگی گفت (۲).

وزارت ناصربن مظفر

۳۹۹ - (۱۰۰۸ م)

برادرمظفر،عبدالرحمن بن منصور که مادرش دختر سانچو پادشاه ناوار بوده است بالقب « الناصرلدین‌الله » جانشین او گردید و هشام دوم‌را مجبور ساخت تا اورا بولایت عهد خود منصوب نماید هشام عهدنامه‌ای بتاریخ ربیع‌الاول سال ۳۹۵ هجری نوشت که درآن عبدالرحمن‌را بعنوان «ابوالمطرف‌عبدالرحمن‌بن‌المنصور» نام‌برد(۳) عبدالرحمن بناحیهٔ جلیقیه لشکرکشی کرده بود که‌درغیبتش شورشی‌درقرطبه برپاشد وهشام‌رااز‌خلافت‌خلع کردندو بامحمدبن هشام‌بن عبدالجباربن‌عبدالرحمن[۳] بیعت نموده اورا «المهدی» لقب دادند(٤) ، هشام ناچار بنفع مهدی استعفای خود را نوشت‌وامضا کرد(۵).

۱ـ نفح‌الطیب ج۱ ص۳۸٤ـ۳۸۶

۲ـ نفح‌الطیب ج۱ ص۴۰۰،تاریخ ابن‌خلدون ج٤ ص۱٤۸

۳ـ نفح‌الطیب ج۱ ص۴۰۰ـ۴۰۲

٤ـ جمادی‌الاخرهٔ سال۳۹۹ (۱۰۰۹)

۵ـ تاریخ ابن‌خلدون ج٤ ص۱٤۷

(۱۱) المهدی محمد [۲] بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن [۳]
جمادی الاخرهٔ ۳۹۹ ـ ربیع الاول ۴۰۰
(۱۰۰۹)

مهدی در همان آغاز کار خلافت خود، عبدالرحمن عامری را از کار بر کنار ساخت، عبدالرحمن باشنیدن این اخبار بقرطبه باز گشت ولی بیدرنك بدست لشکریان مهدی کشته شد وسرش رابرای مهدی بردند وبدنش رابدار زدند ودولت بنی‌عامر بر بر باد رفت(۱).

ازعجائب روزگار آنکه از نیمهٔ روز سه‌شنبه ۲۶ جمادی‌الاخره تا نیمهٔ روز ـ چهارشنبه، یعنی در ۲۴ ساعت، شهرقرطبه فتح شد وکاخ‌الزهراء ویران گردید وخلیفه: المؤیدبالله خلع شد وخلیفهٔ دیگری یعنی المهدی بخلافت رسید ودولت عظیم بنی‌عامر نابود گشت ووزیرشان محمدبن علاجه کشته شد، جمعی از وزیران از کار بر کنار شدند ومردم دیگری بوزارت رسیدند و تمام این کارها بدست ده نفر زغال فروش و زباله کش وقصاب انجام گرفت(۲).

رؤسای بربر و زَناته که طرفدار مهدی بودند از او افسرده شدند و خواستند هشام بن سلیمان بن عبدالرحمن [۳] را بخلافت بردارند ولی مهدی آنها را مجال نداد وجمعیت شهررا برآنها شورانید تاازشهر اخراج شدند، مردم، هشام وبرادرش ابوبکر را گرفته درپیش روی مهدی گردن زدند پس سلیمان بن حکم برادرزادهٔ آندو بلشکرهای بربر که دربیرون قرطبه فراهم شده بودند پیوست وبااو بیعت کردند وبالقب «المستعین بالله» بخلافتش برداشتند(۳).

(۱۲) المستعین بالله سلیمان بن حکم بن سلیمان بن عبدالرحمن [۳]
ربیع الاول ۴۰۰ ـ شوال ۴۰۰
(۱۰۰۹)

سلیمان، پس از رسیدن بخلافت، ازمسیحیان قشتاله ولیون کمك خواست وبا بربرها

۱ـ نفح الطیب ج ۱ ص ۴۰۲ ۲ـ المعجب ص ۴۰

۳ـ نفح الطیب ج ۱ ص ۴۰۳

بسوی قرطبه حمله برد. مهدی هم از کاتالونیها استمداد کرد و اهل قرطبه نیز با او بودند ، مهدی مغلوب گردید و بیش از بیست هزار کشته داد. پس مستعین دراواخر سال ۴۰۰ وارد قرطبه شد ومهدی بطلیطله رفت(۱).

حکومت مهدی در نوبت دوم

شوال ۴۰۰ - ذوالحجهٔ ۴۰۰

(۱۰۱۰)

مهدی پس ازخروج از قرطبه و رفتن بطلیطله بار دیگر از مسیحیان کمك خواست وبقرطبه حمله برد وآنرا متصرف گردید ومستعین بابربرها بیرون رفتند و دست بقتل وغارت گشودند وآنگاه بجزیرهٔ خضراء رفتند ، مهدی بجنك آنها بیرون شد وبا شکست روبرو گردید ومستعین تاقرطبه اورا تعقیب کرد(۲).

حکومت هشام دوم درنوبت دوم

ذوالحجه ۴۰۰ - شوال ۴۰۳

(۱۰۱۳-۱۰۱۰ م)

مهدی در ذی‌الحجهٔ سال ۴۰۰،هشام رابرای نوبت دوم بخلافت برداشت تاشاید فتنه‌ها بخوابد ولی بسیار دیرشده بود ، مستعین وبربرها ، قرطبه‌را محاصره کردند ، اهل قرطبه خود مهدی را که منشأ فتنه میدانستند کشتند وواضح عامری را که در این کاربیش ازهمه دست داشت بعنوان حاجب بر گزیدند، محاصرهٔ قرطبه‌و گرفتاری مردم تاسال ۴۰۳ طول کشید ودراین تاریخ مستعین وارد قرطبه‌شد وهشام را کشت(۳).

حکومت مستعین درنوبت دوم

شوال ۴۰۳- محرم ۴۰۷

(۱۰۱۶-۱۰۱۳)

در دولت دوبارهٔ مستعین، کاربدست بربرها وغلامان افتاد و هریك برناحیه‌ای

۱- نفح‌الطیب ج۱ ص۴۰۳

۲- نفح‌الطیب ج۱ ص۴۰۴

۳- نفح‌الطیب ج۱ ص۴۰۴

مسلّط شدند ومقدمات ملوك‌الطوائف وازمیان رفتن حکومت مرکزی فراهم گردید.

ابن خلدون(۱) که طرفدار بنی حمود بوده، درهجو سلیمان (مستعین) گفته‌است:

لا رحم الله سلیمانکم   فانّه ضدّ سلیمان

ذاك به غلّت شیاطینها   وحلّ هذا کلّ شیطان

فباسمه ساحت علی ارضنا   لهلك سکان واوطان(۲)

دولت بنی حمّود (علویّین) در قرطبه

محرم ۴۰۷ - رمضان ۴۱۴

(۱۰۱۶-۱۰۲۳)

درلشکریان مستعین، دونفر ازفرزندان حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بنام قاسم وعلی فرزندان حَمّود بن میمون بن احمد بن علی بن عبیدالله عمر بن ادریس ابن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بودند.

مستعین، کوچکتر را که علی بود والی سبتهCeuta و طنجه Tangier وقاسم را حاکم جزیرهٔ خضراء Algecirasقرارداد. باب‌معروف زُقاق(۳) که عرض دریا درآن ۱۲میل است(۴) درمیان این دوجا واقع است(۵).

۱-علی بن حمود (ناصر)

محرم ۴۰۷-۴۰۸

(۱۰۱۶-۱۰۱۸)

علی بن حمود، بربرهارابا خود همراه کرد واز شهر سَبته بمالَقه لشکر کشید عامر بن فَتوح فائقی که از موالی فائق غلام حکم مستنصر (۲) بود او را پذیرفت و

۱- ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون مالکی اشبیلی متوفای سال ۸۰۸هجری درقاهره

۲- نفح الطیب ج۱ ص۴۰۵

۳- تنگهٔ جبل‌طارق را «زُقاق» و«بحرالزُّقاق» نیز گویند (المنجد)

۴- یا۳۶ میل (مراصدالاطلاع)

۵- المعجب ص ۴۳

بمالقه درآورد. علی بن حمود مالقه رامالك شد و عامر بن فتوح را بیرون کرد وسپس با بربرها بقرطبه رفت ومحمد بن سلیمان و لشکر بربری او را شکست داد و بر قرطبه دست یافت. پس سلیمان رادر روز یکشنبه ۹ روز بآخر محرم سال ۴۰۷ بدست خود گردن زد و پدر سلیمان را نیز که پیر مردی ۷۲ ساله بود درهمین روز کشت.

ازقیام سلیمان با کمك بربردرسال ۴۰۰ (۱۰۰۹) تا کشته شدن اودرسال ۴۰۷ (۱۰۱۶) هفت سال وسه ماه وچند روز فاصله بود، از این مدت، شش ماه در نوبت اول وسه ماه وچند روز درنوبت دوم، قرطبه رادر دست داشت.

با کشته شدن سلیمان تاهفت سال، حکومت بنی امیه منقطع گشت واسم آنها درمنابر برده نمیشد(۱)

علی بن حمود بالقب «النّاصر» خلافت را در دست گرفت تا آنکه طرفداران خودش براو شوریدند و عبدالرحمن بن محمد بن عبدالملك بن عبدالرحمن [۳] را بالقب «المرتضی» پیش داشتند.

(۱۳) المرتضی عبدالرحمن[۴] بن محمد بن عبدالملك ابن عبدالرحمن[۳] (۲)
رمضان ۴۰۸ (۱۰۱۸)

هنگامیکه مرتضی روبقرطبه نهاد، منذر تجیبی امیرسرقسطه وخَیران عامری صقلبی امیرالمریّه Almeria و گروهی ازفرنگیان با او بودند، در بین راه نیت منذر خیران از او برگشت ومنذربه ابن زیری صنهاجی امیر غرناطه Granada(۳) نوشت که اگرسر راه برمرتضی بگیری ماهم دست ازیاری او برداریم و دیگران را نیز در یاری اوسست نمائیم. مرتضی ابن زیری را باطاعت خودخواند. ابن زیری درپشت نامهٔ مرتضی نوشت: «قل یاایّها الکافرون» تاآخرسوره. بار دیگر مرتضی نوشت من: همهٔ

۱- المعجب ص ۴۳-۴۹، نفح الطیب ص ۴۰۶ ج ۱

۲- مقری اورا برادرمهدی نوشته، باآنکه عبدالرحمن چهارم پسرمحمد بن عبدالملك است، ومهدی پسرهشام بن عبدالجبار؛ و برادرمهدی، عبدالرحمن پنجم است که دررمضان ۴۱۴ بالقب «المستظهر» خلافت یافت

۳- غرناطه سوری داشت دارای بیست دروازه، وچهارصدهزار نفرجمعیت

گردان اندلس وفرنك رابرسر تو آورده‌ام چه خواهی کرد؟ و در آخر نامه این شعر را نوشت :

ان کنت منا ابشر بخیر اولا ، فایقن بکل شرّ

باز ابن زیری نویسنده‌اش را گفت تا در پشت نامهٔ مرتضی نوشت: «الهاکم التّکاثر» تا آخر سوره. پس مرتضی با خشم فراوان از قرطبه منصرف وروی بجنك با ابن زیری نهاد روزی در گیرودار جنك پرچمهای منذر وخیران ازمرتضی جدا شدند و او هم به «وادی آش» Guadix گریخت ودر آنجا بدست فرستادگان خیران کشته شد(۱).

دو سال چیزی کمتر کار خلافت علی بن حمود روبراه بود تا آنکه درسال ۴۰۸ درحمام بدست صقلبی های خود کشته شد(۲) و دو فرزند بنام یحیی و ادریس از او باقی ماند .

۲- المأمون قاسم بن حمود
۴۰۸ - ۴۱۲
(۱۰۱۸ - ۱۰۲۱)

پس ازناصر علوی علی بن حمود، برادرش قاسم بن حمود که ده سال بزرگتر بود بخلافت رسید ومأمون لقب یافت ، گفته‌اند اوشیعه بود اگرچه باین مذهب تظاهر نکرد وعادت وسنتی راتغییر نداد . قاسم تاربیع الاول سال ۴۱۲ آسوده بود ودراین سال برادر زاده‌اش یحیی بن علی درمالقه Nalaga(۳) قیام کرد وقاسم بدون جنك از قرطبه گریخته باشبیلیه رفت(٤).

۳- المعتلی یحیی بن علی بن حمود
۴۱۲ - ۴۱۳ هجری
(۱۰۲۱ - ۱۰۲۲)

یحیی پس از گریختن عمویش قاسم، بالشکریان خود بآسودگی بر قرطبه دست

۱- نفح الطیب ج۱ ص۲۹-۳۰ ۲- نفح الطیب، ج۱ ص۴۰۷

۳- این شهردر کنار دریا است و بدست فینیقیان پدید آمد وزیدبن قاصد سکسکی آنرا فتح کرد واهل اردن در آن اقامت گزیدند ودولت بنی حمود در آن بوجود آمد

٤- نفح الطیب ج۱ ص۴۰۷

یافت وخودرا خلیفه نامید وبه «المعتلی» ملقّب گردید.

حکومت قاسم بن حمود درنوبت دوم

۴۱۴ - ۴۱۳

(۱۰۲۳ - ۱۰۲۲)

قاسم پس ازآنکه بربرهارا با خود همراه ساخت، بقرطبه حمله برد ودرسال ۴۱۳ آن راتصرف کرد ویحیی بن علی بمالقه گریخت ، قاسم چند ماهی درقرطبه برسر کار بود تاآنکه کارش باضطراب کشید و برادر زاده‌اش یحیی برشهر جزیرهٔ خضراء که پناهگاه قاسم بود و زن و ذخائرش را در آنجا داشت، غالب شد ، برادر زادهٔ دیگرش ادریس بن علی حاکم سبته، برطنجه دست یافت ، در قرطبه هم بر او شوریدند و چون بخارج شهر رفت درهای شهررا براو بستند ، پنجاه و پنج روزشهر را محاصره کرد و نماز جمعه رادر مسجد بیرون شهرقرطبه معروف به «مسجد ابن عثمان» خواند ، در شعبان سال ۴۱۴ بربرها قاسم را رها کردند پس باشبیلیه رفت که دو پسرش محمد و حسن آنجا بودند ، اهل اشبیلیه نیز اورا نپذیرفتند وپسرانش رابیرون کردند وسه نفر ازبزرگان شهررا برخود مقدّم داشتند :

۱ـ ابوالقاسم محمدبن اسماعیل بن عَبّادِ لخمی.

۲ـ محمدبن یریم اَلْهانی.

۳ـ محمدبن حسن زَبیدی.

این سه نفر چند روزی با همکاری یکدیگر شهر را اداره کردند وسپس قاضی ابن عباد بتنهائی کار حکومت اشبیلیه را بدست گرفت و دو نفر دیگر از کار بر کنار شدند.

قاسم ناچار به «شَرِیش» Jerez (Xerez) (۱) رفت و بربرها، برادرزاده‌اش یحیی را پیش داشته قاسم رامحاصره کردند واو اسیر برادرزاده شد و بدست یحیی و ادریس گرفتار بود تا آنکه ادریس مرد و قاسم در سال ۴۳۱ کشته شد و بجزیره که پسرش

۱ـ درنزدیکی این شهر، طارق بررودریك درسال ۷۱۱ م پیروز گشت وشریشی شارح مقامات حریری باین شهرمنسوب است

محمد آنجا بود حمل شد و آنجا دفن گردید .

ازخلافت قاسم در نوبت اول تا اسیری او ٦ سال گذشت و١٦ سال هم نزد دو - برادرزاده‌اش اسیر بود ودرهشتاد سالگی کشته شد ، قاسم را ازامیره دختر حسن بن قَنّون حسنی دوپسر بنام محمد وحسن بود که ازاوباقی ماندند(١).

(۱۴) المستظهر عبدالرحمن[۵] بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن[۳] رمضان سال ۴۱۴ - ذی القعدة ۴۱۴ (۱۰۲۳ - ۱۰۲۴)

بطوریکه گفته‌شد، قاسم‌بن حمود درشعبان سال٤١٤ از قرطبه باشبیلیه رفت و اهل قرطبه اتفاق کردند که امرخلافت رادیگر بار ببنی‌امیه باز گردانند، پس سه‌نفر ازبنی امیه رابر گزیدند :

١ـ عبدالرحمن بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن ناصر[٣] برادر مهدی محمدبن هشام .

٢ـ سلیمان‌بن‌مرتضی عبدالرحمن[٤] بن‌محمدبن‌عبدالملک بن عبدالرحمن[٣]

٣ـ محمدبن عبدالرحمن‌بن هشام‌بن سلیمان(٢) بن‌عبدالرحمن[٣]

سپس امرخلافت برعبدالرحمن‌بن هشام قرار گرفت و در١٣ رمضان سال٤١٤ در٢٢ سالگی بالقب المستظهر بخلافت رسید ، کنیهٔ او ابو مطرّف و مادرش کنیزی بنام «غایه» بود(٣).

(۱۵) المستکفی محمد[۳] بن عبدالرحمن بن عبیدالله بن عبدالرحمن ناصر[۳] ذی‌القعده ۴۱۴ - ربیع الاول ۴۱۶ (۱۰۲۵۱۰۲۴)

پس ازدوماه خلافت عبدالرحمن پنجم، ابوعبدالرحمن محمدبن عبدالرحمن با-

---

١- المعجب ص٤٩-٥٢، نفح الطیب ص٤٠٦-٤٠٧

٢ـ هشام‌بن سلیمان‌بن عبدالرحمن[٣] در پنجشنبه پنجم شوال سال ٣٩٩ برمهدی محمدبن هشام‌بن عبدالجبار خروج کرد ولی در آخر اسیرشد واورا نزدمهدی بردند وبامر مهدی گردن زدند (المعجب ص٤١)

٣ـ المعجب ص٥٤، نفح الطیب ج١ ص٤١١

جمعی ازمردم قرطبه شورشی بپا کرد وعبدالرحمن بن هشام را کشت (۳ذی القعده ۴۱۴) محمدبن عبدالرحمن بالقب «المستکفی بالله» در چهل وهشت سالگی بخلافت رسید، اومردی کم خرد وبی تدبیر بود ووزیرش احمدبن خالد که مردی بافنده بود همه کاررادر دست داشت. عبدالرحمن پدر محمد را، منصوربن ابی عامر در اول دولت هشام دوم کشته بود.

محمد پدر ولاّده ادیبهٔ مشهور اسپانیا است.

مستکفی پس از ۱۶ ماه خلافت خلع شد و از قرطبه اخراج گردید و وزیرش احمدبن خالد رادرخانه اش کشتند، پس مستکفی بیکی ازسرحدها گریخت ودرنزدیك «مدینهٔ سالم» بایکی ازسرداران خودبنام عبدالرحمن بن محمدبن سلیم ازاولادسعیدبن منذر سردار مشهور زمان عبدالرحمن ناصر دردهی فرود آمد، مستکفی غذاخواست وسردار مذکور که همراهی بااورا دوست نداشت مرغی رامسموم کرد ومستکفی با خوردن آن بیدرنك جان داد ودرهمانجا بدست سردارخود دفن گردید(۱).

حکومت یحیی بن علی بن حمود درنوبت دوم
ربیع الاول سال ۴۱۶ - ربیع الاول سال ۴۱۸
(۱۰۲۵ - ۱۰۲۷)

پس ازخلع مستکفی اموی، دیگر بار کار بدست یحیی بن علی بن حمود علوی افتاد، یحیی داخل قرطبه نشد وعبدالرحمن بن عَطّاف یَفرِنی رادر قرطبه جانشین گذاشت وخود درقرمونه(۲) بود تا آنکه درسال ۴۱۷ بربرها ازفرمان اوبیرون شدند و با معتلی اموی برادر مرتضی عبدالرحمن چهارم بیعت نمودند(۳) اماچیزی نگذشت که بازبابوالقاسم یحیی بن علی بر گشتند و کار اودر قرمونه بالا گرفت و اشبیلیه را محاصره کرد، روزی درمقابل لشکراشبیلیه که در کمین اوبودند بیرون آمد وبدست آنها کشته شد(٤)

۱- نفح الطیب ج۱ص۴۱۲، المعجب ص۵۵-۵۷

۲- (قَ مُ نَ) Carmona

۳- صحیح: المعتد بالله است

٤- یکشنبه ۷محرم سال ۴۲۷ - المعجب ص۵۲

(۱۶) المعتد بالله هشام [۳] بن محمد بن عبدالملك بن عبدالرحمن [۳]
ربيع الاول ۴۱۸ - ۴۲۲
(۱۰۲۷-۱۰۳۱)

پس از آنکه اهل قرطبه درسال ٤١٧، معتلی بن حمود علوی را خلع کردند بکوشش ابومحمد جَهور بن محمدبن جهور بن عبیدالله بن محمد وزیر و بزرك شهر قرطبه، باهشام سوم برادرعبدالرحمن چهارم (مرتضی) که درلارده Lreida نزد ابن هود بود، بیعت نمودندو «المعتدّ بالله» لقب یافت، هشام سه سال درسر حدات اندلس میگشت ودر ذی الحجهٔ سال ٤٢٠ وارد قرطبه شد واندکی گذشت تا آنکه در سال ٤٢٢ او را خلع کردند وسلطنت بنی امیه دراندلس بخلع او منقرض گردید؛ هشام به لارده فرار کرد و درسال ٤٢٨ آنجا در گذشت.

نسب هشام آخرین خلیفهٔ اموی اندلس رامرّاکشی چنین می نویسد:

هشام بن محمدبن عبدالملك بن عبدالرحمن ناصر بن محمدبن عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن حکم بن هشام بن عبدالرحمن داخل بن معاویة بن هشام بن عبدالملك بن مروان بن حکم.

مقری نیز تصریح کرده است که او برادر مرتضی عبدالرحمن چهارم بود ولی درمعجم الانساب اورا پسرعبدالرحمن چهارم دانسته است(۱)

۱- نفح الطیب ج ۱ ص ٤١٣، المعجب ص ٥٧-٥٨، معجم الانساب ص ۲

فهرست خلفای اموی وحمودی اسپانیا

که از سال ۱۳۸ هجری (۷۵۶ م) تاسال ۴۲۲ (۱۰۳۱) در اندلس خلافت کردند ومدت خلافت هریك(۱)

۱ـ ابوالمطرف عبدالرحمن[۱] بن معاویة بن هشام بن عبدالملك معروف بداخل از ذی‌الحجه سال ۱۳۸ تا ۱۰ جمادی‌الاخره سال ۱۷۲ (۷۵۶ـ۷۸۸ میلادی).

۲ـ ابوالولید (راضی ـ عادل) هشام[۱] بن عبدالرحمن از جمادی الاخره سال ۱۷۲ تاصفرسال ۱۸۰ (۷۸۸ـ۷۹۶ م).

۳ـ ابوالعاصی حکم[۱] منتصربن هشام[۱] ازصفر سال ۱۸۰ تا ۲۷ ذی‌الحجه ۲۰۶ (۷۹۶ـ۸۲۲ م).

٤ـ ابوالمطرف عبدالرحمن[۲] بن حکم ازذی‌الحجه ۲۰۶ تا ۱۳ ربیع‌الثانی سال ۲۳۸ (۸۲۲ـ۸۵۲).

٥ـ ابوعبدالله محمد[۱] بن‌عبدالرحمن[۲] از ۱۳ ربیع الثانی ۲۳۸ تا ۲۸ صفر ۲۷۳ (۸۵۲ـ۸۸۶)

٦ـ ابوالحکم منذربن‌محمد[۱] از ۲۸ صفر ۲۷۳ تا ۱۵ صفر ۲۷۵ (۸۸۶ـ۸۸۸).

۷ـ ابومحمد عبدالله بن محمد[۱] از ۱۵ صفر ۲۷۵ تاصفر ۳۰۰ (۸۸۸ـ۹۱۲)

۸ـ ابوالمطرف عبدالرحمن[۳] ناصر بن محمدبن عبدالله بن محمد[۱] ازصفر ۳۰۰ تا ۲ رمضان سال ۳۵۰ (۹۱۲ـ۹٦۱).

۹ـ ابوالمطرف حکم[۲] مستنصر بن عبدالرحمن[۳] ازرمضان ۳۵۰ تاصفر ۳٦٦ (۹٦۱ـ۹۷٦)

۱۰ـ ابوالولید هشام[۲] مؤید بن حکم[۲] ازصفرسال ۳٦٦ تا جمادی‌الاخره سال ۳۹۹ (۹۷٦ـ۱۰۰۹ میلادی).

۱ـ جدول نسب امویان اندلس رادرطبقات سلاطین اسلام ص ۱۷ بنگرید

۱۱ـ المهدی محمد [۲] بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن [۳] از جمادی الاخره ۳۹۹ تا ربیع الاول ۴۰۰ (۱۰۰۹) .

۱۲ـ المستعین سلیمان بن حکم بن سلیمان بن عبدالرحمن [۳] از ربیع الاول سال ۴۰۰ تا ـ شوال ۴۰۰ (۱۰۰۹ـ۱۰۱۰) ،

ـ محمد دوم بار دوم از شوال ۴۰۰ تا ذی الحجه ۴۰۰ (۱۰۱۰) .

ـ هشام دوم بار دوم از ذی الحجه ۴۰۰ تا شوال ۴۰۳ (۱۰۱۰ـ۱۰۱۳) .

ـ سلیمان بن حکم بار دوم از شوال ۴۰۳ تا محرم ۴۰۷ (۱۰۱۳ـ۱۰۱۶) .

ـ از بنی حمود : علی بن حمود ملقب به « ناصر » از محرم ۴۰۷ تا رمضان ۴۰۸ (۱۰۱۶ـ۱۱۸)

۱۳ـ المرتضی عبدالرحمن [۴] بن محمد بن عبدالملک بن عبدالرحمن [۳] از رمضان ۴۰۸ (۱۰۱۸) .

ـ از بنی حمود : المأمون قاسم بن حمود از ۴۰۸ تا ۴۱۲ (۱۰۱۸ـ۱۰۲۱)

ـ از بنی حمود : المعتلی یحیی بن علی بن حمود از ۴۱۲ تا ۴۱۳ (۱۰۲۱ـ۱۰۲۲)

ـ از بنی حمود ـ در نوبت دوم ـ قاسم بن حمود از ۴۱۳ تا ۴۱۴ (۱۰۲۲ـ۱۰۲۳)

۱۴ـ المستظهر عبدالرحمن [۵] بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن [۳] از رمضان ۴۱۴ تا ذی القعده ۴۱۴ (۱۰۲۳ـ۱۰۲۴)

۱۵ـ المستکفی محمد [۳] بن عبدالرحمن بن عبیدالله بن عبدالرحمن [۳] از ذی القعده ۴۱۴ تا ربیع الاول ۴۱۶ (۱۰۲۴ـ۱۰۲۵) .

ـ از بنی حمود ـ در نوبت دوم ـ یحیی بن علی بن حمود از ربیع الاول ۴۱۶ تا ـ ربیع الاول ۴۱۸ (۱۰۲۵ـ۱۰۲۷) .

۱۶ـ المعتدبالله هشام [۳] بن محمد بن عبدالملک بن عبدالرحمن [۳] (۱) از ربیع الاول ۳۱۸ تا ۴۲۲ (۱۰۲۷ـ۱۰۳۱) .

۱ـ ظاهراً همین هشام باشد که پس از خلع مستکفی در خلافت یحیی بن علی در سال ۴۱۷، بر بربرها با او بیعت کردند ولی چیزی نگذشت که باطاعت یحیی بن علی باز گشتند .

ملوك الطوائف در اندلس

ازسال ۴۲۲ هجری تاسال ۸۹۷ (۱۰۳۱-۱۴۹۲ م) کشور اسلامی اسپانیا بصورت ملوك‌الطوائف اداره‌میشد و آشوب‌وانقلابهای سیاسی پایتخت بعمّال دولتی وفرمانروایان استانها وشهرستانها اجازه داد که از سال ۴۰۰ هجری تدریجاً استقلال خود را اعلام نمایند، تاآنکه درسال ۴۲۲ قرطبه بدست بنی‌جهورافتاد وحکومت مرکزی ازمیان‌رفت.

ملوك‌الطوائف وقلمروحکومت آنها دردورهٔ اول:

۱- بنی‌حمود درمالقه Malaga ازسال ۴۰۷ تاسال ۴۹۹ (۱۰۱۶ - ۱۰۵۷) که مرابطین‌مالقه رافتح کردند.

۲- بنی‌حمود درجزیرهٔ خضراء Algeciras از سال ۴۳۱ تا سال ۴۵۰ هجری (۱۰۳۹-۱۰۵۸ م) که بدست بنی‌عبّاد منقرض شدند.

۳- بنوعبّاددراشبیلیه Seville ازسال ۴۱۴ تاسال ۴۸۴ هجری (۱۰۲۳-۱۰۹۱م) که بدست مرابطین ازمیان رفتند (۱).

۴- بنوزیری درغرناطه Granada ازسال ۴۰۳ تا سال ۴۸۴ هجری (۱۰۱۲ - ۱۰۹۱ م).

انقراض این سلسله نیزبدست المرابطین انجام گرفت (رجب سال ۴۸۴)

۵- بنوجهوردرقرطبه Cordova ازسال ۴۲۲ تاسال ۴۶۱ هجری (۱۰۳۱-۱۰۶۸م)

۶- بنی ذی‌النّون درطلیطله Toledo ازسال ۴۲۷ تا سال ۴۷۸ هجری (۱۰۳۵-۱۰۸۵م) که بدست الفونس Alfonso ششم پادشاه‌لیون Leon مغلوب گشتند (۲).

۷- بنی‌عامر دربلنسیه Valencia ازسال ۴۱۲ تاسال ۴۷۸ ه (۱۰۲۱ - ۱۰۸۵م) که بدست مرابطین ازپا درآمدند. (۳)

۱- تاریخ ابن‌خلدون ج ۴ ص ۱۵۶

۲- تاریخ ابن‌خلدون ج ۴ ص ۱۶۱

۳- چنانکه درتفصیل مطلب گفته خواهد شد، مرابطین درسال ۴۹۵ بلنسیه رافتح کردند

۸- بنو تُجیب و بنوهود در سرقسطه Zaragoza ازسال ۴۱۰ تاسال ۵۳۶ (۱۰۱۹-۱۱۴۱ م) که عیسویان آنها را ازمیان برداشتند (۱).

۹- امرای دانیه Denia ازسال ۴۰۸ تاسال ۴۶۸ ھ (۱۰۱۷-۱۰۷۵ م) که امرای هودی بر آنها پیروز گشتند.

۱۰- بنو بَرزال در قَرْمونه Carmona تاسال ۴۳۴ (۱۰۴۲).

۱۱- امرای رُنده Ronda ازسال ۴۰۵ تاسال ۴۴۵ ھ (۱۰۱۴ - ۱۰۵۳ م) که رنده ضمیمهٔ اشبیلیه شد.

۱۲- امرای مُورون Moron ازسال ۴۰۴ تاسال ۴۴۵ ھ (۱۰۱۳ - ۱۰۵۳) که مورون ضمیمهٔ اشبیلیه شد.

۱۳- امرای آرکُس Arcos تاسال ۴۴۵ (۱۰۵۳) که ارکس ضمیمهٔ اشبیلیه شد

۱۴- بکریون در وَلبة Huelva و شَلطِیش Saltes تاسال ۴۴۳ (۱۰۵۱) که این دونقطه هم ضمیمهٔ اشبیلیه گردید.

۱۵- بنویحیی در لَبلة Niebla ازسال ۴۱۴ تاسال ۴۴۳ ھ (۱۰۲۳-۱۰۵۱ م) که لبله بکشور اشبیلیه ملحق گردید.

۱۶- بنومزین در شِلْب Silves ازسال ۴۱۹ تاسال ۴۴۴ ھ (۱۰۲۸-۱۵۰۲) که شلب ضمیمهٔ کشور اشبیلیه شد ودرسال ۴۸۲ سانچو Sancho اول بر آن دست یافت.

۱۷- امرای شَنت مَریّه Santa Maria ازسال ۴۰۷ تا سال ۴۴۴ ھ (۱۰۱۶ - ۱۰۵۲ م) که شنت مِریّه ضمیمهٔ اشبیلیه گردید.

۱۸- امرای مارتُلّه Métrola تا سال ۴۳۶ ھ (۱۰۴۴ م) که مارتله ضمیمهٔ اشبیلیه شد.

۱۹- امرای بنورزین در سَهْلَه Sahla از سال ۴۰۲ تا حدود سال ۵۰۳ هجری (۱۰۱۱-۱۰۱۹) که مرابطین برسهله دست یافتند.

۲۰- بنوقاسم در اَلفُنت Alpuente ازسال ۴۲۷ تا ۴۸۵ (۱۰۳۵ - ۱۰۹۲) که اینجا هم بدست مرابطین افتاد.

۱- تاریخ ابن خلدون ج ۴ ص ۱۶۳

۲۱- بنی افطس ازبربرهای مکناسه دربطلیوس Badajoz ازسال ۴۱۳ تا سال ۴۸۷ه (۱۰۲۲-۱۰۹۴ م) که بطلیوس بدست مرابطین افتاد.

۲۲- بنی صُمادِح درالمریه Almeria ازسال ۴۴۹ تابعدازسال ۴۸۰ه(۱۰۵۷-۱۰۸۷ م) که یوسف‌بن تاشفین احمدبن معتصم رابیرون کرد والمریه راتصرف نمود.

۲۳- امرای مُرسیه Murcia ازسال ۴۰۷ تاسال ۴۸۳ (۱۰۱۶ - ۱۰۹۰ م) که بدست مرابطین مغلوب شدند،

۲۴- امرای لارده Lerida ازسال ۴۳۸ (۱۰۴۶) که لارده از کشور سرقسطه جدا شد.

۲۵- امرای طُرطُوشه Tortose ازسال۴۳۳ (۱۰۴۱).

۲۶- امرای میورقه Majorque از سال ۴۱۳ تاسال ۵۲۰ (۱۰۲۲ - ۱۱۲۶)

۲۷- مرابطین Almoravids ازسال ۴۷۹ که یوسف بن تاشفین لَمتونی بدعوت امرای اسلامی اندلس بخصوص بنی‌عباد باسپانیاقدم گذاشت، تاسال۵۴۳ که یحیی بن غانیه آخرین والی مرابطین دراندلس وفات کرد (۱۰۸۶-۱۱۴۸).

مرابطین برهمهٔ بلاد اسلامی اسپانیا دست یافتند مگر طلیطله که در تصرف عیسویان بود وسرقسطه که امرای بنی‌هود آنجا رابزحمت درتصرف خود نگاهداری کردند.

ملوك‌الطوائف وقلمروحکومت آنها دردورهٔ دوم یعنی درفاصلهٔ میان انقراض مرابطین و استیلای موحّدین

۲۸- امرای بلنسیه Valencia ازسال ۵۳۹ (۱۱۴۴)

۲۹- امرای قرطبه Cordova ازسال ۵۳۸ (۱۱۴۳)

۳۰- امرای مرسیه Morcia تاسال ۵۶۶ (۱۱۷۰)

۳۱- امرای مارُتلّه Martola وبطلیوس Badojoz وباجه Beja از سال ۵۳۹ تا سال۵۴۶ (۱۱۴۴-۱۱۵۱ م).

۳۲ - بنی غانیه امرای میورقه از سال ۵۲۵ تاسال ۶۲۷ (۱۱۳۰-۱۲۲۹) که

جیم Jaime اول پادشاه اراگون آنرا فتح کرد .

۳۳ ـ موحّدین Almohads که ازسال ۵۱۷ جنك میان ایشان ومرابطین آغاز شد،ودرسال ۵٤۱ عبدالمؤمن بن علی،اندلس را تحت تصرف آورد . موحدین در سال ۶۳۲ه باشکست روبروشده و کمی بعد اسپانیا راترك گفتند (۱۱٤۶ـ۱۲۳٤) .

ملوك الطوائف دردورهٔ سوم یعنی درفاصلهٔ میان انقراض موحدین واستیلای مسیحیان

۳٤ـ بنی‌هود درمرسیه ازسال ۶۲۰ تا سال ۶۶۸ (۱۲۲۳ـ۱۲۶۹ م) که‌مسیحیان برمرسیه مسلط شدند .

۳۵ـ امرای لبله ازحدود سال ۶۵۰ (۱۲۵۲) .

۳۶ـ امرای بلنسیه تاسال ۶۳۶ (۱۲۳۸) که آنجا بدست مسیحیان افتاد .

۳۷ـ امرای جزیرهٔ مَنورقه Ninorca ازسال ۶۳۰ تاسال ۶۸۵ه (۱۲۳۲ـ۱۲۸۶م)

۳۸ـ بنی‌نصر درغرناطه ازسال ۶۲۹ تاسال ۸۹۷ (۱۲۳۱ ـ ۱٤۹۱) که فردیناند Ferdinand وایزابلا Isabel برغرناطه تسلط یافتند .

۱

تاریخ خلفای دولت بنی حمود

درقرطبه و مالقه ازسال ۴۰۷ تاسال ۴۴۹ هـ (۱۰۱۶-۱۰۵۷ م)

۱- ابوالحسن علی بن حمود بن میمون بن احمد بن علی بن عبیدالله بن عمر بن ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام، که درسال (۱۰۱۴ م) هجری مالک مالقه شد و عامر بن فتوح فائقی رابیرون کرد، آنگاه رو بقرطبه نهاد و محمد بن سلیمان و بر بریانش راشکست داد و درمحرم سال ۴۰۷ وارد قرطبه شد وسلیمان رابا پدر و برادرش درهفتم محرم ۴۰۷ گردن زد و بالقب «المتوکل علی الله» امرقرطبه رابدست گرفت. علی بن حمود در ۲۸ ذی القعدهٔ سال ۴۰۸ (۱۰۱۷) در حمام کشته شد(۱).

۲- المأمون قاسم بن حمود برادر علی که از ۴۰۸ تا ۴۱۲ هـ (۱۰۱۸-۱۰۲۱م) وبار دیگراز ۴۱۳ تا ۴۱۴ (۱۰۲۲-۱۰۲۳ م) امر قرطبه را بدست گرفت و در ۴۳۱ کشته شد.

۳- المعتلی یحیی بن علی بن حمود که ازسال ۴۱۲ تاسال ۴۱۳ (۱۰۲۱-۱۰۲۲م) وبار دیگراز ربیع الاول سال ۴۱۶ تاربیع الاول سال ۴۱۸ (۱۰۲۵-۱۰۲۷ م) حکومت قرطبه رابدست داشت. یحیی درمحرم سال ۴۲۷ کشته شد ودو پسر بنام حسن وادریس بجای گذاشت(۲).

۴- المتأیّد بالله ادریس بن علی بن حمود که پس از کشته شدن برادرش یحیی امرخلافت رادرمالقه بدست گرفت ۴۲۷-۴۳۱ (۱۰۳۵-۱۰۳۹) ادریس درسبته Ceute بودو بر طَنجه Tangier نیز حکومت داشت که یحیی

۱- کامل التواریخ ج ۷ ص ۲۸۴

۲- کامل ج ۷ ص ۲۸۸. مادر یحیی: لبونه دختر محمد بن حسن بن قاسم (معروف به قنّون) بن ابراهیم بن محمد بن قاسم بن ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است.

کشته‌شد پس ابوجعفر احمدبن موسی معروف به «ابن بَقَنّه» و نَجاخادم صقلبی که تدبیر دولت علویان را بدست داشتند بمالقه آمدند وادریس راخواستند، ادریس بمالقه آمد واورا بااین شرط که حسن بن یحیی بن علی را درسبته بجای خود گذارد، بخلافت برداشتند و با پسران یحیی بعذر کودکی آنها بیعت نکردند. ادریس پذیرفت ونجا باحسن بن یحیی که ازبرادر خود ادریس کوچکتر بود بطرف سبته وطنجه رهسپار شدند.

ادریس تاسال ۴۳۰ (یا ۴۳۱) مالقه رادر دست داشت تاآنکه فتنه‌ای پدید آمد و قاضی ابوالقاسم محمدبن اسماعیل بن عباد که از ۴۱۴ (۱۰۲۳) براشبیلیه حکومت می کرد، بطمع دست اندازی بمالقه، پسر خود اسماعیل رابالشکری ازقبیله‌های بربرفرستاد تاقرمونه رامحاصره کرده وسپس اُشونَه و أستجَه راکه در دست محمد بن عبدالله بَرزالی ازسرداران بربربود گرفتند. محمدبن عبدالله، ادریس بن علی وقبائل صُنهاجه را بیاری خود خواست. امیرصنهاجه خود بیاری او شتافت و ادریس نیز لشکری را بفرماندهی ابن بَقنّه احمد بن موسی بیاری اوفرستاد. درعین حال، هیبت اسماعیل بن محمدبن اسماعیل بن عباد آنها راپراکنده ساخت واسماعیل باامیدواری کاملی امیر صنهاجه راتعقیب کرد.

امیرصنهاجه که خود رادر خطررسیدن اسماعیل دید، ازابن بَقنّه که ساعتی پیش ازاوجدا شده بود خواستارمراجعت شد. ابن بقنه‌بر گشت ولشکرها بهم‌ریختند چیزی نگذشت که لشکراسماعیل روبهزیمت نهادند واسماعیل را رها کردند، اسماعیل کشته شد وسرش رابرای ادریس بن علی بردند.

ادریس خودرا مردنی دید وازمالقه بکوه ببشتر Bobastro رفت وپس از دوروز در گذشت (۴۳۱ هـ ۱۰۳۹ م).

ازفرزندان ادریس، یکی علی بود که در زمان پدر در گذشت، ودیگر یحیی که پس ازپدر کشته‌شد، ومحمد که مهدی لقب داشت وحسن که سامی لقب یافت، وعبدالله که عمویش یحیی بن علی بن حمود درحکومت خود اورا تبعید نمود.

۵- المستنصر بالله حسن بن یحیی بن علی بن حمود
۴۳۱-۴۳۴ (۱۰۳۹-۱۰۴۳)

ابن بقنه احمد بن موسی، پس ازمرگ ادریس خواست امر حکومت را بدست

پسرش یحیی بن ادریس معروف به (حَجّون) قرار دهد، سپس تصمیم خود را از دست داد و منصرف شد. از آن طرف چون نَجا خادم صقلبی از مرگ ادریس و کشته شدن اسماعیل بن عباد آگاه شد سبته را به صقلبیهای مورد اعتماد سپرد و با حسن بن یحیی بمالقه آمد تا امر خلافت را برای حسن روبراه سازد وچون به بندر مالقه رسیدند کار ابن بَقّـه بسستی کشید و بحصن قمارش Comares که هیجده میل بامالقه فاصله داشت گریخت.

حسن ونجا بمالقه آمدند ونجا باهمراهی بربرهای مالقه، حسن بن یحیی را با لقب «المستعلی» بخلافت برداشتند. حسن دراول، ابن بقه را امان داد وچون بمالقه آمد اورا گرفت و کشت، آنگاه پسر عموی خود یحیی بن ادریس رانیز بقتل رسانید نجا به سبته وطنجه باز گشت ومردی را از بازرگانان، معروف به «سطیفی» که براو اعتماد کامل داشت باحسن گذاشت ودرحدود دوسال حسن حکمران مالقه بود ودر ۴۳۴ در گذشت(۱).

۶- العالی ادریس [۲] بن یحیی بن علی بن حمود
۴۳۴-۴۳۸ (۱۰۴۲-۱۰۴۶ م)

چون حسن در گذشت، سطیفی باحتیاط ادریس بن یحیی را حبس کرده آنگاه مرگ حسن را به نجا خبرداد. حسن رانزد نجا پسر صغیری بود که گفته‌اند نجا او را کشت وازحسن نسلی باقی نماند.

نجا سبته وطنجه را به صقلبیان مورد اعتماد خود سپرد وبمالقه آمد وبفکر آن افتاد که بنی الحسن را بکلّی ازمیان بردارد وخود زمامدار مالقه گردد، پس کار زندان را بر ادریس بن یحیی سخت گرفت وبربرها را بانویدهای فریبنده بیاری خود خواند. بربرها با اینکه این کار برایشان ناگوار بود ظاهراً با او موافقت کردند. نجا برای سرکوبی واستیصال محمد بن قاسم، بجزیره لشکر کشید وچند روزی بامحمد جنگید وبا آگاهی ازسستی یاران خود بمالقه برگشت تامخالفین خود راسر کوب یا همراه

۱- گفته: اندزن حسن بن یحیی که دختر عمویش ادریس بود، بخونخواهی برادرش یحیی حسن رامسموم کرد.

سازد و بار دیگر بجنگ محمد باز گردد . بربرها نیت او را دانسته و پیش از رسیدن بمالقه او را کشتند . کشندگان آنجا با رسیدن بمالقه، سطیفی را نیز از دم شمشیر گذراندند ، سپس لشکریان مالقه ادریس بن یحیی را ازمحبس درآورده واورا بخلافت برداشتند .

گویند ادریس مردی مهربان ودلسوز بود که هرروزی پانصدصدقه می‌داد.

۷- المهدی بالله محمدبن ادریس بن علی بن حمود
۴۳۸-۴۴۴(۱۰۴۶ - ۱۰۵۲)

ادریس، دوپسرعموی خود محمد وحسن پسران ادریس بن علی بن حمود را در حصن ایرُش زندانی کرده دور آخر همان کسی که درحصن ایرش مورد اعتمادادریس بود با او مخالفت ورزید و پسر عمویش محمد بن ادریس رابرای خلافت پیش داشت محمد با کومك سیاهان برمالقه مسلّط شد و بالقب «المهدی بخلافت رسید.

آنگاه برادر خود حسن رابالقب «السّامی» ولی عهد خود ساخت وپسر عموی خویش ادریس بن یحیی را درمحلّ حبس خود زندانی کرد(۱).

۸- الموفق بالله ادریس بن یحیی بن ادریس بن علی بن حمود(۲)
۴۴۴ - ۴۴۵ (۱۰۵۲ - ۱۰۵۲)

موفق پس ازمرك مهدی در سال ٤٤٤ بخلافت رسید ولی خطبهٔ خلافت بنام او خوانده نشد واز کار بر کنارشد .

العالی ادریس [۲] بن یحیی بن علی بن حمود درنوبت دوم
۴۴۵ - ۴۴۶ (۱۰۵۳ - ۱۰۵۴)

عالی، از قمارش Comares برموفق حمله برد و بمالقه درآمد و بار دیگر کار خلافت رابدست گرفت وهر تبعید شده‌ای رابوطنش باز گردانید و املاك و مستغلات آنها راباز داد .

۱- المعجب ص٦١-٦٦

۲- بعضی اورا : ادریس بن یحیی بن علی بن حمود برادرادریس دوم نوشته‌اند(طبقات سلاطین اسلام ص۱۹)

ابوزید عبدالرحمن بن مَقانای قَنداقی اُشبُونی در مدح عالی قصیدهٔ معروفی گفته است که چند شعری از آن در اینجا نقل می‌شود:

وکانّ الشمس لمّا اشرقت فانثنت عنها عیون الناظرین
وجه ادریس بن یحیی بن علی بن حمّودٍ امیرالمؤمنین
ملک ذوهیبةٍ لکنه خاشع للّه رب العالمین
خطّ بالمسك على ابوابه «ادخلوها بسلامٍ آمنین
فاذا ما رفعت راياته خفقت بين جناحي جبرئين
واذا اشكل خطبٌ معضلٌ صدع الشك بمصباح اليقين
فبيسراه يسار المعسرين و بيمناه لواء السابقين
يابني احمد يا خيرالورى لابيكم كان و فدا المسلمين
خلقوا من ماء عدلٍ و تُقى وجميع الناس من ماء وطين
انظروا نا نقتبس من نوركم انّه من نورربّ العالمين (۱)

۹- المستعلی بالله محمد[۲] بن ادریس[۲] یحیی بن علی بن حمود ۴۴۶ - ۴۴۹ (۱۰۵۴ - ۱۰۵۷)

بگفتهٔ مراکشی: ادریس دوم (عالی) آخرین خلیفهٔ حسنی مالقه است ولی دیگران پسر او محمد را آخرین خلیفهٔ مالقه نوشته‌اند که درسال ۴۴۹ بادیس بن حبّوس اورا مغلوب ومخلوع ساخت ومالقه رابتصرف آورد (۲) پس محمد به «المريّه» Almeria رفت سپس اهل مغرب اورا به «مليله» خواستند ودرسال ۴۵۶ بااو بیعت کردند و در سال ۴۶۰ درگذشت.

۱- نفح الطیب ج۱ ص۴۰۹-۴۱۰

۲- ابن اثیر سقوط مالقه رادر ۴۴۷ می نویسد (کامل ج۷ ص۲۹۴)

۲

تاریخ خلفای دولت بنی حمود

درجزیرهٔ خضراء ازسال ۴۳۱ تا سال ۴۵۰ (۱۰۳۹ - ۱۰۵۸)

۱- المهدی محمد بن قاسم بن حمود
۴۳۱-۴۴۰ (۱۰۳۹ - ۱۰۵۸)

یحیی بن علی بن حمود که دونوبت حکومت قرطبه رابدست گرفت. دوعموزادهٔ خود محمد وحسن پسران قاسم بن حمود رادرجزیره حبس کرده ومردی ازاهل مغرب را بر آن دومو کل ساخته بود. آن مرد چون از کشته شدن یحیی باخبرشد، محمد وحسن را ازمحبس درآورده وبمردم افریقائی وسیاه پوست که یحیی آنها را بر دیگران مقدّم میداشت گفت: این دو نفر آقایان شما هستند پس همگی بفرمان آنند ودرآمدند ومحمد کار رابدست گرفته مالك جزیره شد جز آنکه نام خلافت برخود ننهاد. برادرش چندی بااو بود تا آنکه ترك دنیا گفت و لباس پشم پوشید و با خواهرش فاطمه دختر قاسم بن حمود زن یحیی بن علی (معتلی) بحج رفت(۱).

۲- الواثق قاسم بن محمد بن قاسم بن حمود
۴۴۰-۴۵۰ (۱۰۴۸ - ۱۰۵۸)

مقّری می نویسد: محمد بن قاسم بن حمود پس از آنکه پدرش قاسم درسال ۴۱۴ درمالقه زندانی شد به «جزیرهٔ خضراء» گریخت وآن رامالك شد و «المعتصم» لقب یافت تا آنکه درسال ۴۴۰ در گذشت.

سپس پسرش قاسم واثق، امر حکومت مالقه را بدست گرفت و در سال ۴۵۰ در گذشت پس جزیره بدست معتضد بن عباد، ومالقه بدست ابن حبّوس افتاد ودولت اشراف بنی حمود دراندلس بپایان رسید.

۱- المعجب ص ۶۲-۶۳

فهرست سلاطین حمودی

که از سال ۴۰۷ تا سال ۴۹۹ (۱۰۱۶ - ۱۰۵۷)

درقرطبه ومالقه، وازسال ۴۳۱ تا ۴۵۰ (۱۰۳۹_۱۰۵۸) درجزیرهٔ خضراء حکومت کرده‌اند.

درقرطبه:

۱_ النّاصر لدین الله علی بن حمود ازسال ۴۰۷ تا ۴۰۸ (۱۰۱۶_۱۰۱۸).

۲_ المأمون قاسم بن حمود از سال ۴۰۸_۴۱۲ (۱۰۱۸_۱۰۲۱) و بار دیگر از ۴۱۳ تا ۴۱۴ (۱۰۲۲_۱۰۲۳).

۳_ المعتلی بالله یحیی بن علی بن حمود ازسال ۴۱۲ تا ۴۱۳ (۱۰۲۱ - ۱۰۲۲) وبار دیگر از ۴۱۶ تا ۴۱۸ (۱۰۲۵_۱۰۲۷).

درمالقه:

۴_ المتأید بالله ادریس بن علی بن حمود ازسال ۴۲۷ تا ۴۳۱ (۱۰۳۵_۱۰۳۹).

۵_ المستنصر بالله حسن بن یحیی بن علی بن حمود از سال ۴۱ تا سال ۴۳۴ (۱۰۳۹_۱۰۴۲).

۶_ العالی بالله ادریس [۲] بن یحیی بن علی بن حمود از سال ۴۳۴ تا ۴۳۸ (۱۰۴۲_۱۰۴۶) وبار دیگر ازسال ۴۴۵ تا ۴۴۶ (۱۰۵۳_۱۰۵۴).

۷_ المهدی بالله محمد بن ادریس بن علی بن حمود از ۴۳۸ تا ۴۴۴ (۱۰۴۶_۱۰۵۲)

۸_ الموفق بالله ادریس بن یحیی (بن ادریس) بن علی بن حمود ازسال ۴۴۴ تاسال ۴۴۵ (۱۰۵۲ _ ۱۰۵۳).

۹_ المستعلی بالله محمد بن ادریس بن یحیی بن علی بن حمود ازسال ۴۴۶ تا ۴۴۹ (۱۰۵۴ _ ۱۰۵۷).

در جزیرهٔ خضراء:

۱۰_ المهدی محمد بن قاسم بن حمود ازسال ۴۳۱ تا ۴۴۰ (۱۰۳۹_۱۰۴۸).

۱۱_ الواثق قاسم بن محمد بن قاسم بن حمود ازسال ۴۴۰_۴۵۰ (۱۰۴۸_۱۰۵۸) (۱)

۱_ جدول نسب امرای حمودی مالقه وجزیره را درطبقات سلاطین اسلام ص ۱۹ بنگرید

۳

تاریخ سلاطین دولت بنی عباد

دراشبیلیه ازسال ۴۱۴ تا ۴۸۴ (۱۰۲۳ - ۱۰۹۱ میلادی)

۱- ابوالقاسم محمدبن اسماعیل بن قریش بن عبّاد بن عمرو بن اسلم ابن عمرو بن عطّاف بن نعیم لخمی قاضی از اولاد نعمان بن منذر پادشاه حیره (۱) ۴۱۴-۴۳۴ (۱۰۲۳-۱۰۴۲)

چنانکه سابقاً گفته شد، اشبیلیه در اطاعت فاطمیان یعنی علی بن حمود، وقاسم بن حمود، ویحیی بن علی بن حمود بود تا آنکه یحیی بن علی بقرطبه حمله برد وقاسم بن حمود گریخت ورهسپار اشبیلیه شد که دوفرزندش محمد وحسن در آنجا بودند.

دراین موقع اهل اشبیلیه فرزندان قاسم را بیرون کردند وخود اورا هم باشبیلیه راه ندادند، آنگاه باتفاق آراء قاضی ابوالقاسم محمدبن اسماعیل بن عباد لخمی را که مردی خردمند ودوراندیش بود برای حکومت برگزیدند.

قاضی از آنکه تنها کار حکومت را عهده دار شود امتناع ورزید مگر آنکه مردانی نامبرده بااو همکاری نمایند، پس ابوبکر محمدبن حسن زُبیدی، ومحمد بن یریم اَلهانی، وابوالاصبغ عیسی بن حجّاج حضرمی وابو محمد عبدالله بن علی هوزنی، و چند مرد دیگر بوزارت او برگزیده شدند وقاضی زمام حکومت اشبیلیه را بدست گرفت

قاضی عبادی رادو پسر بود، یکی ابوالید اسماعیل که پس ازطمع کردن پدرش

۱- ابوالولید اسماعیل بن عباد لخمی اشبیلی چندی در اشبیلیه قاضی بود آنگاه در وزارت مظفر عبدالملك بن محمدبن ابی عامر که مردان شایسته‌ای رابرای قضاوت میجست، باشارهٔ ابن ذکوان بقرطبه خوانده شد وابوعمرو بن باجی بجای او قرار گرفت تا روزی که ازانجام این وظیفه عاجزماند ودوباره اسماعیل راباشبیلیه باز گرداندند و بکار قضاء سرگرم بود تاآنکه در سال ٤١٠ درگذشت وپسرش ابوالقاسم محمد جای پدر راگرفت وقاسم بن حمود قضاوت راباوداد (قضاة الاندلس ص٩٤).

درمالقه، بالشکری از بربریان برحدود مالقه حمله برد و در آخر از امیر صنهاجه شکست خورد. سپاهیان اسماعیل پراکنده شدند و خود او کشته شد وسر بریده‌اش رابرای ادریس بن علی بن حمود فاطمی بمالقه بردند.

قاضی عبادی درسال ۴۳۴ در گذشت(۱).

۲- معتضد : ابوعمروعباد بن محمد بن اسماعیل
۴۳۴ - ۴۶۱ (۱۰۴۲ - ۱۰۶۸)

معتضد بعد ازپدرش،زمامدار اشبیلیه شد و چون پدر مردی مصلح و با تدبیر و دادگر بود، لیکن این خوی را بزودی از دست داد و همکاران پدر را یکی پس از دیگری یا کشت،یاتبعید کرد، یا گوشه‌نشین‌وبیچاره ساخت وبتنهائی براوضاع مسلط گردید. و با قبول پرداختن باج به فردیناند اول پادشاه قسطیلیه و لیون که در سال۱۰۵۵ میلادی برمسلمین حمله‌ورشد، خطراورا دفع کرد.

معتضد برای آرام کردن طرفداران بنی‌امیه،خود راحاجب هشام اموی خواند وامر کرد تادر منابر نام هشام برده شود. معتضد می گفت که هشام در کاخ او است و گروهی از خواص او باین مطلب گواهی دادند تاآنکه در سال ۴۴۵ مرگ هشام را بمردم خبرداد وخود رابنام وصیّت اوامیر تمام اندلس نامید.

معتضد مردی دلیر وبا شهامت بوده چوبهائی را در میان کاخ خود باسر های پادشاهان و گردنکشان بجای درختان میوه‌دار، بار ورساخته بود و میگفت: در چنین بستانی باید بگردش پرداخت.

معتضد پسر بزرگ خوداسماعیل را که شبی باغلامان وعیّاران درحال‌مستی‌برای کشتن پدراز دیوار کاخ بالارفت، گردن زد ودارائی او را مصادره کرد با آنکه پیش ازاین اورا بالقب «المؤیّد» نامزد خلافت کرده بود.

معتضد درغرهٔ جمادی‌الاخره سال۴۶۱ در گذشت(۲).

۱- بقول مراکشی در ۴۳۹، و بگفتهٔ ابن خلکان درجمادی‌الاولی‌سال۴۳۳

۲- وفیات‌الاعیان ج۴ ص۱۱۵

۳- معتمد: ابو القاسم محمد بن عباد بن محمد بن اسماعیل ۴۶۱-۴۸۴ (۱۰۶۸ - ۱۰۹۱)

معتمد بعد از پدر کار، حکومت را بدست گرفت ودر ماه رجب سال ٤٨٤ از کار بر کنار واسیر گردید.

معتمد را پس از آنکه دو پسرش مأمون که در قرطبه بجای پدر بود، وراضی که فرماندار رُنده Ronda بود کشته شدند، در بند کرده و با کسانش بکشتی سوار کردند ودرمراکش نزد امیر یوسف بن تاشفین بردند. یوسف امر کرد تا اورا بشهر «اغمات» Agmat برده زندانی نمودند.

ولادت معتمد در ربیع الاول سال ٤٣١ درباجه، ومرك اودر ١١ شوال یاذی الحجه سال ٤٨٨ درزندان اغمات روی داد(١).

معتمد شاعری توانا بود ودر زمان اوبازار شعر و ادب رونقی فراوان داشت.

ازشعرای معروف اومردی است از اهل مُرسیه بنام عبدالجلیل بن وهبون، واز وزرای اوست: ابوالولید احمدبن عبدالله بن احمدبن غالب بن زیدون مخزومی اندلسی قرطبی شاعر معروف که اول وزیر ابن جهور بود وروزی هم از زندان او گریخت واز قرطبه باشبیلیه نزد معتمد عبادی رفت ووزارت اورا عهده‌دار شد تا آنکه درسال ٤٦٣ دراشبیلیه در گذشت.

ابوبکر پسر ابوالولید نیز از وزرای معتمد بود و روزی که یوسف بن تاشفین قرطبه را گرفت کشته شد(٢). دیگر از وزرا و شعرای معتمد: ابوبکر محمد بن عمّار شِلبی شنبوسی بود که معتمد هنگامیکه ازطرف پدرحاکم شِلب گردید، اورا بوزارت خود بر گزید وهمه کار را بدست او سپرد و کار بآنجا کشید که معتضد جدا کردن آندو را ازیکدیگر لازم دید وابن عمار را تبعید کرد. ابن عماره واز وطن بسر برد تامعتضد در گذشت ومعتمد اورا بر شلب حکومت داد وسپس اورا باشبیلیه فراخواند وبوزارت خویش بر گزید وبیش ازیك برادر بخودنزدیك ساخت وسر گذشت او بجعفر

١- وفیات الاعیان ج ٤ ص ١١٥ - ١٣٠

٢- دوم صفر سال ٤٨٤ (وفیات الاعیان ج ١ ص ١٢٢)

برمکی مانند بود ، چه معتمد خواست تابر مرسیه و توابع آن یعنی تدمیر Tudmir (Thiodmir) که دردست ابوعبدالرحمن محمد بن طاهر بوددست پیدا کند ولشکری را باین منظور دراختیار ابن عمار گذاشت تاابن طاهر را بیرون کرد وتدمیر را گرفت ابن طاهر ازمرسیه ببلنسیه نزد بنی عبدالعزیز رفت و آنجا بود تابدرود زندگی گفت

ابن عمار ازفرمان معتمد بیرون رفت ودعوی استقلال کرد ودربلنسیه نیزطمع نمود. مردی ازاهل مرسیه بنام عبدالله بن رشیق براو خروج کرد وهنگامیکه ابن عمار برای کاری ازشهر بیرون رفته بود بایاران خود شهر را تصرف کرد و دروازه ها را بروی ابن عمار بست .

ابن عمار پس ازچند روز محاصرهٔ بی نتیجهٔ شهر، گریخت ودرسرقسطه نزدبنی هود رفت و آنها پس از مدّتی بیرونش کردند . در آخر ابن عمار به حصن «شَقُوره» Sagura که مردی بنام ابن مبارك آن را در دست داشت رفت . دراول از او نوازش دید وسپس بدست اوزندانی شد . ابن مبارك بپادشاهان اندلس ازجمله معتمد نوشت واسیر خود را در معرض فروش گذاشت . معتمد کس فرستاد تا ابن عمار را از ابن مبارك گرفتند ودر مقابل، مالی بسیار باو دادند .

ابن عمار رابا وضع فجیعی دربند و زنجیر وارد قرطبه کردند و همان مردمی که در زمان عزتش رکاب بوس اوبودند، برای تماشای بیچارگی وی صف کشیدند . معتمد اورا زندانی کرد ومعذرتهای اورا نپذیرفت ودر سال ۴۷۹ او را گردن زد وبنقلی: باطبرزینی که دردست داشت اورا کشت(۱).

أمرای عبادی، حمودیان جزیره را درسال ۴۵۰، وبنوجهور امرای قرطبه را در سال ۴۶۱،وامرای رنده وامرای موروِن وامرای ارکش رادر سال ۴۵۵، و بکریّون امرای وَلبه وشلطیش،وبنویحیی امرای لبله را درسال ۴۴۳، وبنومرین امرای شِلب، ونیز امرای شنت مریه رادر سال۴۴۴،وامرای مارتُلّه رادر سال۴۳۶، برانداختند و خود بادست مرابطین ازپای درآمدند.

۱- المعجب ص۱۱۱-۱۲۹

فهرست سلاطین عبادی که ازسال ۴۱۴ تاسال ۴۸۴ه (۱۰۹۱ - ۱۳۰۳) دراشبیلیه حکومت کردند:

۱ـ المؤیدبالله ابوالقاسم محمد، قاضی اشبیلیه فرزند ابوالولید اسماعیل بن قریش ابن عباد قاضی اشبیلیه وقرطبه .

٤١٤ ـ ٤٣٤ (١٠٢٣ ـ ١٠٤٢)

۲ـ معتضد: ابوعمروعبادبن محمدبن اسماعیل

٤٣٤ ـ ٤٦١ (١٠٤٢ ـ ١٠٦٨)

۳ـ معتمد :ابوالقاسم محمدبن عباد

٤٦١ ـ ٤٨٤ (١٠٦٨ ـ ١٠٩١)(۱).

۱ـ کامل التوریخ ج۷ ص۲۹۱-۲۹۲

۴

تاریخ ملوک دولت بنی زیری

در غرناطه، ۴۰۳ - ۴۸۳ هـ (۱۰۱۲ - ۱۰۹۱ میلادی)

۱- زاوی بن زیری بن مَناد بن منقوش حمیری صنهاجی

۴۰۳ - ۴۱۰ (۱۰۱۲ - ۱۰۱۹) (۱)

نخستین امیر این خاندان، زیری بن مناد بود که منصور فاطمی ابوطاهر اسماعیل (۳۳۴ - ۳۴۱) اورا بر تاهَرت و توابع آن حکومت داد.

بُلُکّین یوسف بن زیری (۲) وفرزندانش از سال ۳۶۲ تا سال ۵۴۳ در تونس، و حماد بن بلکین وفرزندانش (بنوحماد) ازسال ۳۹۸ تاسال ۵۴۷ در الجزائر، وزاوی بن زیری وفرزندانش (بنوزیری) ازسال ۴۰۳ تاسال ۴۸۴ دراسپانیا حکومت کردند.

۲- مظفر: حبوس بن ماکسن بن زیری بن مَناد صُنهاجی

۴۱۰ - ۴۳۰ (۱۰۹۱ - ۱۰۳۸)

۳- ناصر: بادیس بن حَبّوس بن ماکسن

۴۳۰-۴۶۶(۱۰۳۸-۱۰۷۳)

این بادیس غیراز بادیس (۳) بن منصور بن بلکین بن زیری بن مناد است که از طرف خلیفهٔ فاطمی الحاکم (۳۸۶ - ۴۱۱) بر افریقا حکومت داشت (۳۸۶-۴۰۶)(۴)

۱- وفیات الاعیان ج۲ ص۹۰، رقم۲۳۶

۲- وفیات الاعیان ج۱ ص۲۵۷، رقم۱۱۶.

۳- ابومناد پدر معز بن بادیس وجد تمیم بن معز، که بنوبت در افریقا حکومت کرده‌اند (وفیات الاعیان ج۱ ص۲۴۰ رقم۱۰۵، وص۲۷۱ رقم۱۲۳)

۴- بادیس بن حبوس پس ازوفات عالی ادریس بن یحیی (۴۴۵-۴۴۶) درمالقه طمع کرد وبالشکری برسر آن فرود آمد آنگاه پس ازفتنه‌ای که پیش آمد در پایان ربیع الاخر

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

۴ - مظفر: ابومحمد عبدالله بن سیف الدوله بلکین بن حبوس (۱)

۴۶۶ - ۴۸۳ (۱۰۷۳ - ۱۰۹۰)

۵ - تمیم بن بلکین بن حبوس بن ماکسن (۲)

۴۸۳ - ۴۸۴ (۱۰۹۰ - ۱۰۹۱)

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

سال ۴۴۸، مالقه را بتصرف آورد و محمد بن حسن جُذامی نُباهی قاضی مالقه را که در دولت یحیی قضاوت داشت، برسر کار آورد و فرزند خود سیف الدوله بلکین را حکومت مالقه داد تا پس از پدر جانشین او باشد لیکن بلکین در سال ۴۵٦ در مالقه در گذشت و شهر مالقه دیگر بار ضمیمهٔ حکومت بادیس گردید

(قضات الاندلس ص ۹۱-۹۱)

۱- جدول نسب بنی زیری در معجم الانساب ص ۱۱۱. یا بلکین بن بادیس بن حبوس (طبقات سلاطین اسلام ص ۲۱، وقضاة الاندلس ص ۹۱-۹۲)

۲- معجم الانساب ص ۸۷، طبقات سلاطین اسلام ص ۲۱. یا تمیم بن عبدالله بن بلکین (معجم الانساب ص ۱۱۱) و عبدالله بن بلکین را کتابی است بنام «التبیان عن الحادثة الکائنة بدولة بنی زیری فی غرناطه».

ابن اثیر می گوید: عبدالله بن بلکین برسر کار بود تا آنکه مرابطین در رجب سال ۴۸٤ غرناطه را تصرف کردند (کامل ج ۷ ص ۲۹٤)

۵

تاریخ ملوک دولت بنی جَهْوَر

درقرطبه، ۴۶۱-۴۲۲ (۱۰۳۱ - ۱۰۶۸)

۱- ابوالحزم جهور بن محمد بن جهور بن عبدالله[۱] بن محمد ابن غمر بن یحیی بن عبدالغافر بن ابی عَبدهٔ کلبی

۴۲۲ - ۴۳۵ (۱۰۳۱ - ۱۰۴۳)

مردم قرطبه درسال ۴۱۷ بکوشش جهور، معتلی یحیی بن حمود را خلع کرده وباهشام بن محمد برادر مرتضی بیعت نمودند (ربیع الاول ۴۱۸).

پس ازخلع هشام درسال ۴۲۲، جهور برقرطبه دست یافت. پدران جهور هم در دولت امویان وعامریان وزارت داشتند. ابوالحزم قرطبه رابخوبی اداره کرد ولی خود را امیر نخواند. درزمان اوشهر قرطبه ازهرجهت درنعمت وعافیت بود تاآنکه پس ازچهارده سال وچند ماه دراول ماه صفرسال ۴۳۵ در گذشت(۲).

۲- ابوالولید محمد بن جهور بن محمد

۴۳۵ - ۴۵۰ (۱۰۴۳ - ۱۰۵۸)

محمد بعد ازپدر مالک قرطبه شد ومانند وی خردمند وبا تدبیر بود. ابوالولید درسال ۴۵۰ در گذشت(۳).

۳- عبدالملک بن محمد بن جهور بن محمد

۴۵۰ - ۴۶۱ (۱۰۵۸ - ۱۰۶۸)

عبدالملک درمقابل بنی عباد ازپای درآمد، چه پادشاه طلیطله ابوالحسن یحیی

۱- یاعبیدالله (المعجب ص ۵۷)

۲- کامل التواریخ ج ۷ ص ۲۹۱

۳- مراکشی وفات اورا درسلخ شوال سال ۴۴۳ می نویسد،

مأمون بن اسماعیل (۴۲۹ ـ ۴۶۷) در قرطبه طمع ورزید ولشکری برسر آن آورد.

عبدالملك بن جهور ازمعتمد عبادی (۴۶۱ ـ ۴۸۴) یاری خواست و بیدرنك لشکریان‌معتمد در کنارقرطبه‌فرودآمدند. مأمون طُلَیطلی بی‌نتیجه باز گشت وراه تاختن برقرطبه بروی معتمد بازشد، پس لشکریانش قرطبه رامحاصره کردند وابن جهور وبرادرانش دستگیر شدند وقرطبه تابع دولت اشبیلیه شد (۴۶۱).

معتمد پسر خود ظافر را بحکومت قرطبه گذاشت ولی او در فتنهٔ موسی بن عُکّاشهٔ بربری که پس از مأمون طلیطلی برقرطبه دست یافت، کشته شد و برادرش مأمون جای اورا گرفت‌تاروزی که اوهم بدست‌مرابطین کشته گشت وقرطبه بتصرف آنها درآمد(۱).

۱ ـ المعجب‌ص۶۰.مأمون طلیطلی در سال ۴۶۷ برقرطبه دست یافت وابن عُکاشه در صفر سال ۴۷۱ ازقرطبه اخراج گردید ومأمون عبادبن معتمد ازطرف پدرحاکم قرطبه شدواول‌ماه‌صفر۴۸۴ کشته گشت.

۶

تاریخ ملوك دولت بنی ذی النّون

(در طلیطله Toledo (۱) ۴۲۷ - ۴۷۸ هـ (۱۰۳۵ - ۱۰۸۵م)

۱ـ ظافر: اسماعیل بن عبدالرحمن بن اسماعیل بن عامر بن مُطرّف بن موسی بن ذی النّون.

۴۲۷ ـ ۴۲۹ (۱۰۳۵ ـ ۱۰۳۷)(۲).

بگفتهٔ ابن اثیر پیش از اسماعیل، برای مـدت کوتاهی ابن یعیش برطلیطله حکومت می کرده است(۳).

۲ـ مأمون: ابو الحسن یحیی بن اسماعیل بن عبدالرحمن

۴۲۹ ـ ۴۶۷ (۱۰۳۷ ـ ۱۰۷۴)

مأمون درسال ۴۶۷ برقرطبه دست یافت واندکی بعد از آن در گذشت.

۳ـ قادر: یحیی بن اسماعیل بن یحیی مأمون(۴)

۴۶۷ ـ ۴۷۸ (۱۰۷۴ ـ ۱۰۸۵)

قادر ازسال ۴۶۸ ـ ۴۷۴ قُونکـه Cuenca رانیز دردست داشت ودرسال ۴۷۸، الفونس ششم پادشاه لیون برطلیطله غالب شد و قادربه بلنسیه رفت (۵).

۱ـ طلیطله پیش از آمدن مسلمین مرکز حکومت گوتها (قوط) بود وطارق درسال ۷۱۲م آنرا فتح کرد ودولت بنی ذی النون در آن بوجود آمد. فقیه اندلس عیسی بن دینار اهل این شهراست.

۲ـ یا ۴۳۵ (کامل ج ۷ ص ۲۹۲)

۳ـ کامل ج ۷ ص ۲۹۲

۴ـ ابن اثیر، دویحیی رایکنفر دانسته است (کامل ج ۷ ص ۲۹۲)

۵ـ چنانکه گفته خواهد شد قادر دو بار در بلنسیه حکومت کرد.

۷

تاریخ ملوك دولت بنی عامر

در بَلَنْسیه، ۴۱۲-۴۷۸ (۱۰۲۱-۱۰۸۵)

۱- منصور: عبدالعزیز بن ناصر عبدالرحمن بن ابی عامر.
۴۱۲ - ۴۵۳ (۱۰۲۱-۱۰۶۱).

ابوعامر محمد بن عبدالله بن ابی عامر محمد بن ولید بن یزید بن عبدالملك بن عامر معافری قحطانی (جدّ منصور) حاجب و وزیر هشام بن حکم دهمین خلیفهٔ اموی اندلس (۳۶۶-۳۹۹) بود که نام او نام خلیفه را از یاد برد. او نیز منصور لقب داشت و در سال ۳۹۲ در گذشت.

ناصر بن ابی عامر پدر منصور عبدالعزیز، پس از مرك برادرش مظفر عبدالملك ابن ابی عامر وزارت و حجابت را عهده‌دار شد و هشام دوم را مجبور کرد تا او را بولایت عهد خویش منصوب کند.

ناصر پس از چهار ماه، در قیام محمد بن هشام بن عبدالجبّار بن عبدالرحمن ناصر یازدهمین خلیفهٔ اموی اندلس در ۱۸ جمادی‌الاخره سال ۳۹۹ کشته و بدار زده شد. در سال ۴۲۹ المریّه Almeria و مُرسیه Norcia ضمیمهٔ بَلنسیه شد.

۲- مظفر: عبدالملك بن منصور (۱) ۴۵۳ - ۴۵۷ (۱۰۶۱ - ۱۰۶۵)

در سال ۴۵۷، مأمون طلیطلی یحیی بن اسماعیل بر بلنسیه دست یافت و پس از او در سال ۴۶۷ قادر طلیطلی حکومت بلنسیه را بدست گرفت.

۳- ابوبکر بن منصور عبدالعزیز، برادر مظفر ۴۶۸ - ۴۷۸ (۱۰۷۵ - ۱۰۸۵)

۴- قاضی عثمان بن ابی بکر ۴۷۸ (۱۰۸۵).

۱- ابن اثیر جانشین منصور را پسرش محمد نوشته است (کامل ج ۷ ص ۲۹۲).

درهمین سال قادر امیرطلیطله که درمقابل الفونس ششم شکست خورد و طلیطله را ازدست داد، باردیگر حکومت بلنسیه رابدست گرفت .

۵ـ قاضی جعفربن عبدالله بن جحاف ۴۸۳ ـ ۴۸۹ (۱۰۹۰ ـ ۱۰۹۵) .

درسال ۴۸۹ سید کمپیادور(۲) بلنسیه رافتح کرد، ودرسال ۴۹۵ بدست مرابطین افتاد .

---

۱ ـ در کتب عربی: سید قمبیاطور ـ کنطیبور ـ قنطیبور ـ لذریق قنطیبور ـ Cid Camqeador

۸
تاریخ ملوك دولت بنی تُجیب و بنی هود

درسَرَقُسطه Saragossa ولارده Lérida وقلعهٔ ایوب Calatayud وتُطیله Tudéla

۱- منصور: منذر بن یحیی تجیبی

۴۱۰ - ۴۱٤ (۱۰۱۹ - ۱۰۲۳)

۲- مظفر: یحیی بن منذر تجیبی

۴۱٤ - ۴۲۰ (۱۰۲۳ - ۱۰۲۹)

۳- منذر [۲] بن یحیی بن منذر تجیبی

۴۲۰ - ۴۳۱ (۱۰۲۹ - ۱۰۳۹)

٤- المستعین بالله: ابوایوب سلیمان بن احمد بن محمد بن هود جُذامی

۴۳۱-۴۳۸ (۱۰۳۹ - ۱۰٤٦)

هود بن عبدالله. بن موسی اول بار باندلس آمد و فرزندانش در آنجا حکومت یافتند. بگفتهٔ مراکشی درسال ۴۲۲ که هشام آخرین خلیفهٔ اموی اندلس (۴۱۸-۴۲۲) خلع گردید، بنی هود بر شهرهای لارده و سَرَقُسطه وافراغه وطرطوشه Tortosa دست داشته‌اند و هشام هم نزد ابن هود امیر این نواحی رفت و در همانجا در سال ۴۲۷ درگذشت(۱).

۵- مقتدر: سیف الدوله احمد بن سلیمان بن احمد(۲)

۴۳۸ - ۴۷٤ (۱۰٤٦ - ۱۰۸۱)

۶- مؤتمن: یوسف بن احمد بن سلیمان

۴۷٤ - ۴۷۸ (۱۰۸۱ - ۱۰۸۵)

۱- المعجب ص۵۸

۲- کامل ج۷ ص۲۹۲

۷- مستعین: احمدبن یوسف بن احمد

۴۷۸ _ ۵۰۳ (۱۰۸۵ _ ۱۱۰۹)

۸- عمادالدّوله: عبدالملك بن احمدبن یوسف

۵۰۳ _ ۵۱۳ (۱۱۰۹ _ ۱۱۱۹)

۹- مستنصر، سیف الدوله: احمدبن عبدالملك

۵۱۳ _ ۵۳۶ (۱۱۱۹ _ ۱۱۴۱)

درسال ۵۳۶ بنی‌هود درمقابل مسیحیان ازپا درآمدند(۱)

۱- درسال ۴۵۶ مردم گالیسیه Galicia ورودمانها که چهل هزارنفر بودند، ناگهان برشهر بَربَشترو Barbastro تاختند وچهل روزآن رامحاصره کردند تا فتح شد آنگاه همه مردانش راکشتند وزنان وفرزندان را اسیر بردند وبقولی پنج هزار دوشیزه بپادشاه قسطنطنیه هدیه کردند. دراین واقعه است که فقیه زاهد ابن عَسال می گوید:

ولقد رمانا المشرکون با سهم — لم تُخطِ لکن شأنها الصمّاءُ
هتکو ابخیلهم قصور حریمها — لم یَبق لاجبل و لا بطحاءُ
جاسواخلال دیارهم فلهم بها — فی کل یوم غارة شعواءُ
باتت قلوب المسلمین برعبهم — فحماتنا فی حربهم جبناءُ
کم موضع غنموه لم یُرحم به — طفل ولا شیخ ولا عذراءُ
و لکم رضیع فرقوامن امه — فلـه الیها ضجة و بغاءُ
ولرب مولود ابوه مجدَّلٌ — فوق التراب و فرشه البیداءُ
و مصونة فی خدرها محجوبة — قدابرزوها مالها استخفاءُ
و عزیز قوم صارفی ایدِیهم — فعلیه بعد العزة استخذاءُ
لولا ذنوب المسلمین و انهم — رکبواالکبائر ما لهن خفاءُ
ماکان یُنصرللنصاری فارسٌ — ابداً علیهم فالذنوب الداءُ
فشرارهم لایختفون بشرهم — و صلاح منتحلی الصلاح ریاءُ

لیکن پس ازنه‌ماه، احمدبن سلیمان بن هود آنجا رافتح کرد و۱۵هزار اسیر وهزار اسب وهزار زره ومالهای بسیار بسرقسطه آورد (۸جمادی‌الاولی ۴۵۷) وبرای همین، «المقتدر بالله» لقب یافت (صفةجزیرةالاندلس ص۴۰ - ۴۱)

تاریخ ملوک دولت دانیه Deneia(۱)

و جزائر شرقی، ۴۰۸ - ۴۶۸ (۱۰۱۷ - ۱۰۷۵)

۱- موفق : ابو الحسن مجاهد بن یوسف بن علی عامری
۴۰۸ - ۴۳۲ (۱۰۱۷ - ۱۰۴۰)

مجاهد اصلاً اهل روم وازموالی ابوعامر محمد بن ابی‌عامر بود.

۲- ابوالاحوص معن بن محمد بن احمد بن صمادح
۴۳۲ - ۴۳۶ (۱۰۴۰ - ۱۰۴۴)

دراین مدّت، ابوالأحوص ازطرف عبدالعزیز امیر بلنسیه(۴۱۲ _ ۴۵۳) حکومت دانیه رابدست داشت.

۵- اقبال الدوله: علی بن مجاهد بن یوسف
۴۳۶ - ۴۶۸ (۱۰۴۴ - ۱۰۷۵)

مراکشی می‌نویسد که علی بن مجاهد بعد ازپدرش، حکومت دانیه واطراف آن رادر دست گرفت و«موفق» لقب یافت وازهمهٔ کسانی که بر نواحی اندلس دست یافته‌اند، کسی‌راخود دارتر وپاکترو آراسته‌تر ازاو نمی‌شناسم. اومی گساری نمی کرد وعلوم مذهبی را برتری می‌داد ودانایان دینی راپیوسته بزرگ می‌داشت.

۴- مقتدر: احمد بن سلیمان امیر سرقسطه (از بنی هود)
۴۶۸ - ۴۷۴ (۱۰۷۵ - ۱۰۸۱)

مقتدر درسال ۴٦۸ برعلی بن مجاهد پیروز گشت واورا ازدانیه بیرون راندولی بگفتهٔ ابن اثیر: پس ازعلی بن مجاهد، پسرش ابوعامر بحکومت رسید و در ماه رمضان سال ۴۷۸ دانیه بدست احمدبن سلیمان افتاد.

۱- تاریخ ابن‌خلدون ج۴ ص۱٦۱

۵ـ عمادالدوله منذر بن مقتدر : احمد بن سلیمان
۴۷۴ ـ تاحدود ۴۸۰ (۱۰۸۱ ـ ۱۰۸۷)

مقتدر کشور رامیان دوفرزندش قسمت نمود ومنذر را بردانیه وطرطوشه ولارده حکومت داد.

۶ـ سیدالدوله : سلیمان بن منذر بن مقتدر
ازحدود ۴۸۰ ـ ۴۸۵ (۱۰۸۷ ـ ۱۰۹۴)

۱۰

امرای دولت بنوبرزال درقَرمونه Carmona

۱ـ اسحق

۲ـ عبدالله بن اسحق

۳ـ محمدبن عبدالله

۴ـ مقتدر (مستظهر) عزیزبن محمدبن عبدالله بَرزالی

ازسال ۴۳۴ (۱۰۴۲م)

۵ـ اسحق بن محمد

۱۱

امرای دولت رنده Ronda

۱ـ ابونوربن ابی قُرّه

۴۰۵ ـ ۴۴۵ (۱۰۱۴ ـ ۱۰۵۳)

۲ـ ابونصربن ابی نور.

ازسال ۴۴۵ (۱۰۵۳)

سپس رُنده بتصرف عباد یها درآمد وضمیمهٔ اشبیلیه شد.

۱۲
امرای مورون Noron
(۱۰۵۳ - ۱۰۱۳)۴۴۵ - ۴۰۴

۱ـ نوح .

۴۰۴ ـ ۴۳۳ (۱۰۱۳ ـ ۱۰۴۱)

۲ـ ابو مناد محمدبن نوح

۴۳۳ ـ ۴۴۵ (۱۰۴۱ ـ ۱۰۵۳)

درسال ۴۴۵ ، مورون ضمیمهٔ کشور اشبیلیه گردید .

۱۳
امرای ارکش(۱) Arcos

۱ـ ابن خزرون .

درسال ۴۴۵ . ارکش نیزبتصرف عبادیها درآمد وضمیمهٔ اشبیلیه‌شد .

۱۴
امرای وَلْبَهَ Huelva و شَلْطیش Saltes
یعنی بکریون تا سال ۴۴۳ (۱۰۵۱)

۱ـ ابوزید محمدبن ایوب‌بن عامر قاضی لبله .

۲ـ ابوالمصعب عبدالعزیزپدردانشمند جغرافیائی مشهورابوعبید عبدالله‌بکری

۴۰۲ ـ ۴۴۳ (۱۰۱۱ ـ ۱۰۵۱)

درسال ۴۴۳ ولبه وشلطیش ضمیمهٔ اشبیلیه شد ،

۱۵
بنی یحیی امرای لبله Niebla
(۱۰۵۱ - ۱۰۲۳)۴۴۳ - ۴۱۴

۱ـ حصنی است در اندلس ، دروادی لکه .

۱ـ تاج‌الدّین ابوالعباس احمدبن یحیی یَحصُبی .

۴۱۴ ـ ۴۳۳ (۱۰۲۳ ـ ۱۰۴۱)

۲ـ محمدبن یحیی ازسال۴۳۳ (۱۰۴۱)

۳ـ فتح‌بن خلف‌بن یحیی .

لَبله درسال۴۴۳ بدست عبادیها افتاد وضمیمهٔ اشبیلیه شد.

۱۶

بنی‌مزین امرای شلب: Silves

۴۱۹ - ۴۴۴(۱۰۲۸ - ۱۰۵۲)

۱ـ ابوبکر محمدبن سعیدبن مَزین .

۴۱۹ ـ ۴۴۲ (۱۰۲۸ ـ ۱۰۵۰)

۲ـ ابوالاصبغ عیسی‌بن محمد .

۴۴۲ ـ ۴۴۴ (۱۰۵۰ ـ ۱۰۵۲)

درسال۴۴۴ بنی‌عباد شِلب راضمیمهٔ اشبیلیه کردند و در سال ۴۸۲ سانچو اول برآن مستولی گشت .

۱۷

امرای شنت مریه Santa Maria

۴۰۷ - ۴۴۴(۱۰۱۶ - ۱۰۵۲)

۱ـ ابوعثمان سعیدبن هرون.

۴۰۷ ـ ۴۳۵ (۱۰۱۶ ـ ۱۰۴۳)

۲ـ محمدبن سعید .

۴۳۵ ـ ۴۴۴ (۱۰۴۳ ـ ۱۰۵۲)

درسال۴۴۴ شنت مَریّه بتصرف بنی‌عباد درآمد .

۱۸

امرای مارتُلّه

تاسال ۴۳۶ (۱۰۴۴ م)

۱- ابن طیفور

درسال ۴۳۶ مارتُله ضمیمهٔ اشبیلیه شد.

۱۹

امرای بنورَزین در سَهْلَه Sahla

۴۰۲ تاحدود ۵۰۳ (۱۰۱۱ - ۱۰۱۹ م)

۱- ابومحمد هذیل بن خلف بن لوب بن رَزین.

ازسال ۴۰۲ (۱۰۱۱ م)

۲- ابومروان عبدالملک بن خَلَف.

۳- ابومحمد هذیل [۲] عزالدّوله بن عبدالملک.

۴- ابومروان عبدالملک [۲] حسام الدوله بن هذیل [۲]

۵- یحیی

ازسال ۴۹۷ تاحدود پیش ازسال ۵۰۳ مرابطین یحیی راعزل کردند (۱).

۲۰

امرای بنوقاسم در الفنت Alpuente (البونت)

۴۲۷ - ۴۸۵ (۱۰۳۵ - ۱۰۹۲)

۱- نظام الدوله عبدالله بن قاسم فِهری.

۲- یُمن الدوله محمد بن عبدالله بن قاسم.

ازسال ۴۲۷ (۱۰۳۵ م)

۱- ابن اثیر گوید، عبود بن رزین، وپس ازاو پسرش عبدالملک که ادیب وشاعر بود وپس ازاو پسرش عزّالدوله برسهله حکومت داشتند ومرابطین سهله راازعزالدوله گرفتند (کامل ج ۷ ص ۲۹۳)

٣ـ عضدالدوله احمدبن محمدبن عبدالله .

٤ـ جَناح الدوله عبدالله بن محمدبن عبدالله(١).

٤٤٠ ـ ٤٨٥ (١٠٤٨ ـ ١٠٩٢)

درسال٤٨٥ مرابطين برالفنت دست يافتند ودر سال ٦٣٣ (١٢٣٥ م) جيم اول پادشاه اراگون آنرا بدست آورد(٢).

٣١

امرای بنوافطس

از بربرهای مکناسه در بطلیوس Badajoz

٤١٣ - ٤٨٧ (١٠٢٢ - ١٠٩٤)

١ـ ابومحمد عبدالله بن مسلمه تجیبی (ابن الافطس) (٣).

٤١٣ ـ جمادی الاخره ٤٣٧ (١٠٢٢ ـ ١٠٤٥)

٢ـ ابوبکرمظفر محمدبن عبدالله .

٤٣٧ ـ ٤٦٠ (١٠٤٥ ـ ١٠٦٧ م)

مظفردر سال ٤٤٧ بفردیناند اول جزیه داد ، او کتابی بنام «المظفری» . در پنجاه مجلدنوشت .

ابومحمد عبدالمجیدبن عبدون ، قصیدهٔ معروف خود را دربارهٔ بنی مظفر گفته ومراکشی آنرا بتمام نقل کرده است(٤).

١ـ او وزیرهشام سوم آخرین خلیفه اموی بود

٢ـ معجم الانساب ص٨٨

٣ـ ابن اثیرعبدالله رانام نبرده ومی گوید : حکومت بطلیوس را درابتداسابور فتای عامری ، وپس از او ابوبکرمحمد بن عبدالله بن سلمه معروف به «ابن الافطس» وبعد از او پسرش ابومحمد عمربن محمد بدست داشتند (کامل ج٧ ص٢٩٢)

٤ـ المعجب ص٧٦ـ٨٧

۳- متوکل: ابوحفص عمر بن محمد بن عبدالله
۴۶۰ - ۴۸۷ (۱۰۶۷ - ۱۰۹۴)

متوکل تاسال ۴۷۳ گرفتار منافسهٔ برادرش یحیی بود وپس ازمرك او در این تاریخ مستقل گردید.

متوکل بربطلیوس ونواحی آن ویابره Evora وشنترین Santareinوأشبونه Lisbon حکومت داشت

۴- منصور: یحیی بن محمد که ازسال ۴۶۰ تاسال
۴۷۳ (۱۰۶۷ - ۱۰۸۰) با برادرش درنزاع بود (۱)

درسال ۴۸۷ (۱۰۹۴م)مرابطین، بطلیوس رافتح کردندومتوکل: عمربن محمد رابا دوفرزندش فضل وعباس گردن زدند (مراکشی کشته شدن متوکل ودو فرزندش رادر غرّه ماه صفرسال ۴۸۵می نویسد).

۲۳

امرای المریه

تابعد ازسال ۴۸۰(۱۰۸۷م)

۱- خیران صقلبی خادم ازموالی منصوربن ابی‌عامر.

۲- عمیدالدوله: ابوالقاسم زُهیر صقلبی‌عامری،

۳- معن‌بن محمدبن احمدبن صُمادِح تجیبی امیرو شَقه Huesca

معن‌بن محمد داماد ووزیر عبدالعزیز بلنسی بود وازسال ۴۲۹ (۱۰۳۷م). حکومت‌المریه را ازطرف عبدالعزیز در دست داشت و از سال ۴۳۳ (۱۰۴۱) باستقلال برآن حکومت یافت. اوُلورقه Lorca و بَیّاسه Baeza و جَیان Jaen رانیز زیرفرمان خویش آورد ودرسال ۴۴۳ در گذشت.

۴- ابویحیی‌محمدبن‌معن۴۴۴ - ۴۸۰ (۱۰۵۲-۱۰۸۷ م)

ابویحیی در۱۴ سالگی بسلطنت رسید و معتصم لقب یافت. بگفتهٔ مراکشی

۱- ابن اثیرازمنصور نام نبرده است (کامل ج۷ ص۲۹۲)

او تا رسیدن مرابطین برسر کار بود(۱).

۵ـ احمدبن معتصم ازسال ۴۸۰ (۱۰۸۷ م)

سپس مرابطین رسیدند والمریه رابتصرف خویش آوردند.

۲۳

تاریخ ملوك دولت مُرسیه

۴۰۷ - ۴۸۳ (۱۰۱۶ - ۱۰۹۰)

۱ـ خیران صقلبی عامری امیرالمریه.

۴۰۷ ـ ۴۱۹ (۱۰۱۶ ـ ۱۰۲۸)

۲ـ زهیرصقلبی عامری امیرالمریه

۴۱۹ ـ ۴۲۹ (۱۰۲۸ ـ ۱۰۳۷ م)

۳ـ عبدالعزیز امیربلنسیه

۴۲۹ ـ ۴۵۳ (۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۱ م)

۴ـ عبدالملك بن منصور امیربلنسیه

۴۵۳ ـ ۴۵۵ (۱۰۶۱ ـ ۱۰۶۳)

ازسال ۴۲۹ تاسال ۴۵۵ حکومت مرسیه(۲) ازطرف عبدالعزیز وعبدالملك دردست ابوبکراحمدبن طاهر بود که درسال ۴۵۵ در گذشت.

۱ـ میگوید: زهیر عامری برالمریه دست یافت و پس از او خیران عامری بر آن مسلط گردید و بعد از آن دو، ابویحیی محمدبن معن بن صمادح ملقب به معتصم برالمریه حکومت یافت تا آنکه یوسف بن تاشفین لَمتونی درسال ۴۸۴ اورا بیرون راند (المعجب ص ۷۴) ابن خلکان نیزوفات معتصم را درربیع الاول سال ۴۸۴ نوشته است.

۲ـ مُرسیه مرکز ناحیهٔ تدمیراست. این ناحیه راکه در شرق اندلس واقع است مسلمین بنام تُدمیرامیرفرنگی آن پیش ازفتح، نامیده‌اند، یاهم برای شباهت آن به «تدمُر» شام. شهرمرسیه راعرب درزمان عبدالرحمن بن حکم چهارمین خلیفهٔ اُموی اندلس(۲۰۶-۲۳۸) بنانهاد، ودر زمان عبدالرحمن ناصر(۳۰۰ـ۳۵۰) وپسرش مستنصر(۳۵۰ - ۳۶۶) ازشهرهای مهم اندلس گردید

٥ـ محمد بن احمد بن طاهر (١)

٤٥٥ ـ ٤٧١ (١٠٦٣ ـ ١٠٧٨)

٦ـ معتمد عبادی امیر اشبیلیه (٤٦١ ـ ٤٨٤)

از سال ٤٧١ (١٠٧٨)

٧ـ ابوبکر محمد بن عمّار شاعر معروف.

معتمد عبادی او را بالشکری مأمور گرفتن مرسیه کرد و چون مرسیه را گرفت، از فرمان معتمد بیرون رفت و چندی آن را باستقلال در دست داشت (٢)

٨ـ عبدالله بن رشیق از مردم مرسیه

تا سال ٤٨٣ (١٠٩٠ م)

عبدالله بن رشیق بر ابن عمار خروج کرد و او را بشهر راه نداد و بر آن غالب شد (٣).

۲۴

امرای دولت لارده

از سال ۴۳۸ (۱۰۴۲م)

١ـ مظفر بن مستعین: یوسف بن سلیمان

در سال ٤٣٨ لارده از حکومت سرقسطه (٤) جدا شد و یوسف امر آنرا بدست گرفت (٥).

١ـ ابوعبدالرحمن معروف به «رئیس» (کامل ج٧ ص٢٩٣)

٢ـ سرگذشت ابن عمار تا کشته شدن، در ذیل ترجمهٔ معتمد عبادی گذشت.

٣ـ المعجب ص١١١-١٢٩. ابن اثیر می نویسد: پس از طغیان ابن عمار، معتمد لشکری بفرماندهی ابومحمد عبدالرحمن بن رشیق قُشیری فرستاد تا مرسیه را محاصره کرد و کار را برابن عمار سخت گرفت. ابن عمار گریخت و ابن رشیق بر شهر مسلط شد. او نیز از فرمان معتمد بیرون رفت تا روزی که مرابطین رسیدند (کامل ج٧ ص٢٩٣)

٤ـ این شهر بدست فینیقیان پدید آمد و موسی بن نُصیر لخمی آنرا فتح نمود و در زمان یوسف فهری حکومت آن بدست صمیل بود و دولت بنی تجیب و بنی هود در آن ظاهر شد

٥ـ معجم الانساب ص٩١

٢٥

امرای طرطوشه

اززمان حکومت مجاهد عامری (٤٠٨ - ٤٣٣

١ـ مجاهدبن یوسف‌بن‌علی عامری که‌بردانیه وجزائرشرقی حکومت میکرد.

٢ـ سیف‌المله: مقابل.

ازسال٤٣٣ (١٠٤١)

٣ـ نبیل صقلبی ازموالی بنی‌عامر(١)

٤ـ مقتدر:احمدبن سلیمان حاکم سرقسطه ازسال٤٥٣ (١٠٦١)

٢٦

امرای جزیرهٔ میورقه

٤١٣ - ٦٢٧(١٠٢٢ - ١٢٢٩م)

١ـ مجاهدبن یوسف‌بن علی عامری امیردانیه وجزائر شرقی

ازسال٤١٣ (١٠٢٢ م)

٢ـ مؤیّد

٣ـ عبدالله

٤ـ اغلب ازطرف مجاهد

ازسال٤٢٨ (١٠٣٦ م)

٥ـ سلیمان‌بن مشیقان (مشکیان) از٤٣٦ (١٠٤٤ م)

٦ـ مرتضی عبدالله

ازسال٤٦٨ (١٠٧٥ م)

١ـ درسال٤٥٢ درطرطوشه طغیانی برخاست که‌نبیل‌صقلبی ناچار بمقتدر بن هودپناه برد، وازاین تاریخ‌طرطوشه زیرفرمان بنی‌هوددر آمد . ابن‌اثیر ازامرای طرطوشه‌دردورهٔ ملوک‌الطوائف، فقط لبیب عامری‌رانام می برد (کامل ج٧ ص٢٩٣)

٧- ناصر الدوله: مبشر بن سليمان عامری از موالی منصور بن ابی عامر
٤٨٥ - ٥٠٨ (١٠٩٢ - ١١١٤ م)

ابوبکر دانی محمد بن عیسی معروف به «ابن لبّانه» از مردم شهر دانیه پس از خلع واخراج معتمد از اشبیلیه بجزیرهٔ میورقه آمد ودر مدح مبشر قصیده ها گفت و نزد او بهره‌ها برد. ابن لبانه در مدح شهر میورقه گوید:

بلدٌ أعارته الحمامة طوقها ... وكساه حلة ريشه الطاوس
فكأنما الانهار فيه مدامةٌ ... وكأن ساحات الديار كئوسُ

٨- ابوربیع سلیمان
ازسال ٥٠٨ (١١١٤ م)

دراین هنگام مسیحیان این جزیره رابدست آوردند.

٩ وانور بن ابی بکر که ازطرف مرابطین
ازسال ٥٠٩ تا ٥٢٠ (١١١٥ - ١١٢٦)
دراین جزیره حکومت داشت.(١)

١- معجم الانساب ص ٩١

۲۷

مرابطین (ملثمین) Almoravids

۴۷۹ ـ ۵۴۳ (۱۰۸۶-۱۱۴۸م)

در سال ۴۷۹، مرابطین بیاری وهمراهی بابنی عباد درمقابل اَلفونس پادشاه لیون باسپانیا آمدند، وبار دیگر درسال ۴۸۳ (۱۰۹۰ م) نیز بهمین عنوان باسپانیا داخل شدند ولی دراین دفعهٔ دوم بتصرف ممالك اسلامی اسپانیا پرداختند و آن را ضمیمهٔ حکومت افریقا نمودند.

مرابطین، پیروان عبدالله بن یاسین ازقبیلهٔ لَمتونه بودند(۱). عبدالله بعنوان جهاد قیام کرده وبربرهای لمتونه دعوت اورا اجابت نمودند وبا قبیلهٔ بزرك «مصموده» متفق شدند وخود رامطیع خلیفهٔ عباسی اعلام کردند.

ابوبکربن عمر صُنهاجی پس ازبرادرش ابوزکریا یحیی بن عمراز طرف امام مرابطین عبدالله بن یاسین فرمانده مجاهدین گردید وچون عبدالله درسال ۴۵۱ (۱۰۵۹م) کشته شد جای او راگرفت. لیکن هنگامی که ازجنك با قبیلهٔ کداله فارغ شد و بمراکش برمی گشت (۴۶۶ه ۱۰۷۳ م) و یوسف بن تاشفین بالشکری عظیم باستقبال اوآمد، ابوبکر دانست که از زمامداری جزاسمی برای اونمانده است واز کار کناره گرفت ویوسف رابسلطنت مرابطین شناخت وخود بمیان قبیلهٔ لمتونه در بادیه رفت. آنگاه بقولی درسال ۴۶۹ ه (۱۰۷۶م) در گذشت، وبقولی دیگر پس ازآمادگی، بجنك یوسف آمد و شکست خورده و بامر یوسف اعدام گردید (تاریخ اسپانیا ج ۱ ص ۷۱ ـ ۷۲).

مرابطین درایّام ابوبکربن عمر، ویوسف بن تاشفین ابتدا سِجِلْماسه وسپس در

۱ـ قبائل لمتونه و کداله ومسطاسه را «ملثّمون» می گفتند ودعوت عبدالله درمیان آنها آغاز گردید (تاریخ الاندلس ص ۶۸ ج ۱)

سال ۴۶۰ (۱۰۶۸) شهر اَغمات Agmat را گرفتند و شهر مراکش Morocco را ساختند و درظرف چند سال بلاد فاس Fez و مِکناسه Mequinenza و سبته و طنجه، ومغرب مرّاکش (۱) یعنی موریتانیا Mauretnia راتحت فرمان خویش آوردند.

درسال ۴۸۷ھ (۱۰۸۵ م) الفونس ششم، طُلیطله را از دست قادر بن ذی النّون (۴۶۷ ـ ۴۷۸) رها کرد واورا مغلوب ساخت و دراشبیلیه و قرطبه و دیگر شهرهای اندلس نیزطمع کرد.

دفع سانچو امیر أراگون وپهلوان نامی عیسوی: سید کامپیادر نیز برای امرای اسلامی اندلس مشکل شده بود.

پس ازتشکیل انجمنی دراشبیلیه وانجمنی دیگر درقرطبه، ملوك اسلامی اسپانیا چنان شایسته دیدند که یوسف بن تاشفین رابیاری خود دعوت نمایند. تنها عبدالله بن سکوت والی مالقه مخالف بود وخطر مرابطین را ازنصاری بیشتر می‌دانست، لیکن دیگران اورا ملامت نمودند وحتی نسبت خیانت باودادند.

متوکّل: عمربن محمد امیر بطلیوس (۴۶۱ـ۴۸۷) نامه‌ای به یوسف نوشت و اورا بیاری مسلمانان اندلس دعوت نمود و۱۳ نفراز سلاطین مستقل اسلامی اسپانیا آن نامه را امضا نمودند.

یوسف گرفتارتردید شد، اما چون کاربسختی کشید معتمد عبادی بارشید پسر وولیعهدخویش مشورت کرد وچون پسرش سخن ازخطرمرابطین درمیان گذاشت بدو گفت: پسرم بخدا قسم برای پادشاه مسلمان مراکش شترچرانی کنم برمن گواراتر است تابخواهم زیربار پادشاه نصرانی روم وباوجزیه دهم (۲).

درسال ۴۷۹ (۱۰۸۶ م) معتمد عبادی بمراکش نزد یوسف بن تاشفین رفت تا او را بیاری مسلمین دعوت نماید. یوسف مقدم او راگرامی شمرد ودعوت او را اجابت نمود. معتمد خوشحال باندلس بازگشت ونمی‌دانست همان بلائی را که برسربنی جهور

۱ـ المغرب الاقصی؛

۲ـ تاریخ اندلس درعهد مرابطین وموحدین ج ۱ ص ۷۴ـ۷۸

(هنگامی که اورا برای دفع مأمون بن ذی النّون بیاری خویش خواستند، آورد و آنها را بیچاره ساخت، یوسف بن تاشفین برسراو و دیگر امرای اسلامی اندلس خواهد آورد.

یوسف درماه جمادی الاولی سال ٤٧٩ بالشکری عظیم که هفت هزار سوارداشت ازشهر سَبته گذشت ودرشهر جزیرۀ خضراء فرود آمد.

معتمد ازاو خواست که چندروزی دراشبیلیه استراحت نماید ولی یوسف گفت کارجهاد واجبتراست.

الفونس که حصن لبیط(١) را محاصره کرده بود، باشنیدن رسیدن لشکریان بربر، دست ازمحاصره برداشت و بسرزمین خود بازگشت تا لشکری برای جنگ با یوسف آماده کند.

جنگ زَلّاقه Zallaca = Sagrajas

یوسف بطرف حصن لبیط رهسپار شد ومیان معتمد وابن رشیق که بر مُرسیه دست یافته بود اصلاح کرد باین طریق که ابن رشیق از مرسیه دست بردارد ومعتمد درعوض مالی باوبپرداخته ودراطراف اشبیلیه حکومتی نیزباودهد.

یوسف ملوك اندلس راکه در راه او بودند مانند سیف الدوله عبدالله بن بُلکّین ابن حَبّوس صُنهاجی امیرغرناطه (٤٦٦ ـ ٤٨٣) ومعتصم بن صمادح امیرالمریّه (٤٤٤ ـ ٤٨٠) وابوبکربن عبدالعزیز امیربلنسیه (٤٦٨ ـ ٤٧٨) دیدار کرد(٢).

یوسف باآنکه بسی شیفتۀ اندلس شده بود و تسخیر آن را دردل می گذراند، بارها ازمراکش وخوبی آن سخن می گفت واندلس راناچیز می شمرد ومی گفت تااین جزیره راندیده بودیم درنظرما قدر ومنزلتی داشت ولی اکنون دانستیم که چنانکه می شنیدیم نیست.

معتمد وپادشاهان جزیره، یوسف راباسپاه وسلاح کومك دادند ودرحدود بیست هزار ازمسلمانان فراهم گردید.

١ـ لبیط = Alédo

٢ـ المعجب ص١٣٢

الفونس Alfonso (۱) نیز لشکری عظیم فراهم ساخت و در روز پنجشنبه دوازدهم ماه رمضان ۴۷۹ دو لشکر در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. الفونس برای آنکه مسلمین را غافلگیر کند، گفت: فردای جمعه عید شما است، و روز شنبه عید یهود است که نویسندگان و وزیران ما هستند و بآنها نیازمندیم، و روز یکشنبه عید ما است که مسیحی مذهب می‌باشیم، و روز دوشنبه برای جنگ آماده‌ایم.

روز جمعه مسلمانان برای نماز جمعه مهیّا شدند، یوسف خود و اصحابش بدون سلاح برای نماز بیرون آمدند، لیکن معتمد احتیاط کرد و خود و اصحابش با سلاح و آمادهٔ جنگ، بیوسف گفت تو با اصحابت نماز بخوان که من از کید این خوك آسوده نیستم.

یوسف با اصحاب خود بنماز ایستاد و در همان رکعت اول، لشکر الفونس دست بحمله بردند. معتمد مردانگی کرد و جلو دشمن را نگه داشت تا یوسف و همراهانش آماده شدند و سپس مردانگیهای حیرت‌انگیز نشان دادند.

الفونس با نه نفر از یاران خود گریخت و دیگران بهلاکت رسیدند.

این جنگ که در روز ۱۳ رمضان سال ۴۷۹(۲) واقع شد بنام «زَلّاقه» نزدیك بطلیوُس که محل وقوع جنگ بود نامیده شد.

گویند یوسف از غنائم بسیار این جنگ چیزی برنگرفت و تمام را بملوك اندلس واگذاشت(۳) در این میان، ابویحیی محمد بن معن بن صمادح ملقب به «معتصم» امیر المرّیه (۴۴۴ ـ ۴۸۰) که بر معتمد اشبیلی سخت حسد می‌ورزید. نزد یوسف قدر و منزلتی یافت تا آنجا که یوسف می گفت: معتصم و معتمد دو مرد این جزیره‌اند.

معتصم که بیشتر با گفته‌های معتمد نزد یوسف مقامی پیدا کرده بود، در مقام آن برآمد که یوسف را بمعتمد بدبین کند و ندانسته چاهی کند که خود نیز در آن

۱ـ در کتب عربی: اذفونش

۲ـ یا ۱۵ رجب یا ۱۲ رجب، ۴۷۹ یا ۴۸۰ یا ۴۸۱ (۲۳ اکتبر ۱۰۸۶ م)

۳ـ المعجب ص ۱۳۵

افتاد ، پس با بدگوئی و بهتان فراوان، کاری کرد که یوسف هنگام باز گشتن بمراکش تصرف اندلس رادر دل گرفته بود و بیکی ازفرزندیکان خود گفت: تاوقتیکه این کشور راندیده بودم تصور می کردم کشوری رابدست دارم ولی اکنون آنچه در اختیار دارم درنظرم بسیار ناچیز است و باید چاره‌ای جست .

تدبیر یوسف بآنجا رسید که بااجازهٔ معتمد کسانی را ازبرگزیدگان اصحاب خود که آرزو دارند در راه نگهداری مرزهای اندلس وجهاد بامسیحیان جان‌سپارند باندلس فرستد . دراین کار موافقت متوکل:ابوحفص عمربن محمدبن افطس (۴۶۰-۴۸۷) نیزجلب گردید ،

پس یوسف که دلهای مردم اندلس رابخود متوّجه ساخته بود،مردانی برگزید ومردی ازخویشان خود بنام «بلکین» برایشان امیرساخت و راز خود رابدو گفت ، بلکین نزد معتمد آمد و گفت بهرجا فرمائی فرود آئیم . معتمد آنها را در جاهای معینی فرود آورد وبودند تاآنکه :

درسال۴۸۳ مرابطین دست بکارشدند وجزیرهٔ طریف Tarifa (۱) را گرفتند و سپس کسانی که پیش ازاین برای چنین روزی بمرزداری آمده بودند یادرجای‌دیگر ذخیره بودند روبقرطبه نهاده آنرا محاصره کردند .

چیزی نگذشت که مرابطین قرطبه را گرفتند ودر روز اول ماه صفرسال۴۸٤ (۱۰۹۱م) مأمون: عبادبن معتمد راکه درقرطبه بود کشتند ودر روزسه‌شنبه نیمهٔرجب همان سال براشبیلیه تاختند ودرروزیکشنبه ۲۱رجب،معتمدراکه در دفاع‌ازنوامیس خود کوتاهی نکرد ، اسیر گرفتند واورا مجبور کردند تا دوپسر خود:معتدّ و راضی راکه در دوحصن مارُتلّـه و رُندَة کسی برآنها دستی نداشت ، فراخواند .

معتمد بدو فرزند خود نامه نوشت ومادرآندو نیزاز آنها خواست تابرای‌حفظ جان پدر ومادر ودیگران تسلیم شوند .

پسران معتمد دراول، تن باین خواری نمی دادند ولی در آخر برای رعایت حق پدر ومادربا عهدهای اطمینان بخش مرابطین تسلیم شدند .

۱- بنام طریف نخستین افسراسلامی که پیش ازطارق باسپانیا آمد

معتَمِد که در مار تُلّه بود تا تسلیم شد تمام دارائی او را گرفتند و راضی که در رنده بود پس از بیرون آمدن ازقصرش ناگهان کشته شد

معتمد را با کسانش بکشتی سوار کرده بطَنْجه آوردند وپس از چند روزی بشهر مِکناسه بردند ، چند ماهی که در آنجا بودند فرمان رسید که آنهارا بشهراغمات برند

معتمد در اَغمات بود تا آنکه درسال ۴۸۷ (یا ۴۸۸) در گذشت وقبراو تاقرن ۱۱ هجری دراغمات معروف بوده است

درمرثیهٔ معتمد قصیده‌هائی گفته‌شده که شاید ازهمه بهتر قصیدهٔ ابن لَبّانه باشد ابوبکر معروف به « ابن القصیره » و ابومحمد عبدالمجید بن عبدون وزیر ، ازمنشیان برازندهٔ دولت مرابطین هستند. ابن قصیره پیش ازمرابطین،منشی معتمدعبادی، وابن عبدون نویسندهٔ امیر سیر بن ابی بکر بن تاشفین بودند، ونیزابوالقاسم بن جدّ معروف به « اَحدَب» وابوبکر بن محمدبن محمد معروف به «ابن القبطرنه» و ابوعبدالله بن ابی‌الخصال،وبرادرش ابومروان، از منشیان معروف مرابطین در دولت علی بن یوسف بوده‌اند

فهرست سلاطین مرابطین

که براسپانیا حکومت کرده‌اند ۱

۴۷۹ - ۵۴۳ (۱۰۸۶ - ۱۱۴۸)

۱- یوسف بن تاشفین بن ابراهیم بن ترقوت صنهاجی

ازسال ۴۷۹ که باندلس راه یافت تاسال ۵۰۰ که در گذشت (۱۰۸۶-۱۱۰۶)(۲)

۲- ابوالحسن علی بن یوسف بن تاشفین

محرم ۵۰۰ - ۵۳۷ (۱۱۰۶ - ۱۱۴۳)

علی درسال ۵۳۷ درقصرخود درمراکش در گذشت

۳- تاشفین بن علی بن یوسف

۵۳۷ - آخر سال ۵۳۹ (۱۱۴۲ - ۱۱۴۵ م)

تاشفین خودرا دردریا هلاك کرد.

۴- ابواسحاق ابراهیم بن تاشفین

ازسال ۵۴۰ (۱۱۴۶ م)

۵- اسحق بن علی بن یوسف

اسحاق درسال ۵۴۱ یا ۵۴۲ بدست موحدّین کشته شد.

۶- یحیی بن غانیه آخرین حاکم اندلس از طرف مرابطین

یحیی درشعبان سال ۵۴۳ (دسامبر ۱۱۴۸) در جنك با موحدین کشته شد و در غرناطه دفن گردید (۳)

۱- اول کسی که ملثّمین را فراهم ساخت وآنها را از پراکندگی در صحراهای جنوبی بفکرفتح بلاد آفریقا انداخت، عبدالله بن تاشفین فقیه بود، او در جنگی کشته شد و ابوبکر بن عمر صنهاجی جای اورا گرفت (وپس ازاوابراهیم بن ابی بکر) و بعدازاو یوسف بن تاشفین برملثمین امارت یافت ویاران خود رامرابطین نامید.

(وفیات الاعیان ج ۶ ص ۱۲۸)

۲- مراکشی مرك یوسف رادرسال ۴۹۳ می نویسد ۳- معجم الانساب ص ۱۱۳-۱۱۴

ملوك الطوائف

وقلمرو حکومت آنها در دورهٔ دوم میان انقراض مرابطین و استیلای موحدین

در این دوره بعضی سلسله‌های کوچك در بلاد بلنسیه وقرطبه ومرسیه و مارتُلّه وجزیرهٔ میورقه پدید آمده‌اند که باختصارنامی از آنها برده می‌شود:

۲۸

امرای بلنسیه

ازسال ۵۳۹ (۱۱۴۴ م) مروان بن عبدالله بن مروان بن خطاب

او درسال ۵۳۹ سه ماه بر بلنسیه حکومت کرد.

۲- امیرابو عبدالله محمد بن احمد بن سعد بن محمد بن احمد بن مردنیش جذامی اوسه مرتبه درسالهای ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۵۵ حکومت بلنسیه را بدست گرفت.

۳- عبدالله بن عیاض ازمردم مُرسیه.

مراکشی می‌نویسد: عبدالرحمن بن عیاض بربلنسیه ومرسیه وتمام شرق اندلس حکومت یافت ومردی صالح ومستجاب الدّعوه بود وپس ازخود باآنکه فرزند داشت خادم خود محمد بن سعد معروف به «ابن مردنیش» را برای حکومت نام برد و او تا سال ۵۶۸ که در گذشت امربلنسیه را دردست داشت.

۴- مظفر: عیسی بن منصور بن عبدالعزیز: ناصر بن ابی‌عامر که پس ازنوبت دوم وپیش ازنوبت سوم حکومت محمد بن احمد بن سعد بربلنسیه حکومت کرد (۱)

۱- معجم الانساب ص ۹۲

٢٩

امرای قرطبه

از سال ٥٣٨ (١١٤٣ م)

١ـ حمدين: منصور بن محمد.

منصور يكبار از ٥٤٨ تا ٥٣٩ (١١٤٣ ـ ١١٤٤ م) وبار ديگر از ٥٤٠ تا ٥٤١ (١١٤٥ ـ ١١٤٦ م) بر قرطبه دست يافت، ودر سال ٥٤١ ابن غانيه اورا خلع كرد.

٢ـ سيف الدوله: احمد، مستنصر بن عبدالملك از امرای بنی هود.

٥٣٩ـ٥٤٠ (١١٤٤ ـ ١١٤٥) (١)

٣٠

امرای مرسيه

تا سال ٥٦٦ (١١٧٠ م)

١ـ ابوجعفر احمد بن عبدالرّحمن.

اوفقط چهارماه حكومت كرد

٢ـ مستعين بن هود وزير ابوجعفر.

٣ـ امير عبدالله بن عياض (بگفتهٔ مراكشی: عبدالرحمن بن عياض)

ابن عياض دومرتبه يكی در ٥٤٠ وديگری در ٥٤١ امر مرسيه رابدست گرفت.

٤ـ رئيس: عبدالله بن فرج

٥ـ محمد بن احمد بن سعد بن مرد نيش بَلَنْسی

٥٤٢ ـ ٥٦٦ (١١٤٧ ـ ١١٧٠) (٢)

٣١

امرای مارتله

و بطليوس و باجه ٥٣٩ ـ ٥٤٦ (١١٤٤ ـ ١١٥١)

١ـ احمد بن قسیّ از سال ٥٣٩

١ـ معجم الانساب ص ٩٢

٢ـ معجم الانساب ص ٩٢

مراکشی گوید او مردی اهل نیرنك وشعبده بود و درآخر، موحدین اورا دستگیر نموده نزد عبدالمؤمن بردند ودرجواب سرزنش عبدالمؤمن گفت: مگر نه این است که دوفجر صادق و کاذب داریم؟ من همان فجر کاذبم، پس عبدالمؤمن خندید واورا بخشید، احمد نزد اوماند تاآنکه بدست یکی ازاصحابش کشته شد.

۲- سدزای بن وزیر

درسال ۵۴۶ (۱۱۵۱) موحدین اورا از کار بر کنار کردند(۱).

۱- معجم الانساب ص۹۲

۳۲

بنو غانیه

امرای جزیرهٔ میورقه

۵۲۵ - ۶۲۷ (۱۱۳۰ - ۱۱۲۹ م)

۱ـ محمد بن علی بن اسحاق بن غانیه

۵۲۵ - ۵۴۶ (۱۱۳۰-۱۱۵۱ م)

یوسف بن تاشفین دو برادر از قبیلهٔ مسوفه بنام محمد و یحیی پسران علی که بابن غانیه معروف بودند(۱) باندلس فرستاد. یحیی برادر بزرگتر مردی بزرگوار وصالح وخداترس بود وپیوسته دراحترام مردمان درستکار می کوشید.

یحیی در علم فقه وحدیث برازندگی داشت و در شجاعت با پانصد سوار برابر شمرده‌می‌شد. یوسف اورابحکومت بلنسیه‌منصوب کردوسپس اورا برقرطبه‌امارت‌داد. یحیی زمامداری قرطبه‌رابدست داشت تادر گذشت.

محمد ازطرف برادرش یحیی امربعضی ازنواحی قرطبه رادر دست داشت وپس ازمرگ یحیی کارش بپریشانی کشید و سر گردان در بلاد اندلس می گشت تا آنکه فتنه بالا گرفت ودعوت موحدین دراندلس انتشار یافت. ناچار محمد بشهردانیه رفت وازآنجا باکسان و بستگان خود رهسپار جزیرهٔ مَیُورقه شد وبر جزائرمیورقه و مِنوُرَقه ویا بِسَه Ivica دست یافت و آنگاه بهمان روش مرابطین، دعوت بسوی بنی‌العبّاس را دنبال کرد.

محمد پسر بزرگ خود عبدالله را ولیعهدخویش ساخت ولی برادرش اسحاق براو حسد برد. عبدالله درحیات پدریا پس ازمرگ او بدست جمعی از لشکریان و غلامان کشته شد.

۱ـ غانیه نام مادر آندو بود

۲- ابو ابراهیم اسحق بن محمد بن غانیه
۵۴۶ - ۵۸۰(۱۱۵۱ - ۱۱۸۴ م)

اسحاق سالی دوبار با مسیحیان جهاد می کرد و بس اسیر و غنیمت می گرفت یاران او همه دارا شدند. اسحاق باهدایا و تحفی که ضمیمهٔ نامه‌های خود برای موحدین می‌فرستاد، آنها را راضی نگاه‌می‌داشت تا آنکه درسال ۵۷۸ اورا درفشار قراردادند تاتسلیم شود. درمیان یارانش اختلاف نظر پدید آمد که باید تسلیم شد یا نه. در این میان برای جهاد ببرون رفت و کشته شد(۱) مراکشی نه‌پسر برای او می‌شمارد.

۳- طلحة بن محمد بن علی بن غانیه
از سال ۵۸۰ (۱۱۸۴ م)

طلحه درسال ۵۸۱ بفرمان موحدین درآمد.

۴ - علی بن اسحاق بن محمد

که پس ازعموی خویش طلحة بن محمد و بگفتهٔ مراکشی بعدازپدرش اسحاق بن محمد بحکومت میورقه رسید ودر ششم شعبان سال اول امارت خود (۵۸۲) بجایه Bougie رابا جنك مختصری تصرف نمود و هفت روز آنجا ماند ودرخطبهٔ نمازجمعه برای بنی‌عباس وسپس برای ابوالعباس احمدبن‌مستضیء(۵۷۵ - ۶۲۲) دعا کرد(۲)

علی بن اسحاق ازبجایه بسوی قلعهٔ بنی حمّاد رفت و آنرا تسخیر نمود و برهمهٔ آن نواحی مسلط گردید.

چون یعقوب امیرموحّدین خبریافت و با سپاهی بسوی بجایه رهسپار گشت، علی ازآن نواحی روی برتافت و ابو یوسف یعقوب نزدیك بجایه فرود آمد و برخلاف انتظار،مردم بجایه راموردلطف ونوازش قرارداد ومردی از رجال برگزیدهٔ موحدین محمدبن ابی‌سعید جنفیسی رابحکومت آنجا معیّن کرد وخود به تونس رفت

۱- مراکشی مرك اورا درسال ۵۷۹ می نویسد

۲- خطیب علی بن اسحاق، فقیه‌محدث ابومحمد عبدالحق بن عبدالرحمن ازدی اشبیلی مؤلف کتاب (الاحکام» و تألیفات دیگر بود

ولشکری بفرماندهی یعقوب نامی بجنگ علی فرستاد که باشکست روبرو گردید، پس بار دیگر خود درمقابل علی بن اسحاق بجنگ برخاست ویاران علی باپایداری مختصری روبگریز نهادند وعلی خود مجروح گردید وفرار کرد ودر خیمهٔ پیرزنی جان سپرد (تاریخ مرگ اوبدرستی معلوم نیست فقط گفته‌اند که اودرسال ۵۹۱ زنده بوده است).

۵- یحیی بن اسحاق بن محمد

درموقع بیرون آمدن علی بن اسحاق ازمیورقه، برادرانش یحیی وعبدالله وابوبکر بااو همراه بودند وپس ازمرگ علی باتفاق آراء، یحیی رابرخود مقدم داشتند و تا ـ برگشتن یعقوب امیرموحدین باعرب بادیه بسربردند.

دست یحیی بن غانیه مانند برادرش علی در کار تدبیر امور باز بود ودرافریقا بسرمی‌برد.

۶- عبدالله بن اسحاق بن محمد

عبدالله پس ازمرگ برادرش علی وروی کارآمدن برادرش یحیی درافریقا بجزیرهٔ میورقه بازگشت وبرآن دست یافت و برادرش محمد بن اسحاق راکه راه موحدین رابآنجا باز کرده بود، باندلس تبعید نمود.

موحدین مقدم محمد راگرامی‌داشتندواورا برشهردانیه حکومت دادندتاروزی که درهمانجا مرد.

عبدالله مانند پدر، میورقه رابخوبی اداره می کرد تاآنکه درسال ۵۹۹ (۱۰۲۲) موحدین برآن جزیره دست یافتند(۱)

۱- جزیرهٔ میورقه ازسال ۶۱۰ تاسال ۶۲۷ (۱۰۲۴ - ۱۲۲۹) بدست عمال موحدین اداره می‌شد، ودرسال ۶۲۷ جیم اول پادشاه اراغون آنرا تصرف نمود.

۳۳

موحدین (Almohads)

که از سال ۵۱۷ (۱۱۲۳) جنك آنها با مرابطین آغاز شد و در سال ۵۴۱ ه (۱۱۴۶ م) عبدالمؤمن بن علی، اندلس راتحت اختیار درآورد.

موحدین درسال ۶۳۲ (۱۲۳۵ م) باشکست روبرو شده و کمی بعد اسپانیا را ترك گفتند.

درسال ۵۱۵ هجری(۱) (۱۱۲۱ م) مردی بنام محمدبن عبدالله بن تُومَرت هَرغی ازقبیلهٔ مصموده درسوس ظهور کرد که خودرا ازفرزندان حسن مثنّی میدانست(۲) اودرسال ۵۰۱ که شانزده ساله بود برای تحصیل علم ازافریقا بآسیا و ببغداد رفت وازابوبکرشاشی، ومبارك بن عبدالجبار، وديگر دانشمندان وشايد ابوحامد غزّالی استفاده کرد(۳) آنگاه باسکندریه رفت وبمحضردرس ابوبکرطرطوشی فقیه رفت وآمد می کرد. رسیدن اوباسکندریه در زمان خلافت آمربن مستعلی دهمین خلیفهٔ فاطمی

۱- بگفتهٔ ابن خلکان ۵۱۴

۲- اونسب خودرا چنین نوشته بود: محمدبن عبدالله بن عبدالرحمن بن هودبن خالد ابن تمام بن عدنان بن صفوان بن سفیان بن جابر بن یحیی بن عطاء بن رباح ابن یسار بن عباس بن محمد بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام (وفیات ج۴ ص۱۳۷) هرغی نسبت بهرغه بفتح ه و سکون ر و فتح غ: قبیله‌ای بزرك ازمصامده است که در کوه سوس فرود آمدند (وفیات ج۴ ص۱۴۶)

۳- مقارن ظهور ابن تومرت، کتاب احیاءالعلوم غزالی مورد انتقاد، وخودش مورد تکفیر فقهای قرطبه گشته بود، علی بن تاشفین پادشاه مرابطین رأی فقهارا پذیرفت ودستور داد همه کتابهای غزالی رابحکم آنکه نویسنده‌اش کافراست بسوزانند

چون ابن تومرت بمحضردرس غزالی حاضرشد وازوضع اومعلوم بود که غریب است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مصر (۴۹۵ ـ ۵۲۴) بود . او در امر بمعروف ونهی ازمنکر اصرار زیاد ومنطق خاصی داشت، وسختگیری او در این کار بحدّی بود که درمکه آزارهائی دید وازآنجا بمصر رفت وازمصرنیز بیرون رانده شد .

ابن تومرت در کشتی نشست وبعادت خود در کار امر بمعروف ونهی ازمنکر اصرار می کرد تا آنجا که اهل کشتی او را بدریا انداختند و ـ چنانکه گفته‌اند ـ بیش ازنصف روز درمیان دریا بود وزیانی باو نرسید، پس اهل کشتی او را گرفتند و پیوسته مورد احترام آنها بود تا آنکه در مهدیه فرود آمد (۵۰۵) و این در زمان حکومت امیر یحیی بن تمیم بن معزّبن بادیس حمیری ـ که از ۱۵ رجب سال ۵۰۱ تا ۱۰ ذی‌الحجه سال ۵۰۹ که کشته شد برافریقا حکومت داشت ـ بود.

محمد درمهدیه بمسجدی رفت ومردم اطراف اورا گرفتند و کتابی در علم کلام برآنها میخواند ودست بتغییرمنکرات گشود .

یحیی بن تمیم او را خواست و چون آثار تقوی وزهد ودانش اورا دید گفت : دربارهٔ من دعا کن. ابن تومرت گفت: خدا تورا برای رعیّت نافع قرار دهدوفرزندانت را ازآنها برخوردار سازد .

محمد چند روزی در مهدیه ماند وآنگاه روانهٔ «منسْتیر»(۱) گردید و پس از مدتی که آنجا ماند بشهر بَجایه‌رفت وبکار تدریس وموعظه پرداخت و دلها رابخود متوجه ساخت .

حاکم بجایه که ازنفوذاو بیمناك شده بوداورا فرمود تابیرون رود وابن تومرت

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

وغزالی آگاه شدکه ازمغرب می‌رسد ، پرسید که در مغرب ازکتاب احیاءالعلوم تا چه حد استقبال کردند ؟ ابن تومرت حقیقت مطلب را بی‌پرده گفت و غزالی برخلاف انتظار،خبر یافت که کتابهای اورا درقرطبه ومراکش وفاس وقیروان‌سوزانیده‌اند . گویندابن تومرت تحت تأثیرفکر غزالی قرارگرفت وازهمانجا فکر برانداختن دولت مرابطین برای‌او پیدا شد (تاریخ اندلس درعهد مرابطین وموحدین ص۱۹۵-۱۹۶)

۱ـ بضم م وفتح ن و کسرب: جائی است درافریقا میان‌مهدیه‌وسوسه(مراصدالاطلاع)

در یکفرسخی بجایه در قریهٔ «مَلاّله»(۱) که در ساحل دریا است فرود آمد و در آنجا عبدالمؤمن بن علی قیسی را که برای طلب علم بمشرق می‌رفت دیدار کرد.

ابن تومرت در خلوت از نام و نسب عبدالمؤمن و نیز از مقصدش پرسید، عبدالمؤمن گفت برای تحصیل علم بمشرق زمین می‌روم. ابن تومرت گفت کاری بهتر از آن در پیش داریم، بیا و مرا در راه از میان بردن منکرات و زنده کردن علم و فرو نشاندن بدعتها همراهی نما. عبدالمؤمن دعوت اورا پذیرفت و تسلیم ارادهٔ او گردید.

ابن تومرت پس از یکماه توقّف در مَلاله از آنجا کوچ کرد و مردی از مردم ملاّله بنام عبدالواحد همراه وی بود تا آنکه بشهر تلمسان(۲) آمد و آنجا نیز در مسجدی جای گزید و در دلها هیبت و عظمتی پیدا کرد.

پس از چندی بشهر فاس رفت و در دعوت باصول عقائد اشعری تا آنجا پافشاری داشت که حاکم شهر، فقها را فراهم ساخت تا با او بحث نمایند لیکن فقها که جز فروع فقهی چیزی نمی‌دانستند در مقابل جدلهای نظری او عاجز آمدند و بحاکم گفتند اورا بیرون کند تا مردم عوام را فاسد نسازد.

ابن تومرت ناچار از فاس بمراکش رفت.

علی بن یوسف بن تاشفین امیر مراکش (۵۰۰ ـ ۵۳۷) اورا خواست و فقها را برای مناظرهٔ با او احضار نمود. کلمات نظری اورا کسی نمی‌فهمید مگر یك نفر بنام مالك بن وُهَیب نویسندهٔ کتاب «قراضة الذهب فی ذکر لئام العرب» که از فلسفه بهرهٔ وافی داشت و کتاب «ثمرهٔ» بطلمیوس در احکام، و کتاب «مجسطی» اورا در هیئت بخط خود نوشته و بر آندو حواشی نگاشته بود.

مالك در مجلس مناظره سرعت انتقال و تیز هوشی و استعداد عجیب ابن تومرت را دانست و گفت این مردی است مفسد که اگر بماند خطرناك است و اگر پای او

۱ـ بفتح م و تشدید ل.

۲ـ بکسرت و ل وسکون م (مراصد الاطلاع)

بزمین مصامده(۱) رسد فتنه‌ای بزرگ برای ما پدید آید پس اورا بکش.

علی‌بن یوسف در کشتن اوتأمّل کرد، مالك گفت: اکنون که او را نمی کشی زندانیش کن تا در زندان بمیرد علی گفت: بچه عذری مرد مسلمانی را زندانی کنم، فقط می‌توانم اورا بیرون کنم تا بهرجا که خواهد برود.

ابن تومرت از آنجا به «سوس» Sousse متوجه شد ودر جائی بنام «تینمَلّ»(۲) فرود آمد.

ابن خلّکان می‌نویسد: محمّدبن تومرت ازمراکش متوّجه «اغمات» گردید تا برادر دینی خود عبدالحق بن ابراهیم راکه ازفقیهان مصامده بود، دیدارنماید ودر - آنجا عبدالحق باو گفت اینجا پناهگاه خوبی برای شما نیست ویکروزه راه، دراین کوه جائی است بسیار مناسب یعنی تِینمَلّ، پس محمد و یارانش بآنجا رفتند و از ارادت و پذیرائی گرم مردم آنجا برخوردار گشتند.

اینجا بود که دعوت ابن تومرت(۳) رسماً آغاز شد و بزرگان مصامده اطراف

۱- قبائل مصامده: هَسکُوره، صُنهاجه، دُکّالَه، جُزُولَه، هَنتامَه، جِنفیسه هَرغه، اهل تِینمل وچند قبیلهٔ دیگر

قبائل مهم‌موحدین که باین‌نام‌خوانده می‌شدند ولشکریان و کارگردانان موحدین‌از آن قبیله‌ها بودند ودیگرقبائل مهم مصامده رعیت آنها محسوب می‌شدند:

۱- هرغه که قبیلهٔ ابن‌تومرت است

۲- کومه که قبیلهٔ عبدالمؤمن اسب

۳- چندین قبیله که اهل تینمل باشند وباین عنوان خوانده می‌شدند

٤- قبیلهٔ جِنفیسه که درفصاحت بردیگران برتری داشت

۵- جِدمِیوَه

٦- بعضی قبائل صُنهاجه

۷- برخی قبائل هَسکُوره (المعجب ص۳۳۹ - ۳٤۱)

۲- بکسر ت وفتحن وفتح م وتشدید ل

۳- بضم ت وفتح م: نامی است بربری

اورا گرفتند وازراه تدریس وبیان معارف، دلهاشان رامالك شد وسپس بنام امربمعروف ونهی ازمنکرآنان را بقیام ونهضت دعوت نمود واز خون ریزی بهرصورت که باشد نهی کرد.

اوپیوسته نام مهدی آل محمّدعلیهم السلام رامی بردواحادیثی که در کتب حدیث راجع بآن بزرگوار رسیده است بیان می کرد وهنگامی که بزرگواری وشخصیّت و نام ونسب مهدی علیه‌السلام در نفوس آنها جای گرفت، خود رامهدی خواند و گفت منم محمدبن عبدالله ٠٠٠٠٠٠ تا آنکه نسب خود را بخاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله رسانید ومدعی مقام عصمت گردید وازمردم برمهدویّت و عصمت خویش بیعت گرفت و کتابهائی ازجمله «أعزّمایطلب» تصنیف کرد.

دربیشتر مسائل اعتقادی پیرو ابوالحسن اشعری بود، مگر درمسئلهٔ صفات و چند مسئلهٔ دیگر که بامعتزلیان موافق بود.

گفته‌اند: درباطن بمذهب شیعه تمایل‌داشت ولی چیزی اظهار نمیکرد.

روزبروز برارادت وفرمانبری مصامده ازابن تومرت افزوده می‌شد تاآنجا که اگر یکی ازآنهارابکشتن پدر یابرادریا پسرش امر می کرد، بیدرنك امتثال‌مینمود

درسال ۵۱۷ (۱۱۲۳م) لشکرعظیمی ازمصامده که‌بیشترشان‌ازاهلِ تینملّ بودند فراهم ساخت و گفت: اکنون‌باید بجهاد این مردمی که از دین بیرون رفته و خود را مرابطین نامیده‌اند بروید وآنهارابترك منکرات واحیای معروف‌وازمیان بردن بدعتها واقرار بامام مهدی معصوم دعوت نمائید.

درصورتیکه دعوت شما را پذیرفتند برادران دینی شما خواهند بود و گرنه کشتن آنها برشما رواست.

فرماندهی این سپاه را بعبدالمؤمن بن علی داد و گفت: مؤمنان شما هستید و عبدالمؤمن امیرشما است. ازآن روزعبدالمؤمن«امیرالمؤمنین» گفته‌شد.

سپاه موحدین بقصد مراکش بیرون آمدند و در جائی بنام «بحیره» نزدیك مراکش بالشکرانبوه مرابطین که از بزرگان قبیلهٔ لمتونه بودند و زبیربن‌علی بن یوسف‌بن تاشفین برآنها امارت داشت، روبرو گشتند وپس از آنکه مرابطین دعوت

عبدالمؤمن را ببدی رد کردند، جنك سختی در گرفت که پیروزی با مرابطین بود و موحدین با کشتار زیادی که دادند، رو بهزیمت نهادند. عبدالمؤمن باچند نفرازیاران خود جان بدر برد و هنگامی که خبراین شکست بـابن تومرت رسید ، گفت : مگرعبدالمؤمن نجات نیافته‌است؟ گفتند: چرا. گفت: پس ما کسی را ازدست نداده‌ایم. دراین جنك ابوعبدالله ونشریسی مفقود گشت(۱).

چون اصحاب ابن تومرت شکست یافته نزد او باز آمدند، در مقام دلداری آنها برآمدو گفت: کشته‌های شماشهدای راه دین واحیای سنّت بوده‌اند. و با این گفته‌ها آنان رابیش ازپیش بجنك بامرابطین وغارت بردن براطراف مراکش رغبت داد.

ابن تـومرت درسال ٥٢٤ که کار مـرابطین مختلّ وضعیف گشته وپیروان او بسیارنیرومند شده‌بودند در گذشت (۱۱۳۰ م) وریاست مریدان خود رابه عبدالمؤمن واگذاشت.

۱ـ اواز اوائل کار باابن تومرت همکاری‌داشت. ابن خلکان اورا عبدالله‌ونشریسی نوشته و گوید ، ونشریسی بفتح و،سکون ن ، فتح ش ،کسر ر ، سکون ی : نسبت به «ونشریس» است که‌شهر کوچکی‌است درافریقا ازتوابع بجایه‌میان باجه وقسطنطینیهٔ‌مغرب

امرای موحدین

و حکومت آنها بر اندلس

۵۴۱ - ۶۶۸(۱۱۴۶ - ۱۲۶۹ م)

درسال ۶۶۸ واثق مرد وحکومت موحدین درمراکش و اندلس بپایان رسید و دولت بنی‌مرین درمراکش ودولت بنی‌احمر درغرناطه آغاز گردید.

۱ - عبدالمؤمن بن علی قیسی کُومی(۱)

۵۴۱ - ۵۵۸(۱۱۴۶ - ۱۱۶۲ م)

چنانکه اشاره‌شد، عبدالمؤمن درسال ۵۱۷ امیرالمؤمنین نامیده‌شد ودرسال ۵۲۴ بکوشش عمربن عبدالله صنهاجی، وعمربن وَمزال، وعبدالله‌بن سلیمان‌ازمردم تینمل جانشین ابن تومرت گردید ومصامده بفرمان اودرآمدند،

عبدالمؤمن خود را ازقبیلهٔ قیس عَیلان بن مضربن نزاربن مَعدّبن عدنان می‌دانست. اودر سال ۴۸۷ در حکومت یوسف بن تاشفین متولد شد، و در سال ۵۸۸ درگذشت ومدت حکومت اواز سال ۵۳۷ که علی‌بن یوسف‌بن تاشفین در گذشت ۲۱ سال بود.

نوشته‌اند که هروقت ابن تومرت عبدالمؤمن رامی‌دید می گفت:

تکاملت فیك اخلاقٌ خصصت بها

فکلّنا بك مسرورٌ و مغتبط

فالسنّ ضاحکةٌ والکفّ مانحةٌ

والصدر منشرحٌ والوجد منبسطُ

وزرای عبدالمؤمن:

۱- ابوحفص عمربن عبدالله صنهاجی که در آغاز کار، وزارت داشت و پس از

۱- بضمك: نسبت‌است بقبیلهٔ کُومه که درساحل‌دریانزدیك تلمسان فرود آمده بودند (وفیات ج۲ ص۴۰۴)

روبراه شدن کارشان، اورا بالاتر ازوزارت دانستند ودیگری بر گزیده شد.

۲ـ ابوجعفر احمدبن عطیّه که جای عمررا گرفت و در ۵۵۳ عبدالمؤمن اورا کشت ودارائی اورا مصادره کرد.

۳ـ عبدالسلام کومی پس از کشته شدن ابوجعفر . اوهم در ۵۵۷ کشته شد.

۴ـ عمر بن عبدالسلام که عبدالمؤمن اورا پس از کشتن پدرش وزارت داد.

منشیان عبدالمؤمن :

۱ـ ابوجعفراحمدبن عطیّهٔوزیر، که دردولت لمتونیان (مرابطین) منشی علی بن یوسف وتاشفین بن علی بود.

۲ـ ابوالقاسم عبدالرحمن قالمی ازمردم بجایه ازقریه‌ای بنام «قالم» پس از کشته شدن ابوجعفر درسال ۵۵۳.

۳ـ ابومحمد عیاش بن عبدالملک بن عیّاش ازمردم قرطبه.

قضات عبدالمؤمن :

۱ـ ابومحمد عبدالله بن جبل ازمردم شهر وَهران Oran که باتلمسان Telemcen دو روز راه فاصله دارد.

۲ـ عبدالله بن عبدالرحمن مالَقی که پس ازمرگ عبدالمؤمن در اوائل حکومت ابویعقوب نیزقضاوت داشت.

پس ازآنکه آخرین امیر مرابطین اسحاق بن علی درسال ۵۴۲ کشته شدوشهر مراکش پس از ۱۱ماه محاصره بدست موحدین افتاد و حکومت مرابطین پس از ۷۶ سال منقرض گردید، نواحی مغرب دور(۱) و قلمرو حکومت مرابطین بدست عبدالمؤمن افتاد.

عبدالمؤمن درسال ۵۴۰ (۱۱۴۵) بربجایه وقلعهٔ بنی حمّاد که دردست یحیی بن عزیزبن منتصرصنهاجی بود دست یافته بود.

دراین تاریخ، قسمت غربی اندلس بدست موحدین افتاد وجزیرهٔ خضراء، و رنده

۱ـ المغرب الاقصي Mauretania

وسپس اشبیلیه وقرطبه و غَرناطه، بدست عمر و بن َومزال فتح گردید .

دراین موقع، عبدالمؤمن بالشکری عظیم باندلس حرکت کرد و درشهر سبته فرود آمد آنگاه ازدریا گذشت ودر کوه معروف به «جبل الطارق» Gibraltr پیاده شدو آنرا «جبل فتح»(۱) نامید وچند ماهی درآنجا توقف کرد . آنجا کاخهائی ساخت و شهری بنیان نهاد .

بزرگان اندلس ازمردم مالقه وغرناطه ورنده وقرطبه واشبیلیه و دیگر شهرها دراینجا برای بیعت نزد اوحاضرشدند، وشعرائی ازقبیل محمدبن حبّوس فاسی، وابن-الطلیق اصمّ مروانی، وابوعبدالله محمدبن غالب رُصافی از مردم بلنسیه ساکن شهر مالقه، قصائدی درمحضر عبدالمؤمن انشاء نمودند .

عبدالمؤمن پس ازمدتی که درجبل فتح توقف داشت، حکومت اشبیلیه و توابع آنرا بفرزند خویش یوسف(۱) وامارت قرطبه را بابو حفص عمر بن َومزال ، وحکومت غرناطه ونواحی آنرا بپسرش ابوسعید عثمان بن عبدالمؤمن داد و خود بمراکش باز گشت ودست بکار تسخیر افریقا گردید .

عبدالمؤمن بدانشمندان وهنرمندان علاقهٔ خاصی داشت وپیوسته آنها راتشویق می کرد. علوم وفنون درتمام قلمروامپراطوری اوبخصوص دراندلس ترقیّات پردامنه‌ای داشت ودرمراکش مراکز علمی بسیار تأسیس نمود .

۲- ابویعقوب یوسف بن عبدالمؤمن

جمادی الاخره

۵۵۸ - ۵۸۰(۱۱۶۲ - ۱۱۸۴ م)

یوسف پس ازخلع برادرش محمد که ولیعهد پدر بود ودرنتیجهٔ میگساری و کم خردی و ضعف اراده از کار بر کنار شد ، جای پدر را گرفت و در این کار برادرش ابوحفص عمربن عبدالمؤمن بیش ازدیگران تاثیر داشت .

یوسف در زمانیکه از طرف پدر والی اشبیلیه بود، در تحصیل علم و ملازمت

۱- عبدالمؤمن ۱۶ پسر داشت

دانشمندان اصرار می‌ورزید، از جمله در علم لغت از ابواسحاق ابراهیم بن عبدالملک معروف به «ابن مُلکون» استفاده می کرد.

ابوبکر محمدبن عبدالملک بن طفیل اندلسی اشبیلی طبیب و فیلسوف معروف قرن ششم هجرت، نویسندهٔ رسالهٔ حیّ بن یقظان، متوفای سال ۵۸۱ از تلامذهٔ ابن صائغ (۱) نیز در مصاحبت ابویعقوب بود و پیوسته دانشمندان معروف را نزد او معرفی می کرد واورا بتشویق و اکرام آنان وادار می‌نمود. ابن طفیل بود که ابویعقوب را بمقام علمی ابوالولید محمدبن احمدبن رشد مالکی قرطبی اندلسی رهبری کرد و او ابن رشد را بتلخیص کتب ارسطو وادار نمود.

وزرای ابو یعقوب:

۱ـ برادرش عمردر اوائل کار.

۲ـ ابوالعلاء ادریس بن ابراهیم‌بن جامع، تا آنکه درسال ۵۷۷ او را گرفت و دارائیش رامصادره کرد.

۳ـ پسرش ابویوسف که ولیعهد پدربود.

منشیان ابو یعقوب:

۱ـ ابومحمد عیاش‌بن عبدالملک‌بن عیّاش نویسندهٔ پدرش.

۲ـ ابوالقاسم قالمی که چندی منشی عبدالمؤمن بود.

۳ـ ابوالفضل جعفربن احمد معروف به «ابن‌محشوّه» ازمردم شهربجایه.

قضات ابو یعقوب:

۱ـ ابومحمدمالقی عبدالله‌بن عبدالرحمن که درزمان عبدالمؤمن نیز برسر کاربود

۲ـ عیسی‌بن‌عمران‌تازی، پس ازعزل مالقی

۳ـ حجاج‌بن ابراهیم تجیبی ازمردم شهر «اَغمات» ازتوابع مراکش

۴ـ ابوجعفر احمدبن مَضاء ازمردم شهرقرطبه.

۱ـ ابن صائغ محمدبن یحیی باجی تجیبی سرقسطی اندلسی، همان ابن‌باجه است که از بزرگان اطبا وفلاسفهٔ اوائل قرن۶ هجری است ودرسال۵۲۳ درشهرفاس درگذشت.

ابویعقوب درمراکش بود تادرسال ۵۶۷،ظاهراً برای جهاد با مسیحیان و در ـ باطن برای گرفتن قسمتی از اندلس یعنی مرسیه و نواحی آن ، که در دست ابن مردنیش محمدبن سعدبود،رهسپار اندلس گردید وبالشکری عظیم درشهرسبته فرود آمد . آنگاه ازدریا گذشت ودرشهر اشبیلیه جای گرفت .

عثمان برادرابویعقوب که والی شهرغرناطه بود مأمورشد لشکری برسرمرسیه فرود آورد ، عثمان بالشکری درنزدیك مرسیه فرودآمد ومحمدبن‌سعد هم بالشکری عظیم که بیشترفرنگی‌بودند درمقابل‌وی‌ایستاد . یاران محمد باشکست روبرو شده و جمعی ازبزرگان رومی کشته شدند ، محمد بداخل شهر گریخت و بیدرنك از طرف موحدین محاصره شد ودرایام محاصره در گذشت ، مرك اورا تارسیدن برادرش یوسف ابن سعد ملقب به «رئیس» که ازطرف برادر والی بلنسیه بود کتمان کردند .

یوسف بامشورت یاران‌خویش تسلیم شدن راشایسته دید ومرسیه راوا گذاشت تاموحدین برآن دست یافتند .

درسال ۵۷۹ (۱۱۸۳ م) نیزابو یعقوب برای جهاد باندلس آمد و لشکری از مصامده ودیگر قبائل فراهم‌ساخت وچندی دراشبیلیه توقف نمود وآنگاه بقصد شهر شَنتَرین Santarein که از آغاز حکومت مسلمین در دست آنها بود و در سال ۵۴۳ الفونس ششم پادشاه قسطیلیه (۱) آنرا بدست آورد و از دست مسلمین بیرون رفت ، لشکر کشید .

مدتی شهر را محاصره داشت و کاری از پیش نرفت ، روزی تصمیم باز گشتن گرفت و گفت: فردا بازمی گردیم . این سخن باعث شد که در همان شب ابوالحسن علی‌بن‌عبدالله‌بن‌عبدالرحمن‌مالقی که پدرش ازقضات‌عبدالمؤمن‌بودواورا «خطیب‌الخلافه» می گفتند ، کوچ کرد ودر نتیجه بیشترسپاه، شبانه‌ازنهر «تاجو» Tajo (Tagus)عبور کردند وجز کسانی که نزدیك خیمهٔ ابو یعقوب بودند کسی باقی نمی ماند ، رومیان بادیدن این وضعیّت،فرصت‌راغنیمت شمرده حمله‌ورشدند و کسان ابویعقوب‌را کشتند وخودواورابانیزه‌ای مجروح ساختند که پس ازچند روزی در گذشت (۵۸۰ ﻫ).

ـ قشتاله Castile

ابوالحسن مالقی از ترس، نزد پادشاه مسیحی گریخت وپس از چندی دانست که خطا کرده است پس نامه‌ای بموحدین نوشت تا بزرگانی برای او شفاعت نمایند وضمناً آنها را تشویق نمود که بار دیگر حمله کنند واز بعضی اسرار دشمن آگاهشان ساخت، این نامه بدست پادشاه شنترین افتاد ودستور داد که ابن مالقی را سوزاندند.

ابو یعقوب در ۷ ماه رجب سال ۵۸۰ (۱۱۸٤) در گذشت وجسد او را از اشبیلیه همراه کافور حاجب فرستادند تا در تینمل، پهلوی پدرش عبدالمؤمن وابن تومرت دفن گردید (۱).

۳ـ ابویوسف یعقوب بن یوسف بن عبدالمؤمن (منصور)
۵۸۰ ـ صفر ۵۹۵ (۱۱۴۸ ـ ۱۱۹۸ م)

ابویوسف ۳۲ ساله بود که بجای پدر نشست وپس از ۱٦ سال وهشت ماه و چند روز سلطنت، در ٤۸ سالگی درماه صفر سال ۵۹۵ در گذشت (۲).

وزرای منصور:

۱ـ ابوحفص عمر بن ابی زید هنتانی

۲ـ سپس ابوبکر بن عبدالله بن ابی حفص عمر بن ومزال، تاروزی که درسرزمین مسیحیان کشته شد.

۳ـ ابوعبدالله محمد بن ابی بکر بن ابی حفص عمر بن ومزال پسر عموی وزیر مقتول، تاآنکه ازوزارت بیزار شد وبیکی ازنواحی اشبیلیه گریخت و راه زهد و ترک دنیا رادرپیش گرفت.

٤ـ ابوزید عبدالرحمن بن موسی بن یوجان هنتانی

منشیان منصور:

۱ـ ابوالفضل جعفر بن احمد ازمنشیان پدرش

۱ـ ابو یعقوب ۱۸ پسر داشت.

۲ـ منصور ۱٦ پسر داشت

۲ـ ابوعبدالله محمدبن عبدالرحمن بن عیاش ازمردم بَرشانه(۱) که در سال ۶۱۹ در گذشت.

قضات منصور:

۱ـ ابوجعفر احمدبن مضاء که نامش پیش ازاین برده شد

۲ـ ابوعبدالله محمدبن مروان ازمردم شهر وَهران

۳ـ ابوالقاسم احمدبن محمدازاولاد بَقّی بن مَخلد(۲)فقیه‌محدث که ازاحمدبن حنبل روایت می کند (واو غیر ازاحمدبن بقی بن مخلد است که درسال ۳۱۴ قضاوت یافت).

کار حکومت ابویوسف پس از پدر در اول امر بیشتر با کوشش پسر عمویش ابوزید عبدالرحمن بن عمر بن عبدالمؤمن روبراه شد، وپس ازانجام بیعت، مردم ازمرك پدرش آگاه شدند.

ابویوسف رابا بنوغانیه زدوخوردهائی بود که بیشتر مربوط بافریقا است وپیش ازاین هم بآنها اشاره شده است.

هنگامی که ابویوسف سر گرم کوبیدن بنی‌غانیه بود برادرش ابوحفص عمر که «رشید» لقب داشت وعمویش سلیمان بن عبدالمؤمن درحکومت طمع کردند.

ابوالربیع سلیمان خواست قبائل صنهاجه رادر این کار باخود همراه سازد وبا کومك آنها بمقصود برسد، لیکن توفیقی حاصل نکرد و کارش برسوائی کشید.

برادرش عمر نیزازمخالفت بهره‌ای ندید وپس از کشتن قاضی مرسیه وخطیب آن، وآمدن ابویوسف برای دفع فتنه از بجایه بفاس، هردو دستگیر شدند و بدستور ابویوسف ازمراکش، آندو را گردن زدند (۵۸۳ ـ ۱۱۸۷ م)

ابویوسف در زمان‌خود، عمل بکتاب وسنت رامیزان قرارداد، وامر کردتا کتب فقه را پس ازجدا کردن احادیثی که در آنها بود بسوزانند. مراکشی‌می گوید: من درآنروز درفاس بودم که بارهای کتاب را می آوردند وآتش می‌زدند.

۱ـ بفتح ب، قریه‌ای است از نواحی اشبیلیه (مراصد)

۲ـ بفتح ب، کسر ق، تشدید ی، فتح م، سکون خ، فتح ل.

ابو یوسف از بحثهای اجتهادی سخت جلومی گرفت وجمعی از دانشمندان را فرمود تا احادیثی از ده کتاب معروف حدیث :

۱ـ صحیح محمد بن اسماعیل بخاری	متوفای سال	۲۵۶ هجری
۲ـ صحیح مسلم بن حجّاج نیشابوری	« «	۲۶۱ «
۳ـ سنن ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی متوفای	«	۲۷۵ «
٤ـ سنن ابوعیسی محمدبن عیسی ترمذی	« «	۲۷۹ «
۵ـ موطّأ مالك بن انس	« «	۱۷۹ «
٦ـ سنن ابوعبدالرحمن احمدبن علی بن شعیب نسأی	«	۳۰۳ «
۷ـ سنن ابوبکر احمدبن عمر بصری بزّار	« «	۲۹۲ «
۸ـ مسند ابن ابی‌شیبه	« «	۲۳۵ «
۹ـ سنن دارقطنی ابوالحسن علی بن عمر بن احمد بغدادی متوفای سال		۳۸۵ هـ
۱۰ـ سنن بیهقی ابوبکر احمدبن حسین بن علی خسروجردی « «		٤۵۸ هـ

درموضوع نماز وآنچه بدان وابسته است جمع آوری نمایند . ایـن کار بانجام رسید واو خود آنرا برای مردم میخواند وآنها را بحفظ آن وادار می‌نمود وبهر کس آنرا حفظ می کرد جائزه می‌داد ومنظورش از این پافشاری آن بود که مذهب مالك را ازاندلس براند ومردم رابهمان ظاهر قرآن وحدیث توجه دهد .

پدرش ابویعقوب وجدش عبدالمؤمن نیزچنین مقصودی داشتندجزاینکه مقتضیات اظهار آن درعصر آندو فراهم نبود .

ابوبکر بن جدّ می گوید : اول باری که برامیرالمؤمنین ابو یعقوب درآمدم کتاب ابن یونس رانزد اودیدم، پس بمن گفت: ای ابوبکر باین آراء پراکنده‌ای که‌در دین خدا پدید آمده است می‌نگرم ! هان بگو، هر گاه دریك مسئله چهار یا پنج قول است یا بیشتر از آن، حق کدام است وپذیرفتن کدام یك برمقلّد واجب است ؟ خواستم مشکل اورا جواب بگویم که‌سخنم راقطع کرد و گفت: ای‌ابوبکر راهی نیست‌مگر این ـ واشاره کرد بقرآن ـ یااین ـ و اشاره کرد بکتاب سنن ابی داود که در طرف راست اوبود ـ یاشمشیر.

درزمان یعقوب، مطلب آشکار گشت وعلمای علم حدیث بمقامی ارجمند رسیدند

درسال ٥٨٥ (۱۱۸۹ م) پادشاه پرتقال بر شهر شلب حمله برد و آنرا غارت کرد وبتصرف خویش درآورد. ابویوسف بالشکری عظیم ازدریا گذشت وبیدرنك در کنار شهرشلب فرود آمد وآن را از دشمن پس گرفت(۱) وبرحصن طُرَّش نیز دست یافت وبمراکش باز گشت وسخت بیمار شد.

برادرش ابویحیی که حکومت اندلس راباو داده بود، بامید اینکه برادرش بمیرد وجانشین او گردد در رفتن بطرف اندلس امروز وفردا می کرد وابویوسف هر گاه از بیماری خون سبك می‌شدمی گفت: ابویحیی رفت یانه؟

ابویحیی ناچار براه افتاد ویقین داشت که برادرش بزودی خواهد مرد پس در مقام همراه ساختن بزرگان اندلس برآمد و می گفت: امیرالمؤمنین امروز یا فردا مردنی است،

بزرگان اندلس هریك جواب قطعی رابدیگری حواله می‌داد تاابویحیی بشهر مرسیه رسید ومردم اندلس ازترس جان خودقضایا رابخلیفه نوشتند. بیماری ابویوسف سبك شد و با تجویز پزشکان آمادهٔ سفر گردید وبقصد شهرفاس Fes حرکت کرد.

ابویحیی درشهر سَلا Sala بعذرخواهی نزد برادرآمد وفوراً دستگیر شد وپس ازآنکه شیوخ اندلس براو گواهی دادند، بدست برادرش عبدالرحمن بن یوسف گردن زده شد.

درسال ٥٩۱ (۱۱۹٤م) جنگی میان ابویوسف والفونس هشتم پادشاه قشتاله که قرارداد صلح پنج ساله‌را نقض کرده (٥۹۰) واندلس‌را مورد قتل وغارت قرار داده بود، واقع شد.

جنك «الارك» (Alarcos)

ابویوسف درماه جمادی‌الاخره سال ٥۹۱ بالشکری عظیم درشهر اشبیلیه فرود

۱ـ خاتمهٔ این جنك درماه شوال سال ٥٨۷هـ (نوامبر سال ۱۱۹۱ م) بوده است(تاریخ اندلس ص۸۱ ج۲)

آمد ودر نزدیك بطلیوس Badajoz جنك میان آنها در گرفت (روز چهارشنبه سوم شعبان ۵۹۱) وازلشکر الفونس درحدود سی‌هزار اسیر وبیش ازصدهزار کشته‌شدند. جمعی ازمسلمین نیز بشهادت رسیدند، ازجمله: ابوبکروزیر که‌ذکرش گذشت(۱)

ابویوسف از آنجا به «قلعهٔ رباح» Clatrava آمدو کلیسای آنجا رابمسجدتبدیل نمودودر آن نمازخوانده‌شد، آنگاه پس‌ازتسخیرچندین قلعه درنواحی طلیطله‌باشبیلیه باز گشت وسال ۵۹۱ رادر آنجا ماند وسال دیگر برشهر طلیطله حمله برد وشکستی سخت بدشمن داد.

درسال سوم نیزبسر زمین مسیحیان حمله برد وبیش‌از گذشتگان، پیش رفت و بشهر اشبیلیه باز آمد. آنگاه بخواهش الفونس قرار داد صلحی برای مدت ده سال درمیان آندو منعقد گشت وابویوسف بمراکش باز گشت (۵۹٤)

ابویوسف راپادشاهی عادل وعاقل نوشته‌اند که پیوسته حامی و سرپرست علم وهنر بود، وبگفتهٔ بعضی «علما را ازآن جهت حراست وحفاظت می‌نمود که خود عالم بود، ومذهب وآداب ورسوم رابدان‌واسطه‌محترم‌می‌داشت که خود متدیّن‌وپارسا بود»(۲)

درآغاز سلطنت خود درپنج نماز پیشنمازی می کرد تاآنکه روزی برای نماز عصر دیر کرد و نزدیك بود نماز مردم قضا شود، مردم هم بانتظار پیشنماز از نماز فراموش کرده بودند، ابویوسف پس ازنماز، مردم‌را سرزنش کرد و گفت: گویا نماز شما برای خاطرما است نه‌خدا! اگرنه چه مانعی داشت که مردی راپیش داشته بااو نماز می‌خواندید.

گویند چون ابوالقاسم بن بقی راقضاوت داد، براوشرط کرد که باید درجائی بدادرسی مشغول باشد که ابویوسف سخنان اورا درموقع دادرسی وحکم دادن بشنود وهمیشه پرده‌ای میان ابویوسف وابویعقوب آویخته بود

ابویوسف دستور داده بود که ماهی دوبار، معتمدین شهروبازار نزد اوآیند تااز بازارها ونرخها ودیگرامور مربوط بآنها پرسش نماید.

۱- ابن‌اثیر تاریخ‌این‌وقعه را، نهم شعبان سال ۵۹۱ می نویسد (کامل ج۹ص۲۳۳)

۲- تاریخ عرب واسلام ص۵۱۲

هر گاه مردم شهری براووارد می‌شدند، پیش از همه چیز از چگونگی رفتار کارمندان وقاضیان وفرمانداران می‌پرسید، وهر گاه مردم از خوبی آنها سخن میگفتند بآنها می گفت: بدانید که شمادر روزقیامت مسئول این گواهی هستید پس مبادا کسی ازشما برخلاف حق گواهی دهد. گاه هم این آیه را برایشان تلاوت می کرد :

«یاایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداءلله ولوعلی أنفسکم اوالوالدین والاقربین» (۱)

مراکشی می‌نویسد: ابویوسف درمراکش بیمارستانی بنا کرد که تصورنمیکنم در دنیا مانندداشته باشد. آنگاه بشرح آن پرداخته است.

در زمان حکومت ابویوسف بود که ابن رشد ابوالولید محمدبن احمدبن محمد شارح و ملخص کتب ارسطو مورد بدگمانی وتکفیر واقع گردید وابو یوسف پس از آنکه ابن رشد رابخواری ازمجلس خود راند، دستور داد کتابهای فلسفی رابسوزانند وتنها کتب طب وحساب، وازنجوم هم آن مقداری که برای شناختن وقت و قبله لازم است نگهداری نمایند

لیکن ابویوسف پس ازباز گشتن بمراکش عاشق ودلباختهٔ فلسفه شد، وابن رشد را ازاندلس بمراکش خواست تاباو نیکی کند و از او معذرت بخواهد. ابن رشد در مراکش بیمار شد ودر سال ٥٩٤ در گذشت، کمی بعد، ابویوسف دراول ماه صفر سال ٥٩٥ بدرود زندگی گفت (۲)

۱- سورهٔ نساء ی۱۳۵ : ای کسانی که ایمان آورده‌اید بپادارندگان داد، وگواهانی برای خدا باشید هرچند علیه خود یاپدر ومادریا خویشانتان باشد

۲- درحضور همین پادشاه، مناظره‌ای میان ابن رشد وابوبکر بن زُهر در گرفت وابن رشد در برتری قرطبه براشبیلیه گفت: نمی‌دانم چه می گوئی جز آنکه هر گاه دانشمندی دراشبیلیه بمیرد وبخواهند کتابهای اورا بفروشند آنها رابقرطبه می برند تاآنجا فروخته شود، وهر گاه مطربی درقرطبه بمیردو بخواهند افزارهای اورا بفروشند، آنهارا باشبیلیه برده آنجامی فروشند. ابویوسف باصلاح الدین ایوّبی وابن باجه نیزمعاصر بوده است

۴- ناصر: ابوعبدالله محمد بن ابی یوسف
۵۹۵ - ۶۱۱ هـ (۱۱۹۸ - ۱۲۱۴ م)

ولادت ناصر درسال ۵۷۶ بود ودر ده سالگی (۵۸۶) ولیعهد پدرشد.

وزرای ناصر:

۱- ابوزید عبدالرحمن بن موسی بن یوجان هنتانی وزیرپدرش.

۲- برادرش ابراهیم بن ابی یوسف که عبدالواحد مراکشی درسال ۶۰۵ (۱۲۰۸م) که ابراهیم والی اشبیله بود بوسیلهٔ محمدبن فضل بحضور او رسید و قصیده‌ای در- مدحش گفت که درآن می گوید:

فکانما حمص(۱) جمالاً سارةٌ　　　و کأنّ ابراهیمَ ابراهیمُ
و أری طلیطلة کهاجر أثرها　　　سیزُ فیها الاَدفونش و هوذمیمُ

مراکشی می گوید: درنوبت دوم که ابراهیم والی اشبیلیه شد، روز آخرذی الحجهٔ سال ۶۱۳ ازاو جدا گشتم و دیگر او را ندیدم تاسال ۶۱۷ که در مصر خبر مرگ او را دریافتم.

۳- ابوعبدالله محمدبن علی بن أبی‌عمران موسی که جدش موسای ضریر(نابینا) جدمادری یوسف بن عبدالمؤمن بود، وعبدالمؤمن دخترش زینب را گرفت وهر گاه از مراکش بیرون می‌رفت اورا جانشین خود می گذاشت.

گویند: ابن تومرت درتینمل بعبدالمؤمن دستور داد دختر موسی رابگیرد.

۴- ابوسعید عثمان بن عبدالله بن ابراهیم بن جامع که جدّش ابراهیم بن جامع اندلسی طلیطلی ازیاران ابن تومرت بود و پسرش ابوالعلاء ادریس بن ابراهیم برای ابویعقوب یوسف بن عبدالمؤمن وزارت کرد، وپسر دیگرش عبدالله بن ابراهیم پدر عثمان درحکومت ابی‌یعقوب حکمران شهرسبته ونواحی آن بود.

منشیان ناصر:

۱- ابوعبدالله محمدبن عبدالرحمن بن عیاش که ازمنشیان پدرش بود.

۱- مراد اشبیلیه است که آن رابحمص شام تشبیه می کردند.

۲ـ ابوالحسن علی بن عیّاش بن عبدالملك بن عیاش که پدرش عیاش بن عبدالملك ازمنشیان عبدالمؤمن وابویعقوب بود.

۳ـ ابوعبدالله محمدبن یَخلفتن.

قضات ناصر:

۱ـ ابوالقاسم احمدبن محمد بن بَقّی قاضی پدرش

۲ـ ابوعبدالله محمدبن مروان که درزمان پدرش قاضی بود وعزل گردید.

۳ـ محمدبن عبدالله بن طاهر ازمردم فاس که خودرا ازفرزندان حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام می‌دانست ودرسال ۵۸۷ھ نزدابویوسف آمد وقدرومنزلتی یافت.

٤ـ ابوعمران موسی بن عیسی بن عمران که پدرش از قضات ابویعقوب بود. مراکشی می گوید: ابوعمران تا امروز که سال ۶۲۱ (۱۲۲٤م) است، قضاوت دارد وخبر مرك یاعزل اورا نشنیده‌ام، ابوعمران از دوستان من است وجز او دوستی ندیدم که ریاست اورا تغییرندهد وعوض نکند.

جنگ «العِقاب»

درسال ۶۰۸ھ (۱۲۱۱م) ناصر برقلعهٔ شَلبَتَرّه[1] Salvatierra حمله برد وآن‌را فتح کرد. درنتیجه الفونس نهم قشتاله، ازبزرگان و دلیران روم وحتی ازخود پاپ کومك خواست ولشکری بسیار عظیم برای جنك بامسلمین فراهم گردید.

ناصر دراول سال ۶۰۹ھ ازاشبیلیه به جَیّان Jaen آمد تا لشکری فراهم نماید الفونس نیزاز شهرطلیطله بالشکری بی‌شمار بیرون آمد وبرقلعهٔ رباح که ابویوسف درجنك باالفونس هشتم آن رابدست آورده بود، دست یافت وچون مردم این قلعه‌را امان داد جمعی ازهمراهان وی بعنوان اعتراض جدا شدند.

ابویوسف ازشهرجیّان بیرون آمدوبالشکرالفونس درجائی بنام «عقاب» نزدیك «حصن سالم» روبروشد، دراین جنك چنانکه نوشته‌اند بیش ازصدهزار مسلمان کشته شد (دوشنبه نیمهٔ ماه صفرسال ۶۰۹ـ۱۲۱۲م)

۱ـ ش بَ تِ ر

الفونس Alfonso از آنجا بر دو شهر بَیّاسه Baeza و اُبدّه Ubeda (۱) حمله برد و در بیاسه جز معدودی بیمار و ناتوان که بمسجد پناه برده بودند نیافت، پس همه را از دم تیغ گذرانید و مسجد را ویران ساخت.

در ابدّه که جمعیتی از فراریان فراهم شده بودند پس از ۱۳ روز محاصره دست بکشتن و اسیر کردن و غنیمت گرفتن باز کرد و زنان و کودکان مسلمان را باسیری برد ناصر پس ازاین شکستها بمراکش بر گشت و در دهم شعبان سال ۶۱۰ (۱۲۱۳م) در گذشت.

۵- مستنصر: ابویعقوب یوسف بن محمد
۶۱۰ - ۶۲۰ ه (۱۲۱۳ - ۱۲۲۳ م)

ابویعقوب در سال ۵۹۴ چهار ماه پیش ازمرگ جدش ابویوسف، متولد گردید و در ۱۶ سالگی بحکومت رسید.

وزرای مستنصر:

۱- ابوسعید عثمان بن جامع که قبلاً وزیر پدرش بود و تا سال ۶۱۵ وزارت داشت

۲- زکریّا بن یحیی بن ابی ابراهیم اسماعیل هزرجی که پس از عزل ابوسعید در سال ۶۱۵ بوزارت رسید.

قاضی مستنصر:

ابوعمران موسی بن عیسی بن عمران، قاضی پدرش.

منشیان مستنصر:

۱- ابوعبدالله بن عیاش، منشی پدر وجدش.

۲- ابوالحسن بن عیاش

۳- ابوعبدالله محمد بن یَخلُفتن فازازی.

۴- ابوجعفر احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن عیاش.

ابویعقوب دوم در ماه شوال (یا ذی القعده) سال ۶۲۰ (۱۲۲۳ م) در گذشت.

۱- میان آن و بیاسه هفت میل راه است

۶- ابومحمد عبدالواحد (عبدالعزیز) بن یوسف بن عبدالمؤمن(۱)
۶۲۰ - ۶۲۱ (۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ م)

ابومحمد پس ازچند ماهی که برسر کار بود مخلوع ومقتول گردید.

۱- یوسف بن عبدالمؤمن پسری بنام عبدالعزیز ، و پسری بنام عبدالواحد داشته وجانشین ابویعقوب دوم معلوم نیست کدام یك بوده است

شهر های مهم اندلس

که در تاریخ ۶۲۱ هجری در تصرف مسلمین بوده است:

حصن بنشکله Pniscola (در ساحل دریای مدیترانه) شهر بلنسیه Valencia شاطبه Jativa جزیرهٔ شُقر Xucar دانیه Denia (در ساحل دریای مدیترانه) مُرسیه Murcia ، غَرناطه granada ، حصن لُورَقه Lorca حصن بَلّس، حصن قُلیَه، شهر بَسته Baza ، وادی آش Guadix ، المَرّیه Almeria ، حصن منکب(۱) Almunecar حصن مالقه Malaga ، جزیرهٔ خضراء Algeciras ، جیان Jaen ، قرطبه Cordova اشبیلیه Sevilla ، شِلب Silves ، لَبْله Niebla ، حصن مارُتلّه Mertola ، طَبیِره Tavira مدینهٔ علیا Almaden ، شَنتَ مَریّه Santa Maria ، شَریش Xeres (Jerez)

ازاین شهرها، شلب واشبیلیه درساحل دریای اطلس، وجزیرهٔ خضراء ، مالقه ، منکب ، المریه ودانیه، درکنار دریای مدیترانه واقع است .

۱- مُنَکّ

شهرهای اندلس

که تاسال ۶۲۱(۱۲۲۴ م)

ازدست مسلمین بیرون رفته بودومسیحیان برآن مسلط شده بودند

الف ـ شهرهای ساحلی دریای مدیترانه درجنوب شرقی :

بَرْشلونه Barcelona طَرّکُونَه Ttrraqona طرطوشه Tortosa .

ب ـ شهرهای غیرساحلی در جنوب شرقی (اراغون (Aragon) :

سَرَقُسطه Saragosa ،لارده Lérida ، اَفراغه Fraga ، قلعهٔ ایّوب Calatayud

ج ـ شهرهای غیر ساحلی درمیان جنوب و غرب (قشتاله Castile):

طليطله Toledo، كونكه Cuenca .أقليج(أقليش) Ucles ، طَلَبيره Talavera،

مَکّاده (مَقوده) Maquada مشريط (مجريط ـ مادريد) Madrid ، وَبْذه Huete ،

آبله Avila ، وشقُوبيه Segovia .

د ـ شهرهای مجاور قشتاله (ليون Leon) :

سَمّورَه Zamora ،(شلمنکه)(شَلَمنقه) Salamanca سِبطاط.وقُلُمريه Coimbra.

هـ ـ شهرهای ساحلی اقيانوس اطلس درطرف مغرب :

اُشبونه Lisbon ، شنترين Santarein ، باجه Beja شَنترَه ، Cintra

شنت ياقو Santiago ، يابره Evora

۷-عادل: ابومحمد عبدالله بن يعقوب منصور

۶۲۱ - ۶۲۴ (۱۲۲۴ - ۱۲۲۶ م)

درسال ٦٢٤،عادل درمراکش کشته شد .

۸- معتصم: يحيى بن محمد بن يعقوب منصور

۶۲۴ - ۶۲۶(۱۲۲۶ - ۱۲۲۸ م)

معتصم درسال ٦٢٦درجنگی خونين درمقابل عمويش ادريس بن منصوردرشذونه

Sidonia شکست خورد .

۹- مأمون : ابو العلاء ادریس بن یعقوب منصور

۶۲۶ - ۶۲۹ (۱۲۲۸ - ۱۲۳۱ م)

ادریس که مأمون لقب داشت، برادر عادل و امیر اشبیلیه بود و بادعای خلافت با برادر زاده‌اش معتصم بن ناصر پیوسته درجنگ بود .

۱۰- رشید: ابو محمد عبدالواحد بن مأمون

۶۳۰ - ۶۴۰ (۱۲۳۲ - ۱۲۴۲ م)

۱۱- معتضد: ابو الحسن علی بن مأمون

۶۴۰ - ۶۴۶ھ (۱۲۴۲ - ۱۲۴۸ م)

معتضد درجنگ با امیر تلمسان Telemcen یحیی بن زیان کشته شد .

۱۲- مرتضی: ابو حفص عمر بن اسحاق بن یوسف بن عبدالمؤمن

۶۴۶ - ۶۶۵ (۱۲۴۸ - ۱۲۶۶ م)

۱۳- واثق: ابو العلاء ادریس بن محمد بن عمر بن عبدالمومن

۶۶۵ - ۶۶۷ (۱۲۶۶ - ۱۲۶۹ م)

ادریس درجنگ با سلاطین اسلامی بنی‌مرین ، در محرم سال ۶۶۸ کشته شد و دولت بنی‌مرین درمراکش ودولت بنی‌احمر درغرناطه آغاز گردید(۱) .

۱- جدول نسب موحدین رادر معجم‌الانساب ص۱۱۵،وطبقات سلاطین اسلام ص۴۲ ملاحظه کنید . بنی‌احمر غرناطه را درسال۶۳۵ بدست آوردند

ملوك‌الطوائف در دورهٔ سوم

۳۴

تاریخ سلاطین دولت بنی هود

در مرسیه Murcia

۶۲۰ - ۶۶۸ (۱۲۲۳ - ۱۲۶۹ م)

درسال ۶۲۰ پس ازمرگ ابویعقوب دوم، عبدالعزیز یا عبدالواحد بر تخت حکومت مغرب نشست تا آنکه کاردولت بنی عبدالمؤمن بآشفتگی وپراکندگی کشیدوابومحمد عبدالله بن یعقوب امیرشرق اندلس قیام کرد وخودرا فرمانروای مرسیه خواندوبناصر ملقب گردیدووسائل حمله کردن برمراکش رافراهم می‌ساخت که‌اهل مغرب عبدالواحد یاعبدالعزیز راخلع کرده کشتند وراه برای عادل هموار گردید.

عادل هم درسال ۶۲۴ کشته شد.

عادل را ازأمرای مرسیه دردوره سوم ملوك‌الطوائف بشمارآورده‌اند که ازسال ۶۲۰ تا ۶۲۱ مرسیه را در دست داشت وپس ازاو بنی‌هود مسلط شدند.

۱ـ متوکل: ابوعبدالله محمدبن‌یوسف بن‌هود جذامی

متوکل ازآشفتگی اوضاع استفاده کرد ودرسال ۶۲۱ برمرسیه مسلط گردید وبنام خلفای عباسی بغداد خطبه خواند ولباس سیاه راشعار قرار داد.

چیزی نگذشت که جیان وقرطبه ومارده وبطلیوس رامسخرساخت.

دراین تاریخ غرناطه نیزاز دست موحدین بیرون رفت واز اندلس فقط‌اشبیلیه وجزیرهٔ خضراء رابدست‌داشتند.

۲ـ واثق: ابوبکرمحمد بن محمد

۶۳۵ - ۶۳۶ (۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ م)

واثق بار دیگر درسال ۶۶۲، ونوبت سوم پیش ازسال ۶۶۸ که مرسیه بدست مسیحیان افتاد وبر آن دست یافت.

۳ـ ضیاء الدوله: عزیز بن عبدالملك بن خطّاب
ازسال ۶۳۶ (۱۲۳۸ م)

۴ـ ابو شمیل زیان بن مردنیش بلنسی
ازسال ۶۳۶ (۱۲۳۸ م)

۵ـ بهاء الدوله: محمد بن هود عموی متوکل
۶۳۸ ـ ۶۶۰ (۱۲۴۰ ـ ۱۲۶۱ م)

۶ـ محمد بن ابی جعفر
ازسال ۶۶۰ (۱۲۶۱ م)

۷ـ عبدالله بن علی بن اشقیلوله
بعد از واثق درنوبت دوم (۱)

۳۵

امرای لبله Niebla

ازحدود ۶۵۰ (۱۲۵۲ م)

۱ـ ابن محفوظ: موسی بن محمد بن نصیر بن محفوظ
درحدود سال ۶۵۰ (۱۲۵۲ م) (۲)

۳۶

امرای بلنسیه Valencia

تاسال ۶۳۶ (۱۲۳۸ م)

۱ـ محمد بن یوسف بن هود امیر مرسیه

۱ـ معجم الانساب ص ۹۳
۲ـ = ص ۹۳

محمد در سال ٦٢٦ بر بلنسیه دست یافت

۲ـ ابو شُمیل: زیان بن فلان بن سعد بن مردنیش

در سال ٦٣٦ بلنسیه از دست مسلمانان بیرون رفت(۱).

۳۷

امرای جزیرهٔ مینورقه Minorca

۶۳۰ - ۶۸۵ (۱۲۳۳ - ۱۲۸۶ م)

۱ـ ابو عثمان: سعید بن حکم قرشی ملقب به «مُجارف» (۲)

۱ـ = ص ۹۳

۲ـ معجم الانساب ص ۹۲

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

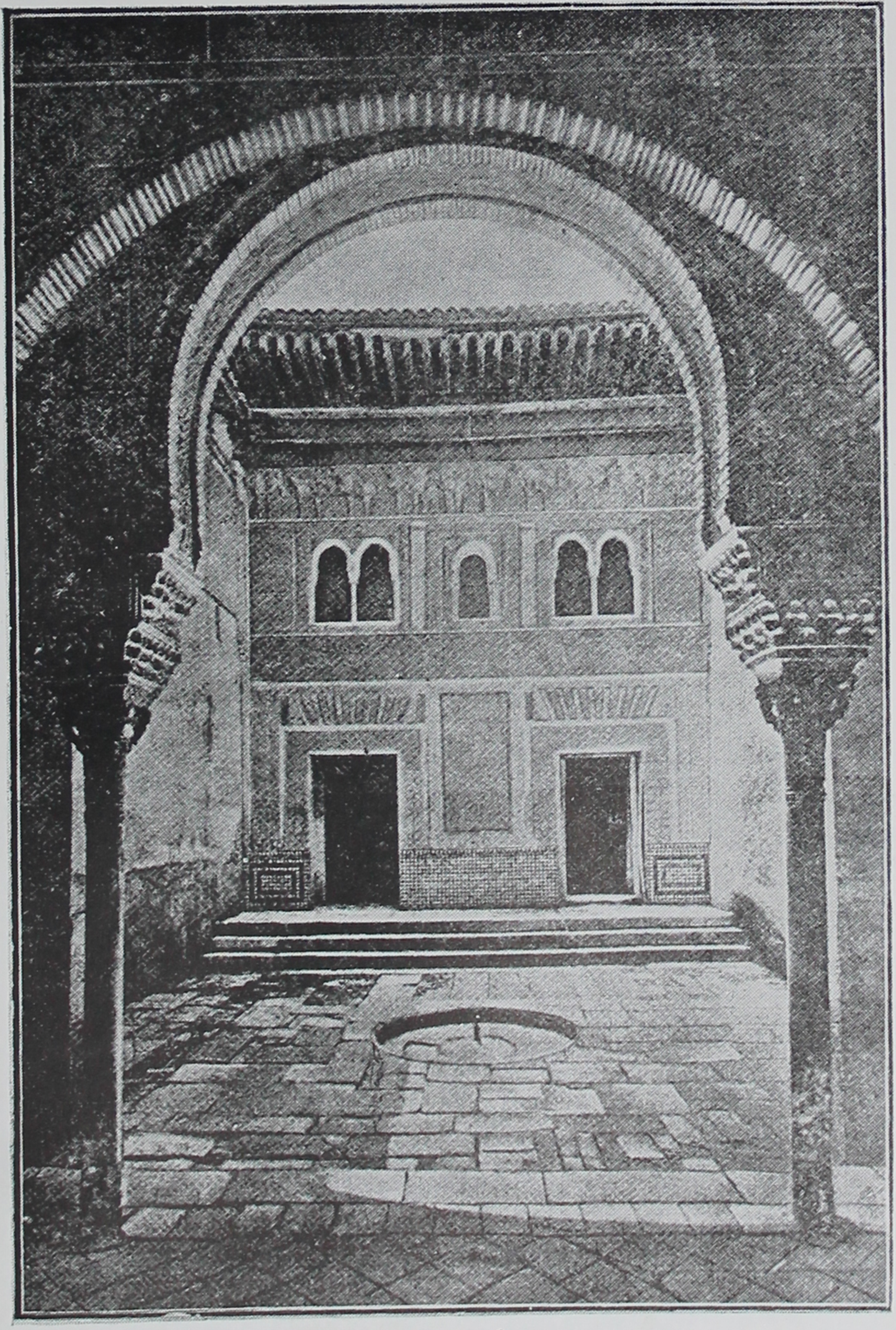

نمای بیرون مسجد کاخ «الحمراء» غرناطه

۳۸
ملوك دولت بنی نصر (بنی احمر)
درغرناطه Granada
۶۲۹ - ۸۹۷ (۱۲۳۱ - ۱۴۹۲ م)

درفاصلهٔ میان مرك ابویعقوب دوم پنجمین پادشاه موحدّین (۶۲۰ ه ۱۲۲۳ م) وازمیان رفتن حکومت اسلامی اندلس (۸۹۷ ه ۱۴۹۲ م) در اسپانیا بعضی دولتهای اسلامی پدید آمده‌اند.

دولت بنی‌هود در مرسیه، ودولت بلنسیه (که گفته شد) نسبةً اهمیتی داشت لیکن هیچکدام بپایهٔ دولت بنی‌نصر نمی‌رسید.

بنی‌نصر که برغرناطه حکومت می کرده‌اند مردمی‌مروّج تمدّن بودندودرباری باشکوه‌داشتندو کاخ‌معروف الحمراء Alhambra ازآثاربرجستهٔ دورهٔ عظمت‌ایشان است. ایشان برای مدتی دورهٔجلال مسلمین اسپانیا راتجدید وعصرباشکوه‌عبدالرحمن سوم را أحیا نمودند، این سلسله مدتی طولانی باعیسویان در زد وخورد بودند ودر مقابل پیشرفت آنها مقاومت‌می کردند تاآنکه درسال۸۹۷پایتخت ایشان شهرغرناطه بدست فردیناند Ferdinand وایزابلا Isabella سقوط کردو بافرارابوعبدالله Boabdil آخرین امیرخاندان بنی‌نصر بافریقا، اسپانیا بکلی ازدست مسلمین بیرون‌رفت.

۱- ابوعبدالله محمد[۱] غالب بن یوسف بن نصر
۶۲۹ - ۶۷۱ (۱۲۳۲ - ۱۲۷۳ م)

محمدبن یوسف معروف به «ابن‌الأحمر» وبرادرش اسماعیل ازمردم اَرجُونه (ازتوابع قرطبه وجیان) واز بنی‌نصر بودند که خود را بصحابی معروف سعدبن عبادهٔ خزرجی انصاری نسبت می‌دادند

چون کار موحدین درافریقا واسپانیا بآشفتگی و اضطراب کشید و محمد بن

یوسف بن هود چنانکه گفتیم بر مرسیه دست یافت (۶۲۱ ه) و بر تمام شرق اندلس مسلّط گردید ، محمدبن یوسف‌بن نصر درمقابل ابن‌هود که داعی‌بنی‌العباس بودمردم‌را بامیرافریقاابوزکریا(۱) دعوت می‌نمود ودرسال ۶۲۹ ازمردم بیعت گرفت ودر سال ۶۳۰ جیان Jaen وشریش Xerez رابدست‌آورد وخویشان وبستگان وی یعنی‌بنی‌نصر وبنی‌أشقیلوله بیاری‌اوبرخاستند .

ابن‌الأحمر درسال ۶۳۱(۱۲۳۳ م) بابنی‌هودبیعت نمود وهنگامی که‌ابومروان باجی ازبیرون رفتن ابن‌هود بمرسیه استفاده کرد وبراشبیلیه حمله برد ، ابن‌الأحمر بااو ازدر صلح درآمد بشرط آنکه دختر خویش راباو دهد، ابن باجی پذیرفت وابن الاحمر درسال ۶۳۲ باشبیلیه درآمد وابن‌باجی را ناگهان کشت واین کار را علی‌بن اشقیلوله انجام داد ، لیکن پس از یکماه اهل اشبیلیه ابن احمر را بیرون کردند وباطاعت ابن‌هود درآمدند .

ابن احمر درسال ۶۳۵ (۱۲۳۷ م) برغرناطـه مسلط گردید و پس ازعلی‌بـن اشقیلوله باین شهر درآمد و کاخ «الحمراء»(۲) را ساخت ، سپس برمالقه دست یافت آنگاه درسال ۶۴۳(۱۲۴۵ م) المریه Almeria را ازدست ابن‌رمیمی وزیر ابن هـود درآورد ودرسال ۶۶۳ (۱۲۶۴ م) اهل لورقه Lorca بااو بیعت کردند .

ابن‌الأحمر درآغاز کار خود علیه‌ابن‌هود با پادشاه قسطیلیه معاهده بست‌وابن هود نیز سی‌قلعه بپادشاه مسیحی داد تااورا درمقابل ابن‌الأحمر کومك نماید .

۱ـ ابوزکریا یحیی ازملوك بنی‌حفص در تونس است . اودر سال ۶۲۵ از فـرمان موحدین بیرون رفته مستقل گردید واعقاب اوتا سال ۹۸۲ (۱۵۷۴ م) که ترکها تونس را فتح کردند ، درتونس Tunisia وبجایه Bougie وقسنطینیه (قُ سَ طِ نِ یَ) حکومت کردند .

۲ـ کاخ «الحمراء» دردامنهٔ قله‌های پر برف رشته کوه نوادا Sierra - Nevada بربالای تپه‌ای درمنتهی‌الیه شهرغرناطه بناشده و برتمام شهر غرناطه وجلگهٔ پهناور باصفای حاصلخیز وگا Vega مشرف ومسلط بوده است

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

فوارهٔ شیران در کاخ «الحمراء»

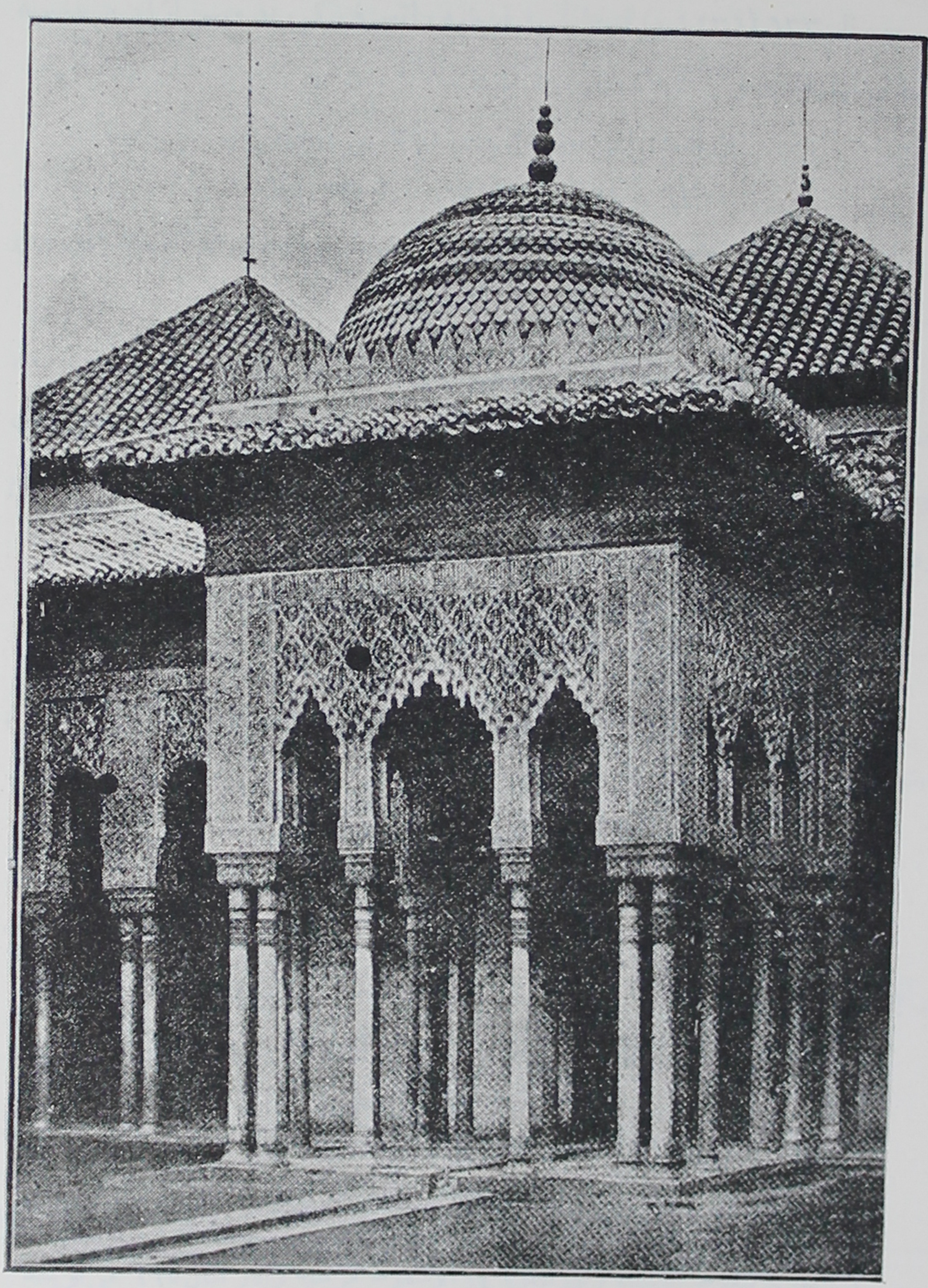

نمای تالار دادگستری در کاخ «الحمراء»

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

درسال ۶۳۳ (۱۲۳۶ م) قسطیلیها قرطبه راتصرف کردند وپس از آن بربلنسیه ومرسیه دست یافتند و آنگاه اشبیلیه را گرفتند(۱)

۲-فقیه: ابوعبدالله محمد[۲] بن محمد
۶۷۱ - ۷۰۱ ه (۱۲۷۳ - ۱۳۰۲ م)

پس ازمرك ابن‌الاحمر درسال ۶۷۱ پسرش محمد دوم بجای اونشست ،اومردی دانشمند وفقیه بود ودر ترویج علم وهنر می کوشید.

درحمله‌ای که درسال ۶۷۱ ازطرف پادشاه قشتاله بغرناطه انجام گرفت محمد برحسب وصیّت پدر از پادشاه مَرینی مغرب یعقوب بن عبدالحق(۴) کـومك خواست یعقوب فرزند خود یوسف را با لشکری بکومك فرستاد. در این جنك محمد فاتح گردید وسردار قشتاله کشته شد.

۳- ابوعبدالله محمد [۳] بن محمد [۲]
۷۰۱ - ۸۰۷ه (۱۳۰۲ - ۱۳۰۹ م)

محمد سوم پادشاه لایقی بود وشورشی که بادست برادرش نصر بپا شد باعث خلع واستعفای او گردید.

۴- ابوالجیوش نصر بن محمد [۲]
۸۰۷ - ۷۱۳ه (۱۳۰۹ - ۱۳۱۴ م)

نصر درمقابل حملات پادشاه قشتاله واراغون Aragon عاجـزشده ملتزم شد، خراجی سالیانه بعهده گرفت ودر سال ۷۱۳ بنفع اسمیل بن فرج از کار بر کنارشد

۵- ابوالولید اسماعیل بن ابی سعید فرج بن اسماعیل بن یوسف بن نصر
نوۀ برادر ابن الاحمر
۷۱۳ - ۷۲۵ ه (۱۳۱۴ - ۱۳۲۵ م)

درحکومت اسماعیل درسال ۷۱۹ (۱۳۱۹م) پادشاه قشتاله که ۲۵ امیر همراهش

۱- مقری سقوط اشبیلیه رادرسال ۶۴۶، وسقوط مرسیه رادر سال ۶۶۵ می نویسد

۲- ابویوسف یعقوب بن عبدالحق از بنومرین از سال ۶۵۶، تا سال ۶۸۵، وپسرش ابویعقوب یوسف بن یعقوب از ۶۸۵ تاسال ۷۰۶ در فاس حکومت کردند، و درسال ۸۳۱ بنی‌وطاس جای آنها راگرفتند. (نفح‌الطیب ج ۱ ص ۴۲۲)

بود بالشکری بیشمار برغرناطه حمله‌ورشد ومسلمانان تصمیم گرفتند ازپادشاه‌مرینی فاس ابوسعید(۱) یاری بخواهند و کسانی نزد وی فرستادند.

ابوسعید درپنجشنبه ۲۰ ربیع‌الاول برای یاری ابوالولید بیرون آمد وروز جنك،باپنج هزارنفر ازدلیران مسلمین بجنك ایستاد.

نوشته‌اند:ازلشکر مسلمین‌بیش ازده یاسیزده‌نفر کشته نشدندبا آنکه ازدشمن بیش ازپنجاه هزارنفر کشته ودر حدود هفت هزارنفر اسیرشدند.

پادشاه قشتاله دون بطره Don Pedro، و۲۵ نفرامیر همگی کشته شدند وزن وفرزندان پادشاه اسیرمسلمین گشتند.

مقری‌می‌نویسد: پوست‌دون بطره‌را کندند وپراز کاه‌بدروازهٔ‌غرناطه آویختند(۲)

۶-ابوعبدالله محمد [۴] بن اسماعیل بن فرج
۷۳۳-۷۲۵ هـ (۱۳۲۵ - ۱۳۳۳ م)

محمد درسال ۷۳۳،جبل‌طارق Gibraltar را ازتصرف مسیحیان خارج‌ساخت وهنگام‌بازگشتن، موردحملهٔ چند نفر که درپشت‌سنگی پنهان شده‌بودند قرار گرفت و کشته شد.

۷-ابوالحجاج یوسف بن اسماعیل
۷۵۵ - ۷۳۳ هـ (۱۳۳۳ - ۱۳۵۴ م)

یوسف پس ازبرادر،حکومت غرناطه را در دست گرفت و مانند اسلاف خویش بترویج علوم وفنون وتشویق دانشمندان وهنرمندان همّت گماشت.

یوسف راپادشاهی داد گر و هنرپرور نوشته‌اند. او در سال ۷۵۵ هنگامی که درمسجد کاخ خود مشغول نماز بود بضرب خنجریکنفر دیوانه کشته شد.

۸- الغنی بالله محمد [۵] بن یوسف
۷۶۰-۷۵۵ هـ(۱۳۵۴ - ۱۳۵۹م)

محمد مانند پدر درترویج علم وادب کوشا بود.

۱- ابوسعید عثمان بن ابی‌العلاء مرینی

۲- نفح‌الطیب ج۱ ص۴۲۵

وزیر او «لسان الدین» از نویسندگان معروف قرن هشتم هجری اندلس نویسندهٔ کتاب «الاحاطه فی اخبار غرناطه» است(۱).

درسال ۷۶۰ هجری درغیبت غنی، برادرش اسماعیل قیام کرد وحکومت رابدست گرفت ، غنی بافریقا رفت ودرفاس اقامت گزید .

۹- ابوالولید اسماعیل [۲] بن یوسف
۷۶۰ - ۷۶۱ھ (۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ م)

اسماعیل دوم بزودی کشته شد وابوسعید جای اورا گرفت .

۱۰- ابوسعیدمحمد [۶] بن اسماعیل بن محمد بن فرج بن اسماعیل
۷۶۱ - ۷۶۳ھ (۱۳۶۰ - ۱۳۶۲ م)

ابوسعید علیه اسماعیل بن یوسف قیام کرد واو را کشت ، آنگاه در آخر کار خود مجبور بفرار گردید و بپادشاه قسطیلیه(۲) پناهنده شد ، او هم بطمع جواهرات ابوسعید، اورا کشت .

الغنی بالله محمد [۵] بن یوسف درنوبت دوم
۷۶۳-۷۹۳ھ (۱۳۶۲ - ۱۳۹۱ م)

چون ابوسعد کشته شد، غنی بغرناطه بازگشت ومورد استقبال گرم مردم غرناطه واقع گردید وسی سال حکومت جدید او بآرامش و ترویج علم وهنر بر گزار شد و در سال ۷۹۳ در گذشت .

۱- لسان الدین محمد بن عبدالله بن سعید بن عبدالله قرطبی مشهور به « ابن الخطیب » درسال ۷۱۳ درشهر لوشه Loja نزدیك غرناطه متولد گردید وپس ازتحصیل ادب وطب ومنطق وحساب وفلسفه وفقه، چندی وزیر ابوالحجاج یوسف بن ابی ایوب، وسپس وزیر پسرش محمد بود ودرسال ۷۷۶ دراثرسعایت حسد ورزان بزندقه متهم گردید وزندانی شد. اورا درزندان خفه کردند وپس ازدفن بدنش رااز قبردرآوردند وسوختند . کتاب «طرفة العصر فی دولة بنی نصر» ۳ مجلد ازتألیفات اواست

۲- پیر Pierre

۱۱ - ابوالحجاج یوسف [۲] بن محمد [۵]
۷۹۳-۷۹۷ هـ (۱۳۹۱ - ۱۳۹۴ م)(۱)

۱۲-المستعین محمد [۷] بن یوسف [۲]
۷۹۷ - ۸۱۰هـ (۱۳۹۴ - ۱۴۰۷ م) (۲)

مستعین برخلاف وصیت پدر که پسر بزرك خود یوسف رابجانشینی بر گزیده بود، پادشاهی غرناطه رابدست گرفت وبرادرخودرا زندانی کرد لیکن پس ازمرك محمد نوبت یوسف زندانی رسید.

۱۳ - ابوالحجاج یوسف [۳] بن یوسف
۸۱۰ - ۸۲۰هـ (۱۴۰۷ - ۱۴۱۷ م)(۳)

یوسف پس ازمرك برادر، اززندان بتخت خلافت منتقل شد و در مدت ده سال سلطنت خویش باپادشاه قشتاله روابط حسنه‌ای داشت ومیان دو دولت صلح وآرامش برقرار بود.

۱۴- متمسك محمد [۷] بن یوسف [۳]
۸۲۰ - ۸۳۱هـ (۱۴۱۷ - ۱۴۳۷م)

مردم تکبروخوی تند اورا تحمل نکرده ازغرناطه بیرونش کردند.

۱۵ - محمد [۹] صغیر بن نصر بن محمد [۶]
۸۳۱ - ۸۳۳ (۱۴۲۷-۱۴۲۹م)

- محمد [۸] بن یوسف [۳] درنوبت دوم.

۸۳۳ - ۸۳۵هـ (۱۴۲۹ - ۱۴۳۲ م)

۱۶ - ابوالحجاج یوسف [۴] بن محمد [۶]
درسال ۸۳۵ (۱۴۳۲ م)

- محمد [۸] بن یوسف [۳] درنوبت سوم

۸۳۵-۸۴۸(۱۴۳۲-۱۴۴۴)

۱- بگفتهٔ طبقات سلاطین اسلام: تا۷۹۴ (۱۳۹۲ م)

۲- بگفتهٔ طبقات سلاطین اسلام: ۷۹۴-۸۱۰هـ (۱۳۹۲-۱۴۰۷ م)

۳- بگفتهٔ بعضی مورخین: ۸۱۱-۸۲۷ هـ (۱۴۰۸-۱۴۲۳ م)

۱۷-احنف: محمد [۱۰] بن عثمان بن یوسف [۳]

۸۴۸ - ۸۴۹ (۱۴۴۴ - ۱۴۴۵ م)

۱۸-مستعین: سعد بن علی بن یوسف [۳]

۸۴۹ - ۸۵۰ ﻫ (۱۴۴۵ - ۱۴۴۶م)

- محمد [۱۰] بن عثمان بار دیگر

۸۵۰ - ۸۵۷ (۱۴۴۶ - ۱۴۵۳ م)

- سعد بن علی بن یوسف بار دیگر

۸۵۷ - ۸۶۶ (۱۴۵۳ - ۱۴۶۱ م)

۱۹- ابو الحسن: علی بن سعد بن علی بن یوسف [۳]

۸۶۶ - ۸۸۷ (-۱۴۶۱ - ۱۴۸۲)

درسال ۸۷۴ﻫ (۱۴۶۹ م) فردیناند پادشاه اراگون با ایزابلا ملکهٔ قشتاله ازدواج کرد وهردونفربا وحدت نظربرای پایان دادن بحکومت اسلامی غرناطه کمر بستند، فقط قرارداد صلحی که پدر ابوالحسن بسته بود، مانع اقدام آنها بود تاآنکه مدت قرارداد بپایان رسید وابوالحسن هم ازپرداختن ۱۲ هزار دینار که پدرش تعهد کرده بود بپادشاه قشتاله بپردازد، امتناع ورزید وبفرستادهٔ فردیناند گفت: «بشاه خود بگو: پادشاهان خراج گذار مردند واکنون ضرابخانه های ما بجای دینار طلا سرنیزه سکه می‌زنند».

قسطیلیها درابتدا بشهر «الحمّه Alhama» که تاغرناطه ۱۵ فرسخ فاصله دارد حمله بردند وآنرا باخاك یکسان کردند (۸۷۷ ﻫ فوریه ۱۴۸۲ م) وحتی زنان و کودکان پناهندهٔ بمساجد راهم کشتند.

ابوالحسن دوبار بقصد پس گرفتن این شهرحمله برد و در دفعهٔ دوم نزدیك بود شهررا بتصرف آورد که خبررسید پسرش ابوعبدالله محمد [۱۱] در غرناطه دست بشورش زده است.

این پسر از عایشه دختر عموی ابوالحسن بود که از دوستی سرشار ابوالحسن نسبت بزن دیگرش که دختر یکی از مسیحیان بود، بخشم آمده پسر خود را علیه شوهرش بشورش وادار نمود.

ابوالحسن خودرا بغرناطه رسانید وپس ازنبرد خونینی، پدروپسر صلح کردند.

ابوالحسن اگرچه لَوْشه Loja را ازمحاصره درآورد ولی چون اطلاع یافت که پسرش «الحمه» وغرناطه‌را گرفته،ناچار به مالقه Malaga که‌حکومت آن‌با برادرش محمّدبن سعد بود رفت وفقط شهر های وادی‌آش Guadix و بَسته Baza در دست او مانده بود.

فردیناند وأیزابلا برای جبران شکست لَوشه Loja بمالقه حمله‌بردندودست بکشتار وغارت وسوزانیدن‌وربودن دراز کردند(۱).

۲۰ - ابوعبدالله محمد [۱۱] بن‌علی
۸۸۷ - ۸۸۸ (۱۴۸۲ - ۱۴۸۳ م)

حکومت محمد طولی نکشید و در حمله‌ای که برلوسنا Lucena برد بدست قشتالیها دستگیرشد.

ابوالحسن علی بن سعددرنوبت دوم
۸۸۸ - ۸۹۰ (۱۴۸۳ - ۱۴۸۵ م)

ابوالحسن پس از گرفتاری پسرش بدست مسیحیان قشتاله دیگربار بحکومت رسید.

۲۱ - محمد [۱۲] بن‌سعد
۸۹۰ - ۸۹۱ (۱۴۸۵ - ۱۴۸۶ م)

محمد دوازدهم پس از کناره گیری برادرش علی بن سعدحکومت غرناطه را بدست گرفت(۲).

۱- تاریخ عرب واسلام ص۵۲۳-۵۲۵

۲- علی بن سعد پس از کناره گیری،باافراد خانواده‌اش به اِلبیره Alvira وپس از چندی به‌حصن مُنکب Almunecar رفت وهمانجا مرد

ابوعبدالله که درحملهٔ بر لُوسِنا Lucena گرفتارشده وشخصی ضعیف و بی اراده بود، پس از آنکه اطمینان خاطر فردیناند وایزابلا را جلب کرد بالشکر ووسائل کافی روانهٔ غرناطه شد وبا کومك مردم قشتاله و جمعی از مردم غرناطه که مادرش عایشه آنها رابا پول تحریك کرده بود، جنك وانقلاب داخلی غرناطه را دوباره براه انداخت وناحیهٔ «البیّازین» Albaicin واقع دربیرون غرناطه را تصرف نمود.

زغل باو پیشنهاد کرد که بجای همکاری بادشمن شریك درسلطنت باشد و در قلع وقمع دشمن بایکدیگر همکاری نمایند لیکن پیشنهاد زغل رد شد ومردم قشتاله اختلاف آندو را غنیمت شمرده، شهرهائی ازجمله اِلبیره و رُنده Ronda را تصرف کردند.

شهرلوشه نیزدر سال ۸۹۱، مالقه درسال ۸۹۲ بتصرف آنها درآمد.

فردیناند برخلاف عهد وپیمان خود مردم مالقه رافراوان زجر و شکنجه داد وجمعی راآواره ساخت.

در این موقع فقط شهر های المرّیه Almeria و بَستَه Baza وچند شهر دیگر درتصرف زغل باقی مانده بود.

فردیناند باابوعبدالله قرار گذاشته بود که هرشهری راتصرف کند، باووا گذارد فردیناند برشهر بسته حمله برد ودرنتیجهٔ پافشاری دوطرف، شهر گرفتارقحطی ودرآخر تسلیم گردید.

فردیناند وایزابلا اینجا نیزبرخلاف پیمان خویش مردم را ازخانه‌هاشان بیرون کرده وهرچه داشتند بغارت بردند.

زغل که تااین تاریخ مردانه می‌جنگید ناچار تسلیم گردید (۸۹۲) فردیناند ناحیه‌ای راباو واگذاشت وسال بعد بافریقا تبعید گردید.

ابوعبدالله محمد [۱۱] بن‌علی درنوبت دوم

۸۹۲ - ۸۹۷ (۱۴۸۶ - ۱۴۹۱ م)

هنوز غرناطه درتصرف مسلمین بود وابوعبدالله که تاحدّی بعهد شکنی و سوء نیت فردیناند پی‌برده بود، پس‌ازتسلیم شدن زغل درمقابل دشمن ایستادگی کرد.

فردیناند بغرناطه حمله برد واطراف آن را طعمهٔ آتش وتیغ ساخت و بقرطبه باز گشت ،

موسی‌سردار رشید اسلامی‌ابوعبدالله رانیز آمادهٔ جهاد ساخت وبایکدیگردست بکارشدند .

دربهار سال بعد لشکری مرکب از چهل هزار پیاده وده هزار سوار بغرناطه حمله آوردند ودست بقتل وغارت گشودند . خرمنها ودرختان میوه و خانه‌ها راآتش زدند وبیچارگان راحتی بدست وپا بریدن شکنجه دادند .

فردیناند که پایداری مسلمانان رامشاهده کرد وراهی برای سقوط غرناطه‌پیدا نمی کرد باکمال بی‌رحمی، راه خوارو باررا برمردم شهربست .

شهرغرناطه دراول سال۸۹۸ (۱۴۹۲ م) تسلیم شد وپیمان صلحی میان‌مسلمین وپادشاه مسیحی منعقد گردید(۱) :

«شخص پادشاه ، سران سپاه ، تمام وزرا و مشایخ و عموم مردم بایستی نسبت بپادشاه وملکه قسطیلیه قسم اطاعت وفرمانبرداری بخورند .

مقداری ازاراضی «البشارات» Alpujarras (۲) به‌بوعبدل(۳) داده خواهدشد.

عموم مسلمانان از کوچك وبزرك در امان خواهند بود و کسی متعرض جان ، مال ، اسلحه ، اسبان ومذهب وآزادی آنها نخواهد شد .

مساجد وابنیهٔ مقدسهٔ اسلامی مصون خواهد بود .

موذن بربالای مناره‌ها اذان خواهد گفت و کسی مانع وی نخواهد بود .

زبان ، لباس ، اخلاق و آداب و رسوم مسلمانان کماکان باقی خواهند ماند .

فقها ومقنّنین‌اسلامی، قوانین وفقه اسلامی رانسبت بمسلمین اجرا خواهدنمود.

دعاوی بین مسلمانان و مسیحیان درمحاضر مختلط از علمای روحانی مسیحی ومسلمان فیصله خواهد شد .

مالیات مسلمانان همان خواهد بود که بسلاطین خود می‌پرداخته‌اند و چیزی

۱- ر ک نفح‌الطیب .2 ج ۶ ص ۲۷۷

۲- شهرهای کوهستانی شرق اندلس

۳- ابوعبدالله محمد [۱۱] بن علی

بیش از آن گرفته نخواهد شد.

مسیحیان حق ندارند بزور بخانهٔ مسلمانان داخل شوند و یا بطریقی بدانان توهینی وارد آورند.

کلیهٔ اسرای اسلامی آزاد خواهند شد

کلیهٔ مسلمانانی که مایل بمسافرت بافریقا می‌باشند می‌توانند در ظرف مدت معیّنی با کشتیهای قسطیلیها مسافرت نمایند و از آنها چیزی بجز کرایهٔ کشتی گرفته نخواهد شد، و پس از آن تاریخ هم مهاجرت مسلمانان بافریقا آزاد خواهد بود مشروط بر آنکه علاوه بر کرایهٔ کشتی، یك عشر اموالی را که باخود می‌برند بدولت قسطیلیه واگذار کنند.

احدی بجرم گناه دیگران مجازات نخواهد شد.

هر مرد یا زن مسیحی که قبلاً اسلام آورده است مجبور نخواهد بود که اسلام را رها کند و بمذهب سابق خود بر گردد.

هر مسلمانی که بخواهد بدین مسیحی بگرود، باو چند روزی مهلت داده خواهد شد که کاملاً این تصمیم را غور کند و پس از آن یك کشیش مسیحی و یکنفر فقیه اسلامی در حضور یکدیگر از او سؤال خواهند کرد که بکدام مذهب مایل است، هرگاه بمذهب مسیح اظهار تمایل کرد مختار خواهد بود.

سربازان مسیحی نمی‌توانند جبراً شب را در خانهٔ مسلمانان بسر برند و هیچ مسلمان را نمی‌توان از خانهٔ خود قهراً بیرون آورد.

مسلمانانی که در میان مسیحیان بسر می‌برند یا از محلهای آنان مسافرت کنند، از هر گونه تعرّض و آزار و اذیّت بمال و جان خود مصون خواهند بود.

مسلمانان علامت و نشان مخصوصی چنانکه یهودیان دارند نخواهند داشت»(۵)

موسی که دروغ بودن این و عده‌ها و التزامها را نیك می‌دانست با تسلیم شهر مخالف بود و مرگ را بر تحمّل خواری ترجیح می‌داد.

لیکن بحرف او گوش ندادند و او هم پر از خشم و ناراحتی بر اسب خویش سوار

۱ـ نقل از کتاب تاریخ عرب و اسلام ص ۵۲۹

شدوازدروازهٔ البیره بیرون رفت. وبگفتهٔ بعضی پس ازجنگیدن بایکدسته‌ازجنگجویان مسیحی که دربیرون‌شهر براوتاختند واسب اورا پی کردند، خودرادر رودخانه‌انداخت وغرق شد.

ابوعبدالله چون پس ازتسلیم غرناطه ازشهر بیرون رفت، نگاه حسرت‌آمیزی بخاك اندلس انداخت و گریست ، مادرش گفت :

ابك مثل النّساء ملكاً مضاعاً لم تحافظ علیه مثل الرّجال

ابوعبدالله چندی درتبعید گاه اسپانیا بسربرد، آنگاه‌بافریقا تبعید گردید ودر سال ۹۴۰ (۱۵۳۸ م) درفاس Fez در گذشت .

مسیحیان بهیچیك ازمواد‌عهدنامه عمل نکردند ومسلمانان اندلس ازفردیناند وایزابلا، و کزیمنس Ximenes و فیلیپ دوم، وپسر شارل پنجم، وفلیپ سوم رنجها و شکنجه‌های بسیار دیدند وقربانیهای فراوان دادند وهیچیك از شورشهای آنها به ـ نتیجه نرسید .

مسلمین‌را ازسال۱۴۹۹ مجبور کردند که کیش مسیحی‌را اختیارنمایند وسپس ببهانهٔ نفاق، آنها را بمحکمهٔ تفتیش عقائد کشانیدند . این محکمه اول بار در سال ۱۲۹۰ درقشتاله Castilla تشکیل گردید، و درسال ۱۴۸۰ فردیناند و ایزابلا آنرا تجدید کردند، ودرسال ۱۴۸۱ چنانکه نوشته‌اند، تقریباً سه هزاربحکم این محکمه سوخته شدند، و۱۳هزارنفر بمجازاتهای دیگری رسیدند . لیکن چون سوزانیدن‌همهٔ مسلمانان کار دشواری بود حکم اخراج آنان ازاندلس صادر گردید .

اسقف اعظم طُلیطُله : کزیمنس Ximenes رأی داد که همهٔ اعرب غیرمسیحی را بازن وفرزند از دم شمشیر بگذرانند و اوست که پس از فتح غرناطه هشتاد هزار جلد کتاب را ازمسلمین آتش زد .

راهبی بلدانام Bleda گفت : شاید اعراب مسیحی شده هم در اظهار مسیحیت منافق باشند پس باید همه را کشت تاخدا روز حساب ، بهشتی ودوزخی را ازهم جدا کند ، این حکم را حکومت وقت اجرانکرد ودر سال ۱۶۱۰ م فلیپ‌دوم حکم‌بیرون رفتن مسلمین‌ازکشور راصادر نمود .

بلدامی گوید: سه‌قسمت جمعیت مسلمین در بین راه بقتل رسیدند و در یکی از مهاجرتها که صدوچهل هزار نفر مسلمان بطرف افریقا می‌رفتند، صد هزار نفر آنان کشته شدند. بهرصورت درظرف چندماه، بیش ازیك ملیون مسلمان ازاندلس بیرون رفتند ومطابق تخمین سدیلو Sedillot، ازفتح فردیناند(۱۴۹۲) تازمان اخراج مسلمین (۱۶۱۰) ۳ملیون نفراز مردم کشور کاسته شد.

گوستاولوبون فرانسوی می گوید:

شاید تاکنون هیچیك ازبیرحمترین ووحشی‌ترین کشور گیران عالم، دامن خود را آلوده بچنین لکهٔ قتل عامی نکرده باشند.

ونیز درمقام اظهار تأسف می گوید:

عدهٔ نفوس طلیطله که در دورهٔ مسلمین بالغ بردویست هزار نفر بود، اکنون (سال ۱۸۸٤ میلادی) تمام آن زیاده از۱۷ هزار نفر نمی‌باشد، ودرقرطبه که یك‌ملیون نفوس بود فعلاً بچهل ودوهزار نفرتقلیل یافته است، واز۱۵۰ شهری که در شلمنقه Salamanca آباد بوده، گمان نمی‌رود بیش‌از۱۳ شهرباقی مانده باشد.

درجای دیگر می گوید.

انحطاط اندلس بعد ازاخراج عرب باندازه‌ای شدید بود که‌شاید درتمام صفحات تاریخ، قومی بطور نمونه پیدا نشود که باین سرعت تا این درجه انحطاط پیدا کرده باشد، علوم وفنون، فلاحت و زراعت، حرفت و بالاخره همه آنچیزهائیکه اسباب ترقی یك کشور است، دفعةً ازنظرهاغایب گردید، کارخانه‌های بزرك بسته شد، امور زراعتی یکسره مختل گردید، اراضی حاصلخیزی که بود تمام بائرماند، قهراً شهرها هم که بدون زراعت وحرفت معمور وآباد نمی‌ماند روبخرابی نهاد،

شمارهٔ نفوس مادرید که بالغ برچهارصد هزارنفر بوده، بدویست هزارنفر تقلیل یافت. دراشبیلیه که دردولت‌عرب ۱۶۰۰ کارخانه دائر بوده ویکصدوسی‌هزارکارگر درآنها کار می کردند، منحصربه ۳۰۰ کارخانه گردید وبموجب اطلاعی که از طرف هیئت مقننه بفلیپ چهارم رسیده، معلوم می شود که شمارهٔ نفوس آن بیك چهارم رسیده بود.

درطلیطله که ۵۰ کارخانۀ پارچه بافی وجود داشت، فقط ۱۳ کارخانه باقی‌مانده و کارخانه‌هائی هم که مخصوص بافتن پارچه‌های ابریشمی بود و چهل هزارنفر کارگر در آنها کار می کردند بکلی بسته شده وبقیۀ شهرها هم همینطور رو بخرابی وویرانی نهاد، ومثل قرطبه Cordova وسقوبیه Segovia و بُرغُش Burgos شهرهای بزرك نامی، صورت یك ویرانه‌ای بخود گرفته .... وبالاخره تااین درجه پیشه وهنر نکث پیدانمود که دراوایل قرن ۱۸ در سقوبیه یك کارخانۀ پارچه بافی تأسیس گردید و چون از صنعتگران قدیم یکنفرهم آنوقت باقی نمانده بود، ناچار شده که ازهلند آدم بیاورند. درجای دیگر می‌نویسد :

کامپومانس Campomans یکی از نویسندگان اسپانیا می نویسد که: تاسال ۱۷۷۶ درتمام کشور یکنفر شیمی‌دان یافت نمی‌شد که ازعهدۀ ساختن دواهای خیلی ساده بیرون آید، ویایکنفر آدمی که بتواند یك کشتی معمولی‌را تعمیر کند، یا لااقل ازعهدۀ ساختن بادبان آن برآید ، بدست نمی‌آمد .

فهرست سلاطین بنی نصر

که از سال ۶۲۹ - تا سال ۸۹۷ (۱۲۳۱-۱۴۹۱ م)

درغرناطه حکومت کرده‌اند:

۱- غالب : ابوعبدالله محمد [۱] بن یوسف بن نصر

۶۲۹ - ۶۷۱ه ۱۲۳۲ - ۱۲۷۳ م

۲- فقیه : ابوعبدالله محمد [۲] بن محمد [۱]

۶۷۱ - ۷۰۱ه ۱۲۷۳ - ۱۳۰۲ م

۳- مخلوع : ابوعبدالله محمد [۳] بن محمد [۲]

۷۰۱ - ۷۰۸ه ۱۳۰۲ - ۱۳۰۹م

۴- ابوالجیوش : نصر بن محمد [۲]

۷۰۸ - ۷۱۳ه ۱۳۰۹ - ۱۳۱۴م

۵- ابوالولید : اسماعیل [۱] بن فرج بن اسماعیل بن یوسف بن نصر

۷۱۳ - ۷۲۵ه ۱۳۱۴ - ۱۳۲۵م

۶- محمد [۴] بن اسماعیل بن فرج

۷۲۵ - ۷۳۳ه ۱۳۲۵ - ۱۳۳۳م

۷- ابوالحجاج : یوسف [۱] بن اسماعیل بن فرج

۷۳۳ - ۷۵۵ه - ۱۳۳۳ - ۱۳۵۴م

۸- غنی : محمد [۵] بن یوسف بن اسماعیل بن فرج

۷۵۵ - ۷۶۰ه ۱۳۵۴ه ۱۳۵۹م

۹- ابوالولید : اسماعیل [۲] بن یوسف بن اسماعیل بن فرج

۷۶۰ - ۷۶۱ه ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰م

۱۰- ابوسعید : محمد [۶] بن اسماعیل بن محمد بن فرج

۷۶۱ - ۷۶۳ه ۱۳۶۰ - ۱۳۶۲م

ـ غنی : محمد [٥] بن یوسف درنوبت دوم
۷٦۳ ـ ۷۹۳هـ ۱۳٦۲ ـ ۱۳۹۱م

۱۱ـ ابوالحجّاج : یوسف [۲] بن محمد [٥]
۷۹۳ ـ ۷۹۷هـ ۱۳۹۱ ـ ۱۳۹٤م (۱)

۱۲ـ مستعین : محمد [۷] بن یوسف [۲]
۷۹۷ ـ ۸۱۰هـ ۱۳۹٤ ـ ۱٤۰۷م (۲)

۱۳ـ ابوالحجاج : یوسف ناصر بن یوسف [۲]
۸۱۰ ـ ۸۲۰هـ ۱٤۰۷ ـ ۱٤۱۷م

۱٤ـ متمسّك : محمد [۸] بن یوسف [۳]
۸۲۰ ـ ۸۳۱هـ ۱٤۱۷ ـ ۱٤۲۷م

۱٥ـ صغیر: محمد [۹] بن نصر بن اسماعیل [۲]
۸۳۱ ـ ۸۳۳هـ ۱٤۲۷ ـ ۱٤۲۹م

ـ متمسك : محمد [۸] بن بوسف [۳] درنوبت دوم
۸۳۳ ـ ۸۳٥هـ ۱٤۲۹ ـ ۱٤۳۲م

۱٦ـ ابوالحجاج : یوسف [٤] بن محمد [٦] ازسال
۸۳٥هـ ۱٤۳۲م

ـ متمسك : محمد [۸] درنوبت سوم
۸۳٥ ـ ۸٤۸هـ ۱٤۳۲ ـ ۱٤٤٤م

۱۷ـ احنف : محمد [۱۰] بن عثمان بن یوسف [۳]
۸٤۸ ـ ۸٤۹هـ ۱٤٤٤ ـ ۱٤٤٥م

۱۸ـ مستعین : سعد بن علی بن یوسف [۲]
۸٤۹ ـ ۸٥۰هـ ۱٤٤٥ ـ ۱٤٤٦م

ـ احنف : محمد [۱۰] بن عثمان بن یوسف درنوبت دوم
۸٥۰ ـ ۸٥۷هـ ۱٤٤٦ ـ ۱٤٥۳م

۱ـ بقولی ازسال ۷۹۳ تاسال ۷۹٤ (۱۳۹۱ ـ ۱۳۹۲ م)
۲ـ بقولي ازسال ۷۹٤ تاسال ۸۱۰ (۱۳۹۲ ـ ۱٤۰۷ م)

ـ مستعين : سعدبن علی‌بن یوسف [٢] درنوبت دوم

٨٥٧ ـ ٨٦٦هـ ١٤٥٣ ـ ١٤٦١م

١٩ـ ابوالحسن : علی‌بن سعدبن علی‌بن یوسف [٢]

٨٦٦ ـ ٨٨٧هـ ١٤٦١ ـ ١٤٨٢م

٢٠ـ ابوعبدالله : محمد [١١] بن علی بن سعدبن علی‌بن یوسف [٢]

٨٨٧ ـ ٨٨٨هـ ١٤٨٢ ـ ١٤٨٣م

ـ ابوالحسن : علی‌بن سعددرنوبت دوم

٨٨٨ ـ ٨٩٠هـ ١٤٨٣ ـ ١٤٨٥م

٢١ـ محمد [١٢] بن سعدبن علی‌بن یوسف [٢]

٨٩٠ ـ ٨٩٢هـ ١٤٨٥ ـ ١٤٨٦م

ـ محمد [١١] بن علی درنوبت دوم

٨٩٢ ـ ٨٩٧هـ ١٤٨٦ ـ ١٤٩٢ م(١)

١ـ معجم الانساب ص٩٣-٩٥

تعلیقات :

ص۱ س۱ : اندلس.

اصل کلمهٔ Andalus که‌تعبیر دیگری است از Ândalusia و نام اسپانیای اسلامی است ، بخوبی دانسته نیست ، برخی‌چنین گفته‌اند که از Vandalitia یا Vandalucia یعنی سرزمین واندالها Vandals مشتق شده‌است ، و برخی‌دیگر، آن را افسانه‌دانسته اند ، مانند آنچه‌مقّری‌از ابن‌سعید نقل‌می کند که: «اندلس» را بنام **اندلس** بن طوبال ابن‌یافث (بگفتهٔ ابن غالب : **اندلس** بن‌یافث) بن نوح که‌در آنجا فرود آمد ،نامیده‌اند همانطوریکه برادرش: **سبت** بن یافث درجائی فرود آمد که بنام او«سبته»نامیده‌شد .

افسانه‌ای دربارهٔ اندلس نوشته‌اند که :

درآغاز خلقت که خدای متعال نیک وبد را در میان کشورها تقسیم می کرد ، هر کشوری می‌توانست پنج چیز بخواهد تابوی داده شود ، اندلس هم پنج چیز آرزو کرد :

آسمانی صاف وروشن ، دریائی قشنك وپر ازماهی ، میوه هائی شیرین و زنانی زیبا ، این چهار آرزویش برآورده شد ، اما خواستهٔ پنجم که « دولتی خوب » باشد ، رد شد ، چه در آن صورت ، بهشت که نباید دراین‌جهان باشد ، در روی زمین بوجود خواهد آمد .

ابن خلدون : ولی‌الدین عبدالرحمن بن محمدبن محمد بن محمد بن حسن بن جابر بن محمدبن ابراهیم بن عبدالرحمن بن خلدون که خود ازدانشمندان بنام‌اندلس ودر سال۷۳۲ هجری (۲۷مه ۱۳۳۲ میلادی) درخانواده‌ای اندلسی که دراواسط قرن هفتم‌هجری‌از اندلس بتونس‌مهاجرت کرده‌بودند ، در **تونس** تولد یافته و تا ۲۰ سالگی در آن شهربسر برده و پس ازهشت سال اقامت درفاس ، ازراه‌سبته وجبل‌طارق‌رهسپار اندلس شده است ،

دربارهٔ «موشّحات وازجال اندلس» می گوید که :

مخترع این فن در اندلس ، مقدّم بن معافر فریری از شعرای امیر عبدالله بن محمد مروانی بوده و این شیوه را اول بار ابوعبدالله احمد بن عبدربه صاحب کتاب «العقدالفرید» از وی تقلید کرده است .

ابن خَفاجه : ابواسحق ابراهیم بن ابی الفتح بن عبدالله بن خفاجه ، شاعر وادیب اندلسی متوفای سال ۵۳۳ در وصف اندلس گفته است :

یا اهل اندلس لله درّکم — ماء وظل وانهار واشجارُ
ماجنة الخلد الافی دیارکم — ولو تخیّرت،هذا کنت اختارُ
لاتحسبوا بعدذا ان تدخلو اسقراً — فلیس تدخل بعدالجنة النارُ

کلمهٔ «اندلس» را در زبان عرب : بفتح همزه وسکون نون وفتح یا ضمّ دال و ضمّ لام ضبط کرده‌اند .

(معجم البلدان. مراصدالاطلاع ـ وفیات الاعیان ج۱ص۴۰)

استعمال این کلمه درزبان‌عرب باالف ولام است مگردریك شعر که باینصورت نقل شده است :

سألت القوم عن انس فقالوا — باندلس ، و اندلس بعیدُ

ازدانشمندان ورجال معروف اندلس ، آنکه بیش از دیگران «اندلسی» شهرت یافته است :

ابن‌عبدربه : ابوعمرو احمدبن محمد بن عبدربه بن حبیب‌بن حُدَیر بن سالم قرطبی **اندلسی** است که مردی دانشمند وشاعر وادیب بود و مذهب مالکی داشت و کتاب معروف وی «العقدالفرید» از کتابهای بسیار معروف ومفید است ، ابن‌عبدربه درسال ۳۲۸ درقرطبه در گذشت ودر مقبرهٔ بنی‌العباس دفن شد.

(رك وفیات الاعیان ج۱ ص۹۴ رقم۴۵)

درتاریخ اندلس کتابها نوشته شده ، اما پرچمدارتاریخ دراندلس(بگفتهٔ ابن ـ خلکان) ابومروان حیّان بن خلف‌بن حسین‌بن حیّان‌بن محمد بن حیّان بن وَهب‌بن

حیّان قرطبی بوده که درتاریخ اندلس، کتاب «المقتبس فی‌تاریخ الأندلس» را در ده جلد، و کتاب «المبین» را درشصت جلد نوشته‌است. وفات ابومروان را درربیع‌الاول سال ۴۶۹ نوشته‌اند (۱).

پوشیده نماند که:

ابوالولید عبدالله بن محمدبن یوسف بن نصرازدی اندلسی قرطبی معروف به «ابن‌فرَضی» که درشهر «بلنسیه» قاضی بوده و در شوال سال ۴۰۳ روز فتح قرطبه، بدست بربرها بقتل رسیده است (۲)، کتابی بنام «تاریخ علماءالاندلس» نوشته،

وابوالقاسم خَلف‌بن عبدالملك‌بن مسعود بَشکُوال (بفتح با و سکون شین و ضم کاف) بن یوسف‌بن دا َحةبن دا َکةبن نصربن عبدالکریم‌بن وافد خزرجی انصاری قرطبی متوفای سال ۵۷۸ درقرطبه، ذیلی بر آن نوشته‌و آن‌را «کتاب‌الصلة» نامیده‌است (۳)

اما شگفت ازاین است که صاحب روضات‌الجنات، کتاب «صلهٔ» ابن بَشکوال را ذیل «تاریخ علمای اندلس» ابومروان حیان‌بن خلف سابق‌الذکر (تاریخ کبیر او در ۶۰ جلد، وتاریخ صغیردر ۱۰ جلد) دانسته است.

(رك روضات‌الجنات ص ۲۷۰)

ص۱ سطر۶: خاندان اموی:

نخستین سلسله‌ای که‌بنام خلافت برمسلمین‌حکومت کردند، سلسلهٔ «بنی‌امیه» است چه هیچکدام ازخلفای راشدین مؤسس سلسله‌ای نشدند و عثمان هم با اینکه از بنی‌امیه است، جزءِ سلسلهٔ بنی‌امیه بحساب نیامد، چه‌پس‌ازوی امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب و امام حسن علیهماالسلام در حدود پنج سال خلافت کردند و آنگاه معاویه که سرسلسلهٔ امویان است بحکومت رسید.

درمتن کتاب فهرست خلفای اموی وحمّودی اندلس ذکر شده است، واکنون برای مزید فائده، فهرست دیگرسلسله‌های خلافت اسلامی رامی آوریم:

۱- وفیات‌الاعیان ج۱ ص۴۵۷ رقم۱۹۹

۲- وفیات‌الاعیان ج۲ص۲۹۰ رقم۳۲۴

۳- وفیات‌الاعیان ج۲ ص۱۳ رقم۲۰۴

الف ـ فهرست خلفای راشدین

(و امام حسن علیه‌الصلوة والسلام)

١ـ **ابو بکر** عبدالله بن ابی‌قحافهٔ تیمی	ربیع‌الاول سال ١١ر٦٣٢
٢ـ **عمر بن** خطاب عدوی	جمادی‌الاخره ١٣ر٦٣٤
٣ـ **عثمان** بن عفان اموی	ذی‌الحجهٔ ٢٣ر٦٤٤
٤ـ امیرالمؤمنین **علی بن** ابی‌طالب هاشمی	ذی‌الحجهٔ ٣٥ر٦٥٦
٥ـ امام **حسن** بن علی بن ابیطالب	رمضان ٤٠ر٦٦١
تا	ربیع‌الاول ٤١ر٦٦١

نسب شریف **امیرالمؤمنین و امام حسن** علیهما‌السلام تا عَدنان چنین است :

حسن بن علی بن ابیطالب (عبد مَناف) بن عبدالمطّلب (شیبة‌الحمد ، عامر) بن **هاشم** (عمرو العُلی) بن **عبدمناف** (مُغیرة) بن قُصَیّ (زید) بن کِلاب (حکیم) بن **مرة** بن **کعب** بن لُؤیّ بن غالب بن فهر (قریش) بن مالك بن نضر (قیس) بن کنانة بن خزیمة بن مُدرکة (عمرو) بن الیاس بن مُضر بن نزار (خلدان) بن مَعدّ ابن عدنان .

نسب **ابو بکر** تا «تیم بن مرّه» چنین است :

ابوبکر (عبدالله) بن ابی‌قحافه (عثمان) بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره .

نسب **عمر** تا «عدی بن کعب» چنین است:

عمر بن خطاب بن نُفیل بن عبدالعُزّی بن رِیاح بن عبدالله بن قُرط بن رَزاح بن عَدِیّ بن کعب .

نسب **عثمان** تا «عبدمناف» چنین است :

عثمان بن عَفّان بن ابی‌العاص بن امیة بن عبدشمس بن عبد مناف

ب- فهرست خلفای اموی سفیانی و مروانی

(وعبدالله بن زبیر)

	هـ. م.
١- **معاویة** بن ابی سفیان	ربیع‌الاول سال ٤١ر٦٦١
٢- **یزید** بن معاویه	رجب سال ٦٠ر٦٨٠
٣- **معاویه** [دوم] بن یزید	ربیع‌الاول سال ٦٤ر٦٨٣
عبدالله بن زبیربن عوّام بن خویلد	ربیع‌الثانی سال ٦٤ر٦٨٣
تا	جمادی‌الاولی سال ٧٣ر٦٩٢
٤- **مروان** بن حکم بن ابی‌العاص بن امیه	ذی‌القعدة سال ٦٤ر٦٨٣
٥- **عبدالملک** بن مروان	رمضان سال ٦٥ر٦٨٥
٦- **ولید** [اول] بن عبدالملک	شوال سال ٨٦ر٧٠٥
٧- **سلیمان** بن عبدالملک	جمادی‌الاخره سال ٩٦ر٧١٥
٨- **عمر** بن عبدالعزیزبن مروان	صفر سال ٩٩ر٧١٧
٩- **یزید** [ثانی] بن عبدالملک	رجب سال ١٠١ر٧٢٠
١٠- **هشام** بن عبدالملک	شعبان سال ١٠٥ر٧٢٤
١١ **ولید** [ثانی] بن یزید [ثانی]	ربیع‌الثانی سال ١٢٥ر٧٤٣
١٢- **یزید** [ثالث] بن ولید [اول]	جمادی‌الاخره سال ١٢٦ر٧٤٤
١٣- **ابراهیم** بن ولید [اول]	ذی‌الحجة سال ١٢٦ر٧٤٤
١٤- **مروان** [ثانی] بن محمدبن مروان بن حکم	صفر سال ١٢٧ر٧٤٤
تا	محرم سال ١٣٢ر٧٥٠

بودند از سران امیه چهارده — بگرفته ملک عرصهٔ آفاق سربسر

اول **معاویه** پسر هند بدفعال — وزبعد او **یزید** جفا کاربد گهر

آنکه معاویه بد و مروان وبعد ازاو عبدالملك، ولید، سلیمان و پس عمر
آنگه یزید ، باز هشام است و پس ولید
و ز بعـد او یزیدوبراهیم بـر اثـر
مروان بن محمد ، آنکش لقب : حمار
بود آخرین و نیست جز این چاره د گر
(آثارالوزراء ص۲۲)

درتفسیر برهان (ج٤ ص٤٨٨) ازصحیح ترمذی نقل می کند که : پس ازصلح امام حسن علیه‌السلام بامعاویه ، مردی برخاست و گفت : سوّدت وجوه‌المؤمنین .امام فرمود : لاتؤذنی‌رحمك‌الله «خدا ازتوبگذرد ، مرا آزار مده ، چه پیغمبر خدابنی‌امیه را روی منبرخود دید وناراحت شد ، پس خدای براو نازل گردانید :
«انا اعطیناك‌الکوثر» و کوثر نهری است دربهشت ، ونیز بروی‌نازل گردانید:
«اناانزلناه فی‌لیلة‌القدر ، وما ادریك مالیلة‌القدر، لیلة‌القدر خیرمن الف شهر ، یملکها بنوامیة یامحمد»

قاسم (راوی حدیث) می گوید : مدت‌خلافت‌بنی‌امیه راحساب کردیم و هزارماه شد بی کم وزیاد .

سپس بحرینی ، دوروایت دیگراز امام صادق عليه‌السلام درتفسیر«خیرمن الف‌شهر» روایت کرده که دریکی فرمود :

من ملك بنی‌امیه . ودر دیگری فرمود : هوسلطان بنی‌امیه .

در کتاب شیعه دراسلام (ج۱ ص۶۷) از مستدرك حاکم (ج۳ ص۱۷۰) روایت شده که مردی امام مجتبی را درصلح بامعاویه ، ملامت کرد وامام درپاسخ وی‌فرمود: مرا ملامت مکن ، چه پیامبر خدا در خواب دید که مردان بنی‌امیه یکایك برفراز منبروی خطبه می‌خوانند واین بر وی گران آمد ، پس سورهٔ «کوثر» و « انا انزلناه » نازل گردید ، وبنی‌امیه هزار ماه خلافت می کنند (آنگاه راوی گوید) مااین‌راحساب کرده بدون کم وزیاد یافتیم .

حساب دوراوی در دست مانیست که چگونه از آغاز تاانجام حکومت بنی‌امیه راهزار ماه بی کم وزیاد یافته‌اند ، ولی حساب دقیق مسعودی را دراینجا نقل‌میکنیم.

می گوید : مردم رادرتواریخ ایام بنی‌امیه اختلاف است ،اماموردِ اعتمادوصحیح نزد محقّقان وصاحب‌نظران این فن همان است که دراینجا می‌آوریم .

وپس ازبیان آنکه تاروز بیعت سفاح ، هریك چند سال و چند ماه و چند روز حکومت کرده است ، می گوید:

حاصل : ۹۰سال و۱۱ ماه و۱۳ روز است که باضافهٔ ۸ ماهی که مروان با بنی عباس می‌جنگید تا کشته شد ، ۹۱سال و۷ماه و۱۳روز می‌شود ، و پس از وضع ۵ ماه و۱۰ روز خلافت حسن بن علی (علیهما السلام) و ایام حکومت عبدالله‌بن زبیر تا روزی که کشته شد که ۷سال و۱۰ماه و۳روز است ، باقی مانده : ۸۳سال و ٤ ماه می‌شود که هزار ماه کامل‌است ، و گفته‌اند که‌تأویل قول‌خدای عزّوجل : «لیلة‌القدر خیرمن‌الف شهر» همان است که مادربارهٔ ایام (حکومت) ایشان گفتیم :

(مروج‌الذهب ج۳ ص۲۵۰)

نسب خلفای سفیانی بنی‌امیه ، تاعبدمناف چنین است :

معاویة‌بن ابی‌سفیان صخربن حرب‌بن امیة‌بن عبدشمس‌بن عبدمناف .

نسب خلفای مروانی بنی‌امیه ، تا عبدمناف چنین است :

مروان‌بن حکم‌بن ابی‌العاص‌بن امیة‌بن عبدشمس‌بن عبدمناف .

نسب عبدالله‌بن زبیر تا قُصیّ بن کلاب چنین است :

عبدالله‌بن زبیربن عوّام‌بن خویلدبن‌اسدبن عبدالعزّی‌بن قصی .

ج- فهرست خلفای بنی العباس

در عراق

	ه. م.
۱- ابوالعباس **سفاح** عبدالله بن محمد بن علی ابن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب	ربیع الاول ۱۳۲ر۷۵۰
۲- ابوجعفر **منصور** عبدالله بن محمد بن علی	ذی الحجة ۱۳۶ر۷۵۴
۳- ابوعبدالله **مهدی** محمد بن منصور	ذی الحجة ۱۵۸ر۷۷۵
۴- ابومحمد **هادی** موسی بن مهدی	محرم ۱۶۹ر۷۸۵
۵- ابوجعفر **رشید** هارون بن مهدی	ربیع الاول ۱۷۰ر۷۸۶
۶- ابوموسی **امین** محمد بن رشید	جمادی الاخره ۱۹۳ر۸۰۹
۷- ابوجعفر **مأمون** عبدالله بن رشید	محرم ۱۹۸ر۸۱۳
۸- ابواسحاق **معتصم** محمد بن رشید	رجب ۲۱۸ر۸۳۳
۹- ابوجعفر **واثق** هارون بن معتصم	ربیع الاول ۲۲۷ر۸۴۲
۱۰- ابوالفضل **متوکل** جعفر بن معتصم	ذی الحجة ۲۳۲ر۸۴۷
۱۱- ابوجعفر **منتصر** محمد بن متوکل	شوال ۲۴۷ر۸۶۱
۱۲- ابوالعباس **مستعین** احمد بن محمد بن معتصم	ربیع الثانی ۲۴۸ر۸۶۲
۱۳- ابوعبدالله **معتز** محمد بن متوکل	محرم ۲۵۱ر۸۶۶
۱۴- ابواسحاق **مهتدی** محمد بن واثق	رجب ۲۵۵ر۸۶۹
۱۵- الوالعباس **معتمد** احمد بن متوکل	رجب ۲۵۶ر۸۷۰
۱۶- ابوالعباس **معتضد** احمد بن موفق بن متوکل	رجب ۲۷۹ر۸۹۲
۱۷- ابومحمد **مکتفی** علی بن معتضد	ربیع الثانی ۲۸۹ر۹۰۲
۱۸- ابوالفضل **مقتدر** جعفر بن معتضد	ذی القعدة ۲۹۵ر۹۰۸
۱۹- ابومنصور **قاهر** محمد بن معتضد	شوال ۳۲۰ر۹۳۲

۲۰ـ ابوالعباس **راضی** احمدبن مقتدر	جمادی الاولی ۳۲۲ر۹۳۴
۲۱ـ ابواسحاق **متقی** ابراهیم بن مقتدر	ربیع الاول ۳۲۹ر۹۴۰
۲۲ـ ابوالقاسم **مستکفی** عبداللّٰه بن مکتفی	صفر ۳۳۳ر۹۴۴
۲۳ـ ابوالقاسم **مطیع** فضل بن مقتدر	جمادی الاخره ۳۳۴ر۹۴۶
۳۴ـ ابوالفضل **طائع** عبدالکریم بن مطیع	ذی القعدهٔ ۳۶۳ر۹۷۴
۲۵ـ ابوالعباس **قادر** احمدبن اسحق بن مقتدر	رجب ۳۸۱ر۹۹۱
۲۶ـ ابوجعفر **قائم** عبداللّٰه بن قادر	ذی الحجهٔ ۴۲۲ر۱۰۳۱
۲۷ـ ابوالقاسم **مقتدی** عبداللّٰه بن محمدبن قائم	شعبان ۴۶۷ر۱۰۷۵
۲۸ـ ابوالعباس **مستظهر** احمدبن مقتدی	محرم ۴۸۷ر۱۰۹۴
۲۹ـ ابومنصور **مسترشد** فضل بن مستظهر	ربیع الثانی ۵۱۲ر۱۱۱۸
۳۰ـ ابوجعفر **راشد** منصوربن مسترشد	ذی القعدهٔ ۵۲۹ر۱۱۴۵
۳۱ـ ابوعبداللّٰه **مقتفی** محمدبن مستظهر	ذی القعدهٔ ۵۳۰ر۱۱۳۶
۳۲ـ ابوالمظفرؒ **مستنجد** یوسف بن مقتفی	ربیع الاول ۵۵۵ر۱۱۶۰
۳۳ـ ابومحمد **مستضیء** حسن بن مستنجد	ربیع الثانی ۵۶۶ر۱۱۷۰
۳۴ـ ابوالعباس **ناصر** احمدبن مستضیء	ذی القعدهٔ ۵۷۵ر۱۱۸۰
۳۵ـ ابونصر **ظاهر** محمدبن ناصر	رمضان ۶۲۲ر۱۲۲۵
۳۶ـ ابوجعفر **مستنصر** منصوربن ظاهر	رجب ۶۲۳ر۱۲۲۶
۳۷ـ ابواحمد **مستعصم** عبداللّٰه بن مستنصر	جمادی الاخره ۶۴۰ر۱۲۴۲
تا	صفر ۶۵۶ر۱۲۵۸

(رك تاریخ الخلفای سیوطی ص۲۷-۴۷۷ ، معجم الانساب ص۱-۴ ، طبقات سلاطین اسلام ص ۷-۱۲)

د- فهرست خلفای بنی العباس

در مصر:

۱- ابوالقاسم **مستنصر** احمدبن ظاهربن ناصر	رجب ۶۵۹ر۱۲۶۱
۲- ابوالعباس **حاکم** [اول] احمدبن حسن بن ابی بکربن حسن بن علی بن مسترشد بن مستظهر	محرم ۶۶۱ر۱۲۶۲
۳- ابوربیعه **مستکفی** [اول] سلیمان بن حاکم	جمادی الاولی ۷۰۱ر۱۳۰۲
۴- ابواسحاق **واثق** [اول] ابراهیم بن مستمسک بن حاکم	ذی القعدهٔ ۷۴۰ر۱۳۴۰
۵- ابوالعباس **حاکم** [ثانی] احمدبن مستکفی	ذی الحجهٔ ۷۴۰ر۱۳۴۱
۶- ابوالفتح **معتضد** [اول] ابوبکربن مستکفی	جمادی الاخرهٔ ۷۵۳ر۱۳۵۲
۷- ابوعبدالله **متوکل** [اول] محمدبن معتضد	جمادی الاولی ۷۶۳ر۱۳۶۱
۸- ابویحیی **معتصم** زکریابن واثق [اول]	ربیع الاول ۷۷۹ر۱۳۷۷
متوکل [اول] باردوم	ربیع الثانی ۷۷۹ (۱)
۹- ابوحفص **واثق** [ثانی] عمربن واثق [اول]	رجب ۷۸۵ر۱۳۸۳
معتصم بار دوم	شوال ۷۸۸ر۱۳۶۸
متوکل [اول] بارسوم	جمادی الاولی ۷۹۱ر۱۳۸۸
۱۰- ابوالفضل **مستعین** عباس بن متوکل	رجب ۸۰۸ر۱۴۰۶
۱۱- ابوالفتح **معتضد** [ثانی] داودبن متوکل	ذی الحجهٔ ۸۱۶ر۱۴۱۴
۱۲- ابوربیعه(۲) **مستکفی** [ثانی] سلیمان بن متوکل،	ربیع الاول ۸۴۵ر۱۴۴۱
۱۳- ابوبکر **قائم** حمزهٔ بن متوکل	محرم ۸۵۵ر۱۴۵۱

۱- در تاریخ الخلفا و تاریخ عرب و اسلام بعد ازمتوکل [اول] واثق [ثانی] و سپس مستعصم بن واثق است

۲- تاریخ الخلفا : ابوربیع

۱٤- ابوالمحاسن **مستنجد** یوسف بن متوکل رجب ۸۵۹ر۱٤۵۵

۱۵- ابوالعز[1] **متوکل** [ثانی] عبدالعزیز بن مستعین محرم ۸۸٤ر۱٤۷۹

۱٦- ابوالصبر **مستمسك** یعقوب بن متوکل [ثانی] صفر ۹۰۳ر۱٤۹۷

۱۷- **متوکل** [ثالث] محمد بن مستمسك (۲)

مستمسك باردوم ۹۲۲ر۱۵۱٦

متوکل [ثالث] باردوم ۹۲۳ر۱۵۱۷ (۳)

سیوطی راقصیده‌ای است عربی: مشتمل براسامی و وفیات خلفای راشدین و اموی وعباسی عراق وعباسی مصر تایعقوب مستمسك، وآن رادرتاریخ الخلفاص ۵۱۷-۵۲۲ آورده است.

نسب خلفای عباسی مصر چنانکه دانسته شد بخلیفهٔ سی و پنجم عباسی بغداد میرسد

۱- معجم الانساب: ابوالاعز

۲- سیوطی وی را نام نبرده است

۳- رك تاریخ الخلفای سیوطی ص ٤۷۷-۵۱٦، معجم الانساب ص ٤-۵،

ه ـ فهرست خلفای فاطمی (۱)

در مصر:

۱ـ مهدی عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد (۲)	۹۰۹ر۲۹۷
۲ـ ابوالقاسم قائم محمد بن عبیدالله [نزار]	۹۳۴ر۳۲۲
۳ـ ابوطاهر منصور اسماعیل بن قائم	۹۴۵ر۳۳۴
۴ـ ابوتمیم معزّ معدّ بن منصور (۳)	۹۵۲ر۳۴۱
۵ـ ابومنصور عزیز نزار بن معز	۹۷۵ر۳۶۵
۶ـ ابوعلی حاکم منصور بن نزار	۹۹۶ر۳۸۶
۷ـ ابوهاشم ظاهر علی بن حاکم	۱۰۲۰و۴۱۱
۸ـ ابوتمیم مستنصر معدّ بن ظاهر (۴)	۱۰۳۶ر۴۲۸
۹ـ ابوالقاسم مستعلی احمد بن مستنصر	۱۰۹۴ر۴۸۷
۱۰ـ ابوعلی آمر منصور بن مستعلی	۱۱۰۱ر۴۹۵
۱۱ـ ابومیمون حافظ عبدالمجید بن محمد بن مستنصر	۱۱۳۰ر۵۲۴
۱۲ـ ابومنصور ظافر اسماعیل بن حافظ	۱۱۴۹ر۵۴۴
۱۳ـ ابوالقاسم فائز عیسی بن ظافر	۱۱۵۴ر۵۴۹
۱۴ـ ابومحمد عاضد عبدالله بن یوسف بن حافظ (۵)	۱۱۶۰ر۵۵۵

۱ـ فاطمیان مصر را «عبیدیه» و «عبیدیان» نیز گویند

۲ـ خلفای عباسی در نسب فاطمیان مصر قدح می کردند

۳ـ معز در سال ۳۶۲ پایتخت فاطمیان را از مهدیهٔ افریقا بقاهرهٔ مصر منتقل ساخت

۴ـ خلافت او شصت سال وچهار ماه بود

۵ـ رك تاریخ الخلفا ص ۵۲۴-۵۲۵ ، تاریخ عرب و اسلام (شجرهٔ خلفای فاطمی افریقا)

ازسال ۲۹٦ که خلافت فاطمی در **رقادهٔ** مغرب تشکیل شد ، تا سال ٤۲۲ که خلافت اموی درانداس منقرض گردید ، مسلمین گرفتار سه خلیفه بودند که از همه ناتوانتر خلیفهٔ عباسی بغدادبود ، خلیفهٔدوم در **رقاده**، واز سال ۳۲۲ که مهدی **قلعهٔ مهدیه** رادر قیروان ساخت درمهدیه وازسال ۳٤۱ در **قاهره** جای داشت .

سومین خلیفه در **قرطبهٔ** اندلس بود . این سه‌دولت یکدیگر رابی‌نهایت‌دشمن می‌داشتند وباهم سخت رقابت می کردند(۲)

۱ـ رك آئینهٔ اسلام ص۲۸۷ (یك عصروسه خلیفه)

و ـ فهرست خلفای طباطبائی علوی حسینی

در عراق و یمن(۱)

[در عراق]

۱ـ **ابوعبدالله** محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم
ابن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام — جمادی الاولی ۱۹۹ر۸۱۴

[در صعدهٔ یمن]

۲ـ **هادی** یحیی بن حسین بن قاسم بن طباطبا — ۲۸۰ر۸۹۳

۳ـ ابوالقاسم **مرتضی** محمد بن هادی — ۲۹۸ر۹۱۰

۴ـ **ناصر** احمد بن هادی — ۳۱۰ر۹۲۳

۵ـ **منتخب** حسین بن ناصر — ۳۲۳ر۹۳۵

۶ـ **مختار** قاسم بن ناصر — ۳۲۹ر۹۴۰

۷ـ **هادی** محمد بن ناصر — ۳۴۴ر۹۵۵

۸ـ **رشید** عباس (سیوطی: سپس دولت ایشان منقرض گردید)(۲)

طباطبا لقب ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن است، چه روزی غلامش بوی گفت: درّاعه‌ای بیاورم؟ گفت: نه، طباطبا، یعنی: قبا، قبا، و این لقب برای وی ماند.

گفته‌اند «رسّی» نسبت است بطائفه‌ای از سادات علوی (وفیات الاعیان ج۱ ص۱۱۲ رقم۵۲، ذیل ترجمهٔ ابوالقاسم احمد بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم طباطبا رسی مصری نقیب طالبیان در مصر متوفای سال ۳۴۵) واز سید مرتضی نقل شده که در ترجمهٔ ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ترجمان الدین ابو محمد قاسم بن

۱ـ اینان را «ائمهٔ رسّی» نیز گویند و «رسی» لقب قاسم بن طباطبا ابراهیم بن اسماعیل، یا لقب محمد بن اسماعیل علوی بوده است.

۲ـ رک تاریخ الخلفا ص۵۲۵، مقاتل الطالبیین ص۵۱۹-۵۳۲، و۵۵۳-۵۵۶

ابراهیم طباطبا، نقیب طالبیان درمصر متوفای سال ۳۱۵ گفته‌است که : جد وی ابومحمد نخستین کسی بود که «رسی» لقب یافت چه وی در کوه «رس» منزل می گزید .

وفات قاسم رسی در سال ۲۴۶ر۸۶۰ بوده‌است. برای فهرست «ائمهٔ رسی» بیش از آنچه ازسیوطی نقل کردیم ، وفهرست «ائمهٔ صنعا» که ذیل «ائمهٔ رسی صعده» محسوب می‌شوند ، وشرفای مراکش (الف: شرفای حسنی . ب : شرفای فلالی) که بخودعنوان «امیرالمؤمنین» و«خلیفه» می‌دادند ،

(رجوع کنید : طبقات سلاطین اسلام ص۹۲-۹۵
وص۵۱-۵۵ ، ومعجم الانساب
ص۱۸۷-۱۸۹، وص۱۲۵-۱۲۶)

ز- فهرست خلفای علوی

حسنی و حسینی طبرستان

درسال ۲۵۰ه (۸٤٦ میلادی)علویان ، موفق بتصرف طبرستان و تشکیل دولت وضرب سکه شدند و این ولایت راقریب ٦٤ سال تحت حکومت خود نگاهداشتند و انقراض آنان بدست سامانیان وآل زیاربوده است :

علویان طبرستان٦ نفر بودند ، سه نفر ازبنی الحسن وسه نفر ازبنی الحسین :

۱- **داعی** حسن بن زیدبن محمدبن اسماعیل بن [حسن بن] زیدبن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام ۲۵۰ر۸٦٤

۲- **قائم** محمدبن زید (برادر حسن) ۲۷۰ر۸۸۳

۳- **مهدی** حسن بن زیدبن قائم ۲۸۸ر۹۰۰

٤- **ناصر** اطروش حسن بن علی بن حسن ابن علی بن عمراشرف بن علی بن الحسین ابن علی بن ابیطالب علیه السلام (۱) ۳۰۱ر۹۱۳

۵- **هادی** محمدبن ناصر ۳۰٤ر۹۱٦

٦- **ناصر** احمدبن ناصر

۷- **ثائر** جعفربن محمدبن حسن بن عمراشرف که برتمام طبرستان دست یافت ودرسال ۳٤۵درآنجا وفات کرد ودولتش منقرض شد(۲)

۱- طبقات سلاطین اسلام ، مهدی رانن‌وشته وپس ازناصر می نویسد، حسن بن قاسم ۳۰٤ - ۹۱٦ر۳۱٦ - ۹۲۸

۲- رک تاریخ الخلفا ص ۵۲۵ - ۵۲٦ ، طبقات سلاطین اسلام ص ۱۱٤ - ۱۱۵ ، مقاتل الطالبیین ص ٦۱۵ و٦۹۳ ، ٦۹٤ ، ۷۱۲ ، ۷۱٤

ح ـ فهرست خلفای حسنی ادریسی مراکش

از ۱۷۲ تا ۳۷۵ (۷۸۸ - ۹۸۵ م)

در زمان هادی عباسی (۱۶۹ ـ ۱۷۰ر۷۸۵ ـ ۷۸۶) بس ازوقعهٔ فخ، ادریس بن عبدالله بمصر و از آنجا بمراکش رفت و دولتی علوی تشکیل داد که در سال ۲۴۶ (۸۶۰ م) بمنتهای قدرت خود رسید ودرسال ۳۷۵ (۹۸۵ م) منقرض گردید.

۱ـ ادریس بن عبدالله بن حسن [۲]	۱۷۲ر۷۸۸
۲ـ ادریس بن ادریس	۱۷۷ر۷۹۳
۳ـ محمدبن ادریس [۲]	۲۱۳ر۸۲۸
۴ـ علی [۱] بن محمد	۲۲۱ر۸۳۶
۵ـ یحیی بن محمد	۲۳۴ر۸۴۹
۶ـ یحیی [۲] بن یحیی [۱]	
۷ـ علی [۲] بن عمر بن ادریس [۲]	
۸ـ یحیی [۳] بن قاسم بن ادریس [۲]	
۹ـ یحیی [۴] بن ادریس بن عمر	۲۹۲ر۹۰۴
۱۰ـ حسن بن محمدبن قاسم	۳۱۰ر۹۲۲

(معجم الانساب ص۱۰۳ . طبقات سلاطین اسلام ص۲۹)

ص۳ سطر۵: قرطبه.

قرطبه (بضم قاف وسکون راء وضم طاء) سالها مرکز علم وموطن علما بوده است وبرخی ازدانشمندان بزرگ اسلامی «قرطبی» شهرت یافته‌اند، ازجمله:

۱ـ ابن عبدربه که در ذیل کلمهٔ «اندلس» گزارش یافت.

۲ـ ابوالولید احمدبن عبدالله بن احمدبن غالب بن زیدون مخزومی اندلسی قرطبی شاعر مشهور که درسال ۴۴۱ ازقرطبه باشبیلیه رفت ونزد معتضد عبّادبن محمدلخمی

امیر اشبیلیه قرب ومنزلت یافت ودرسال ٤٦٣ درهمانجا وفات کرد (۱).

۳ـ صائن الدین ابو بکر یحیی بن سعدون بن تمام بن محمد ازدی اندلسی قرطبی ازعلمای علم قرائت وعلوم قرآنی وحدیث ونحوولغت وغیره متوفای سال ٥٦٧ هـ (۲).

٤ـ ابوعبدالله شمس الدین محمدبن احمدبن ابی بکربن فرج انصاری خزرجی اندلسی نویسندهٔ کتاب «التذکرة باحوال الموتی وامور الاخره».

٥ـ ابو العباس جمال الدین احمد معروف به «شیخ المحدثین» از بزرگان علمای حدیث متوفای سال ٦٥٦ نویسندهٔ «شرح صحیح البخاری» و «مختصر الصحیحین» و «المفهم لما اشکل من تلخیص کتاب مسلم» (۳)

٦ـ ابن حجت: ابوجعفر بن محمدبن محمد قرطبی نحوی قاری محدث متوفای سال ٦٤٣ نویسندهٔ «تسدید اللّسان» در نحو، و «الجمع بین الصحیحین» (٤)

۷ـ ابو الولید ابن رشد محمدبن احمدبن محمد فیلسوف وطبیب معروف متوفای سال ٥٩٥ (رك ص ٩٤).

۸ـ ابن زُهر (رك ص ٩٤ همین کتاب، وفیات الاعیان ج٤ ص ٦١ رقم ٦٤٤).

۹ـ ابن حزم (رك ص ٩٤ همین کتاب، وفیات الاعیان ج۳ ص ۱۳ رقم ٤٢١)

۱۰ـ ابن عبدالبرّ: یوسف بن عبدالبرّ بن محمدبن عبدالبر بن عاصم نَمَری قرطبی فقیه ومحدث نویسندهٔ کتاب «التمهید لما فی الموطأ من المعانی والاسانید» و کتاب «الاستدراك لمذاهب الاعصار فیما تضمنه الموطأ من معانی الرأی والآثار» و کتاب «الاستیعاب» و کتابهای دیگر درحدیث ومغازی وسیر.

ابن عبدالبر ازقرطبه هجرت کرد ومدتی درغرب اندلس می گشت وسپس بطرف شرق اندلس روی نهاد وچندی درشهرهای: دانیه، وبلنسیه، وشاطبه سکونت گزید ودر دوران مظفّر بن افطس (٤٣٧ـ ٤٦٠) قاضی اشبونه وشنترین بود، ودرماه ربیع الاخر

۱ـ وفیات الاعیان ج۱ ص ۱۲۲ـ رقم ٥٦، وص ٩٤ همین کتاب

۲ـ الکنی والالقاب ج۳ ص ٤٨

۳ـ ریحانة الادب ج۳ ص ۲۸۸

٤ـ الکنی والالقاب، ریحانة الادب

سال ٤٦٣ درشاطبه یکی ازشهرهای شرق اندلس وفات کرد .

نمری : بفتح نون ومیم درنسبت به «نِمربن قاسط بن هِنْب بن افصی ابن دُعمی ابن جدیلة بن اسدبن ربیعة بن نزار» بفتح نون و کسر میم ، گویند

(وفیات الاعیان ج٦ ص٦٩ ، تاریخ یعقوبی ج١ ص١٨٣ _ ١٨٤)

شاطبه : شهری‌است بزرگ دارای دژی سخت استواردرشرق اندلس که‌فرنگیان در دهۀ آخرماه رمضان سال ٦٤٥ بر آن تسلّط یافتند .

ازاین شهروبدان منسوب است :

ابومحمد قاسم بن فیرُّه (بکسر فا وسکون یا وتشدید راء ضمّه‌دار) ابن ابی القاسم خلف بن احمد رعینی (بضم را وفتح عین) شاطبی مقری نابینا ، صاحب قصیدۀ «حرز-الامانی ووجه‌التّهانی» درقراآت ، که‌هزاروصد وهفتادوسه بیت‌است ، متوفای‌سال ٥٩٠

رُعینی : درنسبت به «ذی رعین» یکی ازمهتران یمن ، گویند .

(رك وفیات‌الاعیان ج٣ ص٢٣٤ رقم ٥١٠)

ص٣ سطر٦: موسی بن نصیر.

رك وفیات‌الاعیان ج٤ ص٤٠٢ _ ٤١٢ رقم ٧١٩

ص٣ س١٣: سرقسطه.

سرقسطه (سارا گوسه) Saragossa یکی ازشهرهای‌مشهور اندلس‌رابا «سرقوسه» (بفتح اول ودوم ، ونیزبضم‌اول وسکون دوم، ونیزسراقوسه) یعنی سیرا کوز Syracuse که بزرگترین شهرجزیرۀ صقلیه (سیسیل) Sicile است ، اشتباه نکنید چنانکه در کتاب «رحلة‌الاندلس» این‌اشتباه تکرارشده است .

سرقسطه (بفتح سین وراء وضم‌قاف و سکون‌سین و فتح طا) (١) شهری‌است در شرق اندلس ودرسال ٥١٢ ازدست مسلمانان بیرون رفت.

برخی ازدانشمندان اسلامی «سرقسطی» شهرت یافته‌اند ، ازجمله :

١_ ابوطاهر اسماعیل‌بن خلف‌بن سعدبن عمران انصاری مقری نحوی اندلسی

١_ وبگفتۀ صاحب روضات : بروزن قلنسوه ، وبضبط یعقوبی (البلدان ص ١١٢) سرقصطه ، باصاد

سرقسطی نویسندهٔ کتاب «العنوان» درقرائتها ، وغیره (۱)

۲ـ ابوبکر محمدبن باجّه (بتشدید جیم) تجیبی (بضم تا) اندلسی سرقسطی معروف به «ابن‌صائغ» فیلسوف وشاعرمعروف متوفای سال ۵۳۳ درشهرفاس (۲)

۳ـ ابوالقاسم ثابت‌بن حزم متوفای سال ۳۱۳

۴ـ ابومحمد قاسم‌بن ثابت‌بن حزم عوفی نویسندهٔ کتاب « الدلائل » که چون قاسم در سال ۳۰۲ فوت کرد ناتمام ماند و پدرش ثابت آن را تکمیل نمود ، و کتاب «غریب‌الحدیث» و کتابهای دیگر (۳)

۵ـ ابوالحسن‌عبدری رزین‌بن معاویة‌بن‌عمّارسرقسطی معروف‌به«امام‌الحرمین» نویسندهٔ کتاب «الجمع بین‌الصحاح‌الستة» (موطأ مالک‌بن انس اصبحی ، دوصحیح‌مسلم وبخاری ، کتاب سنن ابوداودسجستانی ، صحیح ترمذی ونسخهٔ کبیرصحیح نسائی) (۴)

ص۳ س۶ : لخمی

لخم بفتح لام وسکون خاء ، لقب مالک‌بن عدی برادر عمروبن عدی است‌ولقب عمرو **جذام** است ، این‌دوبرادر باهم درافتادند وعمرو ،مالک راطپانچه زد ومالک با دشنه‌ای دست عمرو را برید وچون لخم بمعنی طپانچه زدن ، وجذم بمعنی بریدن‌است این را «لخم» وآن را «جذام» گفتند.

(وفیات ج۱ ص۱۴۹)

پادشاهان حیره که آنان را «ملوک لخمی» و« آل نصر» نیز گویند وسلسلهٔ آنها باسلطنت خواهرزادهٔ **جذیمة‌الابرش:** عمروبن عدی بن نصربن ربیعة‌بن عمروبن حارث‌بن مالک‌بن عمم‌بن نمارة‌بن لخم شروع می‌شود ، ازاین قبیله‌اند .

(تاریخ یعقوبی‌ج۱ص۱۶۹ـ۱۷۶)

برخی‌ازعلماودانشمندان اسلامی‌نیز«لخمی» شهرت یافته‌اند

(ریحانة‌الادب ج۳ ص۴۱۱)

یعقوبی می گوید: جذام ولخم وعامله ، پسران عمروبن عدی‌بن حارث‌بن‌مرة‌بن

۱ـ وفیات‌الاعیان ج۱ ص۲۱۱ رقم۹۴

۲ـ وفیات‌الاعیان ج۴ ص۵۶ رقم۶۴۲ ، روضات‌الجنات ص۷۱۵

۳ـ ریحانة‌الادب ج۲ ص۱۸۶

۴ـ ریحانة‌الادب ج۳ ص۵۸ ، روضات‌الجنات ص۲۸۶

اُدد بن زید بن عریب بن کهلان بودند (تاریخ ج۱ ص۱٦۳)

ص۵ سطر ۳: عبدالعزیز بن مروان.

علی عليه السلام روز فتح بصره (سال ۳٦ هجری) دربارهٔ مروان بن حکم که اسیر شده بود وبا شفاعت حسنین علیهما السلام آزاد گردید، فرمود:

«اما ان له امرة كلعقة الكلب انفه، و هو ابو الأكبش الاربعة، و ستلقى الامة منه ومن ولده يوماً احمر»

(نهج البلاغه خطبهٔ ۷۱)

ابن ابی الحدید می نویسد: چهار قچقار، پسران عبدالملك: ولید، سلیمان، یزید وهشام بودند وجز اینان از بنی امیه ودیگران، چهار برادر بخلافت نرسیدند، و همهٔ مردم چهار قچقار را بآنچه گفتیم تفسیر کرده‌اند ودر نظر من جایز است که مراد بآن: پسران صلبی مروان: عبدالملك وعبدالعزیز وبشر ومحمد باشد، چه عبدالملك خلیفه شد وبشر والی عراق بود، ومحمد والی جزیره وعبدالعزیز والی مصر (۱).

عبدالعزیز بن مروان از غرهٔ رجب سال ٦۵ تا جمادی الاخرهٔ سال ۸٤ والی مصر بود (۲)

ص۵ س۵: موسی بن نصیر (۳)

بگفتهٔ ابن قتیبه: هنگامی که عبدالملك بن مروان خواست، برادر خود بشر را والی عراق کند، وبشر هم جوانی نورس بود، ببرادر خود عبدالعزیز که درمصر بود نوشت که من برادرت بشر را والی بصره قرار دادم، پس موسی بن نصیر را با وی همراه کن تا وزیر و مشاور وی باشد و دیوان عراق را که اکنون نزد تو فرستادم بوی سپار و وی را آگاه ساز که درهر پیشامدی مسؤل هم اوست، بشر از مصر بعراق رفت وموسی بن نصیر همراه وی بود تا وارد بصره شد وهمه کار را در عهدهٔ موسی قرار داد وخود را کنار کشید. تا آنکه بشر در بصره مرد وحجاج بجای وی منصوب گردید وموسی پیش از رسیدن حجاج، بشام گریخت وبا کمك عبدالعزیز بن مروان که خراج

۱ـ شهر نهج البلاغه ج۲ ص۵٤

۲ـ معجم الانساب ص۳۸

مصررا آورده بود ، صدهزار دینار بخلیفه پرداخت تااز کشتن وی در گذشت و آنگاه همراه عبدالعزیز بمصر باز گشت ونزد وی محترم می‌زیست تاحسان بن نعمان ازافریقا رسید ودر شام نزد عبدالملك رفت و جایزه یافت و «بَرقه» نیز ضمیمهٔ حکومت وی گردید ، لیکن عبدالعزیز درمصر فرمان وی راپاره کرد وروز پنجشنبه ماه صفرسال ۷۹موسی را برافریقا حکومت داد وموسی رهسپارافریقا شد و در«ذات الجماجم» که لشکرها بانتظار حسان بودند ، خطبه‌ای خواند وسپس راه افریقا رادر پیش گرفت و بقیهٔ ماه صفر ودو ربیع را در راه بود وروز دوشنبه پنجم سال ۷۹ وارد افریقا شد و مردم رافراهم ساخت وبرفراز منبرنشست وخطبه‌ای ایراد کرد .

آنگاه بشرح فتوحات موسی در افریقا پرداخته است

(رك الامامة والسیاسة ج ۲ ص۶۲-۷۷)

ص۶ س۱ : میورقه

ازاین جزیره وبدان منسوب است :

ابوعبدالله محمدبن ابی‌نصر فتوح‌بن عبدالله‌بن حمید (بضم حا) بن یصل(بکسر صاد) ازدی حُمیدی‌اندلسی میورقی نویسندهٔ کتاب«الجمع بین الصحیحین »للبخاری و مسلم» و کتاب «جذوة‌المقتبس» درتاریخ‌علمای‌اندلس ،

ازاشعار اوست :

لقاء الناس لیس یفید شیئا — سوی الهذیان‌من‌قیلٍ وقالِ
فاقلل من لقاء الناس الا — لاخذالعلم او اصلاح حالِ

میورقی درسال ۴۸۸دربغداد در گذشت .

ابن خلکان «میورقه» رابفتح میم وضم یا وسکون واو وفتح را وقاف ، ضبط کرده است(۱) ولی درمراصد ، بسکون واو وراء والتقاءِ ساکنین ضبط شده .

عجب آنکه درمراصد گوید: برخی «منورقه»بانون گفته‌اند . بااینکه«منورقه» جزیرهٔ دیگری است نه تلفظ دیگری از«میورقه» .

۱ـ وفیات‌الاعیان ج۳ ص۴۱۲ رقم۴۸۸

ص۶ س۹: سبته.

سبته بفتح سین وسکون با، وفتح تاء: شهری است درمغرب.

وسَبت، بفتح سین وسکون باء: جائی است میان رمله وطبریّه در سه‌فرسخی بیت‌المقدس.

وسبت بمعنی روزشنبه است.

وکسانی که «سبتی» شهرت‌یافته‌اند، به‌سبتهٔ مغرب یابه‌سبت بیکی از دومعنی نسبت دارند.

مثلاً: ابوالعباس احمدبن هرون رشیدبن مهدی‌بن منصور هاشمی، چون روز شنبه برای هزینهٔ زندگی‌باقی ایام هفته کارمی کرد تابتواند در آن‌شش روزفارغ‌البال عبادت کند، وتا سال ۱۸۴ که درحیات پدرش هرون رشید در گذشت بدین حال بود، «سبتی» شهرت یافت (۱) وقاضی ابوالفضل عیاض (بکسرعین) بن موسی بن عیاض بن عمربن موسی‌بن عیاض‌بن محمدبن موسی‌بن عیاض یحصبی سبتی، محدث نحوی‌لغوی نسّابه، نویسندهٔ کتاب «الاکمال» درشرح کتاب مسلم وتکمیل کتاب «المعلم فی‌شرح کتاب مسلم» تألیف مازری، و کتاب «مشارق‌الانوار» درتفسیر غریب‌الحدیث‌سه کتاب موطأ وصحیح بخاری وصحیح مسلم، وجزاینها که ازمردم سبته ونیز درآن شهرقاضی بود، «سبتی» شهرت یافته است. قاضی درسال ۵۴۴درمرا کش‌وفات کرد(۲).

مراد از **مازری**: ابوعبدالله محمدبن علی تمیمی‌مازری (بفتح ونیز کسرزای) است، منسوب به «مازر» که شهر کوچکی است درجزیرهٔ صقلیه(۳).

قاضی‌عیاض را خطبه‌ای است که نام همه سوره های قرآن را بترتیب در آن آورده است که آغازآن چنین است:

الحمدلله‌الذی افتتح **بالحمد** کلامه، وبین فی‌سوره **البقرة** احکامه، و مدّفی **آل عمران و النساء مائدة الانعام** لیتم انعامه.

۱- الکنی‌والالقاب ج۱ ص۲۷۴

۲- وفیات‌الاعیان ج۳ ص۱۵۲ رقم ۴۸۴، روضات‌الجنات ص۴۸۴

۳- وفیات‌الاعیان ج۳ ص۴۱۳ رقم ۵۸۹

وانجام آن چنین است:

ف **الكوثر** مكتوب لهم ، و **الكافرون** خذلوا ، وهم نصروا ، وعدل بهم عن **لهب** الطامة ، وبسورة **الاخلاص** قرّوا وسعدوا ، وبرب **الفلق** و **الناس** استعاذوا فاعيذوا من كل حزن وهمّ وغمّ وندامة .....

(رك جمهرة خطب العرب ج ۳ ص ۲۲۹ ، از نفح الطیب ج ٤ ص ۳۹۱) .

سعید بن احمد **مقری** (عموی احمد مَقرّی صاحب کتاب نفح الطیب) را نیز خطبه‌ای است مشتمل بر اسامی سوره‌های قرآن

(رك جمهرة خطب العرب ج ۳ ص ۲۳۱ از نفح الطیب ج ٤ ص ۳۲۹) .

کفعمی : ابراهیم بن محمد بن صالح ، را که یکی از اعلام شیعهٔ امامیه است ، خطبه‌ای است مشتمل بر اسامی سوره‌های قرآن که آغازش این است :

الحمدلله الذی شرف النبی العربی ب **السبع المثانی** وخواتیم **البقرة** من بین الانام

وانجامش این :

صلی الله علیه وعلی آله واصحابه ما **تمت یداً** معادیه ، ونعم ب **التوحید** موالیه وما افصح **فلق** الصبح بین **الناس** وامتدّ الظلام ،

(رك نفح الطیب ج ۱۰ ص ۱۹۹ ، جمهرة خطب العرب ج ۳ ص ۲۳٤)

کفعمی رانیز قصیده‌ای است درمدح رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، مشتمل بر نامهای سوره‌های قرآن مجید که مطلعش این است :

یامن له **السبع المثانی** تنزل	و خواتم **البقره** علیه انزل
فی **آل عمران** ، **النساء** لم یلد	ن نظیره اعیاد ذلك تفعل (كذا)

وختامش این :

یاخاتما **فلق** الصباح کوجهه	**والناس** منه مكبّر و مهلّل
ابیاتها میقات موسی عدة	**والکفعمی** بمدحه یتجمّل

(رك نفح الطیب ، ج ۱۰ ص ۲۰۱)

مقری خطبه وقصیدهٔ کفعمی را از شرح بدیعیهٔ وی بنام « نُور حدقة البدیع ، و

نور حدیقةالربیع» نقل کرده است.

بدیعیهٔ کفعمی: قصیده‌ای است مشتمل بر محسّنات بدیعی.

مقری می گوید: **کفعمی**: نسبت است به «کفرعتما» که قریه‌ای است ازتوابع صَفَد، چنانکه درنسبت به «بنی‌عبدالدار» **عبدری** وبه «حصن کَیفا» حصکفی(۱) گویند(۲) (نفح‌الطیب ج۲ ص۲۰۳)

درنفح‌الطیب «کفرعتما» ودر نقلهائی که شده «کفرعیما» و «کفرعثما» است، ولی درمراصد الاطلاع ومعجم‌البلدان: «کفرغما» بفتح غین وتشدید میم است وظاهراً تصحیفی روی داده باشد.

آنچه در وجه نسبت «کفعمی» ازمقری نقل شد، ازخط شیخ بهائی هم نقل‌شده ولی مشهورآن است که «کفعمی» نسبت به «کفعم» یکی ازقرای جبل عامل است.

ونیزبدین شهر(سبته)منسوب است:

فیلسوف مغرب درزمان موحدّین: ابوالحسن علی(بن خلیل) سَبتی، معروف به «مسفّر» از«تسفیر» بمعنی نوشتن کتاب وشاید هم از «آل مسفّر» اشراف حسینی معروف «فاس» باشد،

ابن عربی حاتمی در کتاب «محاضرةالابرار و مسامرةالاخیار» نام وی را برده و گفته است: ابوعبدالله‌بن عبدالجلیل گفت که: ابوالحسن علی مسفر در سبته این اشعار خودرا برای من خواند:

یا ایها المبتلی[۱] بذمّی — قد علم‌الله ما تقولُ
فالقول‌ان‌خفّ فی‌لسانی — اخا فنی وزنه الثقیلُ
و حافظٌ کاتبٌ شهیدٌ — یکتب عنّی‌الذی اقولُ
مَن‌حاسب النفس کلّ حینٍ — لم یتهاونْ بما یقولُ

۱ـ خطیب حصکفی: ابوالفضل یحیی بن سلامة بن حسین بن محمد متوفای سال ۵۵۱ ازخطبا ومفتیان وفقهای زمان خویش بوده وشعررا نیکومی سروده است

۲ـ وچنانکه درنسبت به‌عبدالله، وعبد شمس، ورأس عین: عبدلی‌وعبشمی‌و رَسعنی گفته‌اند

سپس گفته است :

این مرد را که بس بزرگوار ودرمیان مردم گمنام بود درسبته دیدم(۱) واورا تصانیفی است ازجمله : «منهاج العابدین» که با بوحامد غزالی نسبت داده می‌شود وازاو نیست ، وهمچنین کتاب «النفخ والتسویه» که نیز بابوحامد نسبت داده می‌شود ومردم آن را «المضنون الصغیر» می‌نامند .

وی راقصیده‌ای است مشهور که بعضی آن را در ردیف « عینیهٔ » ابن سینا قرار داده‌اند ونقل آن دراینجا مناسب است:

قل لاخوانٍ رأونی میّتاً فبکونی ورثونی حزنا
اعلی الغائب منّی حزنکم ام علی الحاضر معکم هاهنا
اتظنون بانی میتکم لیس ذاك المیت والله انا
انا فی الصّور و هذا جسدی کان لبسی وقمیصی زمنا
انا کنزٌ و حجابی طلسمٌ من تراب قدتهیّا للفنا
انا درٌّ قد حوانی صدفٌ طرتُ عنه فتخلّی رهنا
انا عصفورٌ و هذا قفصی کان سجنی فألفتُ السّجنا
اشکرالله الذی خلّصنی وبنی لی فی المعالی رکنا
کنتُ قبل الیوم میتاً بینکم فحییتُ و خلعتُ الکفنا
فانا الیوم اناجی ملأ واری الله جهاراً علنا
عاکفٌ فی اللّوح أقرا وأری کلّ ما کان ویأتی ودنا
و طعامی و شرابی واحدٌ هو رمزٌ فافهموه حسنا
لیس خمراً سائغاً اوعسلاً لا ، ولاماءً و لکن لبنا

---

۱ - ابن عربی درسال ٥٦٠ درسبته تولد یافت ودرسال ٥٩٨ بمشرق زمین هجرت کرد ودیگر برنگشت ، وتااین موقع دراشبیلیه زندگی میکرد وبرای تحصیل علم به‌سبته وفاس رفت وآمد داشت.

هو مشروب رسول الله اذ — كان يسرى فطره مع فطرنا
فافهموا السرّ ففيه نبأٌ — اىّ معنى تحت لفظٍ كمنا
فاهدموا بيتى و رضّوا ققصى — وذروا الطلسم بعدى و ثنا
و قميصى مزّقوه رمماً — و دعوا الكلّ دفيناً بيننا
قد ترحّلت و خلّفتكُم — لست ارضى دار كم لى وَطنا
حىٌّ ذى الدار نؤمٌ مغرقٌ — فاذا مات اطار الوسنا
لاتظنّوا الموتَ موتاً انه — لحياةٌ هى غايات المُنى
لا ترُعكم هجمة الموت فما — هى الانقلة من هاهنا
فاخلعوا الاجساد عن انفسكم — تبصرو الحقّ عياناً بيّنا
وخذ وافى الزاد جهداً لاتنوا — ليس بالعاقل منا من ونى
حسّنوا الظن برب راحمٍ — تشكروا السّعى وتأتوا اآمنا
ما ارى نفسى الاانتمُ — و اعتقادى انّكم انتم أنا
عنصر الانفس منّا واحدٌ — و كذا الجسم جميعاً عمّنا
فمتى ما كان خيرٌ فلنا — و متى ما كان شرٌ فبنا
فارحمونى ترحموا انفسكم — واعلموا انّكمُ فى اثرنا
اسأل الله لنفسى رحمةً — رحم اللهُ صديقاً امّنا
و عليكم من سلامى صيّبٌ — و سلام الله بدأً و ثُنى
ابدالدهر الى يوم يرى — بعضنا بعضاً لرحبٍ و هنا

(مجلة اللغة العربية بدمشق جزء ٤ از مجلد ۳۶ ص ۶۱۵:۶۲۸)

مراد از «ابن عربى حاتمى» محيى الدين ابوبكر محمد بن على طائى اندلسى اشبيلى است كه درسال ۶۳۸ در دمشق وفات كرده است، نه «ابن عربى»: ابوبكر محمد بن عبدالله اندلسى اشبيلى از دانشمندان معروف قرن ششم هجرى كه در طلب علم مسافرتها كرد، واز محضر ابوبكر شاشى و ابو حامد غزالى و ديگر بزرگان

بهره‌های علمی برد ، و آنگاه بزادگاه خود که اشبیلیه باشد بر گشت و چندی قاضی بود و سپس کار خویش را منحصر بتألیف و تصنیف کرد و در حدود سال ٥٤٢ هجری درگذشت و یکی از تألیفات وی : «احکام القرآن» است که در قاهره چاپ شده است .

ص۹ س۷: قرطاجنه.

بفتح قاف وسکون راء وفتح جیم وتشدید نون : نام سه جا است :

یکی در اندلس درناحیهٔ «تدمیر» که آن را «قرطاجنة الخلفاء» می گفتند و از راه دریا تا «مرسیه» چهل میل فاصله دارد .

در این قرطاجنه بود که عبدالعزیز بن موسی ، تدمیر بن عبدوس راشکست داد وبیشتر یاران تدمیر کشته شدند وخودش باچند نفر ازسپاهش بقلعهٔ اُورِیُولَه Orihuela پناهنده شد ، تدمیر درسال ۹٤ فتح گردید.

(صفة جزیرة الاندلس ص۱٥۱)

دیگری در اندلس نزدیك جبل طارق معروف به «قرطاجنة جزیره»

سوم قرطاجنهٔ افریقا درساحل دریا که میان آن و تونس دوازده میل راه است

(رك صفة جزیرة الاندلس ومراصد الاطلاع)

درمراصد ازقول بعضی نقل می کند که اصل آن «قرطا» بوده و چون زیبا و خوش آب وهوا بود کلمهٔ «جنّه» رابآن افزوده‌اند

ص۱۰ س۳ : قوط وغوط.

دولت قوط (گوتها) بامرك لذریق (رودریك) بپایان رسید ، اما این تعبیر معرب «قوط» تا بعد ازدولت اموی اندلس هم باقی ماند ،

ونسبت بهمین خاندان است «ابن قوطیّه :

ابوبکر محمد بن عمر بن عبدالعزیز بن ابراهیم بن عیسی بن مزاحم اندلسی اشبیلی قرطبی .

وی ازدانشمندان بسیار معروف لغت وعربیت بود ودرعین حال ، محدث وفقیه وحافظ اشعار وراوی آثار، نویسندهٔ کتاب «تصاریف الافعال» که در لیدن بنام «الافعال» چاپ شده ، و کتاب «المقصور والممدود» و کتابهای دیگر

روزی مستنصر: حکم دوم پسر ناصر، عبدالرحمان سوم (۳۵۰ - ۳۶۶ر۹۶۱ - ۹۷۶) از ابوعلی قالی دیار بکری (نسبت به: قالی قلا، بفتح قاف از بلاد دیار بکر) که خود از ائمهٔ لغت وشعر ونحو بود ودر سال ۳۳۰ وارد قرطبه شد و آنجا وطن گزید و کتاب «امالی» خود را همانجا املا کرد، ممدوح شاعر توانای قرطبه ـ ابو عمر یوسف بن هارون کندی رَمادی (نسبت به: رمادهٔ مغرب) که دربارهٔ وی می گفتند: شعر بکنده (یعنی امریء القیس کندی) آغاز شده و بکنده (یعنی متنبّی و رمادی) ختم گردیده ـ بود ودر سال ۳۵۰ در قرطبه در گذشت، پرسید که:

از دانشمندان شهر ما (قرطبه) که دیدی، کدامیك در علم لغت داناتر است؟ گفت محمدبن قوطیّه.

این دانشمند بدان جهت «ابن قوطیه» شهرت یافت که جدّه‌اش یعنی مادر ابراهیم بن عیسی بن مزاحم را «قوطیه» می گفتند، واو را بدان جهت نسبت بخاندان «قوط» می‌دادند که پدرش فرزند غیطشه (وی تیزا) پادشاه قوطی اندلس بود وروزی که برای دادخواهی علیه عمویش بشام نزد هشام بن عبدالملك آمد، عیسی بن مزاحم باوی ازدواج کرد وبا شوهر خود درزمان حکومت ابوالخطّار کلبی باندلس باز گشت، وتازمان عبدالرحمان داخل زنده ماند ونزد وی می‌رفت ومهربانی می‌دید

(رك وفیات الاعیان ج ٤ ص ٤، ج ۱ ص ۲۰٤، ج ٦ ص ۲۲۵)

نظیر «ابن قوطیه» است درانتساب بمادری غیرعرب:

دانشمند گیاه شناس ومحدث فقیه، ابوالعباس نباتی احمدبن محمدبن مفرج بن ابی‌الخلیل اندلسی اشبیلی صاحب تألیفات بسیار درفقه وطب ومفردات ادویه وحدیث، متوفای سال ٦۳۷ هجری‌دراشبیلیه، که «ابن رومیه» شهرت یافته است.

(رك نامهٔ دانشوران ج ۳ ص ۳۱۱ - ۳۲۲)

ص ۱۱ س ۷: طریف.

دربعضی ترجمه‌ها (ازانگلیسی) اشتباها «شریف» خوانده ونوشته شده است.

ص۱۱س۲۰ معافری

بفتح میم و کسر فاء ، در نسبت به « معافر بن یعفر » قبیله‌ای بزرگ در مصر ، گفته می شود

ابومحمد عبدالملك بن هشام حمیری معافری ازاین قبیله است ، و همو است که سیرهٔ رسول اکرم را از « مغازی و سیر» ابن اسحق تهذیب و تلخیص کرده وابوالقاسم سهیلی آن‌را شرح کرده و«الروض الانف» نام گذاشته است .

(وفیات الاعیان ج۲ ص۳۵۰و۳۸٤).

ص۱۳ س۹: مالقه.

بفتح لام وقاف ، و بگفتهٔ ابن خلکان ، سمعانی بغلط آن را بکسر لام ضبط کرده است .

مدرس تبریزی ۱۲ نفر از کسانی را که «مالقی» شهرت یافته‌اند ذکر می کند.

(رك وفیات الاعیان ج ۲ ص ۳۲٤ وریحانة‌الادب ج۳ ص٤۲۸ - ٤۳۰)

ص۱۳ س۱۰: غرناطه.

لسان‌الدین محمدبن عبدالله‌بن سعید اندلسی لوشی غرناطی ، مشهور به « ابن الخطیب» ازدانشمندان معروف قرن هشتم هجری اندلس مؤلف کتاب « الاحاطة فی اخبار غرناطه» دروصف این شهر گفته است :

بلد تحفّ به الریاض کانه ... وجه جمیل والرّیاض عذاره

وکانما وادیه معصم غادةٍ ... ومن الجسور المحکمات سواره

غرناطه را دردو دولت بنی‌احمر باره‌ای بود که برای مردان جنگی وپیکار-کنندگان ۱۰۳۰ برج داشت ودر درون باره ۱۳۰ آسیا داشت که با نیروی فشار آب غلّه‌ها راآرد می کرد .

(رحلة‌الاندلس ص۷۸

شرح حال ٤ نفر از دانشمندان را که « غرناطی » شهرت یافته‌اند در کتاب ریحانة‌الادب (ج۳ ص۱٤۸ - ۱٤۹) بنگرید .

ص۱۴ س۱۶: اشبیلیه.

بکسر همزه وباء ولام، وفتح یا، ازاین شهر است: ابوجعفر احمد بن محمد خولانی اندلسی اشبیلی ازشعرای معتضد عبادبن محمد لخمی معروف به «ابن اَبّار» بفتح همزه وتشدید باء متوفای سال ۴۳۳ (رك وفیات الاعیان ج۱ ص۱۲۴ رقم ۵۷)

و دراین شهر است گلدستهٔ معروف «ژیرالدا» Jiralda که باحتمال، یکی ازمناره‌های مسجدی است که «منصور» درسال ۱۱۹۵ درین شهر بنا نهاده است.

ص۱۵ س۳: باجه.

باجه نام شهری است دراندلس، وشهری دیگر درافریقا، ودهی در اصفهان، وازباجهٔ اندلس وبدان منسوب است.

ابوالولید سلیمان بن خلف بن سعدبن ایوب بن وارث تُجیبی باجی متوفای سال ۴۷۴، وی ازعلمای بزرك و نویسندگان پرتألیف و شعرای اندلس بود و از اشعار او است:

اذا کنت اعلم علما یقینا	بان جمیع حیاتی کساعه
فلم لااکون ضنینا بها	و اجعلها فی صلاح و طاعه

(وفیات ج۲ ص۱۴۲)

ص۱۵ س۳: لبله.

بدین شهر منسوب است:

احمدبن یوسف بن علی بن یوسف فِهری لبلی. از دانشمندان معروف ادب و لغت، متوفای سال ۶۹۱ درتونس.

(روضات الجنات ص۸۳)

ص۱۵ س۷: فهری.

مالك بن نضر، جد یازدهم رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سه پسرداشت بنام: فهر، حارث و شیبان، و مادرشان: جندله دختر حارث بن مِضاض بن عمروبن حارث جرهمی بود.

فهر (بکسر فا وسکون ها) جد دهم رسول اکرم است ودر نسبت باو «فهری»

جیرالدا در اشبیلیه

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

گویند و«قریش» بقول ابن هشام : لقب نضربن کنانه جدّ فهر، وبقولی لقب فهراست ، وبقولی دیگر: قریش اسم است وفهر لقب.

(رك سیرهٔ ابن‌هشام ج۱ ص۱۰۲ــ۱۰۵ ، وتاریخ یعقوبی ج۱ ص۱۹۲)

ص۱۵ س۱۱: اراگون .

در کتب عربی : اراغون، وارغون،ظاهراًغیراز ارجونه (بفتح همزه ، وضم جیم) وارجون است که شهری است درناحیهٔ‌جیان، ومحمدبن یوسف‌بن احمر «ارجونی»از پادشاهان اخیراندلس بدان منسوب است . (مراصدالاطلاع ، و معجم‌البلدان) چه این ناحیه درشمال وآن شهر درجنوب است .

اراگون که مرکزآن سرقسطه است ، تاسال ۱۴۷۹ میلادی کشوری مستقل بود وپس از آنکه پادشاه آن فردیناند با ملکهٔ قشتاله ازدواج کرد ، دو دولت یکی شد و کشور اسپانیا بوجودآمد .

(المنجد)

ص۱۷ س۴: وادی‌القری.

وادیی ازتوابع مدینه میان مدینه وشام ، که قریه‌هائی بسیار درآن واقع است .

ص۱۷ س۵: مرالظهران.

بفتح میم وتشدید راء، وتشدید ظای فتحه‌دار : جائی است دریك منزلی مکه.

(مراصدالاطلاع)

ص۱۸ س۱۲ :وسوناWosunali.

در کتب عربی : 'اشونه ، است.

ص۱۸ س۱۲: جیان.

این شهرتا قرطبه ۱۷فرسخ فاصله دارد ، وبدان منسوب است :

ابوعلی حسین‌بن محمد بن احمد غسانی جَیّانی محدث وادیب ، مؤلف کتاب «تقییدالمهمل» درضبط‌الفاظ اشتباه پذیر رجال‌صحیحین دردو جزء ، متوفای‌سال ۴۹۸

جیان (بفتح جیم وتشدید یاء) شهری است بزرك در اندلس. ونیز دهی در اطراف ری
(وفیات الاعیان ج۲ ص ٤۳٥ رقم ۱۸۷)

ونیز دهی است در اصفهان که سلمان فارسی از آنجا است .

(رك البلدان یعقوبی ص ٤۱، مراصد الاطلاع)

ص ۱۸ س ۱۴: مرسیه.

بدین شهر شرقی اندلس ، منسوب است :

حافظ ابوالحسن علی بن اسماعیل، معروف به «ابن سیده» استاد لغت و عربیت مؤلف کتابهای : «المحکم» و «المخصص» در لغت ، و کتاب «الانیق» در شرح حماسه در ٦ جلد اوخود وپدرش که از اساتید علم لغت بود ، نابینا بودند ، ابن سیده در سال ٤٥٨ وفات کرد
(وفیات الاعیان ج۳ ص ۱۷-۱۸ رقم ٤۲۲) .

سیده : بکسر سین وفتح دال . مرسیه : بضم میم و کسر سین وفتح یا .

پوشیده نماند که «مرس» بفتح اول و دوم : نام جائی است نزدیك مدینه و در نسبت بآن «مرسی» بدوفتحه گفته می‌شود وممکن است با «مرسی» بضم اول وسکون دوم ، نسبت بمرسیه اشتباه شود ودر تشخیص این یا آن باید بقرائن رجوع کرد .

باید دانست که چند نفر از دانشمندان اسلامی اندلس «ابن سید» بر وزن «عید» شهرت یافته‌اند، وازجملهٔ آنها است :

احمد بن ابان بن سید (بدون الف ولام) لغوی معروف به «صاحب الشرطه» که کتاب «العالم» رادر لغت در صد مجلد نوشت واز «فلك» شروع کرد ودر «ذرّه» بانجامش رساند ، ودر سال ۳۸۲ وفات کرد . صاحب روضات الجنات جغرافیای مختصر اندلس را درذیل ترجمهٔ این دانشمند آورده است

(روضات الجنات ص ٦٥، الکنی والالقاب ج ۱ س ۳۰۷، ریحانة الادب ج ٥ ص ۳۷۷)

دیگر: ابومحمد عبدالله بن محمد السید (باالف ولام) بطلیوسی نحوی لغوی صاحب تألیفاتی درنحو ولغت متوفای سال ٥۲۱ ، ازاشعار اواست :

اخوالعلم حیّ خالد بعد موته و اوصاله تحت التّراب رمیمُ

وذو الجهل میت وهو ماش علی الثری　　یظن من الاحیاء و هو عدیمُ

(روضات الجنات ذیل ترجمهٔ ابراهیم بن قاسم بطلیوسی نحوی معروف به «اعلم» نویسندهٔ «تاریخ بطلیوس» متوفای سال ۶۴۲ ، وفیات الاعیان ج۲ ص۲۸۲ رقم ۴۲۰) .

دیگر: ابومحمد عبدالعزیز بن احمد بن السید (باالف ولام) بن مُغَلِّس اندلسی بلنسی قیسی ازعلمای عربیت وشعرای توانا، متوفای سال ۴۲۷ درمصر .

(وفیات الاعیان ج۲ ص۳۶۶ رقم ۳۶۰ ، روضات الجنات ص۶۹)

ص۱۸ س۱۴ :لورقه.

در کتب عربی : لورقه (بضم لام وسکون واو وفتح راء وقاف) و: لرقه (بضم لام وسکون راء) ضبط شده است .

ص۱۸ س۱۴ : دانیه.

بدین شهر منسوب است :

ابن صیرفی: عثمان بن سعید بن عثمان اندلسی قرطبی ، معروف به «ابوعمرو دانی» متوفای سال ۴۴۴ صاحب تألیفات کثیره ، وازاشعار اواست :

قدقلت اذ ذکرواحال الزمان وما　　یجری علی کل من یعزی الی الادبِ

لاشیء ابلغ من ذُلٍّ یجرّعه　　اهل الخساسة، اهل الدین والحسبِ

القائمین بما جاء الرسول به　　والمبغضین لاهل الزیغ والریبِ

ص۱۸ س۱۶ : لشبونه .

در کتب عربی : لشبونه ،(بفتح اول وسکون دوم) و: اشبونه ، (بضم اول وسوم) ضبط شده است.

(مراصدالاطلاع)

ص۱۸ س۱۶ :شلمنقه.

در کتب عربی : طلمنکه ، (بفتح اول ودوم وسوم وپنجم، و سکون نون) ضبط شده‌است، وابوعمر طلمنکی معاصر ابن سیده بدین شهرغربی اندلس منسوب است .

(وفیات الاعیان ، ومراصدالاطلاع)

ص۱۸ س۱۸ : طرطوشه.

بدین شهر منسوب است :

ابن ابی رندقه (بفتح اول وسوم وچهارم، وسکون نون) ابوبکر محمدبن ولیدبن محمدبن خلف بن سلیمان بن ایوب قرشی فهری اندلسی «طرطوشی» فقیه مالکی معروف

گویند : بسیار میشد که این اشعار رامیخواند :

ان لله عبادا فطُنا طلقوا الدنیا و خافواالفتنا
فکروا فیها فلما علموا انها لیست لحیٍ وطنا
جعلوها لجة و اتخذوا صالح الاعمال فیهاسفنا

روزی برابوالقاسم شاهنشاه بن امیرالجیوش بدرالجمالی ، معروف به «الملک ـ الافضل» وارد شد وچادری را که همراه داشت پهن کرد وروی آن نشست و چون دید که مردی ترسا پهلوی افضل نشسته است ، باموعظهٔ خویش افضل را بگریه آورد و گفت :

یاذا الذی طاعته قربة وحقه مفترض واجبُ
ان الذی شرّفت من اجله یزعم هذا انه کاذبُ

این اشعار بوی منسوب است:

اذا کنت فی حاجة مرسلا وانت بها نجازها مغرمُ
فارسل باکمه خلاّبة به صمم اغطش ابکمُ
ودع عنك کل رسول سوی رسول یقال له الدرهمُ

ازتألیفات طرطوشی (بضم هردو طا) است : «سراج الملوك» و« برّالوالدین » و «الفتن» وی بسال ۵۲۰ دراسکندریه وفات کرد .

(نفح الطیب ج۲ ص۲۹۰ ، وفیات الاعیان ج۳ ص۳۹۳ رقم ۵۷۷)

طرطوشی راموعظهٔ بلیغهٔ دیگری است برای امیرافضل بن امیرالجیوش .

(رك جمهرة خطب العرب ج۳ ص۱۸٤، نفح الطیب ج۱ ص۳٦۳)

ص۱۸ س۱۸ : بربشتر

بضم بای دوم وسکون شین وفتح تا : شهری است بزرك درشرق اندلس ازتوابع بربطانیه ، بفتح هردو با وسکون راء، که نیز یکی ازشهرهای بزرك اندلس است .

(مراصدالاطلاع)

ص۱۹ س۲: شریش Jerez.

بدین شهرمنسوب است:

ابوالعباس احمدبن عبدالمؤمن بن موسی بن عیسی بن عبدالمؤمن قیسی شریشی نحوی شارح مقامات حریری درسه شرح متوفای سال ۶۱۹ درشریش .

(روضات الجنات ص۸۳)

ص۱۹ س۱۱ :تمیمی.

دوقبیله ازعرب عدنانی مضری را «بنی تمیم» گویند :

یکی : از «تمیم بن مُرّبن اُدبن طابخة بن الیاس بن مضر» .

دیگر : از «تمیم بن سعدبن هذیل بن مدرکة بن الیاس بن مضر»

(تاریخ یعقوبی ج۱ ص۱۸۸ ، نهایةالارب ص۱۷۷)

ص۱۹ س۱۹ : ثقفی

قبیلهٔ «ثقیف» ، ازقبائل عرب عدنانی است ، چه «ثقیف» لقب «قَسیّ» بن منبه ابن [بکربن] هوازن بن منصوربن عکرمة بن خصفة بن قیس عیلان بود ، وقیس عیلان: قیس بن عیلان بن مضربن نزار.

(تاریخ یعقوبی ج۱ ص۱۸۶، معارف ابن قتیبه ص۴۱، سیرهٔ ابن هشام ج۱ ص۱۱)

اما بگفتهٔ ابن اسحاق نسب ثقیف چنین است:

قَسیّ بن نبیت بن منبّه بن منصوربن یقدم بن افصی بن دعمیّ بن ایاد [بن نزار] بن معدبن عدنان ،ویعقوبی هم باین قول اشاره‌ای دارد .

(سیرهٔ ابن هشام ج۱ ص۴۷)

هنگام ظهور اسلام ، قبیلهٔ «ثقیف» درشهر طائف میزیستند و بتخانهٔ «لات» را

چون کعبه محترم می‌داشتند ودرماه رمضان سال۹هجری بدین اسلام درآمدند.

ص۲۰ س۱۰ : خولانی.

خولان (بفتح و سکون) نام روستائی است دریمن ، بنام خولان بن عمروبن قضاعه.

(مراصدالاطلاع)

نسب خولان رامختلف نوشته‌اند :

خولان‌بن عمروبن‌اِلحاف‌بن قضاعه.

خولان‌بن‌عمروبن سعدالعشیره.

خولان‌بن عمروبن مرة بن اددبن زیدبن ِمهسع بن عمرو بن عریب بن زیدبن کهلان‌بن سبأ.

(سیرهٔ‌ابن‌هشام ج۱ ص۸۵)

قبیلهٔ خولان را درسرزمین خولان، بتی بود بنام ُعمیا ِنس.

ص۲۰ س۱۲: مضری.

نسبت به «مضربن نزاربن معدبن عدنان» جد هیفدهم‌رسول‌اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله، وبرادر ربیعه وانمار وایاد.

عرب مستعربه را «متعرّبه ، اسماعیلی ، عدنانی ، معدی ، نزاری ، مضری و شمالی» نیز گویند.

دربعضی ترجمه‌ها (از متن انگلیسی) «مضری» اشتباهاً «مدحری» خوانده و نوشته شده است!

ص۲۰ س۱۳: قحطانی.

عرب عاربه را «جنوبی، قحطانی ، سبأی ، حمیری و کهلانی» نیز گویندونسب قبائل یمن به «قحطان‌بن عابربن شالخ‌بن ارفخشدبن سام بن نوح» می‌رسد ، وقحطان درتورات «یقطان» آمده‌است. سبأپسر یشجب بن یعرب بن‌قحطان ، وحمیرو کهلان

پسران سبأ بوده‌اند .

(نهایة الارب ص۳۶۳)

ص۲۲ س۱ : غافقی.

غافق : حصنی است در اندلس ، و قبیله‌ای است از عرب : بنی غافق بن شاهد بن [علقمة بن] عك بن عدنان .

عبدالرحمن ظاهراً منسوب باول است ، اما درباره دیگر کسانی که «غافقی» شهرت یافته‌اند باید تحقیق شود .

ص۲۲ س۵ : تولوز Toulouse .

درمتون عربی : تولوشه .

ص۲۲ س۱۳: کلبی.

سه‌قبیله از عرب قحطانی، قبیله‌ای از بَجیله ، وقبیله‌ای از قضاعه ، وقبیله‌ای دیگر ازخثعم «بنو کلب» گفته می‌شوند ودانسته‌نشد که عنبسه از کدام است.

ص۲۳ س۱۴ : اشجعی.

بنواشجع : طائفه‌ای است ازغطفان،ازعرب عدنانی، منسوب به «اشجع بن ریث بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلان .

ص۲۳ س۱۷ : ابی نسعه .

دربعضی ترجمه‌ها (ازمتن انگلیسی) اشتباهاً «ابی نزه» خوانده‌ونوشته‌شده‌است

ص۲۳ س۱۷ : خثعمی.

«خَثعم» و «بَجیله» دوقبیله‌اند ازعرب‌قحطانی ، پسران انمار بن نزار بن عمرو کهلانی .

ص۲۳ س۱۸ :سلمی.

بنوسلیم (بضم سین) قبیله‌ای است ازعرب عدنانی از نسل : سُلیم‌بن منصور بن

عکرمة‌بن خَصَفة‌بن قیس‌بن عَیلان (تاریخ یعقوبی ج۱ ص۱۸۶) و دو قبیلهٔ دیگر از عرب قحطانی ، ودانسته نشد که عبیده از کدام است .

ص۲۳ س۲۱: کنانی .

کنانة بن خزیمه (بکسر کاف وضم خاء) جدسیزدهم رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است ودرنسبت بوی « کنانی » گویند .

ص۲۶ س۱۲ : شارل مارتل Charles Martel

در کتب عربی : قارله .

ص۲۹ س۱ : عبدالملک بن قطن.

دربعضی ترجمه‌ها (ازمتن انگلیسی) اشتباهاً «عبدالملک بن قحطان» خوانده ونوشته شده است .

ص۲۹ س۱۶ : سلولی قیسی.

سلولی : نسبت به « سَلول‌بن صعصعة‌بن معاویة‌بن بکربن هَوازن بن منصوربن عکرمة‌بن خُصفة‌بن قیس‌بن عَیلان» قبیله‌ای از عرب عدنانی است .

(تاریخ یعقوبی ج۱ص۱۸۶)

وقیسی (دراینجا) نسبت به «قیس‌بن عیلان‌بن عدنان » .

ص۳۰ س۲۳:قشیری.

بضم قاف : نسبت به «قُشیربن کعب‌بن رَبیعة بن عامربن صَعصعة بن معاویه » قبیله‌ای ازعرب عدنانی .

(تاریخ یعقوبی)

ص۳۱س۶: عاملی.

بنوعامله : قبیله‌ای است قحطانی ازنسل « عاملة‌بن سبأ » و قبیله‌ای دیگر نیز قحطانی ازنسل « کهلان‌بن سبأ» وثعلبه ظاهراً بیکی ازاین دوقبیله منسوب است .

ص۳۲ س۱۱: صمیل بن حاتم.

صمیل بر وزن کُمیل، در بعضی ترجمه‌ها (ازمتن انگلیسی) اشتباهاً «زمیل» خوانده ونوشته شده. بعضی نسب وی را «صمیل بن حاتم بن عمرو بن جندع بن شمر بن ذی‌الجوشن» نوشته‌اند.

(نفح الطیب ج ٤ ص۵۳)

ص۳۲ س۱٦: جذامی.

سابقاً گفته شد که لخم وجذام دو برادر بودند از نسل کهلان بن سبأ، و عامله نیز برادرشان بود. ازاین سه برادر، سه قبیلهٔ بزرك درعرب قحطانی پدید آمد.

ص۳۳ س۱۹: زهری.

درنسبت به «زُهرة بن کلاب» قبیله‌ای بزرك ازقریش «زهری» گویند.

آمِنه مادر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، ازاین قبیله است.

فقیه معروف تابعی: ابوبکر بن محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن حارث بن شهاب بن زهرة بن کلاب، که ازده نفرصحابی روایت کرده، وعلم فقهای سبعهٔ مدینه را فراگرفته، نیزازاین قبیله‌است. وی درسال ۱۲٤ هجری درگذشت.

فقهای سبعهٔ مدینه که ازتابعین ودریك عصر مرجع فتوی بوده‌اند، دراین دو بیت نامبرده شده‌اند:

الا کل من لایقتدی بائمةٍ فقسمته ضِیزی عن الحق خارجه

فمنهم: **عبیدالله، عروة، قاسمٌ سعید، سلیمان، ابو بکر، خارجه**

عبیدالله بن عبدالله هُذَلی، عروة بن زبیر، قاسم بن محمد بن ابی بکر، سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار، ابوبکر بن عبدالرحمن مخزومی، خارجة بن زید بن ثابت انصاری

هذلی: نسبت به «هُذیل بن مدرکة بن الیاس» و

مخزومی: نسبت به «مخزوم بن یقظة بن مُرّة بن کعب» است.

ص۳٤ س۲: عبدری.

درنسبت به «عبدالدار بن قُصی» که یکی از چهار پسرقصی بن کلاب جد چهارم

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، وبرادر عبدمناف بن قصی ، و عبدالعزّی بن قصی ، و عبدبن قصی بود ، «عبدی ، وعبادی ، وعبدری» می گویند .

ازاین طائفه است :

مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالدار ، که چون فرزند زادهٔ هاشم بن عبدمناف است بعضی تصور کرده‌اند که اوعموزادهٔ رسول اکرم یعنی فرزند زادهٔ هاشم بن عبدمناف بن قصی می‌باشد .

طائفهٔ «عبدالدار» یکی از ۲۵ طائفهٔ قریش است که مسعودی آنها رابااین ترتیب نام می‌برد :

بنوهاشم بن عبدمناف (بن قصی بن کلاب)

بنومطلب بن عبدمناف (عبیدة بن حارث ، شهید بدر ازاین طائفه است)

بنوحارث بن عبدالمطلب

بنوامیة بن عبدشمس بن عبدمناف

بنو نوفل بن عبدمناف

بنوحارث بن فهر (بن مالك بن نضر)

بنواسد بن عبدالعزّی (بن قصی)

بنوعبدالدار بن قُصَی (کلیدداران کعبه)

بنوزهرة بن کلاب (بن مرة بن کعب)

بنو تَیم بن مُرّة (بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر)

بنومخزوم (بن یَقَظة بن مرة)

بنویقظة (بن مرّة)

بنومرة (بن کعب)

بنو عَدی بن کعب

بنو سَهم (بن عمرو بن هُصَیص بن کعب)

بنو جُمح (بن عمرو بن هصیص

بنومالك بن حنبل (درمعارف ابن قتیبه ص۳۲ : حِسْل بن عامر بن لؤی).

بنومعیط بن عامر بن لؤی (درمعارف ابن قتیبه ص۳۲ : مَعیص بن عامر است).

بنونزار بن عامر. (كذا)

بنوسامة بن لؤی.

بنوادرم : تیم بن غالب.

بنو مُحارب بن فهر

بنوحارث بن عبدالله بن کنانة (بن مدركة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معدّ بن عدنان)

بنوعائذه: بنوخزیمة بن لؤی. (عائذه : مادر فرزندان عبیدبن خزیمه است)

بنو بُنانه : بنوسعدبن لؤی.

(بُنانه : دایهٔ ایشان بود، از بنی قین بن جَبسر، و بقولی : دختر نمر بن قاسط، و بقولی دیگر: دختر جَرْم بن رَبّان)

مسعودی می گوید : بطون «قریش بطاح» تا «بنی جمح» بپایان می رسد، و از «بنی مالك» تا بآخر (بنوبنانه) در «قریش ظواهر» اند.

(مروج الذهب ج۲ ص۲۷٦، سیرة ابن هشام ج۱ ص۱۰۲-۱٤۳)

اصطلاحاً، «شعب» شامل چند قبیله، و «قبیله» شامل چند عَماره، و «عماره» مشتمل بر چند بطن، و «بطن» دارای چند فَخذ می باشد، و «فخذ» از چند «فصیله» تشکیل می یابد، مثلاً «خزیمه» **شعب** است، و «کنانه» **قبیله**، و «قریش» **عماره**، و «قصی» **بطن**، و «هاشم» **فخذ**، و «عباس» **فصیله**

(تفسیر بیضاوی جلد ۵ ص۸۹)

ص۳۵ س٦: امرای اسلامی اندلس.

ابن قتیبه پس از شرح فتوحات طارق و موسی در اندلس، و باز گشتن موسی بافریقا ومصر، و رسیدنش نزد ولید بن عبدالملك، و مرك ولید بعد از چهل روز، و رفتار

سلیمان بن عبدالملك با موسی ، و رها کردنش درمقابل ٤٠٣٠٠٥٠ دینار زرناب که ١٠٠٠٠٠ آن را نقد پرداخت کرد و بقیّه را متعهد شد در مدت یکماه بپردازد ، و کشته شدن عبدالعزیز دراندلس ودیگر حوادث ،

والیان اندلس را بعد از (طارق و) موسی‌بن نصیرچنین می‌شمارد :

۳ـ عبدالعزیزبن موسی پس ازطارق و پدرش تا آنکه کشته‌شد،	یك‌سال
٤ـ ایوب‌بن حبیب ، پس از وی	٦ماه.
٥ـ حارث‌بن عبدالرحمان	۳سال و٦ماه
٦ـ عنبسه	۲سال و۹ماه
۷ـ یحیی‌بن‌سلمه	۱ « و۳ «
۸ـ هیثم‌بن عبید	۱ « و۲ «
۹ـ عبدالرحمن‌بن عبدالله غافقی	٤ « ـ
۱۰ـ عبدالملك‌بن قطن فهری	۱ « ـ
۱۱ـ بلج‌بن بشرقشیری	ـ ٦ ماه
۱۲ـ ثعلبة‌بن سلامهٔ جذامی	ـ ٥ «
۱۳ـ ابوالخطاربن ضرار کلبی	۳سال
۱٤ـ ثوابة‌بن مسلمه	۱ « و ۱ ماه
۱٥ـ یوسف‌بن عبدالرحمن قرشی فهری	۱۰ «

(الامامةوالسیاسة ج۲ ص۱۱۰)

ص۳۹ س ۱۳ : شقندة.

بدین قریه منسوب است :

ابوالولید شقندی صاحب « رسالة فی‌فضل‌الاندلس » که مقری آن را در کتاب «نفح‌الطیب» نقل کرده است (ج۳ص۱۷۷).

درهمین رساله است که وقتی شعراء بریوسف‌بن تاشفین امیر دولت مرابطین درآمدند وقصیده‌ها درمدح‌وی سرودند، چون بانجام رسید ، معتمدبن عباد باو گفت: آیا امیرمسلمین می‌داند اینان چه می گویند ؟ گفت : نمی‌دانم جزاینکه اینان نان

میخواهند .... وچون معتمد بکشور خویش باز گشت ، بوی نامه‌ای نوشت و این دوشعر ابن زیدون راهم درآن نگاشت :

بنتم وبنّا فما ابتلّت جوانحنا   شوقا الیکم ولاجفّت مآقینا

حالت لفقدکم ایامنا فغدت   سوداً، وکانت بکم بیضا لیالینا

وچون این دوشعر بر وی خوانده‌شد ، بخواننده گفت : آیا کنیزانی سیاه‌وسفید می‌طلبد ؟ گفت اینطور نیست آقای من ، مقصودش آن است که شبهای وی بشادمانی خدمت امیر چون روز روشن بوده است و اکنون روز های وی بـا محنت دوری امیر چون شب تاریك شده است . گفت : بخدا که خوب گفته است ، باو بنویس که : اشك ماهم بروی جاری است وسرما پس از وی بدرد آمده است !

ص ۴۰ س ۴: ابو المطرف.

بفتح طا و کسر راءِ مشدّد ، کنیهٔ پنج نفراز خلفای اموی است ، و « مطَرّف» بروزن «محدّث» آنکس است که براطراف لشکرزند ، وبهمین معنی نام شخص شده است.

(وفیات ج٤ ص۲۹۹ ، منتهی‌الارب ، قاموس)

درعین حال دربعضی منابع ، بفتح راءِ مشدد بر وزن «معظّم» ضبط شده است . عبدالرحمن بن خلف تجیبی اُقلیشی که درسال۳٤۹ ازاندلس برای حج بمکه مشرف شد نیز «ابوالمطرف» شهرت یافته است .

(نفح‌الطیب ج۳ ص۳۸۹)

یکی ازدانشمندان وپزشکان اندلس نیز«ابوالمطرف» شهرت یافته است : عبدالرحمن بن محمدبن عبدالکریم بن یحیی بن وافد (یاواقد) بن مهند از ـ پزشکان بنام قرن پنجم متوفای بعد ازسال ٤٦٠ .

(ریحانة‌الادب ج۳ ص٤۱۱)

ص۴۰ س ۴: داخل.

درمیان خلفای اموی اندلس پنج نفر بنام « عبدالرحمان » است ، که اول را «عبدالرحمان‌داخل» ودوم‌را«عبدالرحمن‌اوسط» وسوم‌را «عبدالرحمن ناصر» گویند .

داخل را در روز جنگ سختی که میان وی و یوسف فهری روی داد، و هم در روز فتح سرقسطه، خطبه‌هائی است که قسمتی از آنها نقل شده است.

(رك جمهرة العرب ج ۳ ص ۱٦٦ - ۱٦۸، نفح الطیب ج ۲ ص ۷۰)

ص ۴۵ س ۳: یحصبی.

بفتح یا وضم صاد و نیز فتح و کسر آن: در نسبت به «یحصب بن مالك حمیری» گویند. (وفیات)

ص ۴۷ س ۳: شنت بریه (شنتبریه)

بفتح شین و سکون نون، و فتح با و تشدید یاء مفتوح: شهری در شرق قرطبه که حصن شنت مریه (شنتمریّه) بر وزن آن و از توابع آن است.

(مراصد الاطلاع)

ص ۵۱ س ۱: و مسجد جامعی بنا نهاد.

این مسجد پیش از رسیدن مسلمین کلیسا بوده است و عبدالرحمن داخل آن را از نصاری خرید و بجای آن مسجدی بنقشه‌ای که ولید بن عبدالملك مسجد نبوی را در مدینه ساخته بود، بنا کرد و حکم بن عبدالرحمن و دیگر خلفای اموی بر آن افزودند و منصور بن ابی‌عامر در طرف شمال مسجد در حدود دو ثلث اصل مسجد بر آن افزود.

قرآنی بنام «مصحف عثمانی» در این مسجد بود که پس از استیلای موحدین بر اندلس، عبدالمؤمن آن را بمراکش نقل داد (۵۵۲ هجری).

طول این مسجد از شمال بجنوب ۱۷۵ متر، و از شرق بغرب ۱۳۴ متر، و ارتفاعش در حدود ۲۰ متر بوده است.

این مسجد ۱۲۹۳ ستون مرمر داشته، و گنبد آن بر ۳٦۵ ستون مرمر استوار بوده است.

عیسویان که خواستند دوباره کلیسای خود را بسازند، گنبد مسجد و ۱٦۳ ستون را هم از وسط مسجد برداشتند.

(رحلة الاندلس ص ۳۷-۴۱)

نمای بیرونی یکی از درهای مسجد قرطبه

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

ص۵۷ س۷ :صخرهٔ قیس .

صَخره : مفرد صخر، ازنواحی «اُکْشُونِیه» است در اندلس .

(مراصد)

ص۵۸ س۱ :یحیی بن یحیی .

ابومحمدبن یحیی‌بن‌یحیی‌بن کثیربن وِسلاس‌بن شَمّال‌بن مَنغایاالیثی ، اصلاً بربری‌وازقبیلهٔ مصموده است ، ودرسال ۲۳۴ درقرطبه وفات کرد .

محمدبن‌عمربن کنانه می گفت: فقیه‌اندلس: عیسی‌بن‌دینار، وعالمش:عبدالملك بن حبیب ، وعاقلش : یحیی‌بن یحیی است ،

ص۵۸س۱ :لیثی .

درنسبت به «لیث‌بن بکربن عبد مناةبن کنانةبن خزیمه» لیثی گویند .

ص۶۰س ۱۹:مقری .

احمدبن محمدبن احمدبن یحیی‌بن عبدالرحمان‌بن ابی‌العیش‌بن محمد مقری تلمسانی ساکن فاس و سپس قاهره ، مؤلف کتاب « نفح‌الطیب » متوفای سال ۱۰۴۱ «مقری» را بیشتر:بفتح میم وتشدید قاف فتحه‌دار، وبرخی هم : بفتح میم وسکون‌قاف ضبط کرده‌اند درنسبت بیکی ازقرای‌تلمسان نزدیك قلعهٔ بنی‌حمّاد بنام « مَقره» .

دلیل بردرستی ضبط اول ، یکی شعرخود مقری است درمقدمهٔ کتاب «ازهار-الریاض فی‌اخبارعیاض » :

فیقول‌احمد ذوالقصو   رالمقری‌اذا انتسب

ودیگر شعر شاهینی درقصیده‌ای که آن رابرای مقری فرستاده است :

ما للعلا والعلم الاابو ال   عباس شیخی احمدالمقّری

ومعلوم است که آن شعر واین شعر ، جزبا ضبط اول درست نیاید .

ص۶۶ س۴: سمسطا .

سُمُسطا ، و«سُمُسطه» بضم اول ودوم ، و «سَمَسطا» بدوفتحه : نام قریه‌ای است

درمصر ازتوابع بهنسی درساحل غربی نیل . وشاید نام «سمسطا»ی اندلس را هم از آن گرفته باشند .

ص۶۶ س۱۲ :منت سالوط .

مُنت اشیون ، بضم میم وهمزه	: شهری است دراندلس از توابع اُشبونه
مُنت افوط	: حصنی است در اندلس از نواحی باجه
مُنت أنیات ، بکسر نون	: ناحیه‌ای است درسرقسطه
مُنت جیل ، بکسر جیم	: شهری است دراندلس
مُنت شون ، بضم شین	: حصنی است قدیمی درلاردهٔ اندلس
مُنت لون ، بضم لام	: حصنی است دراندلس ازنواحی جیان

(مراصد)

مَنت لیشم (بفتح میم وتا و کسرلام وفتح شین) دهی است از توابع لبله که ملك‌ابن حزم بود وبآن رفت وآمد می کرد .

(وفیات ج۳ ص۱۷)

ص۶۸ س۱۰: شرطانیه .

در کتب عربی : قردجانه ، و«سردانیه» هم آمده است ، اما چنان بنظرمیرسد که «قردجانه» تعبیردیگری از«قرطاجنّه» باشد ، نه «سردانیه» .

ص۷۰ س۱۳: اسحق موصلی .

اخبار اسحق‌بن ابراهیم موصلی مغنی را در فهرست ابن‌ندیم(ص۲۰۱ ـ ۲۰۴) بنگرید.

ص۷۱ س ۱۱: بَقیّ بن مَخْلد .

ابوعبدالرحمن بقی بن مخلدبن یزید قرطبی اندلسی حافظ و صاحب تفسیر و مسند ، که بمشرق زمین سفر کرد ودر حجاز ومصر ودمشق وبغداد و کوفه و بصره ، ازاساتیدوشیوخ ، علم وحدیث‌فرا گرفت‌وشیوخِ‌اورا۲۳۴ نفر نوشته‌اند. وی‌درسال۲۷۶

وفات کرد . ابن حزم گفته است : یقین دارم که دراسلام مانند تفسیر وی ، تفسیری ننوشته‌اند ، نه ابن جریرونه‌دیگران . ونیزمی گوید که : **بقی** در مسند خود ازهزار وسیصد وچند صحابی روایت کرده وحدیث هرصحابی را بترتیب ابواب فقه مرتب ساخته است ، پس کتاب وی هم مسنداست وهم مصنّف .

(نفح‌الطیب ج ۳ ص۲۷۲-۲۷۳)

مسند : کتاب حدیثی است که بترتیب صحابه باشد ، باین طریق که در بابی احادیث روایت شدهٔ ازیکنفر صحابی ، ودرباب دیگر احادیث روایت شدهٔ ازدیگری رابنویسند ، مانند مسند احمدبن حنبل .

مصنف : کتاب حدیثی‌است که بترتیب ابواب فقه باشد ، مثلا دربابی احادیث مربوط بوضوء ، ودر بابی احادیث مربوط بنماز ذکر شود وهمچنین ، از قبیل کافی ، وتهذیب ، وصحیح بخاری» وصحیح مسلم وموطأ مالك .

ص۷۱ س ۱۲: ابوبکر بن ابی‌شیبه .

ابوبکر عبدالله‌بن محمدبن ابی‌شیبه ابراهیم بن عثمان ، واسطی کوفی‌صاحب تصانیف ، ازجمله : کتاب «مصنف» متوفای سال ۲۳۵ .

(تقریب‌التهذیب ص۲۸۵ و۶۲۶)

ص۷۳ س۱ : روطه .

سیربن ابی‌بکر فرمانده سپاه مرابطین ، هنگامی که از ابوبکر یوسف‌بن تاشفین دستوریافت که درجزیرهٔ‌اندلس بماند وپادشاهان اندلس را ازبلادشان اخراج نماید وهرگاه نافرمانی کنند باایشان بجنگد ، درآغاز برپادشاهان بنی‌هود حمله‌برد تاآنان را ازپناهگاهشان که همین «روطه» باشد ، فرود آورد ، اما بس این قلعه محکم ومصون بود جزباحیله‌ای که بکار برد برآن دست نیافت .

(رك وفیات‌الاعیان ج٦ ص۱۲۲)

ص۷۴ س ۲: بالمنذر....

فالطیر فیها ساکن　　والوحش‌فیهاقدانس

این دوشعر از قصیده‌ای طولانی است که «ابن‌عبدربه» درمدح منذر گفته‌است.

(وفیات ج۱ ص۹۳)

ص۷۶ س۱ : ابن ابی اصیبعه.

ابوالعباس احمدبن ابی‌القاسم‌بن ابی اصیبعه خلیفة‌بن یونس خزرجی صاحب کتاب «عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء» متوفای‌سال ٦٦٨، از پزشکان معروف، ونیز درفقه وحدیث ونجوم وفلسفه صاحب‌نظر بوده است.

(روضات‌الجنات ص۸۵، ریحانة‌الادب ج۵ ص۲۱۲)

ص۷٦س۱ : ابن جلجل.

غیراز ترجمهٔ «کتاب دیسقوریدس» کتابی بنام «التبیین فیماغلط فیه بعض ـ المتطببین» داشته ودرسال ۳۸۰ هجری وفات کرده است.

ص۸۰س۱۱ : میرانده.

Miranda

ص۸۰ س۲۱ : دورو Douro

رودخانه‌ای است بطول ۸۵۰ کیلومتر نزدیك قشتالهٔ قدیم که باقیانوس اطلس می‌ریزد.

ص۸۰ س۲۴ : مادرید.

= مدرید، Madrîd، درکتب‌عربی: مجریط، و مَشریط.

بدین شهرمنسوب است:

حکیم ابوالقاسم (یا ابومحمد) مسلمه (یا سلمة) بن احمدبن رضاع قرطبی مجریطی متوفای سال۳۹۵، مؤلف کتاب «غایة‌الحکم» درانواع طلسمات که آن را در سال ۳٤۸ تألیف کرده وبرچهار مقاله ترتیب داده است، وی در آخر مقالهٔ سوم آن که نام محمدبن زکریا رازی رامی‌برد، می گوید: مقالهٔ وی رادرطلسمات، درکتاب خود «تاریخ فلاسفة‌العرب» ذکر کرده‌ام، خواهی بآنجا رجوع کن. و آنگاه که رازی رابمهارت درعلوم فلسفی و طلسمات می‌ستاید، می گوید: اما دانای توانای

علی الاطلاق دراین فن ، تنهاشیخ اجل ابوموسی جابر بن حیان صوفی نویسندهٔ کتاب ...است
(رك الذریعه ج۳ص۲۷۳ ، روضات الجنات ص۱۵۷ ذیل ترجمهٔ جابر بن حیان)

نوشته‌اند که وی را کتابی دیگر بنام «رسائل اخوان الصفا» بوده ونسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصرموجود است وچون درنام ، وهم طرز و اسلوب تألیف با کتاب «رسائل اخوان الصفا»ی معروف مشترك بوده ، برجمعی مشتبه شده و این دو- کتاب رایکی پنداشته‌اند ، بااینکه مؤلف یکی مجریطی ، ومؤلف دیگری جمعی از فلاسفهٔ قرن چهارم بوده‌اند که پنج نفرآنان رابدین ترتیب نام برده‌اند :

ابوسلیمان محمدبن معشربستی ، معروف به « مقدسی » ، ابوالحسن علی‌بن هارون زنجانی ، ابواحمد مهرجانی ، عوفی ، وزیدبن رفاعه

جرجی زیدان می‌نویسد : صدسال از کتابت «رسائل اخوان الصفا» نگذشت که بوسیلهٔ ابوالحکم عمروبن عبدالرحمن کرمانی قرطبی متوفای سال۴۵۸ درسرقسطه ، که برای تحصیل علم هندسه‌وطب بمشرق زمین سفر کرده بود ، وارد اندلس کردید.

(رك آداب اللغة العربیه ، تاریخ التمدن الاسلامی ج۳ص۱۹۹-۲۰۰)

یادداشتهای قزوینی ج۱ ص۳۳ ، ذیل کلمهٔ «اخوان الصفا» :

للمجریطی : اگر بفهرست نسخ خطی موصل للدکتور داودالچلبی ۱۳۴۶اعتماد کنیم ، یك نسخهٔ کامل ازاین کتاب در موصل موجود است و عبارت ابتدای آنرا نیز بدست می‌دهد . (رجوع بفهرست آخر آن کتاب و به ص۲۹)

ص۸۲ س۱: امیر المؤمنین .

نخستین کسی که درحکومت اسلامی «امیرالمؤمنین» گفته شد ، عمر بن خطاب بود ، واول بار ، مغیرة بن شعبهٔ ثقفی بروی بااین عنوان سلام کرد ، وابوموسی اشعری بود که اول بار بالای منبر برای وی بدین عنوان دعا کرد ، وهموبود که اول بار بعمر نوشت :

«لعبدالله عمر امیرالمؤمنین من ابی موسی الاشعری» وچون نامه‌اش برعمر خوانده

شد ، گفت : منم بندهٔ خدا ، ومنم عمر ، ومنم امیرالمؤمنین ، والحمدلله رب العالمین .

(مروج الذهب ج ۲ ص ۳۱۳)

سپس بهرخلیفه‌ای «امیرالمؤمنین» گفته شد . چنانکه روزی ، عبدالملك بن مروان درشام ، وعبدالله بن زبیر درحجاز ، هریك «امیرالمؤمنین» گفته می شدند . و روزی هم رسید که درهریك از عراق و مصر و اندلس بکسی «امیرالمؤمنین» گفته می‌شد، بلکه تنها دراندلس بقول ابن حزم : رسوائی بجائی رسید که روزگار بیاد نمی‌دادودرهریك ازاشبیلیه وجزیرهٔ خضراء ، ومالقه، وسبته، مردی را«امیرالمؤمنین» می گفتند .

ابن شرف : محمدبن سعید قیروانی اشبیلی از شعرای معروف اندلس صاحب تألیفاتی درادبیات ، می گوید :

ممایزهّدنی فی ارض اندلس — القاب«معتصم»فیهاو«معتضد»

القاب مملکة فی غیر موضعها — کالهرّیحکی انتفاخاصورة الاسدِ

شیعهٔ امامیه(اثنا عشریه) را باستناد شواهد ودلائلی که در دست دارند ، اعتقاد آن است که لقب «امیرالمؤمنین» از طرف خدای متعال مخصوص علی بن ابیطالب عليه السلام است ودیگری رانمی‌توان باین عنوان شناخت ونام برد ، حتی برامام حسن عليه السلام که چندماهی خلافت‌ظاهری‌داشت ، وامام‌زمان عليه السلام که روزی برتمام روی‌زمین‌حکومت خواهد فرمود ، نیزاطلاق این عنوان جایز نیست .

ص۸۷ س۱۶ : منذربن‌سعید بلوطی .

بلوط (بفتح با وتشدید لام ضمه‌دار) ناحیه‌ای است دراندلس .

(مراصدالاطلاع)

منذر درسال ۲۶۵ هجری تولد یافت ودر ۳۵۵ وفات کرد ، وی خطیبی توانا ودرجدل وسخنوری سخت‌ورزیده‌بود ، ودرقرطبه در زمان عبدالرحمن ناصر و پسرش

حکم ، ۱۶سال (ازسال ۳۳۹ تاسال۳۵۵)قاضی‌القضات بود ، ونوشته‌اند که دراین‌مدت بر کسی بیدادنکرد وحکمی ناحق نداد ، وازهوای نفس پیروی ننمود .

درسال۳۳۶ (یا ۳۳۸) که نمایندگان پادشاهان روم و فرنك نزد ناصر آمدند ، اول محمدبن عبدالبرّ فقیه رافرمود تابرخیزد وخطابه‌ای ایراد کند ، محمد برخاست وقادر نشد که حتی یك کلمه سخن بگوید وبیهوش روی زمین افتاد ، دیگربار،ناصر ابوعلی قالی را که از عراق رسیده و مهمان خلیفه بود ، دستور سخنرانی داد . او هم برخاست وپس ازثنا وستایش پروردگار ودرود برپیامبر بزرگوار، ازسخن گفتن باز ماند وهنوز دراندیشهٔ سخن سازی بود که منذربن سعید که درزمرهٔ فقها بحضورآمده بود ، برخاست‌ودنبال‌سخن ابوعلی را گرفت ، چنانکه گوئی ازمدتی پیش ، در اندیشهٔ این‌سخنرانی‌بوده است .

پس گفت :

اما بعد حمدالله‌والثناء علیه ، والتعداد لالائه ، والشکرلنعمائه، والصلاةوالسلام علی‌محمدصفیه وخاتم انبیائه،فان‌لکل‌حادثةمقاماً ولکل مقامٍ مقال ، ولیس بعدالحق الاالضّلال . تاآخر خطبه‌اش که‌شهرقرطبه‌رابوی متوجه ساخت ، وناصرنماز و خطبهٔ مسجدجامع کاخ«زهراء»راباوداد وآنگاه که‌محمدبن عیسی‌قاضی قرطبه‌بدرودزندگی گفت ، شغل‌قضاوت‌را نیز بوی‌سپرد وازآن پس،هم‌قاضی‌القضات‌بودوهم امام‌جماعت .

(رك نفح‌الطیب‌ج۱ص۳۴۳-۳۵۲ ، تاریخ‌ابن‌خلدون‌ج۴ ص ۱۳۷، جمهرة خطب العرب ج ۳ ص ۱۷۳- ۱۷۷)

نوشته‌اند : موقعیکه ناصر سر گرم ساختن کاخ «الزهراء» بود ، روزی برای نماز جمعه بمسجد جامع نیامد ، پس قاضی‌منذربن سعید طاقت نیاورد و بر فراز منبر برآمد وخطبهٔ خود رابااین آیات شروع کرد :

اتبنون‌بکل ریع آیة تعبثون . وتتخذون مصانع‌لعلکم تخلدون . و اذا بطشتم بطشتم‌جبارین. فاتقواالله‌واطیعون. واتقواالذی‌امدّکم‌بماتعلمون . امدکم‌بانعام‌وبنین وجنات وعیون . انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم (س۲۶ ی۱۲۸-۱۳۵) .

«آیا (رهگذران را) بازیچه گرفته‌درهر بلندیی نشانیی‌بنامی کنید . و کاخهائی می‌سازید تاجاوید بمانید . وهر گاه سخت‌گیری کنید، بیداد گرانه سخت می گیرید ؟ پس خدارا بپرهیزیدومرا (هود) اطاعت کنید ، وخدائی را بپرهیزید که شمارا بآنچه می‌دانید کمك داده‌است. بچهارپایان وپسران کمکتان‌داده‌است،وهم‌با باغها وچشمه‌ها. راستی که من‌عذاب روزی بزرك رابرشما بیم دارم » .

آنگاه بکاخ «زهراء» تعریض نموده گفت :

افمن اسس بنیانه علی تقوی من‌الله ورضوان خیرام اسس بنیانه علی شفا جرف هارفانهاربه فی نارجهنم والله لایهدی القوم الظالمین . لایزال‌بنیانهم‌الذی بنواریبة فی‌قلوبهم‌الاان‌تقطع‌قلوبهم‌والله علیم‌حکیم(س۹ی۱۱۱ـ۱۱۲) ،

«آیا آنکس که‌بنای خویش رابرپرهیز کاری‌خدا وخشنودی (او)پایه گذاری کرده است بهتراست ، یاآنکه بنای خود رابرلب سیلگاهی فرو ریختنی نهاده که او را درآتش دوزخ فرو اندازد ؟ وخدا گروه ستمکاران راهدایت نمی کند» .

پس ناصر قسم خورد که دیگر هر گز پشت سرابن سعید نماز نخواند.

(رحلة‌الاندلس ص۱۱۱-۱۱۲)

ص۹۱ س۵ : قاضی‌ابوبکرابهری.

محمدبن عبدالله‌بن صالح ، فقیه مالکی متوفای سال ۳۷۵ هجری ، نویسندهٔ کتاب «فضل‌المدینه علی مکه » و دو شرح صغیر و کبیر بر کتاب ابن عبدالحکم

(ریحانة‌الادب ج۱ ص۳۵)

ابهر ، بفتح همزه وسکون با : کوهی است درحجاز، وشهری است مشهورمیان قزوین وزنجان وهمدان ، ونیزشهر کوچکی است ازنواحی اصفهان.

(مراصدالاطلاع)

ص ۹۱ س ۵ : ابن عبدالحکم

عبدالرحمن بن عبدالله‌بن‌عبدالحکم مصری قرشی ازدانشمندان اواسط قرن‌سوم هجری متوفای سال۲۵۷ نویسندهٔ کتاب «فتوح مصروالمغرب» که نسخه خطی‌آن در

کتابخانهٔ پاریس موجود است .

(ریحانة الادب ج ٦ ص ٧٧)

ص ۹۱ س ۱۳ : حکم خود اهل فضل و مطالعه بود.

و کتابی در انساب نوشت، بنام «انساب الطالبیین والعلویین القادمین الی المغرب»

ص ۹۲ س ۱٦ : رصافه.

رُصافه : نام ده جااست :

رُصافهٔ ابوالعباس سفّاح در کنار شهرانبار .

رُصافهٔ بصره .

رُصافهٔ حجاز.

رُصافهٔ بغداد .

درطرف شرقی که مهدی در آن اردو زد ، ومنصور بوی دستور داد که آنجا خانه هائی بسازد ، پس مردم هم آنجا بخانه ساختن پرداختند ومهدی مسجدی در آن بنا کرد .

رصافهٔ شام ، معروف به « رُصافهٔ هشام بن عبدالملك» درطرف غربی « رَقّه» .

رصافهٔ کوفه که منصور آن را احداث کرد .

رُصافهٔ نیشابور که مزرعه‌ای است در آنجا .

رُصافهٔ واسط که دهی است در ده فرسخی واسط .

رُصافهٔ قرطبه که شهر کوچکی است از بناهای عبدالرحمن داخل که آن را بنام رُصافهٔ جدش هشام بن عبدالملك نامید .

رُصافهٔ بلنسیه که نیز شهر کوچکی است در اندلس .

از رصافهٔ اخیر وبدان منسوب است :

ابوعبدالله محمد بن غالب اندلسی رصافی شاعر مشهور متوفای سال ۵۷۲ در مالقه

(رك وفیات الاعیان ج ٤ ص ٦٠ ، مراصد الاطلاع)

ص ۹۵ س ۵ : مادر هشام کنیزی بود بنام «صبح»

برخی از امرا وخلفای اسلامی اندلس ، زن اسپانیائی گرفتند ، از جمله :

۱ـ عبدالعزیزبن موسی‌بن نُصیر که«اجیلون» زن بیوهٔ رودریك را گرفت .

۲ـ محمدبن عبدالله‌بن محمدبن عبدالرحمن اوسط ، زنی اسپانیائی بنام«ماریه» گرفت وعبدالرحمن ناصر از وی تولد یافت .

۳ـ حکم‌بن ناصر زنی بشکنسی گرفت وهشام از وی تولد یافت .

٤ـ منصوربن ابی‌عامر، دخترسانچو پادشاه ناوار راگرفت وپسرش عبدالرحمن از وی تولد یافت واورا سانچوی صغیرمی گفتند .

۵ـ مأمون‌بن ناصر ازسلاطین موحدین ، دراسپانیا زنی « حباب » نام گرفت و پسرش رشید ازوی متولد شد .

٦ـ سلطان ابی‌الحسن‌بـن احمر ، زنی از اسپانیا بنام «ثریّا» گـرفت و پسرش ابوعبدالله از وی متولد گردید .

۷ـ مادر عبدالحق‌بن ابی‌سعید سلطان بنی مرین (درفاس) نیز اسپانیائی بود وبسا که یکی ازعلل اساسی‌ضعف دولت اموی قرطبه درزمان هشام‌بن حکم ، ودولت بنی‌عامر درزمان عبدالرحمن‌بن منصور،ودولت موحدین در زمان رشیدبن مأمون ، و دولت مرینی مغرب درزمان عبدالحق‌بن ابی‌سعید ، ودولت آل نصردر زمان ابوعبدالله ابن‌ابی‌الحسن ، همین مادران بیگانه ودخالت ایشان در کار ملك ومملکت بوده‌است چنانکه مادر مستعین عباسی که زنی صقلبی بود ، و مادر مهتدی که زنی رومی بود ، ومادر مقتدر که زنی ترك بود ، شاید هریك بنوبت خود در ضعیف شدن دولت عباسی بغداد بی‌تأثیر نبوده‌اند .

(رك رحلة‌الاندلس ص۲۵-۲٦)

ص۹۵ س ۷: منصوربن ابی‌عامر.

منصور نویسنده وشاعر بود وهمواست که می گوید :

رمیت بنفسی هول کل عظیمة وخاطرت والحرّالکریم یخاطر

و مـا صـاحبی الاَجنان مشیّع و اسمر خطّی و ابیض بـاتـر

فسدت بنفسی اهل کل سیادة و فاخرت حتی لم اجدمن یفاخر

ص۹٦س٦: مَسِيْلَه .

شهری است از توابع زاب افریقا که علی بن احمد بن حمدان، آن را بنا کرد، و پسرش ابوعلی جعفر بن علی، امیر زاب بود که با زیری بن مناد صنهاجی جنگید واو را کشت آنگاه ابوالفتوح بلکین بن زیری (که یوسف نیز نامیده میشد) جای پدر را گرفت وابوعلی که نیروی ایستادگی درقبال وی را نداشت باندلس گریخت وآنجا در سال ۳٦٤ کشته شد .

(رك وفیات الاعیان ج۱ ص۲۵۷ و۳۱۲)

ص۹٦ س٦: ابن هانی.

پدرش هانی ازافریقا باندلس رفت ومحمد در شهر اشبیلیه تولد یافت و علم و ادب آموخت ودر شاعری بلند پایه شد .

(وفیات ج٤ ص٤۹ ، رقم ٦٤۰)

واین ابن هانی مغربی رانباید با بن هانی مشرق یعنی ابونواس : حسن بن هانی ابن عبدالأول بن صباح ، اشتباه کرد .

ابونواس دربصره تولد یافت وآنجا بزرك شد ، سپس بکوفه و از آنجا ببغداد رفت . بعضی اورا متولد اهواز دانسته‌اند .

مأمون می گفت : اگردنیا خود ، خویشتن را توصیف میکرد ، مانند گفتار ابونواس نمی‌توانست که می گوید :

الا کل حیّ هالك و ابن هالك　　　وذونسب فی الهالکین عریقِ

اذا امتحن الدّنیا لبیب تکشّفت　　　له عن عدو فی ثیاب صدیقِ

ابن خلکان می گوید: آفرین برحسن ظن ابونواس بپرورده گارش که میگوید:

تکثّر ما استطعت من الخطایا　　　فانـك بالغ ربّاً غفـوراً

ستبصر ان وردت علیه عفواً　　　و تلقـی سیّداً ملکاً کبیراً

تعضّ ندامةً کفّیك ممّا　　　ترکت مخافة النّار السروراً

(وفیات الاعیان ج۱ ص۳۷۳ ، رقم۱٦۲)

از اشعار ابو نواس است در مدیحهٔ امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

مطهّرون نقیّات جیوبهم — تجری الصلاة علیهم اینما ذکروا
من لم یکن علویاً حین تنسبه — فماله فی قدیم الدهر مفتخرُ
الله لمّا بری خلقاً فاتقنه — صفّاکم واصطفاکم ایها البشرُ
فانتم الملأ الاعلی و عندکمُ — علم الکتاب وماجائت به السورُ

وهمواست که می گوید:

قیل لی انت اوحد الناس طرّاً — فی فنون من الکلام النّبیه
لک من جیّد القریض بدیعٌ — یثمر الدرّ فی یدی مجتنیه
فعلی ماترکت مدح ابن موسی — والخصال التی تجمّعن فیه
قلت: لااستطیع مدح امام — کان جبریل خادماً لابیه

(وفیات الاعیان ج۲ ص۴۳۳، رقم۳۹۶)

ص۹۶ س۸: تجیبی.

بضم اول و کسر دوم: در نسب بمادر این قبیله که «تجیب» نام داشت گفته می‌شود. این زن مادر عدی وسعد، پسران اشرس بن شبیب بن سکون، ودختر ثوبان بن سلیم بن مذحج بود.

(وفیات الاعیان ج٤ ص۵۸)

ص۹۸ س۱۰: زبیدی.

ابوبکر محمد بن حسن بن عبدالله بن مَذْحج بن محمد بن عبدالله بن بشر زبیدی اشبیلی ساکن قرطبه، که در علم نحو ولغت یگانهٔ عصر خویش بود، صاحب کتاب «مختصر العین» و کتاب «طبقات النحویین واللّغویین بالمشرق والاندلس» از زمان ابوالاسود دُئلی تازمان استادش ابوعبدالله نحوی ریاحی، و کتابهای دیگر،

وی معلم هشام بن حکم و قاضی اشبیلیه بود وشعر را نیك می گفت و همواست که میگوید:

ابا مسلمٍ ان الفتی بجنانه — ومقوله لابالمراکب واللبسِ

اذا کان مقصوراً علی قصر النفسِ ولیس ثیاب المرء تغنی قلامةً
ابامسلم طول القعود علی الکرسی ولیس یفید العلم والحلم والحجا

زبیدی در سال ۳۷۹ در اشبیلیه در گذشت .

مذحج ، بفتح اول و کسر سوم : در اصل نام پشتهٔ سرخ رنگی در یمن بود که مالك بن اُدد بن زید بن عریب بن کهلان روی آن تولد یافت و بهمان نام نامیده شد. وسپس درمیان عرب بسیاری باین نام نامیده شدند .

زبیدی ـ بضم اول در نسبت به «زبید : منبه بن صعب بن سعد العشیرة بن مذحج» گویند ، و«زبیدی» بفتح اول درنسبت به «زبید» که شهری است در یمن .

(تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۱۶۳-۱۶۴ ، وفیات ج ۴ ـ ص ۷ـ۹)

ص ۹۸ س ۱۰ : خلیل بن احمد .

ابوعبدالرحمن خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی (فُرهودی) ازدی یحمدی متوفای سال ۱۷۰ در بصره ، پیشوای نحو و بانی علم عروض که اقسام آن را در پنج دائره منحصر ساخت و از آنها ۱۵ بحر عروضی را استخراج نمود وسپس **اخفش** یك بحر بر آنها افزود و آن را «خبب» نامید ، ومؤلف کتاب «العین» در لغت . ابن خلّکان گوید : وکان الخلیل رجلا صالحا عاقلا حلیما وقورا . ابن ندیم گوید : وکان من الزهاد فی الدنیا ، المنقطعین الی العلم .

می گویند : بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم پدر خلیل اول کسی بود که «احمد» نامیده شد. خلیل بن احمد علم عروض را وضع کرد و پس از وی اول بار ابوعثمان مازنی بکر بن محمد متوفای سال ۲۴۷ در این علم دست بتصنیف زد ، و هردو از اعلام شیعهٔ امامیه‌اند . ابن ندیم «کتاب العروض» مازنی را نام می برد .

(رك فهرست ابن ندیم ص ۶۳ و ۸۴ ، وفیات ج ۲ ص ۱۵ ، رقم ۲۰۶ ، تأسیس الشیعه ص ۱۷۸)

فراهیدی ، بفتح اول در نسبت به «فراهید» که بطنی است از «ازد» گفته شود، و**فرهودی** بضم اول ، بصورت مفرد نیز گفته می‌شود .

ازدی، بفتح اول درنسبت به «ازدبن غوث‌بن نبت بن مالك‌بن زیدبن کهلان» گفته شود.

یحمدی ، بفتح اول وسوم ، درنسبت به «یحمد» که بطنی است از «ازد» گفته می‌شود.

مازنی ، از «بنی‌مازن بن شیبان‌بن ذُهل‌بن ثعلبة‌بن عکابة‌بن صعب بن‌علی‌بن بکربن وائل» است.

(رك فهرست ابن‌ندیم ص۸٤ ، وفیات ج۲ص۱۹)

ص۹۸ س۱۲: ربعی.

منصور برای تألیف کتاب «فصوص» ۵۰۰۰ دینار بوی جایزه داد. وفات وی بگفتهٔ ابن خلکان در٤۱۷ روی داده است. گویند: چون منصور ازدروغ‌گوئی وبی‌احتیاطی وی درنقل، خبریافت، ، کتاب فصوص را برودخانه افکند ویکی از شعرای معاصرش گفت:

قدغاص فی البحر کتاب الفصوص و هکذا کل ثقیل یغوص

وچون صاعد شنید، چنین گفت:

عاد الی عنصره ، انما یخرج من قعرالبحورالفصوص

(وفیات ج۲ ص۱۸۱ ، رقم۲۸۰)

ربعی ، بفتح‌اول ودوم درنسبت‌به «ربیعة‌الفرس‌بن‌نزاربن معدبن‌عدنان» گویند.

ص۱۰۰ س۸: ازعجائب روزگار آنکه.

آثارالوزراء ص۳٦۷ ، نقل ازتاریخ گزیده ص۲۸۸ چاپ عکسی ادواربرون: «وعجب آنکه دولت بنی‌امیه برسه کس بآخر آمد که درعهد خود عدیم‌المثل بودند: مروان‌الحمار، و صاحب لشگرش: یزید بن عمربن‌منیره(۱) که در مردی و شجاعت نظیرنداشت، ووزیرش: عبدالحمیدبن‌یحیی که درتدبیر و کفایت ثانی‌نداشت واگرغیراین سه کس بودی، مردم راگمان بودی که ازتباهی‌رأی، یاسستی،یانامردی

۱- صحیح آن: هبیره، است

بود [حکمت] حق تعالی چنین اقتضا کرد تا همگنان را معلوم شود که کارها بتقدیر ایزد است نه بتدبیر و مردی ، لکل اجلٍ کتاب(۱) ولکلّ امةٍ اجل فاذاجاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولایستقدمون(۲).

ص۱۰۲ س۱۱: حسن بن حسن.

حسن مثنی فرزند امام حسن علیه‌السلام از فاطمه دختر امام حسین که مادرش ام‌اسحق دختر طلحة بن عبیدالله تیمی بود ، ۳پسر داشت : عبدالله ، ابراهیم وحسن مثلّث ، ودر ۳۵سالگی درمدینهٔ طیبه وفات کرد ودربقیع دفن شد .

عبدالله بن حسن که اورا «عبدالله محض» می گفتند ، در سال ۱۴۴ با جمعی از سادات بنی‌الحسن بامر منصور دستگیر شد وازمدینه بربذه وازآنجا بکوفه برده شد ودرسال ۱۴۵ درزندان هاشمیهٔ کوفه بشهادت رسید .

(مروج‌الذهب ج۳ ص۳۰۹، مقاتل‌الطالبیین ص۱۷۹-۱۸۴)

ادریس بن عبدالله که مادرش : عاتکه دخترعبدالملك مخزومی است ، از جنك فخ جان بسلامت برد وباتفاق‌غلام خود راشد بافریقارفت وهرون(۳) کس‌فرستاد تاوی رامسموم کردند وپس ازشهادت وی ، پسرش ادریس دوم تولد یافت .

(مروج‌الذهب ج۳ ص۳۰۸، مقاتل‌الطالبیین ص۴۸۷ ــ ۴۹۱)

ص ۱۰۴ س۲۴: سکسکی.

سَکاسك : طائفه‌ای است‌دریمن که نیای آنان مهتری بنام : سَکْسَك‌بن‌اشرس، یا ، سکاسك‌بن وائلة‌بن حمیربوده است وبهرحال درنسبت «سکسکی» گفته میشوند

(قاموس، نهایةالارب)

ص ۱۰۵س۱۶: الهانی.

درنسبت به «اَلهان‌بن‌مالك بن‌زیدبن اسلم بن ربیعة‌بن خیاربن زیدبن کهلان

۱ـ س رعدی۳۸

۲ـ س اعراف ی۳٤

۳ـ مسعودی : منصور

گفته میشود.

(نهایة الارب)

ص۱۰۷ س ۱۷: یفرنی.

افرن (بروزن احمد) ویفرن (بروزن یمنع)ازقبائل بربری مغرب است(قاموس) ودرنسبت بکسررا همضبط شده‌است.

ص۱۱۲ س۹: سهله.

آن را «سهلهٔ بنی‌رزین» ونیز «شنتمریّهٔ غرب» می گفتند.

درمراصدالاطلاع گوید: سهل: اقلیمی است دراندلس ازنواحی باجه ،ودراقلیم اشبیلیه نیزجائی است بنام «سهل».

ص۱۱۷ س ۱۰: سطیفی.

سطیف ، بفتح اول: شهری است در کوههای کتامه (یکی ازقبائل بربر) میان تاهرْت وقیروان ، دربلاد مغرب.

(مراصدالاطلاع)

ص۱۱۹ س۱۸ :ملیله.

بفتح میم ولام دوم: شهری است درمغرب زمین ، در کناردریا نزدیک‌سبته.

(مراصدالاطلاع)

ص۱۲۲ س۲: بنی عباد.

(ازاولاد نعمان‌بن منذر آخرین پادشاه لخمی حیره)

آغاز امر «بنی‌عباد» دراندلس چنان بود که نُعیم وپسرش عطّاف که اصلاً اهل «عریش» قریهٔ قدیمی فاصل میان شام وسرزمین مصر بودند ، از بلاد مشرق باندلس هجرت نمودند وآنجا در دهی ازنواحی اشبیلیه سکونت گزیدند تاروزی که محمدبن اسماعیل،قاضی وسپس فرمانروای اشبیلیه شد.

ابن خلکان می‌نویسد: وی برقرطبه و بلاد دیگر نیز تسلط یافت و داستانش باآنکس که خودرا «هشام‌بن حکم» آخرین‌پادشاهان بنی‌امیه دراندلس گمان‌میکرد

مشهوراست(۱) (هشام بن حکم همان بود که منصور بن ابی‌عامر براو مستولی شده واو را ازمردم پنهان داشته بود وبیش از۲۲ سال جز خطبه خواندن بنام وی ، از خودش اثری نبود).

چه آنگاه که بربلاد اندلس مستولی شد ، بوی گفتند که : هشام بن حکم در قلعهٔ رَباح ، درمسجدی است . پس وی را فرا خواند وامر خلافت را بدو واگذاشت وخود رابجای وزیروی قرار داد ، ودرهمین داستان است که ابومحمدبن حزم ظاهری در کتاب «نقط العروس» می نویسد: شگفت داستانی است که درروز گارمانند آن نبوده است، چه پس ازبیست سال واندی که ازمرك هشام بن حکم می گذشت ، مردی بنام « خلف حصری» پیدا شدومدعی شد که «هشام» است ، پس باوی بیعت نمودندوبرهمه منبرهای اندلس بنام وی خطبه خواندند وخونها ریخته شد و لشگرها بجان هم افتادند و این مدعی، بیست سال واندی بدین حال خلافت کرد و قاضی محمد بن اسماعیل در دولت او رتبهٔ وزارت داشت ، تاآنکه این هشام هم در گذشت و دیگر بار، قاضی باستقلال پادشاهی را ازسر گرفت ودر جمادی‌الاولی سال ٤۳۳ وفات کرد .

ص۱۲۲ س۱۵ : حضرمی.

بفتح اول وسوم : درنسبت به « حَضْرَمَوت» بفتح حا ورا ومیم ، که ناحیه‌ای است وسیع درشرق عَدَن گفته شود .

ص۱۲۲ س۱۵ : هوزنی.

بفتح اول وسوم : درنسبت به «هوزن» بفتح ها وزای ، طائفه‌ای ازیمن وروستائی منسوب بآنان گفته میشود .

ص۱۲۴ س٦ : رنده .

بدین شهر منسوب است :

ابن عباد رندی : ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن عبدالله بن مالك بن ابراهیم بن

۱ـ عجب است که ابن‌خلکان ، هشام بن حکم دهمین خلیفهٔ اموی اندلس را ، باهشام ابن محمد آخرین خلیفه اشتباه کرده است.

محمدبن مالك بن ابراهيم بن يحيى بن عباد كه در كتب تراجم رجال مغرب زمين ، غالباً از وى به «ابن عباد فقيه صوفى» تعبيرشده است ، وى درسال ۷۳۳ درشهر «رنده» تولد يافتو در ۷ سالگى قرآن را حفظ كرد .

ازاشعاراواست :

لايبلغ المرءفى اوطانه شرفا حتى يكيل تراب الارض بالقدمِ

يعنى : مرد در وطن خويش باسباب هيچگونه شرف نمى‌توانـد رسيد ، مگر آنگاه كه خاك روى زمين رابا پيمانهٔ گام بپيمايد .

واز كلمات اواست :

«الاستيناس بالناس من علامات الافلاس»

يعنى : بامردم انس والفت گرفتن، ازدلائل نيازمندى ودرويشى است .

گويند اين ابيات نيز بخط شيخ ابوعبدالله بن عباد ديده شده كه همانا بترتيب منازل سلوك ومقامات سيراشارت است :

الحزم قبل العزم، فاحزم ، واعزمِ و اذا استبان لك الصواب فصمّمِ
و استعمل الرّفق الذى هومكسبٌ ذكر القلوب، وجدّ، واحمد، واحلمِ

واحرز ، وسر، واشجع وصِل ، وامنن ، وصِل
واعدل ، و انصف ، وارع ، و احفظ ، و ارحمِ

واذا وعدت فعد بماتقوى على انجازه ، واذا اصطنعت فتمّمِ

يعنى : نخست حزم وهوشيارى بايد ، آنگاه عزم وآهنك كارى ، پس اول حازم باش ، سپس عازم ، وچون راه صواب برتو نمودار گشت ، مصمم آن راه شو، و در طى آن طريق نيزشرط مدارا بگزار، كه فراموشى از دلها بيرون (كردن) و ذكر وبياد آوردن را بمدارا توان كسب كرد ، وبجد باش وسيرت ستوده كن ، و بردبارى نماى، وپاى بكش ، وراه بسپار، ودلير شو، وبپيوند ، ونيكوئى كن، وفرارس ، وراستى‌ورزو داد ده ، وحق بگذار ، و مرتبه نگهدار، و مهر بكار بر، واگر نويد دهى بچيزى ده كه ازعهدهٔ وفاى آن بتوانى برآمد ، وچون نيكى نمائى بانجام رسان .

ابن عباد پس از آنکه ۱۵ سال متوالی در شهر فاس، پیشنماز و خطیب بود، در رجب سال ۷۹۲ در آن شهر وفات کرد.

(نامهٔ دانشوران ج۵ ص۲۳۲-۲۴۰)

ونیز از دانشمندان این شهر است:

ابوالبقاء صالح بن شریف رُندی که وی را از مشهورترین ادبای اندلس شمرده‌اند وقصیده‌ای مشجی و مؤثر با سوز و گداز در انقراض دولت اسلامی اندلس وتسلط مسیحیان سروده است، ودر آن قصیده می گوید:

لکل شیءٍ اذا ماتمّ نقصانُ — فلا یُغرّ بطیب العیش انسانُ
هی الامور کما شاهدتها دولٌ — من سرّه زمن سائته ازمانُ
این الملوک ذووالتیجان من یمن — واین منهم اکالیل و تیجانُ
واین ماشاده شداد فی ارم — واین ماساسه فی الفرس ساسانُ
واین ماحازه قارون من ذهبٍ — واین عاد و شداد وقحطانُ
اتی علی الکلّ امر لامَردّ له — حتی قضوا، فکان القوم ماکانوا
فجائع الدهر انواعٌ منوّعةٌ — و للزمان مسرّاتٌ و احزانُ
و للحوادث سلوان یسهّلها — وما لما حلّ بالاسلام سلوانُ
دهی الجزیرة امرٌ لاعزاء له — هوی له احدٌ و انهدّ ثَهلانُ
فاسئل بلنسیة ماشأن مرسیةٍ — واین شاطبةٌ ام این جیّانُ
واین قرطبة دار العلوم فکم — من عالم قدسما فیها، له شانُ
واین حمص وما تحویه من نُزَهٍ — ونهره العذب فیّاضٌ وملآنُ
تبکی الحنیفیة البیضاء من اسفٍ — کما بکی لفراق الألف هَیمانُ
علی دیار من الاسلام خالیة — قداقفرت، ولها بالکفر عمرانُ
حیث المساجد قدصارت کنائس ما — فیهن الا نواقیس و صلبانُ
حتی المحاریب تبکی وهی جامدة — حتی المنابر ترثی وهی عیدانُ
تلك المصیبة انست ما تقدّمها — ومالها من طوال الدهر نسیانُ

أعندكم نبأ من اهل **اندلس** فقدسری بحديث القوم ركبانُ

كم يستغيث بنا المستضعفون وهم قتلى و اسرى فما يهتزّ انسانُ

ماذا التقاطع فی الاسلام بينكمُ و انتم يا عباد الله اخوانُ؟!

الا نفوسٌ ابيّات لها همم اما على الخير انصارٌ واعوانُ؟!

يا من لذلة قوم بعد عزّهم احال حولهم جورٌ و طغيانُ

بالامس كانوا ملوكا فی منازلهم واليوم هم فی بلاد الكفر عبدانُ

فلو تريهم حيارى لادليل لهم عليهم فی ثياب الذلّ الوانُ

ولو رأيت بكاهم عند بيعهم لهالك الامر واستهوتك احزانُ

يارب امّ وطفلٍ حيل بينهما كما تفرّق ارواحٌ و ابدانُ

لمثل هذا يذوب القلب من كمد ان كان فی القلب اسلام و ايمان

(نفح الطيب ج٦ ص٢٣٢)

ص۱۲۴ س۸ : اغمات.

بفتح اول : شهر كوچكی است بفاصلهٔ يك روز راه آنطرف مراكش (وفيات)

ص۱۲۴ س۱۸ : محمد بن عمار .

ابن خلكان گويد : ذوالوزارتين ابوبكر محمد بن عمّارَ مهری ، و ابن زيدون قرطبی دوشاعر آن زمان بودند .

مهری ، بفتح اول : درنسبت به «مهرة بن حَيدان بن الحاف بن قُضاعه ، كه قبيله‌ای است بزرك ، گفته ميشود .

ص۱۲۷ س۳: زيری بن مناد .

زيری ، بكسر اول وسوم .

مناد ، بفتح اول .

ص۱۳۱ س۱۵:

پادشاه ليون برطليطله غالب شد.

روز سه‌شنبه ، غرّه ماه صفر سال ٤٧٨ (۱۰۸۵ م) طليطله بدست الفونس ششم

افتاد ، ودرهمین حادثهٔ اسفناك بود که ابن عسال طلیطلی : ابومحمد عبدالله بن فرج بن عزنون یحصبی میگوید :

حثّوارواحلکم یااهل اندلس فماالمقـام بها الا من الغلطِ
السلك يُنثرمن اطرافه واری سلك الجزيرة منثوراً من الوسطِ
من جاور الشرّ لم يأمن عواقبه كيف الحياة مع الحيّات فی السفطِ

و پس ازسقوط طلیطله بود که الفونس در قلمرو معتمد عبادی طمع و رزید و بوی پیام داد که : باید همه دژهائی را که بدست داری واگذاری و آنگاه با تو کاری ندارم . معتمد فرستادگان وی را کشت و چون الفونس که برای محاصرهٔ قـرطبه رهسپار بود ، خبریافت بطلیطله باز گشت تاخویش را برای جنك بامعتمد آماده‌سازد. در اینجا بود که مشایخ مسلمین و فقهای ایشان نزد قاضی عبدالله بن محمد بن ادهم فراهم شدند ودراین امر باوی مشورت کردند وسرانجام، قاضی را نزد معتمدفرستادند تا دربارهٔ کمك خاستن ازابویعقوب یوسف بن تاشفین موافقت وی راجلب نماید .

(وفیات ج٤ ص١١٨-١١٩)

ص۱۳۸ س۱۷ : ابوعبید بکری.

عبدالله بن عبدالعزیز بن ابی مصعب اندلسی نحوی لغوی اخباری ، امیر ساحل ناحیهٔ **لبله** نویسندهٔ کتابهای «اشتقاق الاسماء» و «شرح امثال ابی‌عبید» و «شرح نوادر قالی» و «معجم ما استعجم من البلاد والمواضع» و «المغرب فی ذکر بلاد افریقیة و بلاد المغرب» متوفای سال ٤٨٧ هجری .

(روضات الجنات ص٤٣١)

واوغیراز ابوعبید بکری عبدالله بن عبدالعزیز اندلسی است که در شهر مرسیه تولد یافته و در فنون مختلف پزشکی مخصوصاً گیاه شناسی توانا بود و کتابی در انواع گیاههای اندلس نگاشته وپیش ازسدهٔ هفتم هجرت درقید حیات بوده است .

(ریحانة الادب ج١ ص١٧٠)

ص۱۳۹ س۷: بنی مرین.

بنی مرین (زِناته) ازسال ۵۹۱ تا ۸۷۵ هجری (۱۱۹۵ - ۱۴۷۰ م) در مراکش

حکومت کرده‌اند، ودرسال ۸۷۵ یکی ازقبائل بنی مرین بنام «بنی وطاس» آنان را از میان برداشتند، وخود در سال ۹۵۷ (۱۵۵۰ م) بدست شرفای مراکش ازمیان رفتند

(رك طبقات سلاطین اسلام ص۴۹ - ۵۱ ، معجم الانساب ص۱۲۲-۱۲۳)

ص۱۴۲ س۵ : شنترین.

بفتح شین وسکون نون وفتح تا و کسر را : شهری است دراندلس وبدین شهر منسوب است :

ابومحمد عبدالله بن محمد بن صارهٔ بکری شَنتَرینی ، وی شاعری مشهور و توانا ودرعین حال پیوسته در زندگی دوچار محرومیّت بود و در سال ۵۱۷ در شهر «المریّه» در گذشت.

نام جدش را «صاره» ونیز«ساره» می گویند.

(وفیات الاعیان ج۲ ص۲۷۹ ، رقم۳۱۹)

ص۱۴۲ س۲۰ : بیاسه.

بَیّاسَه ، بفتح با وتشدید یا ، وفتح سین : شهری است بزرك دراندلس ازناحیهٔ جیان، وبدین‌شهر منسوب است :

ابوالحجاج یوسف‌بن محمدبن‌ابراهیم انصاری **بَیّاسی** یکی ازادبا ودانشمندان بنام اندلس که «حماسهٔ» ابوتمّام ، و« دیوان » ابوالطیب متنّبی، و«سقط‌الزّند» دیوان ابوالعلاء معرّی واشعاری جزاین ازشعرای جاهلیت واسلام راحفظ داشت ، و چون از اندلس به شهرتونس آمد ، برای امیر ابوزکریا یحیی بن ابی محمد عبدالواحدبن ابی‌حفص عمرفرمانروای افریقا، کتابی‌بنام «الاعلام ، بالحروب الواقعة فی‌صدرالاسلام» دردو جلد تألیف نمود و آن را از کشته شدن عمر بن خطاب آغاز کرد و به خروج ولیدبن طریف خارجی برهارون رشید بانجام رسانید

بیاسی در ذی‌القعدهٔ سال ۶۵۳ درشهرتونس در گذشت ،

(وفیات الاعیان ج٦ ص۲۳٦-۲٤۱ . رقم۸۲۲)

ونیز:امین‌الدین ابوزکریایحیی بن اسماعیل اندلسی **بیاسی** طبیب معروف سدهٔ‌ششم

هجرت که چندی پزشك ملك ناصر صلاح‌الدین یوسف بن ایوب بود و سپس مستعفی شد ودر دمشق اقامت گزید وهمانجا در گذشت.

(ریحانة‌الادب ج۱ ص۱۸۶)

ص۱۴۴ س۲۲: محمد بن معن.

معتصم: ابویحیی محمدبن‌معن‌بن محمدبن‌احمدبن صُمادح تجیبی‌فرمانروای المریه، و بَجایه، و صُمادحیّهٔ اندلس.

جدش محمدبن احمدبن صمادح درایام هشام بن حکم فرمانروای شهر وشقه وتوابع آن بود، وچون عموزاده‌اش منذربن یحیی تجیبی بجنك وی برخاست ومحمد رایارای مقاومت نماند، شهر وشقه رابوی گذاشت و گریخت.

فرزندش: معن، پدرمعتصم، دامادعبدالعزیزبن ابی عامرفرمانروای بلنسیه بود وچون غلام پدرش، زهیر حاکم المریه کشته شد، عبدالعزیز بدانجا حمله برد و بر آن نیزحکومت یافت، ابوالجیش مجاهدبن عبدالله عامری(۱) امیر دانیه (۴۰۸ - ۴۳۲) برعبدالعزیز رشك برد وهنگامی که وی درالمریه بود، برقلمرو حکومت او حمله برد. عبدالعزیز داماد و وزیر خود معن‌بن صمادح پدر معتصم را بجای خود گذاشت وبرای دفع فتنه‌بیرون رفت. معن باوی خیانت کردوخود باستقلال‌حکومت «المریه» رابدست گرفت (۴۳۳) و چون مرد، پسرش معتصم بحکومت رسید و نام خلافت برخویش نهاد، اومردی بخشنده وبا گذشت وبزرگوار بود وجمعی ازشعرای اندلس ملازم ومدّاح وی بودند وخود نیزشاعری توانا بود، معتصم، یوسف‌بن‌تاشفین را بمعتمد عبادی بدبین وعلیه وی تحریك کرد وخود نیز گرفتار اوشد ودرسال ۴۸۴ درالمریه بیمار و گرفتار جان سپرد.

صمادح: بضم اول. بجایه: بفتح اول. صمادحیه: منسوب است‌به صمادح.

ص۱۴۷ س۱: ملثمین.

اینان ازقبیلهٔ حمیربن سبأبودند ودربیابانهای جنوبی افریقا زندگی‌میکردند

۱- ابوالحسن مجاهدبن یوسف‌بن علي‌عامری.

وچون دهان بند (پنام) می‌زدند و روهای خود را باز نمی کردند «ملثّمین» نامیده شدند و این کار در میان ایشان سنت شد و خلف از سلف پیروی میکرد، وجهتش را آن گفته‌اند که اشراف «حمیریان» برای دفع شدت گرما و سرما دهان بند می‌زدند و سپس در میان تودهٔ آنان هم معمول گردید، وبقولی دیگر: جهتش آن بود که جمعی از دشمنان مراقب بودند ودرنبودنشان بخانه‌های ایشان حمله می‌بردند وشبیخون می‌زدند ومال وزن وفرزندشان را می‌بردند، پس بدستور یکی از بزرگان خود، زنان را بهیئت مردان بجائی فرستادند وخود بهیئت زنان درخانه‌ها ماندند وچون دشمن حمله‌ورشد بر آنها تاختند وهمه را ازدم تیغ گذرانیدند وازآن پس، بزدن دهان‌بند تبرک می‌جستند و آن را رها نکردند.

بقولی دیگر: سبب آن بود که طائفه‌ای از لَمتونه بر دشمنی غارت بردند و از آنسو، دشمن هم برخانه‌های ایشان که جز پیران و کودکان وزنان، کسی در آن نمانده بود، حمله برد وچون پیران کهنسال از رسیدن دشمن خبریافتند، زنان را فرمودند تاجامهٔ مردان بپوشند و دهان‌بند بزنند چنانکه شناخته نشوند وسلاح بپوشند، زنان چنان کردند و پیران و کودکان پیشاپیش آنها بصف ایستادند و زنان مسلح بهیئت مردان پیرامون خیمه‌ها را گرفتند وچون دشمن نزدیک شد، چنان پنداشت که مردانی کارزار راآماده‌اند و گفتند: این مردان برای حفظ زنان وفرزندان خود تاپای جان ایستادگی خواهند کرد وهمان بهتر که به‌ربودن چارپایان قناعت کنیم، اماهمچنانکه به‌فراهم‌ساختن چارپایان ازبیابان سر گرم بودند، مردان طائفه ازراه رسیدندو بسیاری ازدشمنان راکشتند، وازآن تاریخ «دهان بند» را شعار خویش ساختند و شب و روز همچنان دهان بسته بودند که پیروجوان ازیکدیگر بازشناخته نمیشد، درهمین معنی گفته‌اند:

قوم لهم درك العلامن حمیر / و ان انتموا صُنهاجة فهم‌هم‌و

لما حووا احراز کل فضیلة / غلب الحیاء علیهم فتلثّموا

(وفیات ج٦ ص١٢٨-١٣٠)

ص۱۴۷ س۲۰ : سجلماسه .

در سال ۴۵۳ ، ابوبکر بن عمر صنهاجی، سجلماسه را محاصره کرد و پس از جنگی سخت آن را گرفت و سپس یوسف بن تاشفین بر آن مسلط گردید .

ص۱۴۸ س۱۳ : متوکل.

عجب آنکه امیر سپاه مرابطین ، پس از گرفتن رُوطه از بنی هود ، و شرق اندلس از بنی طاهر ، والمریه از بنی صمادح ، بر همین متوکل که در دعوت مرابطین با اندلس پیشقدم بود ، در بطلیوس حمله برد و در پایان کار، خود و دو فرزندش را دستگیر کرد و گردن زد و کودکانش را بمراکش بردند ، آنگاه دیگر پادشاهان اندلس تسلیم شدند و سیر بن ابی‌بکر بیوسف بن تاشفین نوشت که جز معتمد بن عباد پادشاهی نمانده است که تسلیم نشود ، دربارهٔ وی چه باید کرد؟ و دستور یافت که اگر تسلیم نشد باوی بجنگد و پایان کار معتمد بزندان اغمات کشید .

(وفیات ج۶ ص۱۲۲)

ص۱۵۲ س۵: معتمد در اغمات.

ابوبکر دانی را دربارهٔ زندانی شدن معتمد ، قصیده‌ای است مشهور که در آن میگوید :

لکل شیٔ من الاشیاء میقاتُ	وللمنی من منایاهن غایاتُ
والدهر فی صبغة الحرباءِ منغمسٌ	الوان حالاته فیهاَ استحالاتُ
ونحن من لعب الشطرنج فی یده	وربما قُمرت بالبیدق الشاةُ
اُنفض یدیك من الدنیا و ساکنها	فالارض قد اقفرت والناس قد ماتوا
و قل لعالمها الارضی قد سترت	سریرة العالم العلوی اغماتُ

وی را در مدح بنی‌عباد و گرفتاری ایشان ، اشعار بسیار و قصیده های طولانی است که آنها را بنام «نظم السلوك فی وعظ الملوك» گرد آورده است .

روز عیدی دختران معتمد که از بیچارگی و ناداری برای مردم ریسندگی میکردند واجرت می گرفتند و حتی یکی از ایشان برای خانهٔ رئیس پلیس پدرش ریسندگی

می کرد ، در زندان اغمات ازپدر دیدن کردند وچون معتمد ، دختران بیچارهٔ ژنده پوش خویش رادید ، چنین گفت :

فیما مضی کنتَ بالاعیادمسروراً — فسائك العید فی اغمات مأسوراً
تری بناتك فی‌الاطمار جائعة — یَغزلن للناس لایملکن قطمیراً
یطأن فی‌الطّین والاقدام حافیة — کانّها لم تطأ مسکاً و کافوراً

روزی ابوبکردانی، بنوهٔ معتمد که پسری‌زیبابود ودردولت عبادی«فخرالدوله» لقب داشت واکنون زر گری می کرد ، نگریست که برای روشن شدن زغال‌در کورهٔ زر گر می‌دمید ، وهمانجا قصیده‌ای گفت که درآن می گوید :

شکاتنا فیك یا «فخرالعلا» عظمت — والـرّزء یعظم فیمن قدره عظما
طُوّقتَ من نائبات الدهرمخنقةً — ضاقت علیك و کم طَوّقتنا‌النّعما
و عاد طوقك فی دکان قارعةٍ — من بعدما کنت‌فی‌قصرحکی«ارماَ»
صرفت فی آلة الصُّوّاغ انملة — لم تدرالاالندی والسیف والقلماَ
یدٌ عهدتك للتّقبیل تبسطها — فتستقل الثّریا ان تکون فماَ
یـا صائغا کانت العلیا تصاغ له — حَلیا وکان علیه‌الحَلی منتظماَ
للنفخ فی‌الصور هول ماحکاه سوی — انـی رأیتك فیه تنفخ الفَحماَ

(وفیات ج٤ ص۱۲۲-۱۲۹)

ص۱۵۲ س۸: ابن‌عبدون.

ابومحمد عبدالمجیدبن عبدون فهری یابری متوفای سال ۵۲۰ از وزرای دولت بنی‌الافطس ، مردی‌ادیب وشاعر ودانشمندبود،ومتوکل افطسی‌وی رابوزارت‌بر گزید ودر سال ٤۸۷ که متوکل کشته شد ، زنده بود وقصیدهٔ رائیّه مشهور خود را درمرثیهٔ وی گفته است :

ازاین قصیده است :

الـدهر یفجع بعدالعین بـالاثرِ — فماالبکاء علی الاشباح والصّورِ
انهاك انهاك لاآلوك معذرةً — عن نومةٍ بین ناب اللیث‌والظفرِ

فلایغرّنك من دنیاك نومتها فما صناعة عینیها سوی السَّهَرِ

برقصیدهٔ وی که ازقصائد برجستهٔ ادبی است ، چندین شرح نوشته‌اند ،ازجمله:

۱ـ شرح ابومروان عبدالملك بن عبدالله بن بدرون حضرمی اشبیلی سبتی از ادبای قرن۶، که درقاهره ولیدن چاپ‌شده ، بنام «کمامة‌الزّهر ، وفریدة‌الدهر» .

۲ـ شرح عمادالدین حلبی : ابن اثیراسماعیل‌بن محمدبن سعدبن‌احمدبن‌اثیر شافعی متوفای سال۶۹۶ ، ابن اثیرذیلی هم برقصیده‌اش افزوده است .

۳ـ شرح جمال‌الدین : ابوالفرج عبدالرحمن‌بن علی‌بن محمد جوزی متوفای سال۵۹۷ ، که نسبش باشانزده واسطه به«قاسم‌بن‌محمدبن‌ابی‌بکر» میرسد ، و او را به «فُرضة‌الجوزبغداد» نسبت می‌دهند .

ص۱۵۳س۴:یوسف‌بن تاشفین.

یوسف‌درسال ۴۶۵ ،مزرعهٔ مردم کوهستان نَفّـیس‌راخرید وآنجا شهرمراکش رابنا نهاد، وسال پیش(۴۶۴) برشهر فاس حمله برد و آن را گرفت وکارش بالاگرفت وبرمغرب دور ونزدیك تسلط یافت واندلس رانیز زیردست آورد و مردی دوراندیش وسیاستمدار بود و دانشمندان راگرامی می‌داشت و بسیار با ایشان مشورت‌میکرد . وی نخستین کس بود که«امیرالمسلمین» لقب یافت ، وپنجاه سال سلطنت کرد،وروز دوشنبه سوم محرم‌الحرام سال ۵۰۰ درنود سالگی در گذشت .

ص۱۵۳س۶:علی‌بن‌یوسف.

وی مردی بردباروبا وقار وشایسته‌کارودادگربود ، ودر مقابل حق‌ودانشمندان فروتنی داشت و۳۷ سال با کمال قدرت سلطنت کرد .

گویند : کشته شدن ابونصر فتح‌بن محمدبن عبیدالله‌بن خاقان بن عبدالله‌قیسی اشبیلی نویسندهٔ کتاب «قلائدالعقیان» برای ابواسحاق ابراهیم بن یوسف بن تاشفین ، درسال ۵۲۹ باشارهٔ امیرالمسلمین علی‌بن یوسف‌بن تاشفین بوده است .

(وفیات ج۳ ص۱۹۴ ، ج۶ ص۱۲۳)

ص۱۵۳ س۹: تاشفین بن علی .

ابن خلکان می‌نویسد : چون عبدالمؤمن بن علی آهنگ بلاد مغرب کرد تا آن را از دست علی بن یوسف بن تاشفین درآورد ، علی بن یوسف ، فرزند خود تاشفین را باسپاهی بدفع وی فرستاد ودر این گیرو دار بود که علی بن یوسف بدرود زندگی گفت و فرزندش اسحاق بن علی را بنیابت برادرش تاشفین پیش داشتند ، تا آنکه کار عبدالمؤمن بالا گرفت وتاشفین بن علی بزوال دولت مرابطین یقین کرد و بشهر وَهران که در کنار دریا بود منتقل شد تا اگر مغلوب گردد ، مانند بنی امیه که ازشام باندلس گریختند ، اوهم باندلس گریزد ، و شبی در حال گریز ازمرابطین که براودست یافته بودند ، اسبش ازپرتگاهی درافتاد ومرکب ومرکوب هردو هلاك شدند .

عبدالمؤمن بوهران آمد وازآنجا آهنگ تلمسان کرد وسپس فاس رامحاصره کرد و گرفت (۵٤۰) ودر سال ۵٤۱ آهنك مراکش نمود وپس ازیازده‌ماه محاصره ، برآن مسلّط شد واسحاق بن علی بن یوسف را که هنوز بالغ نشده وجانشین پدر بود ، باصرار نزدیگان خود کشت ودولت بنی‌تاشفین منقرض گردید (۵٤۲) .

ص۱۵۵ س۱۸ : محمد بن ۰۰۰ مردنیش بلنسی .

ابن خلکان گوید : چون کار ابو یعقوب یوسف ، بالا گرفت و پادشاهی وی روبراه شد، درسال ۵٦٦ باصدهزار سوار ازمردم مغرب زمین وموحدین روی بجزیرهٔ اندلس نهاد و در اشبیلیه فرود آمد ، پس امیر ابوعبدالله محمد بن سعد معروف به «ابن مردنیش» (بفتح میم ودال ، و کسرنون) از وی بیمناك شد و از این غصه سخت بیمار شد ومرد ، وبقولی مادرش اورا مسموم کرد و کشت . وی درسال ۵۱۸ درقلعه‌ای ازتوابع طرطوشه بنام «بنشکله» (بضم باونون وکاف ، وفتح لام) تولد یافت و در ۲۹ رجب سال ۵٦۷ دراشبیلیه در گذشت ، وپس ازمرك وی ، فرزندان و بقولی برادرانش نزد امیر یوسف بن عبدالمؤمن که دراشبیلیه بود آمدند وهمهٔ بلاد شرق اندلس رابوی تسلیم کردند ، امیر یوسف باآنان نیکی کردوخواهرشان رابزنی گرفت .

(وفیات الاعیان ج٦ ص۱۳۱)

ص۱۵۸ س۱ : ابوابراهیم اسحق بن محمد بن غانیه.

ابن خلکان گوید : ابوابراهیم اسحاق بن حَمُّو ـ بفتح حا ، و پس از آن میم مشدد مضموم ، وسپس واو ـ بن علی معروف به «ابن غانیة» «صنهاجی» فرمانروای میورقه ومنورقه ویابسه که سه جزیره است نزدیك بهم در دریای باختری ، در سال ۵۸۰ در گذشت، وچهار پسر بجای گذاشت :

۱ـ ابوعبدالله محمد که پس از مرگ پدرش ، در اندلس نزد موحدین رفت وشهر دانیه را بوی دادند وبا او نیکی فراوان کردند .

۲ و۳ـ ابـوالحسن علی ، و ابو زکریا یحیی که بافریقا رفتند و جنگها و تبهکاریهای عجیب کردند که میان مردم مشهور است ، پس علی مرد و تاریخ مرگ اورا نمی‌دانم ، جز آنکه در سال ۹۱ (۵) زنـده بوده است ' اما یحیی مدتی طولانـی همچنان ماند وحافظ زکی الدین عبدالعظیم منذری ،وی را در کتاب «وفیات» نام برده ومی گوید که : در شعبان سال ۵۸۰ ازمیورقه بیرون رفت وبر سر زمینهائی بسیار تسلط یافت وبمردانگی ودلیری مشهور بود ، وی دراواخر شوال سال ۶۳۳ در بیابان ناحیهٔ تلمسان در گذشت ، وبرادر کوچکتر از همه : ابو محمد عبدالله پادشاه میورقه تا سال ۵۹۹ باقی ماند تاآنکه ناصر محمدبن یعقوب (۵۹۵ـ۶۱۱) سپاهی از راه دریا برسر وی فرستاد و خود بجنگ ایشان بیرون آمد و در گیرو دارجنگ از اسب خویش درافتاد واورا کشتند وسرش رابمراکش بردند وپیکرش را بر باره آویختند ومیورقه را گرفتند وتا سال ۶۲۷ که فرنگیان برآن مسلط شدند در دست ایشان بود .

(وفیات الاعیان ج۶ ص۱۷-۱۸)

ص۱۶۰ س۷: ابن تومرت.

وی در روز عاشورای سال ۴۸۵ تولد یافت ، ودر سال ۵۱۴ دعوت خویش راآغاز کرد ، ودر سال ۵۲۴ در گذشت ، وچند روزی پیش از مرگ خود ، اصحاب خویش را فرا خواند وچون نزد وی فراهم شدند ، ایستاد وخطبه‌ای ایراد کرد و عبدالمؤمن را بامارت موحّدین بر گزید وهمانجا باوی بیعت نمودند ودر بارهٔ آنان دعا کرد .

صاحب کتاب «المغرب فی اخبار اهل المغرب» دربارهٔ وی گفته است :

آثاره تنبیك عن اخباره　　حتی کأنّك بالعیان تراه

ابن تومرت خود ، شعر می‌سرود ، وبسیار میشد که این شعررا انشاد میکرد

تجرّد مـن الدنیا فانك انما　　خرجت الی الدنیاوانت مجرّد

ونیز باین شعر متنبّی تمثّل می‌جست :

اذا غامرت فی شرف مروم　　فلا تقنع بمادون النجّوم

فطعم الموت فـی امر حقیر　　کطعم الموت فی امر عظیم

(رك وفیات الاعیان ج٤ ص١٤٤-١٤٥ ، جمهرة خطب العرب ج٣ ص١٨٥-١٨٧)

ص۱۶۰ س۱۰ : شاشی.

ابوبکر محمدبن علی بن اسماعیل قفّال شاشی ، فقیه شافعی ، محدث ، اصولی لغوی وشاعر، متوفای سال۳۳٦ (یا ۳٦٥ یا ۳٦٦) درشاش که شهری است در ماورای رودخانهٔ سیجون.

(وفیات ج۳ ص۳۳۸ ، رقم٥٤٧)

ص۱٦۴ س۱۰: ابوالحسن اشعری .

ابوالحسن علی بن اسماعیل بن ابی بشر اسحاق بن سالم بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن بلال بن ابی بُر دة عامر بن ابی‌موسی الاشعری، متوفای حدود سال ۳۲٤ . «اشعری» درنسبت به « اَشعَر: نبت بن ادد بن زیدبن یَشجُب بن عَریب بن کهلان» گفته می‌شود ، و«نبت»رابدین جهت «اشعر» گفته‌اند که‌درحال‌تولد، موی بر تن داشت .

(تاریخ یعقوبی ج۱ ص۱٦۳ ، وفیات الاعیان ج۲ ص٤٤٦ ، رقم٤٠٢)

ص۱٦٥ س۱۴ : بجایه ، باجه ،قسنطینیه.

بجایه : شهری است‌در‌اندلس،وشهری درساحل دریا، میان‌افریقا ومغرب زمین

(وفیات ج٤ ص ۱۳٦ ، مراصدالاطلاع)

باجه : شهری است درافریقا معروف به «باجة‌القمح» و نیز «باجة‌الزّیت» در - افریقا است . وهم باجه شهری است در اندلس .

(مراصدالاطلاع)

قسنطینیه : شهری است و قلعه‌ای که آن را « قسنطینیة‌الهواء » گویند ، و از قیروان به « مَجّانه» که بُسربن ارطاة آن رافتح کرد و «قلعهٔ بسر» نامیده میشود ، وسپس بشهر «یُنْجُس» واز آنجا به «قسنطینیه» وآنگاه بشهر « مِیلَه» می‌روند .

باین قسنطینیه منسوب است:

علی بن ابی‌القاسم محمد ، ابوالحسن تمیمی مغربی قسنطینی متکلم اشعری صاحب کتاب «تنزیه‌الاله و کشف فضائح‌المشبهة‌الحشویه» متوفای سال ۵۱۹ در دمشق

ص۱۶۸ : س۱۷: ابویعقوب یوسف.

ابو یعقوب مردی دانشمند و فقیه بود و دینار های یوسفی مغرب زمین بوی منسوب است.

(وفیات ج۶ ص ۱۳۰ رقم۸۱۶)

ص۱۷۱ س۸: ابویوسف یعقوب.

درپایان‌کار ابویوسف ، روایات مختلف است :

برخی گفته‌اند که در آخر عمر ازپادشاهی گذشت وآنچه را بدست داشت رها کرد و گمنام وناشناس بمشرق‌زمین رفت وهمچنان می گشت تادر گذشت ، برخی‌هم می گویند که درمراکش بدرود زندگی گفت ، بقول دیگر مرگ وی درشهر «سلا» بوده است .

(وفیات‌الاعیان ج۶ ص۹ رقم۸۰۰)

ص۱۷۱ س۱۳ : هنتانی.

بنون ، وبرخی بتاضبط کرده و گفته‌اند که هنوز بقیّه‌ای از « آل هنتانی » در تونس موجود است.

ص۱۷۳ س۲: ده کتاب معروف حدیث.

می‌توان گفت که اکنون، ده کتاب معروف حدیث، عبارت است از صحاح ستّ اهل سنّت، یعنی: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ترمذی، سنن نسأی. وسنن ابن ماجهٔ قزوینی:

ابوعبدالله محمد بن یزید بن ماجهٔ ربَعی قزوینی متوفای سال ۲۷۳ و کتب اربعهٔ شیعه، یعنی:

۱- کافی، تألیف ثقة‌الاسلام: ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی (بضم کاف و فتح لام) متوفای سال ۳۲۹.

۲- فقیه من لایحضره الفقیه، تألیف صدوق: ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی متوفای سال ۳۸۱.

۳- تهذیب الاحکام

۴- استبصار، تألیف شیخ الطائفه: محمدبن حسن طوسی متوفای سال ۴۶۰

ص۱۷۶ س۲۴: صلاح‌الدین ایوبی.

ابوالمظفر (الملک الناصر- صلاح‌الدین) یوسف بن ایوب بن شاذی، از مردم «دُوِین» آذربایجان، از کردهای «رواديّه» که بطنی است از «هَذبانیّه»

پدر وی در ده «اَجدانَقان» تولد یافت، وشاذی، او وبرادرش شیرکوه را از آنجا ببغداد برد وسپس درتکریت منزل گرفتند وشاذی آنجا بمرد.

نسب شاذی رابرخی به «قیس بن عیلان» رسانیده، وی راعدنانی دانسته‌اند.

صلاح‌الدین درسال ۵۳۲ درتکریت تولد یافت... و در سال ۵٦٤ (۱۱٦۹ م) حکومت مصر بدست وی افتاد، ودرمحرم سال ۵٦۷ (۱۱۷۱) دولت ایوبی مصر بدست وی تشکیل یافت وپس ازفتح «تلّ حِطّین» درتاریخ ۲٤ ربیع‌الثانی ۵۸۳ (۱۱۸۷ م) دولت علوی بیت‌المقدس را ازمیان برداشت ودر ظرف سه‌ماه بر اورشلیم دست یافت.

وی درسال ۵۸۹ (۱۱۹۳ م) در گذشت.

وی سرسلسلهٔ ایوبیان مصر، دمشق، حلب، الجزیره (میّافارقین و سِنجار)،

حماة ، حمص ، عربستان ، یمن ، بعلبك ، کَرَك ، حصن کیفا (و آمد) ، آمد ، بانیاس و سبیبه ، و بصری است .

ایوبیان مصر، وایوبیان حمص، وایوبیان کرك، وایوبیان حماة را ممالیك بحری ، وایوبیان دمشق، وایوبیان حلب، وایوبیان الجزیره را مغول، وایوبیان یمن ، وایوبیان عربستان را امرای رسولی یمن ، و ایوبیان بانیاس و سبیبه را بیبرس (ازممالیك) برانداختند .

(رك وفیات الاعیان ج٦ ص ١٣٩-٢١١، طبقات سلاطین اسلام ص ٦٤-٦٩، معجم الانساب ص ١٥٠-١٥٥)

مورخ معروف : ابوالفداء عمادالدین اسماعیل بن علی بن محمود متوفای سال ۷۳۲ ، نویسندهٔ کتاب «المختصر فی اخبار البشر» ازپادشاهان ایّوبی حماة ، و آخرین پادشاه این سلسله فرزند وی محمد بن اسماعیل است .

ص ۱۷۹ س ۱: ابده.

ابده (بضم همزه و تشدید با) شهری است در اندلس از ناحیهٔ جیان که عبدالرحمن ابن حکم آن راساخت و پسرش محمد بنای آن راتجدید کرد .

باین شهرمنسوب است:

ابوجعفر احمدبن حسین بن خلف بن بِنّی (بکسر با وتشدید نون) یعمری (بفتح یا و میم) اُبّدی، که ازاشعار اواست :

صدّنی عن حلاوة التشییع اجتنابی مرارة التودیع

لم یقم انس ذابوحشة هذا فرأیت الصواب ترك الجمیع

(وفیات ج٦ ص ١٣٢)

ص ۱۸۷ س ۲۰ : سعد بن عباده.

وی نقیب «بنی ساعده» واز بزرگان واشراف انصار بود وبا ابوبکر وعمر بیعت نکرد و بشام رفت ودرحوران اقامت گزید ، تادرسال ۱٤ (یا ۱۱ ، یا ۱۵) باتیرناشناسی ازپا درآمد وجنّ راپکشتن وی متهم کردند واین دوشعر برسر زبانها افتاد :

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده

فـرمیناه بسهمین فلـم نخط فـؤاده

وی ازرسول‌خدا صلى الله عليه وآله وسلم روایت کند که آن حضرت فرمود:

«مامن رجل تعلم القرآن ثم نسیه الالقی الله وهوا جذم ، وما من امیرعلی عشرة الااتی یوم القیامة مغلولا حتی یطلقه العدل».

(اسدالغابه)

ص۱۸۷ س۲۱: انصاری.

درنسبت به «انصار» یعنی دوقبیلهٔ اوس وخزرج گفته میشود.

اوس‌وخزرج دوبرادر بودند ازعرب قحطانی‌جنوبی، پسران حارثة بن‌ثعلبة بن غسّان، یاحارثة بن ثعلبة بن عمرو بن مزیقیاء بن عامر ماء السماء. حسان بن ثابت گوید:

ونحن بنوالغوث بن نبت بن مالك بن زید بن کهلان و اهل المفاخرِ

غسان: مازِن بن اَزد بن غَوث بن نَبت بن مالك بن زید بن کهلان است که در نسبت باو «غسانی» گویند.

(تاریخ یعقوبی ج۱ ص۱٦٤ ، وفیات الاعیان ج۵ ص۱۱۸)

نام مادر اوس وخزرج «قیله» بود.

ص۱۸۸ س۱۷: قسطیلیه.

قسطیلیه (بفتح قاف ، و کسر طا و لام ، وفتح یا): شهری است دراندلس.

قسطلّه (بفتح قاف وطا، وتشدید لام): شهری است در اندلس.

قشتاله: ناحیه‌ای است وسیع دراندلس که مرکزش طلیطله است.

(مراصدالاطلاع)

به «قسطله» منسوب است:

ابوعمرو احمدبن محمدبن دَرّاج قسطلّی، منشی ابن ابی عامر، که شاعری توانا بود. ازشهرهای «قسطیلیه» است: تَوْزَر، الحَمّه، و نَفطه.

(معجم البلدان)

ص۱۹۰س۲۱ : الغنی ۰

ابن‌خلدون درسال ۷۶۳هجری نزد «غنی» آمد وبسیار میشدکه بسفارت از - طرف وی نزد پادشاه اسپانیائی اشبیلیه می‌رفت ، اما پس ازسه سال که بدین حال گذشت ، ازبیم سعایت دشمنان رهسپار بجایه شد وازآنجا بمغرب رفت وسپس درزمان «**ظاهر : برقوق**» ازممالیك برجی (۱۳۸۲-۱۳۸۹ م) در مصر، قاضی مالکیان شد ، واخیراً ازاین شغل هم کناره گیری کرد و بکار تدریس وتألیف پرداخت تا در سال ۸۰۶ درقاهره در گذشت

پایان

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

فهرست نام اشخاص

آ

آدرین Adrien ۱۰
آلبرماله ۹
آمر (منصور) ۲۱۵
آمنه ۲۴۳
آمر بن مستعلی ۱۶۰

ا

ابدی (ابوجعفر) ۲۸۱
ابراهیم بن ابی بکر ۱۵۳
ابراهیم بن ابی الفتح بن عبدالله بن خفاجه ۲۰۵
ابراهیم بن ابی یوسف ۱۷۷
ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن (طباطبا) ۲۱۷، ۲۱۸
ابراهیم بن تاشفین (ابواسحاق) ۱۴۳
ابراهیم بن جامع ۱۷۷
ابراهیم بن حجاج ۷۴
ابراهیم (بن حسن مثنی) ۲۶۳
ابراهیم بن خالد ۱۳
ابراهیم بن شجره ۴۲، ۴۹
ابراهیم بن عبدالملک ۱۶۹
ابراهیم بن عیسی بن مزاحم ۲۳۲
ابراهیم بن قاسم ۲۳۷
ابراهیم بن محمد بن صالح (کفعمی) ۲۲۷
ابراهیم امام ۴۰
ابراهیم (خلیل) ۱۷۷
ابراهیم بن مستمسک بن حاکم ۲۱۳
ابراهیم بن مقتدر ۲۱۲
ابراهیم بن ولید ۲۰۸، ۲۰۹
ابراهیم بن یوسف بن تاشفین ۲۷۵
ابن آبار ۲۳۴
ابن ابی الحدید ۲۲۴
ابن ابی اصیبعه ۷۶، ۲۵۲
ابن ابی رندقه ۲۳۸
ابن ابی شیبه ۷۱، ۱۷۳، ۲۵۱
ابن ابی عامر (محمد) ۱۳۲
ابن ابی عامر (مظفر) ۱۳۲
ابی ابی عامر (منصور) ۹۳، ۹۵، ۲۸۲
ابن ابی عامر (ناصر) ۱۳۲
ابن اثیر ۱۴، ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۷۳، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۵
ابن اثیر (عمادالدین) ۲۷۵
ابن الاحمر (محمد بن یوسف) ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،
ابن اسحاق ۲۳۳، ۲۳۹
ابن الافطس (عبدالله) ۱۴۱
ابن الافطس (محمد بن عبدالله) ۱۴۱
ابن باجه (ابن صائغ) ۱۶۹، ۱۷۶
ابن باجی (ابومروان) ۱۸۸
ابن برطل ۹۸
ابن بشکوال (خلف بن عبدالملک) ۲۰۶
ابن بقنه (احمد) ۱۱۶، ۱۱۷
ابن بلنسی ۶۴، ۶۷
ابن تومرت (محمد) ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۷، ۲۷۷، ۲۷۸
ابن جلجل ۷۶، ۲۵۲
ابن جهور ۹۶، ۱۲۴، ۱۳۰
ابن حبوس ۱۲۰
ابن حجاج (ابراهیم) ۷۴
ابن حجت (ابوجعفر) ۲۲۱

ابن حزم (علی بن احمد) ۹۴، ۲۲۱، ۲۵۰،
۲۵۱، ۲۵۴
ابن حیان ۷۷، ۸۷، ۹۷
ابن خزرون ۱۳۸
ابن الخطیب (لسان الدین) ۱۹۱، ۲۳۳
ابن خفاجه ۲۰۵
ابن خلدون ۱۲، ۵۰، ۵۹، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۸۵،
۸۷، ۹۲، ۹۵، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶،
۲۰۴، ۲۸۳،
ابن خلکان ۴، ۵۰، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۳،
۱۶۵، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲،
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۷۷
ابن ذکوان ۱۲۲
ابن ذی النون ۹۶
ابن رشد ۹۴، ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۲۱
ابن رشیق (عبدالرحمان) ۱۴۴، ۱۴۹
ابن رمیمی ۱۸۸
ابن رومیه (احمد بن محمد) ۲۳۲
ابن زهر ۹۴، ۲۲۱
ابن زیدون (احمد بن عبدالله) ۹۴، ۱۲۴، ۲۴۷
، ۲۶۸
ابن زیری صنهاجی ۱۰۳، ۱۰۴
ابن سعید ۲۰۴
ابن سعید (منذر) ۲۵۶
ابن السلیم ۱۴
ابن سید ۲۳۶
ابن سیده (علی بن اسماعیل) ۲۳۶، ۲۳۷
ابن سینا ۲۲۹
ابن شحنۀ حنفی ۹۴
ابن شرف (محمد بن سعید) ۲۰۴
ابن شهید (احمد) ۸۸
ابن صائغ (محمد) ۱۶۹، ۲۲۳
ابن صیرفی (عثمان) ۲۳۷
ابن طاهر (محمد) ۱۲۵
ابن طفیل (محمد بن عبدالملک) ۱۶۹
ابن الطلیق ۱۶۸
ابن طیفور ۱۴۰
ابن عباد (رندی) ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
ابن عباد (قاضی) ۱۰۵
ابن عبدالبر ۲۲۱
ابن عبدالحکم ۹۱، ۲۵۶
ابن عبدربه ۷۳، ۷۵، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۵۲
ابن عبدالودود ۹۶
ابن عبدون (عبدالمجید) ۱۴۱، ۱۵۲، ۲۷۴،
ابن عربی (محمد) ۲۳۰
ابن عربی (محیی الدین) ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
ابن عسال ۱۳۵، ۲۶۹
ابن عمار (شنبوسی) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۴
ابن غالب ۲۰۴
ابن غانیه (اسحاق) ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۷۷
ابن غانیه (محمد) ۱۵۷
ابن غانیه (یحیی) ۱۵۷
ابن فرضی (عبدالله) ۲۰۶
ابن فیاض ۹۱
ابن القبطرنه (ابوبکر) ۱۵۲
ابن قتیبه ۲۲۴، ۲۴۵
ابن القصیره ۱۵۲
ابن قوطیه ۲۳۱، ۲۳۲
ابن لبانه (محمد) ۱۴۶، ۱۵۲
ابن ماجه ۲۸۰
ابن مالقی (ابوالحسن) ۱۷۱
ابن مبارک ۱۲۵
ابن محشوه (جعفر) ۱۶۹
ابن محفوظ (موسی) ۱۸۵
ابن مردنیش (محمد بن سعد) ۱۰۴، ۱۵۵،
۱۷۰، ۲۷۶
ابن مروان ۷۴
ابن ملکون (ابراهیم) ۱۶۹
ابن ندیم ۹۱، ۲۵۰، ۲۶۱
ابن هانی ۹۶، ۲۵۹
ابن هانی (ابونواس) ۲۵۹
ابن هشام ۲۳۵

ابن هود ۱۰۸، ۱۳٤
ابن هود (محمد) ۱۸۸
ابن یعیش ۱۳۱
ابن یونس ۱۷۳
ابو ابراهیم (اسحاق بن محمد) ۱۵۸، ۲۷۷
ابو احمد (مستعصم) ۲۱۲
ابو احمد (مهرجانی) ۲۵۳
ابوالاحوص (معن بن محمد) ۱۳٦
ابو اسحاق (ابراهیم) ۱۵۳
ابو اسحاق (ابراهیم بن عبدالملک) ۱٦۹
ابو اسحاق (ابراهیم بن یوسف) ۲۷۵
ابو اسحاق (بن خفاجه) ۲۰۵
ابو اسحاق بن مسعود البیری ۱۳
ابو اسحاق (متقی) ۲۱۲
ابو اسحاق (معتصم) ۲۱۱
ابو اسحاق (مهتدی) ۲۱۱
ابو سحاق (واثق) ۲۱۳
ابوالاسود بن یوسف (فهری) ٤٤
ابوالاسود ۲٦۰
ابوالاصبغ (عیسی بن حجاج) ۱۲۲
ابوالاصبغ (عیسی بن محمد) ۱۳۹
ابوالاعز (متوکل) ۲۱٤
ابوایوب (سلیمان بن احمد) ۱۳٤
ابوالبقاء (رندی) ۲٦۷
ابو بکر بزار ۱۷۳
ابو بکر ابهری ۹۱، ۲۵٦
ابو بکر (بن القصیره) ۱۵۲
ابو بکر احمد بن طاهر ۱٤۳
ابو بکر بن ابی رندقه ۲۳۸
ابو بکر بن ابی شیبه ۷۱، ۲۵۱
ابو بکر بن ابی قحافه ۲۰۷، ۲۸۱
ابو بکر بن ابوالولید ۱۲٤
ابو بکر بن اسحاق بن محمد ۱۵۹
ابو بکر بن باجه ۲۲۳
ابو بکر بن جد ۱۷۳
ابو بکر بن زهر ۱۷٦
ابو بکر بن سلیمان ۱۰۰
ابو بکر بن عبدالرحمان مخزومی ۲٤۳
ابو بکر بن عبدالعزیز ۱٤۹
ابو بکر بن عبدالله ۱۷۱، ۱۷۵
ابو بکر بن عمر صنهاجی ۱٤۷، ۱۵۳، ۲۷۳
ابو بکر بن قوطیه ۲۳۱
ابو بکر بن محمد ۱۵۲
ابو بکر بن مستکفی ۲۱۳
ابو بکر بیهقی ۱۷۳
ابو بکر دانی (محمد) ۱٤٦، ۲۷۳، ۲۷٤
ابو بکر شاشی ۱٦۰، ۲۳۰، ۲۷۸
ابو بکر (صائن الدین) ۲۲۱
ابو بکر طرطوشی ۱٦۰
ابو بکر (قائم) ۲۱۳
ابو بکر (محمد بن حسن زبیدی) ۹۸، ۱۲۲، ۲٦۰
ابو بکر (محمد بن سعید) ۱۳۹
ابو بکر (محمد بن عبدالله) ۲۳۰
ابو بکر (محمد بن عبدالملک بن زهر) ۹٤
ابو بکر (محمد بن عبدالملک) ۱٦۹
ابو بکر محمد بن عمار شلبی ۱۲٤، ۱٤٤، ۲٦۸
ابو بکر (محمد بن مسلم) ۲٤۳
ابو بکر (محیی الدین) ۲۳۰
ابو بکر (مظفر) ۱٤۱
ابو بکر بن منصور ۱۳۲
ابو بکر (واثق) ۱۸٤
ابو بکر (یوسف بن تاشفین) ۲۵۱
ابو تمام ۲۷۰
ابو تمیم (مستنصر) ۲۱۵
ابو تمیم معد (فاطمی) ۸٤
ابو تمیم (معز) ۲۱۵
ابو جعفر (ابن ابار) ۲۳٤
ابو جعفر (احمد بن عبدالرحمان) ۱۵۵
ابو جعفر (احمد بن عطیه) ۱٦۷
ابو جعفر (احمد بن محمد) ۱۷۹
ابو جعفر (احمد بن مضاء) ۱٦۹، ۱۷۲
ابو جعفر (احمد بن موسی) ۱۱٦
ابو جعفر (راشد) ۲۱۲

ابوجعفر (رشید) ۲۱۱
ابوجعفر (صدوق) ۲۸۰
ابوجعفر (قائم) ۲۱۲
ابوجعفر (مأمون) ۲۱۱
ابوجعفر (بن محمد بن محمد) ۲۲۱
ابوجعفر (منتصر) ۲۱۱
ابوجعفر (مستنصر) ۲۱۲
ابوجعفر (منصور) ۲۱۱
ابوجعفر (واثق) ۲۱۱
ابوجعفر (کلینی) ۲۸۰
ابوجعفر (یعمری) ۲۸۱
ابوالجیش ۲۷۱
ابوالجیوش (نصر بن محمد) ۱۸۹، ۲۰۱
ابوحامد غزالی ۱۶۰، ۲۲۹، ۲۳۰
ابوالحجاج (بهلول) ۵۶
ابوالحجاج (بیاسی) ۲۷۰
ابوالحجاج (یوسف بن ابی ایوب) ۱۹۱
ابوالحجاج (یوسف بن اسماعیل) ۱۹۰، ۲۰۱
ابوالحجاج (یوسف بن محمد) ۱۹۲، ۲۰۲
ابوالحجاج (یوسف بن محمد) ۱۹۲، ۲۰۲
ابوالحجاج (یوسف بن یوسف) ۱۹۲، ۲۰۲
ابوالحزم (جهور بن محمد) ۱۲۹
ابوالحسن اشعری ۱۶۴، ۲۷۸
ابوالحسن (ابن سیده) ۲۳۶
ابوالحسن تمیمی (علی) ۲۷۹
ابوالحسن (جعفر بن عثمان مصحفی) ۹۲، ۹۸
ابوالحسن (دارقطنی) ۱۷۳
ابوالحسن (زنجانی) ۲۵۳
ابوالحسن (عبدری) ۲۲۳
ابوالحسن (علی بن اسحاق) ۲۷۷
ابوالحسن (علی بن حمود) ۱۱۵
ابوالحسن (علی بن سعد) ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۵۸
ابوالحسن (علی بن عیاش) ۱۷۸، ۱۷۹
ابوالحسن (علی بن یوسف) ۱۵۳
ابوالحسن (مالقی) ۱۷۰، ۱۷۱
ابوالحسن (مجاهد بن یوسف) ۱۳۶، ۲۷۱
ابوالحسن (مسفر) ۲۲۸
ابوالحسن (معتضد) ۱۸۳
ابوالحسن (یحیی) ۱۲۹، ۱۳۱
ابوحفص (عمر بن ابی زید) ۱۷۱
ابوحفص (عمر بن عبدالله ۱۶۶
ابوحفص (عمر بن عبدالمومن) ۱۶۸
ابوحفص (عمر بن محمد) ۱۴۲، ۱۵۱
ابوحفص (عمر بن ومزال) ۱۶۸، ۱۷۱
ابوحفص (عمر بن یوسف) ۱۷۲
ابوحفص (مرتضی) ۱۸۳
ابوحفص (واثق) ۲۱۳
ابوالحکم (کرمانی) ۲۵۳
ابوالحکم (منذر بن محمد) ۷۳، ۱۰۹
ابوخزیم ۴۹
ابوالخطار (حسام بن ضرار کلبی یمنی) ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۲۳۲، ۲۴۶
ابوداود (سلیمان بن اشعث) ۱۷۳، ۲۲۳، ۲۸۰
ابوداود (سلیمان بن حسان) ۷۶
ابوربیع (سلیمان) ۱۴۶
ابوالربیع (سلیمان) ۱۷۲
ابوربیع (مستکفی) ۲۱۳
ابوربیعه (مستکفی) ۲۱۳
ابوزرعه ۱۱
ابوزکریا (بیاسی) ۲۷۰
ابوزکریا (یحیی بن عمر) ۱۴۷
ابوزکریا (یحیی) ۱۸۸
ابوزکریا (یحیی بن اسحاق) ۲۷۷
ابوزکریا (یحیی بن ابی محمد) ۲۷۰
ابوزید (عبدالرحمان) ۱۷۲
ابوزید (عبدالرحمان بن موسی) ۱۷۱، ۱۷۷
ابوزید (عبدالرحمان بن محمد بن خلدون) ۱۰۲
ابوزید (عبدالرحمان بن مقانا) ۱۱۹
ابوزید (محمد بن ایوب) ۱۳۸
ابوسعید (عثمان) ۱۹۰

ابوسعید (عثمان بن عبدالله) ۱۷۹،۱۷۷
ابوسعید (عثمان بن عبدالمؤمن) ۱۶۸
ابوسعید (محمد بن اسماعیل) ۱۹۱، ۲۰۱
ابوسلمهٔ خلال (حفص بن سلیمان همدانی) ۴۳
ابوسلیمان (بستی) ۲۵۳
ابوشماخ (محمد بن ابراهیم) ۶۴
ابوشمیل (زیان) ۱۸۵، ۱۸۶
ابوالصباح (یحیی بن یحیی) ۴۲، ۴۳
ابوالصبر (مستمسك) ۲۱۴
ابوطاهر (اسماعیل) ۲۲۲
ابوطاهر (منصور فاطمی) ۱۲۷، ۲۱۵
ابوالطیب (متنبی) ۲۷۰
ابوالعاصی (حکم) ۵۵، ۶۱، ۱۰۹
ابوعامر (احمد بن عبدالملك) ۸۷
ابوعامر (محمد بن عبدالله) ۱۳۲، ۱۳۶
ابوعامر (بن علی بن مجاهد) ۱۳۶
ابوعامر (محمد بن ولید) ۹۵
ابوعامر (منصور) ۹۲، ۹۵
ابوالعباس (ابن ابی اصیبعه) ۲۵۲
ابوالعباس (احمد) ۱۵۸
ابوالعباس (احمد بن هارون) ۲۲۶
ابوالعباس (احمد بن یحیی) ۱۳۹
ابوالعباس (نباتی) ۲۳۲
ابوالعباس (جمال الدین) ۲۲۱
ابوالعباس (حاکم) ۲۱۳
ابوالعباس (حاکم) ۲۱۳
ابوالعباس (راضی) ۲۱۲
ابوالعباس (سفاح) ۲۱۱، ۲۵۷
ابوالعباس (شریشی) ۲۳۹
ابوالعباس (قادر) ۲۱۲
ابوالعباس (مستظهر) ۲۱۲
ابوالعباس (مستعین) ۲۱۱
ابوالعباس (معتضد) ۲۱۱
ابوالعباس (معتمد) ۲۱۱
ابوالعباس (ناصر) ۲۱۲
ابوعبدالرحمان (بقی بن مخلد) ۲۵۰
ابوعبدالرحمان (جبلی) ۴
ابوعبدالرحمان (خلیل) ۲۶۱
ابوعبدالرحمان (رئیس) ۱۴۴
ابوعبدالرحمان (محمد بن طاهر) ۱۲۵
ابوعبدالرحمان (محمد بن عبدالرحمان) ۱۰۶
ابوعبدالرحمان (موسی بن نصیر) ۳۵
ابوعبدالرحمان (نسائی) ۱۷۳
ابوعبدالرحمان بن ابی الخصال ۱۵۲
ابوعبدالله بن عبدالجلیل ۲۲۸
ابوعبدالله (بن عباد رندی) ۲۶۵، ۲۶۶
ابوعبدالله (احمد بن عبدربه) ۲۰۵
ابوعبدالله (بقی بن مخلد) ۷۱
ابوعبدالله (بن ماجه) ۲۸۰
ابوعبدالله (بن مردنیش) ۲۷۶
ابوعبدالله (حمیدی) ۲۲۵
ابوعبدالله (ریاحی) ۲۶۰
ابوعبدالله (شمس الدین) ۲۲۱
ابوعبدالله (غالب) ۱۸۷
ابوعبدالله (فقیه) ۱۸۹، ۲۰۱
ابوعبدالله (مازری) ۲۲۶
ابوعبدالله (متوکل) ۲۱۳
ابوعبدالله (محمد) ۱۷۱

ابوعبدالله (محمد بن ابراهیم) ۲۱۷
ابوعبدالله (محمد بن ابراهیم) ۲۱۷
ابوعبدالله (محمد بن ابی یوسف) ۱۷۷
ابوعبدالله (محمد بن اسحاق) ۲۷۷
ابوعبدالله (محمد بن اسماعیل) ۱۹۰
ابوعبدالله (محمد بن عبدالرحمان) ۷۱، ۱۰۹
ابوعبدالله (محمد) ۱۸۹، ۲۰۱
ابوعبدالله (محمد بن عبدالرحمان) ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹
ابوعبدالله (محمد بن علی) ۱۷۷
ابوعبدالله (محمد بن علی) ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹٤، ۱۹۵، ۱۹٦، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۵۸
ابوعبدالله (محمد بن غالب) ۱٦۸، ۲۵۷
باوعبدالله (محمد بن مروان(۱۷۲، ۱۷۸)
ابوعبدالله (محمد بن یخلفتن) ۱۷۸، ۱۷۹
ابوعبدالله (محمد بن یوسف) ۱۸٤، ۲۰۱
ابوعبدالله (معتز) ۲۱۱
ابوعبدالله (مقتفی) ۲۱۲
ابوعبدالله (مهدی) ۲۱۱
ابوعبدالله (ونشریسی) ۱٦۵
ابوعبید (بکری) ۱۳۸، ۲٦۹
ابوعبید (گیاه‌شناس) ۲٦۹
ابوعبید (قاسم) ۲٦۹
ابوعثمان (سعد بن هارون) ۱۳۹
ابوعثمان (سعید) ۱۸٦
ابوعثمان (مازنی) ۲٦۱
ابوعثمان (عبیدالله بن عثمان) ٤۷، ٤۸، ۵۲
ابوالعز (متوکل) ۲۱٤
ابوالعلاء (ادریس) ۱٦۹، ۱۷۷
ابوالعلاء (ادریس بن یعقوب) ۱۸۳
ابوالعلاء (ربعی) ۹۸
ابوالعلاء (معری) ۲۷۰
ابوالعلاء (واثق) ۱۸۳
ابوالعلاء (یزید بن ابی‌مسلم) ۳٦
ابوعلی (آمر) ۲۱۵
ابوعلی (جعفر بن علی) ۲۵۹
ابوعلی (جیانی) ۲۳٦
ابوعلی (حاکم) ۲۱۵
ابوعلی (قالی) ۷۵، ۸۷، ۲۳۳، ۲۵۵
ابوعمران (موسی) ۱۷۸، ۱۷۹!
ابوعمرو (اوزاعی) ۵۵
ابوعمرو بن باجی ۱۲۲
ابوعمرو دانی ۲۳۷
ابوعمرو (قسطلی) ۲۸۲
ابوعمرو (رمادی) ۲۳۲
ابوعمرو (طلمنکی) ۲۳۷
ابوعمرو (عبادی) ۱۲۳، ۱۲٦
ابوعمرو بن عبدربه ۲۰۵
ابوعیسی (محمد) ۱۷۳
ابوالفتح (معتضد اول) ۲۱۳
ابوالفتح (معتضد ثانی) ۲۱۳
ابوالفتوح (بلکین) ۲۵۹
ابوالفداء ۲۸۱
ابوالفرج (بن‌جوزی) ۲۷۵
ابوالفرج اصفهانی ۹۱
ابوالفضل (جعفر) ۱٦۹، ۱۷۱
ابوالفضل (حصکفی) ۲۲۸
ابوالفضل (عیاض) ۲۲٦

ابو الفضل (متوكل) ٢١١
ابو الفضل (مستعين) ٢١٣
ابو الفضل (مقتدر) ٢١١
ابو القاسم (احمد) ١٧٢، ١٧٨
ابو القاسم (احمد بن محمد) ٢١٧
ابو القاسم (بن بدر الجمالى) ٢٣٨
ابو القاسم (بن بقى) ١٧٥
ابو القاسم (بن جد) ١٥٢
ابو القاسم (ثابت بن حزم) ٢٢٣
ابو القاسم (خلف بن عبدالملك) ٢٠٦
ابو القاسم (زهير) ١٤٢
ابو الفضل (طائع) ٢١٢
ابو القاسم (سهيلى) ٢٣٣
ابولقاسم (عبدالرحمان) ١٦٧
ابو القاسم (فائز) ٢١٥
ابو القاسم (قائم) ٢١٥
ابو القاسم (قالمى) ١٦٩
ابو القاسم (مجريطى) ٢٥٢
ابو القاسم (محمد بن اسماعيل) ١٠٥، ١١٦، ١٢٢، ١٢٦
ابو القاسم (محمد بن عباد) ١٢٤، ١٢٦
ابو القاسم (محمد بن هانى) ٩٦
ابو القاسم (مرتضى) ٢١٧
ابو القاسم (مستعلى) ٢١٥
ابو القاسم (مستكفى) ٢١٢
ابو القاسم (مستنصر) ٢١٣
ابو القاسم (مطيع) ٢١٢
ابو القاسم (مقتدى) ٢١٢
ابو القاسم (يحيى بن على) ١٠٧
ابو المحاسن (مستنجد) ٢١٤
ابو محمد (بن حزم) ٩٠، ٩٤، ٢٦٥
ابو محمد (بن السيد) ٢٣٦
ابو محمد (بن السيد) ٢٣٧
ابو محمد (بن عسال) ٢٦٩
ابو محمد (بن فيره) ٢٢٢
ابو محمد (بن هشام) ٢٣٣
ابو محمد (ترجمان الدين) ٢١٧، ٢١٨
ابو محمد (جهور بن محمد) ١٠٨
ابو محمد (شنترينى) ٢٧٠
ابو محمد (عادل) ١٨٢
ابو محمد (عاضد) ٢١٥
ابو محمد (عبدالحق) ١٥٨
ابو محمد (عبدالرحمان) ١٤٤
ابو محمد (عبدالعزيز) ١٨٠
ابو محمد (عبدالله بن اسحاق) ٢٧٧
ابو محمد (عبدالله بن جبل) ١٦٧
ابو محمد (عبدالله بن على هوزنى) ١٢٢
ابو محمد عبدالله بن محمد ٧٤، ١٠٩
ابو محمد (عبدالله بن مسلمه) ١٤١
ابو محمد (عبدالله بن يعقوب) ١٨٤
ابو محمد (عبدالمجيد) ١٤١، ١٥٢، ٢٧٤
ابو محمد (عبدالواحد) ١٨٣
ابو محمد (عبدالواحد) ١٨٠
ابو محمد (عمر بن محمد) ١٤١
ابو محمد (عياش) ١٦٧، ١٦٩
ابو محمد (قاسم بن ثابت) ٢٢٣
ابو محمد (ليثى) ٢٤٩
ابو محمد (مالقى) ١٦٩

ابو محمد (مجریطی) ۲۵۲
ابو محمد (مستضیء) ۲۱۲
ابو محمد (مکتفی) ۲۱۱
ابو محمد (مظفر) ۱۲۸
ابو محمد (هادی) ۲۱۱
ابو محمد (هذیل بن خلف) ۱۴۰
ابو محمد (هذیل بن عبدالملک) ۱۴۰
ابومرو ن (باحی) ۱۸۸
ابومروان (بن ابی الخصا) ۱۵۲
ابومروان (بن بدرون) ۲۷۵
ابومروان (حیان بن خلف) ۲۰۵، ۲۰۶
ابومروان (عبدالملک بن ابی عامر) ۹۹
ابومروان (عبدالملک بن ادریس خولانی) ۹۸
ابومروان (عبدالملک بن خلف) ۱۴۰
ابومروان (عبدالملک بن هذیل) ۱۴۰
ابومسلم خراسانی ۴۳
ابوالمصعب (عبدالعزیز) ۱۳۸
ابوالمطرف (اقلیشی) ۲۴۷
ابوالمطرف (حکم بن عبدالرحمان) ۸۸، ۱۰۹
ابوالمطرف (عبدالرحمان بن حکم) ۶۳، ۱۰۹
ابوالمطرف (عبدالرحمن بن محمد) ۲۴۷
ابوالمطرف (عبدالرحمان بن معاویه) ۴۰، ۱۰۹، ۲۴۷
ابوالمطرف (عبدالرحمان ناصر) ۷۵، ۱۰۹
ابوالمطرف (عبدالرحمان بن منصور) ۹۹
ابوالمطرف (عبدالرحمان بن هشام) ۱۰۶
ابوالمظفر (صلاح الدین) ۲۸۰
ابوالمظفر (مستنجد) ۲۱۲
ابومعن ۴۹
ابومناد (بادیس) ۱۲۷
ابومناد (محمد) ۱۳۸
ابومنصور (ظافر) ۲۱۵
ابومنصور (عزیز) ۲۱۵
ابومنصور (قاهر) ۲۱۱
ابومنصور (مسترشد) ۲۱۲
ابوموسی (امین) ۲۱۱
ابوموسی اشعری ۲۵۳، ۲۷۸
ابوموسی (جابر بن حیان) ۲۵۳
ابومیمون (حافظ) ۲۱۵
ابونسعه ۲۴۱
ابونصر (ظاهر) ۲۱۲
ابونصر (بن ابی نور) ۱۳۷
ابونصر (فتح بن محمد) ۲۷۵
ابونواس ۲۵۹، ۲۶۰
ابونور بن ابی قره ۱۳۷
ابوالولید (بن زیدون) ۹۴، ۱۲۴، ۲۲۰
ابوالولید (اسماعیل بن ابی سعید) ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۱
ابوالولید (اسماعیل) ۱۲۲، ۱۲۶
ابوالولید (اسماعیل بن یوسف) ۱۹۱، ۲۰۱
ابوالولید (باجی) ۲۳۴
ابوالولید (بن رشد) ۹۴، ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۲۱
ابوالولید (شقندی) ۲۴۶
ابوالولید (عبدالله بن محمد) ۲۰۶
ابوالولید (بن شحنه) ۹۴
ابوولید (بن جهور) ۱۲۹
ابوالولید (هشام بن حکم) ۹۵، ۱۰۹

ابوالولید (هشام بن عبدالرحمان) ۵۱ ،۱۰۹
ابوهاشم (ظاهر) ۲۱۵
ابوهریره ۳
ابویحیی ۱۷۴
ابویحیی (محمد بن معن) ۱۴۲ ، ۱۵۰، ۲۷۱
ابویحیی (معتصم) ۲۱۳
ابویعقوب (بن عبدالمؤمن) ۱۶۷ ، ۱۶۸، ۱۶۹،
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۷۶، ۲۷۹
ابویعقوب (مستنصر) ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷
ابویعقوب (یوسف بن تاشفین) ۲۶۹
ابویعقوب (یوسف بن یعقوب) ۱۸۹
ابویوسف (یعقوب) ۱۵۸، ۱۵۹ ، ۱۷۱، ۱۷۲،
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۷۹
ابویوسف (یعقوب بن عبدالحق) ۱۸۹
ابهری (قاضی) ۹۱، ۲۵۶
ابی بن کعب ۵۸
اجیلون ۱۴، ۱۹، ۳۵، ۲۵۸
احدب (ابوالقاسم) ۱۵۲
احمد (پدر خلیل) ۲۶۱
احمد (جمال الدین) ۲۲۱
احمد (رسول اکرم) ۱۱۹
احمد بن ابان بن سید ۲۳۶
احمد بن ابی عبیده ۸۰، ۸۱
احمد (بن ابی القاسم بن ابی اصیبعه) ۲۵۲
احمد بن اسحاق بن مقتدر ۲۱۲
احمد بن بقی بن مخلد ۱۷۲
احمد بن حسن بن ابی بکر ۲۱۳
احمد بن حسین بن خلف ۲۸۱
احمد بن حسین (بیهقی) ۱۷۳
احمد بن حنبل ۱۷۲، ۲۵۱
احمد بن خالد ۱۰۷
احمد بن سلیمان بن هود (مقتدر) ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵
احمد بن طاهر ۱۴۳
احمد بن ظاهر ۲۱۳
احمد بن عبدالرحمان ۱۵۵
احمد بن زیدون ۹۴، ۱۲۴، ۲۲۰
احمد بن عبدالملک (سیف الدوله) ۱۳۵، ۱۵۵
احمد بن عبدالملک بن شهید ۸۷
احمد بن عبدالمؤمن ۲۳۹
احمد بن عطیه ۱۶۷
احمد بن علاء ۸۴
احمد بن علی (نسائی) ۱۷۳
احمد بن عمر (بزار) ۱۷۳
احمد بن متوکل ۲۱۱
احمد بن محمد ۱۷۲
احمد بن مستضیء ۱۵۸
احمد بن قسی ۱۵۵، ۱۵۶
احمد بن محمد بن ابار ۲۳۴
احمد بن محمد (مقری) ۲۴۹
احمد بن محمد بن اسماعیل بن طباطبا ۲۱۷
احمد بن محمد بن بقی ۱۷۸
احمد بن محمد بن دراج ۲۸۲
احمد بن محمد (عضدالدوله) ۱۴۱
احمد بن محمد بن عبدربه ۲۰۵
احمد بن محمد بن عبدالرحمان ۱۷۹
احمد بن محمد بن معتصم ۲۱۱

احمد بن محمد بن مفرج ٢٣٢
احمد بن مستضیء ٢١٢
احمد بن مستكفی ٢١٣
احمد بن مستنصر ٢١٥
احمد بن مضاء ١٦٩، ١٧٢
احمد بن معتصم ١١٣، ١٤٣
احمد بن مقتدر ٢١٢
احمد بن مقتدی ٢١٢
احمد بن موسی بن بقنه ١١٦
احمد بن موفق ٢١١
احمد بن ناصر ٢١٩
احمد بن هادی ٢١٧
احمد بن هارون ٢٢٦
احمد بن یحیی (تاج الدین) ١٣٩
احمد بن یوسف (مستعین) ١٣٥
احمد بن یوسف ٢٣٤
احمد (مقری) ٢٢٧
احنف (محمد) ١٩٣، ٢٠٢
اخفش ٢٦١
ادریس بن ابراهیم ١٦٩، ١٧٧
ادریس بن ادریس ١٠٢، ١١٥، ٢٢٠، ٢٦٣
ادریس بن عبدالله بن حسن ١٠٢، ١١٥، ٢٢٠،
٢٦٣
ادریس بن علی ١٠٤، ١٠٥، ١١٥، ١١٦، و ١١٧،
١١٨، ١٢١، ١٢٣
ادریس بن محمد بن عمر بن عبدالمؤمن ١٨٣
ادریس بن منصور ١٨٢
ادریس بن یحیی بن ادریس ١١٨، ١٢١
ادریس بن یحیی بن علی بن حموده ١١٥، ١١٧،
١١٨، ١١٩، ١٢١، ١٢٧
ادریس بن یعقوب ١٨٣
ادفونش (اذفونش) ٥٣، ١٥٠، ١٧٧
ادوار برون ٢٦٢
ارجونی (محمد بن یوسف) ٢٣٥
ارمانیوس ٧٦
ارسطو ١٦٩، ١٧٦
ازد بن غوث بن نبت بن مالك بن زید بن کهلان
٢٦٢
اسحاق برزالی ١٣٧
اسحاق بن حمود بن علی ٢٧٧
اسحاق بن علی بن یوسف ١٥٣، ١٦٧، ٢٧٦
اسحاق بن محمد (برزالی) ١٣٧
اسحاق بن محمد بن غانیه ١٥٧، ١٥٨، ٢٧٧
اسحاق موصلی ٧٠، ٢٥٠
اسقف اعظم طلیطله ١٩٨
اسماعیل بن حافظ ٢١٥
اسماعیل بن خلف ٢٢٢
اسماعیل بن عبدالرحمان ١٣١
اسماعیل بن عبیدالله ٢١
اسماعیل بن علی ٢٨١
اسماعیل (ابوالولید) ١٢٢، ١٢٣، ١٢٦
اسماعیل بن فرج ١٨٩، ٢٠١
اسماعیل بن قائم ٢١٥
اسماعیل بن محمد ٢٧٥
اسماعیل بن محمد عبادی ١١٦، ١١٧
اسماعیل بن معتضد ١٢٣
اسماعیل بن موسی ٧٣

اسماعیل بن یوسف ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۱

اسماعیل (منصور فاطمی) ۱۲۷، ۲۱۵

اشجع بن ریث بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلان ۲۴۱

اشرس بن شبیب بن سکون ۲۶۰

اشعر (نبت بن ادد بن زید) ۲۷۸

اشعری (ابوالحسن) ۱۶۴، ۲۷۸

اشعری (ابوموسی) ۲۵۳، ۲۷۸

اصبغ بن عبدالله ۵۹، ۶۰

اصطفان بن بسیل ۷۵، ۷۶

اصم (مروانی) ۱۶۸

اطروش (ناصر) ۲۱۹

اعلم بطلیوسی ۲۳۷

اغلب ۱۴۵

افضل (ابوالقاسم) ۲۳۸

افلح بن هشام بن عذره ۴۴

اقبال الدوله (علی بن مجاهد) ۱۳۶

اقلیشی (عبدالرحمان) ۲۴۷

البیری (ابواسحاق) ۱۳

الفونس Alfonso ۵۳، ۵۴، ۶۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۴۹، ۱۵۰

الفونس چهارم ۸۲

الفونس دوم ۶۸

الفونس ششم ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۰، ۲۶۸، ۲۶۹

الفونس نهم ۱۷۸، ۱۷۹

الفونس هشتم ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸

الهان بن مالک بن زید بن اسلم ۲۶۳

الهانی (محمد بن یریم) ۱۰۵، ۱۲۲، ۲۶۳

امام زمان ۲۵۴

ام اسحاق ۲۶۳

امام الحرمین (سرقسطی) ۲۲۳

امرء القیس کندی ۲۳۲

ام الاصبغ ۴۱

امیر افضل ۲۳۸

امیر علی ۲۵

امیر المسلمین (یوسف) ۲۷۵

امیر المؤمنین (علی) ۴، ۲۰۶، ۲۰۷

امیر ۱۰۶۵

امین (محمد) ۲۱۱

امین آل محمد (ابومسلم) ۴۳

امین الدین (بیاسی) ۲۷۰

امیة بن حکم ۶۷

امیة بن عبدالملک ۳۸

اندلس بن طوبال بن یافث بن نوح ۲۰۴

انمار بن نزار ۲۴۰، ۲۴۱

اود Eudes ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۶

اوردونو Ordono ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۹

اوردون سوم ۸۴، ۸۸

اوزاعی ۵۵

اوس بن حارثة بن ثعلبه

ایاد بن نزار ۲۴۰

ایزابلا Isabella ۱۱۴، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸

ایوب بن حبیب لخمی ۱۹، ۳۵، ۳۶، ۲۴۶

ایوبی (صلاح الدین) ۱۷۶، ۲۸۰

پ

پاپ ۱۷۸
پپن کوتاه ۳۴، ۵۶
پلاجیوس Pelagius ۸۰
پلیو Pelayo ۱۶
پیامبر ۲۰۹، ۲۵۵
پیر Pierre ۱۹۱

ب

باجی (ابن‌صائغ) ۱۶۹
باجی (ابومروان) ۱۸۸
باجی (سلیمان) ۲۳۴
بادیس بن حبوس (ناصر) ۱۲۷،۱۲۸
بادیس بن منصور ۱۲۷
بادیس بن حبوس ۱۱۹
بحرینی ۲۰۹
بخاری ۱۷۳، ۲۲۳،۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۱،۲۸۰
بدر الجمالی ۲۳۸
بدر (حاجب ناصر) ۸۱
بدر (غلام‌عبدالرحمان) ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۶،۴۷،۴۹
برقوق (ظاهر) ۲۸۳
بزار (احمد بن عمر) ۱۷۳
بستی (ابوسلیمان) ۲۵۳
بسر بن ارطاة ۲۷۹ ،
بشر بن صفوان کلبی ۳۶
بشر (بن مروان بن حکم) ۲۲۴
بطلمیوس ۱۶۲
بطلیوسی (ابراهیم بن قاسم) ۲۳۷
بطلیوسی (ابن‌السید) ۲۳۶
بقی بن مخلد ۷۱،۱۷۲،۲۵۰، ۲۵۱
بکر بن محمد (مازنی) ۲۶۱
بکری (ابوعبید) ۱۳۸،۲۶۹
بکری (ابومحمد) ۲۷۰
بکری (گیاهی) ۲۶۹
بلج بن بشر قشیری ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۲۴۶
بلدا Bleda ۱۹۸،۱۹۹
بلکین ۱۵۱
بلکین بن بادیس بن حبوس ۱۲۸
بلکین بن حبوس (سیف‌الدوله) ۱۲۸
بلکین (یوسف بن زیری) ۱۲۷،۲۵۹
بلوطی (منذر بن سعید) ۸۷، ۲۵۴
بنانه ۲۴۵
بوعبدل (ابوعبدالله) ۱۹۶
بهاءالدوله (محمد بن هود) ۱۸۵
بهلول بن مرزوق ۵۶
بیاسی (امین‌الدین) ۲۷۰
بیاسی (ابوالحجاج) ۲۷۰
بیبرس ۲۸۱
بیهقی (ابوبکر) ۱۷۳

ت

تاج‌الدین (احمد بن یحیی) ۱۳۹
تاشفین بن علی ۱۵۳،۱۶۷، ۲۷۶
تئودوس ۱۰
تجیب ۲۶۰
تدمیر (بن عبدوس) ۱۴۳، ۲۳۱

ترجمان‌الدین (قاسم) ۲۱۷
ترمذی (محمدبن عیسی) ۱۷۳، ۲۰۹، ۲۲۳،
۲۸۰
تواژان ۱۰
تلید خصی ۹۰
تمام بن علقمه ۴۸،۴۹
تمیم (بن اوس بن خارجهٔ داری لخمی) ۳
تمیم بن بلکین بن حبوس ۱۲۸
تمیم بن سعدبن هذیل ۲۳۹
تمیم بن عبدالله بن بلکین ۱۲۸
تمیم بن مر بن ادبن طابخه ۲۳۹
تمیم بن معبد فهری ۳۴
تمیم بن معز ۱۲۷
توتا (توته - تیوده) ۸۵
تیم بن مره ۲۰۷

ث

ثائر (جعفر بن محمد) ۲۱۹
ثابت بن حزم ۲۲۳
ثریا ۲۵۸
ثعلبة بن سلامهٔ عاملی ۳۱، ۳۸، ۲۴۲، ۲۴۶
ثعلبة بن عبید ۵۰
ثقیف (قسی بن منبه) ۲۳۹
ثمامة بن علقمه ۴۱، ۴۹
ثوابة بن سلامه (مسلمه - سلمه) ۳۲، ۳۳، ۳۹، و
۲۴۶
ثوبان بن سلیم بن مذحج ۲۶۰

ج

جابر بن حیان ۲۵۳
جالینوس ۷۵
جبریل ۲۶۰
جذام (عمرو بن عدی) ۲۲۳، ۲۴۳
جذیمة الابرش ۲۲۳
جرجی زیدان ۳، ۴۳، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۷۶، ۷۸، و
۲۵۳
جرم بن ربان ۲۴۵
جریر بن موفق ۶۸
جعفر بن احمد بن علی بن حمدون ۹۶
جعفر بن احمد ۱۶۹، ۱۷۱
جعر بن عبدالله بن جحاف ۱۳۳
جعفر بن عثمان مصحفی ۹۵
جعفر برمکی ۱۲۴
جعفر بن علی ۲۵۹
جعفر بن محمد ۲۱۵
جعفر بن محمدبن حسن ۲۱۹
جعفر بن معتصم ۲۱۱
جعفر بن معتضد (مقتدر) ۸۲، ۲۱۱
جناح‌الدوله (عبدالله بن محمد) ۱۴۱
جندله ۲۳۴
جنفیسی (محمد) ۱۵۸
جهور بن محمدبن جهور ۱۲۹
جیانی (ابوعلی) ۲۳۵
جیم‌اول ۱۱۴، ۱۴۱، ۱۵۹

ح

حارث بن عبدالرحمان بن عثمان ثقفی ۱۹، ۲۰، ۳۶، ۲٤٦
حارث بن مالک ۲۳٤
حارث بن مضاض ۲۳٤
حاکم ۲۰۹
حاکم (عباسی) ۲۱۳
حاکم (دوم) ۲۱۳
حاکم (فاطمی) ۱۲۷، ۲۱۵
حباب ۲۵۷
حباب بن رواحهٔ زهری ۳۳
حبوس بن ماکسن (مظفر) ۱۲۷
حبون (یحیی بن ادریس) ۱۱۷
حبیب بن ابی عبیدهٔ فهری ۱۹
حبیب بن عبدالملک ٤۷
حبیب بن عقبة بن نافع فهری ۱۵
حجاج بن ابراهیم ۱٦۹
حجاج (بن یوسف) ٦، ۲۲٤
حذیفة بن احوص اشجعی ۲۳، ۳۷
حریری ۱۰۵، ۲۳۹
حزم بن وهب ٦۰
حسام الدوله (عبدالملک) ۱٤۰
حسان بن ثابت ۲۸۲
حسان بن نعمان غسانی ۵، ۲۲۵
حسن بن ادریس ۱۱٦، ۱۱۸
حسن بن حسن (مثنی) ۱٦۰، ۲٦۳
حسن بن زید بن قائم ۲۱۹
حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل ۲۱۹
حسن (بن علی بن ابیطالب) ۱۰۲، ۱۱۵، ۱٦۰، ۲۰٦، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۵٤، ۲٦۳
حسن بن علی بن حسن (ناصر) ۲۱۹
حسن بن قاسم ۱۰۵، ۱۰٦، ۱۲۰، ۱۲۲
حسن بن قاسم ۲۱۹
حسن بن قنون حسنی ۱۰٦
حسن بن محمد بن قاسم ۲۲۰
حسن بن مستنجد ۲۱۲
حسن بن هانی ۲۵۹
حسن بن یحیی بن علی ۱۱۵، ۱۱٦، ۱۱۷، ۱۲۱
حسن (مثلث) ۲٦۳
حسین (بن علی بن ابیطالب) ٤۷، ۱۷۸، ۲٦۳
حسین بن محمد بن احمد ۲۳۵
حسین بن ناصر ۲۱۷
حسین بن یحیی انصاری ۵۰
حصکفی (ابوالفضل) ۲۲۸
حکم بن عبدالرحمان ۷۷، ۲٤۸
حکم بن ناصر ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۹، ۲۳۲، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸
حکم بن هشام ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ٦۰، ٦۱، ٦۲، ٦۳، ۷۰، ۱۰۹
حلبی (عمادالدین) ۲۷۵
حماد بن بلکین ۱۲۷
حمار (مروان) ۲۰۹، ۲٦۲
حمدین (منصور) ۱۵۵
حمزة بن متوکل ۲۱۳
حمیدی (ابوعبدالله) ۲۲۵

حمير بن سبأ ٢٤٠
حنش بن عبدالله صنعانی ٣
حنظلة بن صفوان کلبی ٣٨,٣١
حنین بن اسحاق ٧٦،٧٥
حیان بن خلف بن حسین ٢٠٦،٢٠٥
حیوة بن ملابس ٤٨
حی بن یقظان ١٦٩

خ

خاتم الانبیاء ١٦٤
خارجة بن زید بن ثابت انصاری ٢٤٣
خالد (بن ولید) ٣
خزرج بن حارثة بن ثعلبة بن غسان ٢٨٢
خسروجردی (بیهقی) ١٧٣
خلف حصری ٢٦٥
خلف بن عبدالملك بن مسعود ٢٠٦
خلیفة بن مروان ٢٦
خلیل بن احمد ٢٦١،٩٨
خولان بن عمرو ٢٤٠
خیران عامری ١٠٣، ١٠٤، ١٤٢، ١٤٣

د

داخل (عبدالرحمان)
دارقطنی (علی بن عمر) ١٧٣
داعی (حسن بن زید) ٢١٩
داعی (ابوبکر) ٢٧٣،١٤٦
دانی (ابوعمرو) ٢٣٧
داود بن متوکل ٢١٣
دحیة غسانی ٤٩
دکتور داودچلبی ٢٥٣
دئلی (ابوالاسود) ٢٦٠
دوك (اسلاو) ٨٦
دون بطره ١٩٠
دیسقوریدس ٧٥، ٧٦، ٢٥٢

ذ

ذی رعین ٢٢٢

ر

رازی (محمد بن زکریا) ٢٥٢
راشد ٢٦٣
راشد (منصور) ٢١٢
راضی (احمد) ٢١٢،٨٢
راضی (بن معتمد) ١٢٤، ١٥١، ١٥٢
راضی (هشام) ١٠٩
رئیس (ابوعبدالرحمان) ١٤٤
رئیس (یوسف بن سعد) ١٧٠
رئیس (عبدالله بن فرج) ١٥٥
ربضی (حکم بن هشام) ٦٢
ربیع (اسقف) ٨٧
ربیع ٦٣
ربیعة بن نزار ٢٤٠، ٢٦٢
ردمیر (رامیرو) Ramiro ٧٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥
رذریق (رودریك) Roderic
رزین بن معاویة بن عمار ٢٢٣
رشید (بن معتمد) ١٤٨
رشید (عباس) ٢١٧

شاطبی (ابومحمد) ۲۲۲
شاکر بن ابی السمط ۴۱
شاهنشاه بن امیر الجیوش ۲۳۸
شاهینی ۲۴۹
شداد ۲۶۷
شریشی ۱۰۵، ۲۳۹
شقنا بن عبدالواحد ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹
شقندی (ابوالولید) ۲۴۶
شمس الدین (محمد) ۲۲۱
شنبوسی (محمد بن عمار) ۱۲۴
شنترینی (ابومحمد) ۲۷۰
شهید بن عیسی ۴۹
شیبان بن مالک ۲۳۴
شیخ بهائی ۲۲۸
شیخ الطائفه (محمد بن حسن) ۲۸۰
شیخ المحدثین (احمد) ۲۲۱
شیر کوه ۲۸۰

ص

صائن الدین (ابوبکر) ۲۲۱
صاعد بن حسن ربعی ۹۸,۲۶۲
صالح بن شریف رندی ۲۶۷
صبح ۹۵,۲۵۷
صدوق (ابوجعفر) ۲۸۰
صغیر (محمد بن نصر) ۱۹۲، ۲۰۲
صلاح الدین ایوبی ۱۷۶، ۲۷۱,۲۸۰
صمادح ۲۷۱
صمیل بن حاتم ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۱۴۴,۲۴۳

ض

ضیاء الدوله (عزیز) ۱۸۵

ط

طائع (عبدالکریم) ۲۱۲
طارق بن زیاد ۳، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۱۰۵، ۱۳۱، ۱۵۱، ۲۴۵، ۲۴۶
طباطبا (ابراهیم) ۲۱۷، ۲۱۸
طبری ۱۳، ۱۵
طروب ۷۰
طرطوشی (ابوبکر) ۱۶۰
طرطوشی (ابن ابی رندقه) ۲۳۸
طریف بن مالک معافری نخعی ۱۱، ۱۵۱، ۲۳۲
طلحة بن عبیدالله تیمی ۲۶۳
طلحة بن محمد بن غانیه ۱۵۸
طلمنکی (ابوعمرو) ۲۳۷

ظ

ظافر بن معتمد ۱۳۰
ظافر (اسماعیل) ۲۱۵
ظافر (اسماعیل بن عبدالرحمان) ۱۳۱
ظاهر (برقوق) ۲۳۸
ظاهر (علی) ۲۱۵
ظاهر (محمد) ۲۱۲

ع

عائذه ۲۴۵
عاتکه ۲۶۳

عادل (عبدالله بن یعقوب) ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤
عادل (هشام بن عبدالرحمان) ١٠٩
عاضد (عبدالله) ٢١٥
العالی (ادریس بن یحیی بن علی) ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢١، ١٢٧
عامر عبدری ٣٣
عامر بن فتوح فائقی ١٠٢، ١٠٣، ١١٥
عامر (قرشی) ٩٤
عایشه ١٩٤، ١٩٥
عباد بن معتمد (مأمون) ١٣٠، ١٥١
عباد بن محمد (معتضد) ١٢٣، ١٢٦، ٢٢٠، ٢٣٤
عباس (ازخلفای طباطبائی) ٢١٧
عباس بربری ٤٩
عباس (بن عبدالمطلب) ٢٤٥
عباس بن متوکل ١٤٢
عباس بن متوکل ٢١٣
عباس بن ناصح (شاعر) ٦٠، ٦١
عباس بن ولید ٦٩
عبد بن قصی ٢٤٤
عبدالدار بن قصی ٢٤٣
عبدالجلیل بن وهبون ١٢٤
عبدالحق بن ابراهیم ١٦٣
عبدالحق بن ابی سعید ٢٥٨
عبدالحق بن عبدالرحمان ١٥٨
عبدالحمید بن یحیی ٢٦٢
عبدالرحمان بن حبیب ٣٢، ٣٩، ٤١، ٤٩
عبدالرحمان بن حسان کلبی ٣٢
عبدالرحمان بن حکم (اوسط) ٥٩، ٦٠، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ١٠٩، ١٤٣،
٢٤٧، ٢٨١
عبدالرحمن بن خلف تجیبی ٢٤٧
عبدالرحمان بن رشیق ١٤٤
عبدالرحمان روطی ٧٣
عبدالرحمان عامری ١٠٠
عبدالرحمان بن عبدالله غافقی ٣، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٦، ٣٧، ٢٤١، ٢٤٦
عبدالرحمان بن عبدالله بن عبدالحکم ٢٥٦
عبدالرحمان بن عبیدالله ١٠٧
عبدالرحمان بن عطاف یفرنی ١٠٧
عبدالرحمان بن علقمهٔ لخمی ٣٣
عبدالرحمان بن علی بن محمد جوزی ٢٧٥
عبدالرحمان بن عمر ١٧٢
عبدالرحمان بن عمرو (اوزاعی) ٥٥
عبدالرحمان بن عیاض ١٥٤، ١٥٥
عبدالرحمن قالمی ١٦٧
عبدالرحمان بن کثیر لخمی ٣٣، ٣٨
عبدالرحمان بن محمد (بن خلدون) ٢٠٤
عبدالرحمان بن محمد بن سلیم ١٠٧
عبدالرحمان بن محمد (ناصر) ٢، ٥٧، ٧١، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٩٢، ١٠٧، ١٠٩، ١٣٢، ١٤٣، ١٨٧، ٢٣٢، ٢٤٧، ٢٥٤، ٢٥٨
عبدالرحمان بن محمد بن عبدالکریم ٢٤٧
عبدالرحمان بن محمد بن عبدالملک ١٠٣، ١٠٨، ١١٠
عبدالرحمان بن محمد بن هشام تجیبی ٩٦
عبدالرحمان بن معاویه (داخل) ١، ٢، ٣٤، ٣٥، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩،

۵۰، ۵۱، ۷۷، ۹۲، ۹۳، ۱۰۹، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۷

عبدالرحمان (حمودی) ۱۰۳، ۱۱۰

عبدالرحمان بن مقانا ۱۱۹

عبدالرحمان بن منصور (مظفر) ۹۹، ۲۵۸

عبدالرحمان بن موسی ۱۷۱، ۱۷۷

عبدالرحمان بن هشام ۱۰۶، ۱۰۷

عبدالرحمان بن یوسف ۱۷۴

عبدالرحمان بن یوسف فهری ۴۲، ۴۴

عبدالسلام کومی ۱۶۷

عبدالصالح بن موسی بن نصیر ۱۶

عبدالعزیز (ابوالمصعب) ۱۳۸

عبدالعزیز بلنسی ۱۴۲، ۱۴۳

عبدالعزیز بن احمد بن السید ۲۳۷

عبدالعزیز بن مروان ۳، ۵، ۲۲۴، ۲۲۵

عبدالعزیز بن مستعین ۲۱۴

عبدالعزیز بن موسی ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۳۵، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۵۸

عبدالعزیز بن ناصر (منصور) ۱۳۲، ۱۳۶

عبدالعزیز (ناصر بن ابی عامر) ۱۵۴، ۲۷۱

عبدالعزیز بن یوسف ۱۸۰، ۱۸۴

عبدالعزی بن قصی ۲۴۴

عبدالعظیم منذری ۲۷۷

عبدالغفار ۴۸

عبدالقادر بن ابان بن عبدالله ۵۴

عبدالکریم بن عبدالواحد بن مغیث ۵۶، ۶۲

عبدالکریم بن مطیع ۲۱۲

عبدالله (امیر میورقه) ۱۴۵

عبدالله بن ابراهیم ۱۷۷

عبدالله بن ادریس ۱۱۶

عبدالله بن اسحاق برزالی ۱۳۷

عبدالله بن اسحاق بن غانیه ۲۷۷

عبدالله بن اسحاق بن محمد ۱۵۹

عبدالله بن بلکین (سیف الدوله) ۱۴۹

عبدالله بکری (ابوعبید) ۱۳۸

عبدالله بلنسی ۵۵، ۶۳

عبدالله بن تاشفین ۱۵۳

عبدالله بن جبل ۱۶۷

عبدالله بن جبلی ۴

عبدالله بن حسن بن حسن بن علی ۱۰۲، ۱۱۵، ۲۶۳

عبدالله بن خراشهٔ اسدی ۴۶

عبدالله بن رشید ۲۱۱

عبدالله بن رشیق ۱۲۵، ۱۴۴

عبدالله بن زبیر خ ۲، ۲۱۰، ۲۵۴

عبدالله بن سکوت ۱۴۸

عبدالله بن سلیمان ۱۶۶

عبدالله بن سیف الدوله (بلکین) ۱۲۸

عبدالله بن طروب ۷۰

عبدالله بن عبدالرحمان اموی ۵۲، ۵۵

عبدالله بن عبدالرحمان مالقی ۱۶۷، ۱۶۹

عبدالله بن عبدالعزیز (گیاه شناس) ۲۶۹

عبدالله بن عبدالعزیز بن ابی مصعب ۱۳۸، ۲۶۹

عبدالله بن عبدالملک ۵

عبدالله بن علی بن اشقیلوله ۱۸۵

عبدالله بن علی هوزنی ۱۲۲
عبدالله بن عمر ۳
عبدالله بن عمرو بن عاص ۳
عبدالله بن عیاض ۱۵۴،۱۵۵
عبدالله بن فرج ۱۵۵
عبدالله بن فرج بن عزنون ۲۶۸
عبدالله بن قادر ۲۱۲
عبدالله بن قاسم (نظام الدوله) ۱۴۰
عبدالله بن محمد بن ابی شیبه ۲۵۱
عبدالله بن محمد بن ادهم ۲۶۹
عبدالله بن محمد (جناح الدوله) ۱۴۱
عبدالله بن محمد بن السید ۲۳۶
عبدالله بن محمد (شقنا) ۴۷
عبدالله بن محمد بن صاره ۲۷۰
عبدالله بن محمد بن علی ۱۵۷
عبدالله بن محمد بن علی (منصور) ۲۱۱
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (سفاح)
عبدالله بن محمد بن قاسم ۲۱۲
عبدالله بن محمد مروانی ۲۰۵
عبدالله بن محمد بن یوسف ۲۰۶
عبدالله بن محمد (اموی) ۷۴,۷۵،۱۰۹
عبدالله بن مستنصر ۲۱۲
عبدالله بن مسلمه ۱۴۱
عبدالله بن مکتفی ۲۱۲
عبدالله بن موسی بن نصیر ۱۵،۱۶
عبدالله بن یاسین ۱۴۷
عبدالله بن یعقوب ۱۸۲،۱۸۴
عبدالله بن (مرتضی) ۱۴۵
عبدالله ونشریسی ۱۶۵
عبدالله بن یوسف بن حافظ (عاضد) ۲۱۵
عبدالمجید (بن عبدون) ۱۴۱،۱۵۲،۲۷۴
عبدالمجید بن محمد بن مستنصر ۲۱۵
عبدالملک بن ابی عامر (مظفر) ۱۲۲،۱۳۲
عبدالملک بن احمد (عمادالدوله) ۱۳۵
عبدالملک بن ادریس ۹۸
عبدالملک بن جهور ۸۷
عبدالملک بن حبیب ۲۴۹
عبدالملک بن خلف (ابومروان) ۱۴۰
عبدالملک بن عبدالله بن بدرون ۲۷۵
عبدالملک بن عبدالواحد ۵۳،۵۴
عبدالملک بن عبود ۱۴۰
عبدالملک بن عمر (شهاب آل مروان) ۴۴ و ۴۸،۵۱
عبدالملک بن قطن فهری ۲۹،۳۰، ۳۱، ۳۷، ۳۸،۲۴۲،۲۴۶
عبدالملک بن محمد بن جهور ۱۲۹،۱۳۰
عبدالملک بن مروان ۳ ، ۵ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۲۴،۲۲۵،۲۵۴
عبدالملک بن منصور ۱۳۲،۱۴۳
عبدالملک بن منصور ۹۷
عبدالملک بن موسی بن نصیر ۱۶
عبدالملک بن هذیل (حسام الدوله) ۱۴۰
عبدالملک بن هشام ۵۳

عبدالملك (بن هشام) ۲۳۳
عبدالملك مخزومی ۲۶۳
عبدمناف بن قصی ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۴۴
عبدالمؤمن بن علی ۱۱۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۲۴۸، ۲۷۶، ۲۷۷
عبدالواحد (ملالی) ۱۶۲
عبدالواحد بن یوسف ۱۸۰، ۱۸۴
عبدالواحد (رشید) ۱۸۳
عبدالواحد مراکشی ۱۷۷
عبدری (ابوالحسن) ۲۳۳
عبدری (عامر) ۳۴، ۲۴۳
عبود بن رزین ۱۴۰
عبید بن خزیمه ۲۴۵
عبیدة بن حارث ۲۴
عبیدة بن حمید ۵۶، ۵۷
عبیدة بن عبدالرحمان سلمی ۲۳، ۲۵، ۳۷، ۲۴۲
عبیدالله (ابوعثمان) ۴۹
عبیدالله بن حبحاب ۲۴، ۳۷
عبیدالله بن عبدالله بلنسی ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸
عبیدالله بن عبدالله هذلی ۲۴۳
عبیدالله (مهدی) ۸۴، ۲۱۵
عثمان بن ابی بکر ۱۳۲
عثمان بن ابی العلاء ۱۹۰
عثمان بن ابی نسعة خثعمی ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۷
عثمان بن سعید بن عثمان ۲۳۷
عثمان بن عبدالله بن جامع ۱۷۷، ۱۷۹
عثمان بن عبدالمؤمن ۱۶۸، ۱۷۰
عثمان بن عفان ۳، ۲۰۶، ۲۰۷
عدنان ۲۰۷
عدوی (عمر) ۲۰۷
عدی (بن اشرس) ۲۶۰
عدی بن کعب ۲۰۷
عذرة بن عبدالله فهری ۲۳، ۳۶
عروة بن زبیر ۲۴۳
عزالدوله (هذیل) ۱۴۰
عزیز بن عبدالملك بن خطاب ۱۸۵
عزیز (نزار) ۲۱۵
عضدالدوله (احمد بن محمد) ۱۴۱
عطاف بن نعیم ۲۶۴
عقبة بن حجاج سلولی قیسی ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۳۹
علاء بن مغیث یحصبی ۴۵، ۴۶
علقمة بن عامر ۴
علی بن ابیطالب ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۵، ۱۱۵، ۱۶۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۵۴
علی بن ابی القاسم ۲۷۹
علی بن احمد بن حمدان ۲۵۹
علی بن ادریس ۱۱۶
علی بن اسحاق بن محمد بن غانیه ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۷۷
علی بن اسماعیل بن ابی بشر ۲۷۸
علی بن اسماعیل (بن سیده) ۲۳۶
علی بن اشقیلوله ۱۸۸
علی بن تاشفین ۱۶۰
علی بن حاکم ۲۱۵
علی بن الحسین ۲۱۹

علی بن حسین (ابوالفرج) ۹۱
علی بن خلیل (مسفر) ۲۲۸
علی بن وباح لخمی ۳
علی بن سعد بن علی بن یوسف ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳
علی بن حمود ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۵،
۱۲۱، ۱۲۲
علی بن عبدالله مالقی ۱۷۰
علی بن عمر بن احمد ۱۷۳
علی بن عمر بن ادریس ۲۲۰
علی بن عیاش بن عبدالملک ۱۷۸
علی بن مأمون ۱۸۳
علی بن مجاهد (اقبال الدوله) ۱۳۶
علی بن محمد ۲۲۰
علی بن معتضد ۲۱۱
علی بن موسی الرضا ۲۶۰
علی بن نافع ۷۰
علی بن هارون زنجانی ۲۵۳
علی بن یوسف بن تاشفین ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۲،
۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۷۵، ۲۷۶
عمادالدوله (عبدالملک بن احمد) ۱۳۵
عمادالدوله (منذر بن مقتدر) ۱۳۷
عمادالدین حلبی ۲۷۵
عمر بن ابی زید (هنتانی)
عمر بن اسحاق بن یوسف بن عبدالمؤمن ۱۸۳
عمر بن حفصون ۷۳، ۸۹، ۸۴،
عمر بن خطاب ۱۷، ۲۰۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۰،
۲۸۱
عمر بن عبدالسلام ۱۶۷
عمر بن عبدالعزیز ۲۰، ۲۱، ۳۶، ۵۱، ۲۰۸،
۲۰۹
عمر بن عبدالله صنهاجی ۱۶۶، ۱۶۷
عمر بن عبدالملک ۴۴
عمر بن عبدالمؤمن ۱۶۸، ۱۶۹
عمر بن محمد (متوکل) ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸،
۱۵۱
عمر بن واثق ۲۱۳
عمر بن ومزال ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱
عمر بن یوسف ۱۷۲
عمرو بن عاص ۳
عمرو بن عبدالرحمان (کرمانی) ۲۰۳
عمرو بن عدی (جذام) ۲۲۳
عمرو بن عدی بن حارث ۲۲۳
عمرو بن عدی بن نصر بن ربیعه ۲۲۳
عمرو بن یوسف ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱
عمیانس ۲۴۰
عمیدالدوله (زهیر) ۱۴۲
عنبسة بن موسی بن سحیم کلبی قحطانی ۲۲،
۲۳، ۳۶، ۲۴۱، ۲۴۶
عوفی ۲۵۳
عیاش بن عبدالملک ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۸
عیاض بن عقبهٔ فهری ٤
عیاض بن موسی بن عیاض ۲۲۶
عیسی بن حجاج ۱۲۲
عیسی بن دینار ۱۳۱، ۲۴۹
عیسی بن عمران تازی ۱۶۹
عیسی بن ظافر ۲۱۵
عیسی بن محمد (ابوالاصبغ) ۱۳۹
عیسی بن مزاحم ۲۳۲

غیسی بن مساور ۴۱
عیسی بن منصور (مظفر) ۱۵۴
عین زربی (دیسقوریدس) ۷۵

غ

غافق بن شاهد ۲۴۱
غافقی (عبدالرحمن بن عبدالله)
غالب ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۶
غالب (محمد بن یوسف) ۱۸۷، ۲۰۱
غانیه ۱۵۷، ۱۵۹
غایه ۱۰۶
غرسیه Garcia (پسر اوردون) ۸۸
غرسیه (پسر سانچو) ۸۵، ۸۸، ۹۰
غزالی (ابوحامد) ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۲۹، ۲۳۰
غسان (مازن بن ازد) ۲۸۲
الغنی بالله (محمد بن یوسف) ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۱،
۲۰۲، ۲۸۳
غیاث بن علقمهٔ لخمی ۴۱، ۴۶
غیطشه (وی تیزا)

ف

فائز (عیسی) ۲۱۵
فائق (غلام حکم) ۱۰۲
فاطمه ۱۲۰
فاطمه (بنت الحسین) ۲۶۳
فاطمهٔ (بربری) ۴۷
فاطمهٔ (زهراء) ۴۷
فتح بن خلف ۱۳۹
فتح بن محمد ۲۷۵
فتی ایوب (میسره) ۶۷
فخر داعی ۶، ۱۰
فخر الدوله (عبادی) ۲۷۴
فراهیدی (خلیل بن احمد) ۲۶۱
فردیناند Ferdinand (اول) ۱۲۳، ۱۴۱
فردیناند ۸۵، ۸۸، ۸۹
فردیناند (پادشاه اراگون) ۱۱۴، ۱۸۷، ۱۹۳،
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹: ۲۳۵
فرهودی (خلیل) ۲۶۱
فریری (مقدم) ۲۰۵
فریهه ۹۸
فضالة بن عبید ۳
فضل (بن متوکل) ۱۴۲
فضل (بن مستظهر) ۲۱۲
فضل بن مقتدر ۲۱۲
فلیپ چهارم ۱۹۹
فلیپ حتی ۵، ۷۸
فلیپ دوم ۱۹۸
فلیپ سوم ۱۹۸
فهر بن مالک ۲۰۷، ۲۳۴، ۲۳۵

ق

قائم (حمزه) ۲۱۳
قائم (عبدالله) ۲۱۲
قائم (محمد) ۲۱۵
قائم (محمد بن زید) ۲۱۹
قادر (احمد) ۲۱۹

قادر بن ذی‌النون ۱۴۸
قادر (یحیی بن اسماعیل) ۱۳۱،۱۳۲،۱۳۳
قارله ۲۴۲
قارون ۲۶۷
قاری (ابن‌حجت)
قاسم ۲۰۹
قاسم (بن ابراهیم طباطبا) ۲۱۷،۲۱۸
قاسم بن ثابت بن حزم ۲۲۳
قاسم بن حمود ۱۰۲،۱۰۴،۱۰۵،۱۰۶،۱۱۰،
۱۱۵،۱۲۰،۱۲۱،۱۲۲
قاسم بن فیره ۲۲۲
قاسم بن محمد بن ابی بکر ۲۴۳،۲۷۵
قاسم بن محمد (واثق) ۱۲۰،۱۲۱
قاسم بن ناصر ۲۱۷
قاضی ابو بکر ابهری ۹۱،۲۵۶
قاضی (اسماعیل عبادی) ۱۲۶
قاضی (جعفر بن عبدالله) ۱۳۳
قاضی (عیاض) ۲۲۶
قاضی (محمد بن عباد) ۱۰۵،۱۱۶،۱۲۲،۱۲۳
۱۲۶،۲۶۵
قاضی (منذر بن سعید) ۲۵۵
قالمی (عبدالرحمان) ۱۶۷
قالمی (ابوالقاسم) ۱۶۹
قالی (ابوعلی) ۷۵،۸۷،۲۳۲،۲۵۵،۲۶۹
قاهر (محمد بن معتضد) ۲۱۱
قحطان بن عابر بن شالخ ۲۴۰،۲۶۷
قزوینی ۲۵۳
قسطلی (ابوعمرو) ۲۸۲
قسطینی (ابوالحسن) ۲۷۹
قسی بن منبه (ثقیف) ۲۳۹
قصی بن کلاب ۲۰۷،۲۱۰،۲۴۳،۲۴۴
قطن (بن عبدالملک) ۳۸
قفال (ابوبکر) ۲۷۸
قنون (قاسم بن ابراهیم) ۱۱۵
قوطیه ۲۳۲
قیله ۲۸۲

گ

گارشی (غرسیه) ۸۲
گوستاولوبون ۱۹۹
گیبن ۲۸

ک

کارلمان ۵۶
کافورحاجب ۱۷۱
کامپومانس Campomans ۲۰۰
کزیمنس Ximenes ۱۹۸
کفعمی ۲۲۷،۲۲۸
کلینی (محمد بن یعقوب) ۲۸۰
کنانة بن خزیمه ۲۰۷،۲۴۲
کندی (امریء القیس) ۲۳۲

ل

لبلی (احمد بن یوسف) ۲۳۴
لبونه ۱۱۵
لبیب عامری ۱۴۵
لذریق (رودریك)
لسان‌الدین ۱۹۱،۲۳۳

لوسين Lucien ۹
لوشی (لسان الدين)
ليث بن بكر بن عبدمناة بن كنانة بن خزيمه ۲۴۹
ليثی (يحيی بن يحيی) ۵۸، ۷۰، ۲۴۹

م

مارسيال Mertial ۱۰
ماركوس اوريليوس Marc-Aurele ۱۰
ماريه ۲۵۸
مازری ۲۲۶
مازن بن ازدن غوث ۲۸۲
مازن بن شيبان بن ذهل ۲۶۲
مازنی (ابوعثمان) ۲۶۱، ۲۶۲
مالك بن ادد بن زيد بن عريب بن كهلان ۲۶۱
مالك بن انس ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۷۰، ۱۷۳، ۲۲۳، ۲۵۱
مالك بن عدی ۲۲۳
مالك بن نصر ۲۰۷، ۲۳۴
مالك بن وهيب ۱۶۲، ۱۶۳
مأمون (عباسی) ۷۵، ۲۱۱، ۲۵۹
مأمون (ازموحدين) ۱۸۳، ۲۵۸
مأمون بن ذی النون ۱۴۹
مأمون (عباد عبادی) ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۵۱
مأمون (قاسم بن حمود) ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۱
مأمون طليطلی (يحيی بن اسماعيل) ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
مبارك بن عبدالجبار ۱۶۰
مبشر بن سليمان عامری ۱۴۶
المتأيد بالله (ادريس بن علی) ۱۱۵، ۱۲۱
متقی عباسی (ابراهيم) ۲۱۲
متمسك (محمد بن يوسف) ۱۹۲، ۲۰۲
متنبی ۲۳۲، ۲۷۰
متوكل (جعفر) ۷۶، ۲۱۱
متوكل (عبدالعزيز) ۲۱۴
متوكل (علی بن حمود) ۱۱۵
متوكل (عمر بن محمد) ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۷۳، ۲۷۴
متوكل (محمد) ۲۱۴
متوكل (محمد) ۲۱۳
متوكل (محمد بن يوسف) ۱۸۴، ۱۸۵
مثلث (حسن) ۲۶۳
مثنی (حسن) ۲۶۳
مجارف (سعيد بن حكم) ۱۸۶
مجاهد بن عبدالله عامری ۲۷۱
مجاهد بن يوسف (موفق) ۱۳۶، ۱۴۵، ۲۷۱
مجريطی (ابوالقاسم) ۱۵۲، ۲۵۳
محض (عبدالله) ۲۶۳
محمد بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم ۲۱۷
محمد بن ابراهيم بن حجاج ۷۹
محمد بن ابراهيم بن عبدالله ۲۶۵
محمد (بن ابوالحجاج) ۱۹۱
محمد بن ابوبكر ۱۷۱
محمد بن ابی جعفر ۱۸۵
محمد بن ابی سعيد ۱۵۸
محمد بن ابی نصر (حميدی) ۲۲۵
محمد بن ابی يوسف (ناصر) ۱۷۷، ۲۷۷
محمد بن احمد بن ابی بكر بن فرج ۲۲۵
محمد بن احمد (بن رشد) ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۲۱

محمد بن احمد بن سعد ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۷۶
محمد بن احمد بن صمادح ۲۷۱
محمد بن احمد بن طاهر ۱۴۴
محمد بن ادریس بن علی ۱۱۶
محمد بن ادریس (مهدی) ۱۱۸، ۱۲۱
محمد بن ادریس ۲۲۰
محمد بن ادریس بن یحیی (مستعلی) ۱۱۹، ۱۲۱
محمد بن اسحاق بن غانیه ۱۵۹، ۲۷۷
محمد بن اسماعیل ۲۸۱
محمد بن اسماعیل ۱۷۳
محمد بن اسماعیل رسی ۲۱۷
محمد بن اسماعیل بن محمد ۱۹۱، ۲۰۱
محمد بن اسماعیل بن عباد ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۶، ۲۶۴، ۲۶۵
محمد بن اسماعیل بن فرج ۱۹۰، ۲۰۱
محمد بن اوس بن ثابت انصاری ۳
محمد بن ایوب بن عامر ۱۳۸
محمد بن تومرت ۱۶۳
محمد بن جهور بن محمد ۱۲۹
محمد بن حبوس ۱۶۸
محمد بن حسن جذامی ۱۲۸
محمد بن حسن زبیدی ۱۰۵، ۱۲۲، ۲۶۰
محمد بن حسن (شیخ الطائفه) ۲۸۰
محمد بن حسن بن قاسم ۱۱۵
محمد بن رشید (مأمون) ۲۱۱
محمد بن رشید (معتصم) ۲۱۱
محمد بن زکریا رازی ۲۵۳
محمد بن زید ۲۱۹
محمد بن سعد ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۰، ۲۷۶
محمد بن سعد ۱۹۴، ۲۰۳
محمد بن سعید (ابوبکر) ۱۳۹
محمد بن سعید ۲۵۴
محمد بن سلیمان ۱۰۳، ۱۱۵
محمد بن طاهر ۱۲۵
محمد بن عباد بن محمد (معتمد) ۱۲۴، ۱۲۶
محمد بن عبدالبر ۲۵۵
محمد بن (عبدالرحمان دوم) ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۰۹، ۲۸۱
محمد بن عبدالرحمان (مستکفی) ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰
محمد بن عبدالرحمان ۱۷۲، ۱۷۷
محمد بن عبدالله (ابوعامر) ۱۳۲
محمد بن عبدالله برزالی ۱۱۶، ۱۳۷
محمد بن عبدالله بن تومرت ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴
محمد بن عبدالله بن صالح ۲۵۶
محمد بن عبدالله بن طاهر ۱۷۸
محمد (صلی الله علیه و آله) ۴
محمد بن عبدالله (ابن عربی) ۲۳۰
محمد بن عبدالله (لسان الدین) ۱۰۱، ۲۳۳
محمد بن عبدالله (مظفر) ۴۱
محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان اوسط ۲۵۸
محمد بن عبدالله (یمن الدوله) ۱۴۰
محمد بن عبدالملک اشجعی ۲۴، ۳۷
محمد بن عبدالملک (بن طفیل) ۱۶۹
محمد بن عبدالمؤمن ۱۶۸

محمدبن عبیدالله ۲۱۵
محمدبن عثمان بن یوسف ۱۹۳، ۲۰۲
محمدبن علاجه ۱۰۰
محمدبن علی (ابوعبدالله) ۱۷۷
محمدبن علی (بوعبدل) ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۳
محمدبن علی بن اسحاق ۱۵۷
محمدبن علی بن اسماعیل ۲۷۸
محمدبن علی (صدوق) ۲۸۰
محمدبن علی (مازری) ۲۲۶
محمدبن علی (محیی‌الدین) ۲۳۰
محمدبن عمار (ابوبکر) ۱۲۴، ۱۴۴، ۲۶۸
محمدبن عمر بن عبدالعزیز (ابن‌قوطیه) ۲۳۱، ۲۳۲
محمدبن عمر بن کنانه ۲۴۹
محمدبن عیسی (ترمذی) ۱۷۳
محمدبن عیسی ۲۵۵
محمدبن عیسی بن سابق ۶۹
محمدبن عیسی (دانی) ۱۴۶
محمدبن غالب ۱۶۸، ۲۵۷
محمدبن فضل ۱۷۷
محمدبن قاسم بن حمود ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
محمدبن قاسم قرشی ۵۸
محمدبن لوپ (لوپز) ۷۴، ۸۱
محمدبن متوکل (منتصر) ۲۱۱
محمدبن متوکل (معتز) ۲۱۱
محمدبن محمد (واثق) ۱۸۴
محمدبن محمد ۱۸۹، ۲۰۱
محمدبن محمد ۱۸۹، ۲۰۱
محمدبن مروان (ابوعبدالله) ۱۷۲، ۱۷۸
محمدبن مروان ۲۲۴
محمدبن مستظهر (مقتفی) ۲۱۲
محمدبن مستمسك (متوکل) ۲۱۴
محمدبن مسلم زهری ۲۴۳
محمدبن معتضد (قاهر) ۲۱۱
محمدبن معتضد (متوکل) ۲۱۳
محمدبن معشر بستی ۲۵۳
محمدبن معن (ابویحیی) ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۲۷۱
محمدبن منصور عامری ۱۳۲
محمدبن منصور (مهدی) ۲۱۱
محمدبن ناصر (ظاهر) ۲۱۲
محمدبن ناصر (هادی) ۲۱۷
محمدبن ناصر (هادی) ۲۱۹
محمدبن نصر بن محمد ۱۹۲، ۲۰۲
محمدبن نوح (ابومناد) ۱۳۸
محمدبن واثق (مهتدی) ۲۱۱
محمدبن ولیدبن محمد ۲۳۸
محمدبن هادی (مرتضی) ۲۱۷
محمدبن هانی ۲۵۹
محمدبن هشام ۸۳
محمد بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمان ۹۹، ۱۱۰، ۱۳۲
محمدبن هود ۱۸۵
محمدبن یحیی ۱۳۹

محمد بن يحيى (ابن صائغ) ١٦٩، ٢٢٣
محمد بن يخلفتن ١٧٨، ١٧٩
محمد بن يريم الهانى ١٠٥، ١٢٢
محمد بن يزيد بن ماجه ٢٨
محمد بن يزيد (حاكم افريقا) ٣٦
محمد بن يعقوب (كلينى) ٢٨٠
محمد بن يوسف بن احمر ٢٣٥
محمد بن يوسف بن نصر ١٨٧، ١٨٨، ١، ٢٠١
محمد بن يوسف بن هود جذامى ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧
محمد بن يوسف فهرى ٤٢
محمد بن يوسف (متمسك) ١٩٢، ٢٠٢
محمد بن يوسف (مستعين) ١٩٢، ٢٠٢
محمد بن يوسف ١٩٠، ١٩١، ٢٠١، ٢٠٢
محمد سعيدى ٥
محمود بن عبدالجبار ماردى ٦٦، ٦٧
محيى الدين (ابو بكر) ٢٣٠
مختار (قاسم) ٢١٧
مخزوم بن يقظة بن مرة بن كعب ٢٤٣
مخلوع (محمد بن محمد) ٢٠١
مدرس تبريزى ٢٣٣
مراكشى (عبدالواحد) ١١، ٩١، ١٠٨، ١١٩، ١٢٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٤١، ١٤٢، ١٥٣، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٧٢، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨
مرتضى (سيد) ٢١٧
مرتضى (عبدالرحمان) ١٠٣، ١٠٤، ١٠٧، ١٠٨، ١١٠، ١٢٩
مرتضى (عبدالله) ١٤٥
مرتضى (عمر بن اسحاق) ١٨٣
مرتضى (محمد بن هادى) ٢١٧
مروان بن حكم ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢٢٤
مروان بن عبدالله ١٥٤
مروان بن محمد بن مروان ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢٦٢
مروانى (ابن الطليق) ١٦٨
مسترشد (فضل) ٢١٢
مستضىء (حسن) ٢١٢
مستظهر (احمد) ٢١٢
مستظهر (عبدالرحمان بن هشام) ١٠٣، ١٠٦، ١١٠
مستعصم بن واثق ٢١٣
مستعصم (عبدالله) ٢١٢
مستعلى (احمد) ٢١٥
مستعلى (حسن بن يحيى) ١١٧
مستعلى (محمد بن ادريس بن يحيى) ١١٩، ١٢١
مستعين بن هود ١٥٥
مستعين (احمد) ٢١١، ٢٥٨
مستعين (احمد بن يوسف) ١٣٥
مستعين (ابو ايوب سليمان) ١٣٤
مستعين (سعد بن على) ١٩٣، ٢٠٢، ٢٠٣
مستعين (سليمان) ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١١٠
مستعين (عباس) ٢١٣

مستعين (محمد بن يوسف) ١٩٢، ٢٠٢
مستكفى (سليمان بن متوكل) ٢١٣
مستكفى (سليمان بن حاكم) ٢١٣
مستكفى (عبدالله) ٢١٢
مستكفى (محمد بن عبدالرحمان) ١٠٦، ١٠٧، ١١٠
مستمسك (يعقوب) ٢١٤
مستنجد (يوسف) ٢١٢
مستنجد (يوسف) ٢١٤
مستنصر (احمد) ٢١٣
مستنصر (ابو يعقوب) ١٧٩
مستنصر (احمد بن عبدالملك) ١٣٥، ١٥٥
مستنصر (حسن يحيى) ١١٦، ١٢١
مستنصر (حكم بن عبدالرحمان) ٨٨، ١٠٩، ١٤٣، ٢٣٢
مستنصر (معد) ٢١٥
مستنصر (منصور) ٢١٢
مسعودى ٨٣، ٢١٠، ٢٤٥، ٢٦٣
مسفر (على بن خليل) ٢٢٨
مسلم بن حجاج ١٧٣، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٥١، ٢٨٠
مسلمه (سلمة) بن احمد بن رضاع ٢٥٢
مصحفى (جعفر بن عثمان) ٩٥، ٩٨
مصعب بن عمير بن هاشم ٢٤٤
مضر بن نزار بن معد بن عدنان ٢٠٧، ٢٤٠
مطروح بن سليمان ٥٢
مطرى (سعيد يحصبى) ٤٥، ٤٦
مطيع (فضل) ٢١٢
مظفر (حبوس بن ماكسن) ١٢٧
مظفر (عبدالله بن سيف الدوله) ١٢٨
مظفر (عبدالملك بن محمد بن ابى عامر) ٩٩، ١٢٢، ١٣٢
مظفر (عيسى بن منصور) ١٥٤
مظفر (بن افطس؛ محمد بن عبدالله) ١٤١، ٢٢١
مظفر (بن مستعين) ١٤٤
مظفر (يحيى بن منذر) ١٣٤
معاوية بن ابى سفيان ٤، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠
معاوية بن يزيد ٢٠٨، ٢٠٩
معتد (هشام بن محمد) ١٠٧، ١٠٨، ١١٠
معتد (بن معتمد) ١٥١، ١٥٢
معتز (محمد بن متوكل) ٢١١
معتصم (زكريا) ٢١٣
معتصم (محمد) ٥٧، ٢١١
معتصم (محمد بن قاسم) ١٢٠
معتصم بن صمادح (محمد بن معن) ١٤٢، ١٤٣، ١٤٩، ١٥٠، ٢٧١
معتصم بن ناصر ١٨٣
معتصم (يحيى بن محمد) ١٨٢
معتضد (ابو بكر) ٢١٣
معتضد عبادى ٩٤، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٦، ٢٢٠، ٢٣٤
معتضد عباسى (احمد) ٢١١
معتضد (داود) ٢١٣
معتضد (على) ١٨٣

معتلی اموی ۱۰۷
معتلی (حمودی) ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۹
معتمد (عبادی) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴
معتمد (احمد) ۲۱۱
معد بن ظاهر ۲۱۵
معد بن منصور ۲۱۵
معز بن بادیس ۱۲۷
معز فاطمی ۸۲، ۸۴
معز (معد بن منصور)
معن بن محمد (ابو الاحوص) ۱۳۶، ۱۴۲، ۲۷۱
مغیث رومی ۹۲
مغیره (برادر حکم) ۹۵
مغیرة بن شعبۀ ثقفی ۲۵۳
مغیرة بن ولید بن معاویه ۴۳
مقابل (سیف الدوله) ۱۴۰
مقتدر (احمد بن سلیمان) ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵
مقتدر عباسی (جعفر) ۸۲، ۲۱۱، ۲۸۵
مقتدر (سیف الدوله) ۱۳۴
مقتدر (برزالی) ۱۳۷
مقتدر (عبدالله) ۲۱۲
مقتفی (محمد) ۲۱۲
مقدسی (بستی) ۲۵۳
مقدم بن معافر ۲۰۵
مقری ۱۳، ۲۳، ۲۴، ۳۷، ۳۹، ۶۰، ۷۳، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۶، ۲۴۹
مقری (سعید بن احمد) ۲۲۷
مقری (ابوطاهر) ۲۲۲
مقری (ابومحمد) ۲۲۲
مکتفی (علی) ۲۱۱
الملک الافضل ۲۳۸
ملک کریم ۹۷
الملک الناصر ۲۸۰
مناد ۲۶۸
منبه بن صعب ۲۶۱
منتخب (حسین) ۲۱۷
منتصر اموی ۵۵، ۱۰۹
منتصر (محمد بن متوکل) ۲۱۱
منذر (منتذر ـ منیذر) افریقی ۴
منذر تجیبی ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۴، ۲۷۱
منذر بن سعید بلوطی ۸۷، ۲۵۴، ۲۵۵
منذر بن عبدالرحمان ۶۹
منذر بن محمد ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۰۹، ۲۵۱، ۲۵۲
منذر بن مقتدر (عماد الدوله) ۱۳۷
منذر بن یحیی بن منذر ۱۳۴
منصور (اسماعیل) ۲۱۵
منصور بن ابی عامر ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۶، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۵۸ و ۲۶۲، ۲۶۵

منصور (احمد بن محمد) ۱۵۴
منصور بن ظاهر ۲۱۲
منصور (عبدالعزیز بن عبدالرحمان) ۲
منصور بن مسترشد ۲۱۲
منصور بن مستعلی ۲۱۵
منصور (عبدالعزیز بن ناصر) ۱۳۳
منصور (عبدالله) ۳۲، ۴۳، ۴۵: ۵۱، ۵۵، ۱۱۱، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۶۳
منصور بن نزار ۲۱۵
منصور فاطمی ۱۲۷، ۲۱۵
منصور (منذر بن یحیی) ۱۳۴
منصور (یحیی بن محمد) ۱۴۲
منصور (یعقوب بن یوسف) ۱۷۱، ۱۷۲
مؤتمن (یوسف بن احمد)
موسی بن عکاشه ۱۳۰
موسی بن عیسی ۱۷۸، ۱۷۹
موسی بن محمد بن حدیر ۸۸
موسی بن محمد بن نصیر بن محفوظ ۱۸۵
موکی بن موسی ۶۸، ۷۲
موسی بن نصیر لخمی ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۳۵، ۸۰، ۸۹، ۱۴۴، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۵
موسی بن مهدی (هادی) ۲۱۱
موسی (سردار رشید) ۱۹۶، ۱۹۷
موسی (ضریر) ۱۷۷
موصلی (اسحاق) ۷۰، ۲۵۰
موفق (ادریس بن یحیی) ۱۱۸، ۱۲۱
موفق (علی بن مجاهد) ۱۳۶
موفق (مجاهد بن یوسف) ۱۳۶
مؤید (اسماعیل بن معتضد) ۱۲۳
مؤید (امیر میورقه) ۱۴۵
مؤید اموی ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۹
مؤید عبادی (محمد) ۱۲۶
مهتدی (محمد) ۲۱۱، ۲۵۸
مهدی آل محمد ۱۶۴
مهدی (حسن بن زید) ۲۱۹
مهدی فاطمی ۸۴، ۲۱۵، ۲۱۶
مهدی (محمد بن ادریس) ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱
مهدی (محمد بن قاسم) ۱۲۰، ۱۲۱
مهدی (محمد بن منصور) ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۵۷
مهدی (محمد بن هشام) ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰
مهرجانی (ابواحمد) ۲۵۳
مهرة بن حیدان بن الحاف بن قضاعه ۲۶۸
میسره (فتاایوب) ۶۷
میورقی (حمیدی) ۲۲۵

ن

ناصر بن ابی عامر ۹۹، ۱۳۲
ناصر (احمد) ۹۱، ۲۱۲
ناصر (احمد بن ناصر) ۲۱۹
ناصر (احمد) ۲۱۷
ناصر (اطروش) ۲۱۹
ناصر (بادیس بن حبوس) ۱۲۷
ناصر (صلاح الدین) ۲۷۱
ناصر (عبدالرحمان) ۵۷، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۵

۸۷،۸۸،۹۲،۹۳،۹۶،۱۰۹،۱۳۲،۱۴۳،۲۳۲،
۲۴۷،۲۵۴،۲۵۵،۲۵۶،۲۵۸
ناصر(عبدالعزیز بن ابی عامر) ۱۰۴
ناصر(علی بن حمود) ۱۰۲،۱۰۳،۱۰۴،۱۱۰،
۱۲۱
ناصرالدوله (مبشر) ۱۴۶
ناصر(محمدبن ابی یوسف) ۱۷۷،۱۷۸،۱۷۹،
۲۵۸،۲۷۷
نباتی (ابوالعباس) ۲۳۲
نبت بن ادد بن زید ۲۷۸
نبیل صقلبی ۱۴۵
نجاصقلبی ۱۱۶،۱۱۷،۱۱۸
نرون ۹
نزار بن معز ۲۱۵
نزار(محمد) ۲۱۵
نسائی (احمد) ۱۷۳،۲۲۳،۲۸۰
نصر بن محمد ۱۸۹،۲۰۱
نصرخصی (خادم) ۶۹،۷۰،۷۱
نصیرلخمی ۳
نضر بن کنانه ۲۰۷،۲۳۵
نظام‌الدوله (عبدالله) ۱۴۰
نعمان بن منذر ۱۲۱،۲۴۶
نعیم بن اوس ۳
نعیم (عریشی) ۲۶۴
نقولا ۷۶
نمر بن قاسط بن هنب ۲۲۲،۲۴۵
نوح (امیرمورون) ۱۳۸
نیکلا (نقولا)

و

واثق (ابراهیم) ۲۱۳
واثق (ادریس) ۱۸۳
واثق (عمر) ۲۱۳
واثق (قاسم بن محمد) ۱۲۰،۱۲۱
واثق (محمدبن محمد) ۱۸۴،۱۸۵
واثق (هارون) ۲۱۱
واضح (حاجب) ۹۱،۱۰۱
وانور بن ابی بکر ۱۴۶
وزیر آل‌محمد (ابوسلمه) ۴۳
ولاده ۱۰۷
ولیدبن حکم ۶۷
ولیدبن طریف خارجی ۲۷۰
ولیدبن عبدالملک ۳،۴،۵،۱۱،۱۶،۳۵،۲۰۸،
۲۰۹،۲۲۴،۲۴۵،۲۴۸
ولیدبن یزید ۲۰۸،۲۰۹
ونشریسی (ابوعبدالله) ۱۶۵
وهب بن اصفر ۴۱
وی‌تیزا Vitiza ۱۰،۱۲،۱۴،۲۳۲

ه

هاجر ۱۷۷
هادی (حسنی محمدبن ناصر) ۲۱۷
هادی (حسینی محمدبن ناصر) ۲۱۹
هادی (عباسی موسی) ۲۱۱،۲۲۰
هادی (یحیی) ۲۱۷

هارون بن معتصم (واثق) ۲۱۱
هارون بن مهدی (رشید) ۷۰، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۶۳، ۲۷۰
هاشم بن عبدالعزیز ۷۱
هاشم بن عبدمناف بن عبدالدار ۲۴۴
هاشم بن عبدمناف بن قصی ۲۰۷، ۲۴۴
هاشم (یاغی) ۶۶
هانی ۲۵۹
هذیل بن خلف (ابومحمد) ۱۴۰
هذیل بن عبدالملک (عزالدوله) ۱۴۰
هذیل بن مدرکة بن الیاس ۲۴۳
هرغی (ابن تومرت) ۱۶۰
هشام بن حکم (اول) ۶۰، ۷۶
هشام بن حکم (دوم) ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۲، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۱
هشام بن سلیمان بن عبدالرحمان ۱۰۰، ۱۰۶
هشام بن عبدالجبار ۱۰۳
هشام بن عبدالرحمان ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۷۰، ۹۳، ۱۰۹
هشام بن عبدالملک ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۹۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۵۷
هشام بن عذرهٔ فهری ۴۴
هشام بن محمد (المعتد) ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۱، ۲۶۵
هشام بن هذیل ۸۷
هنتانی (ابوزید) ۱۷۱، ۱۷۷، ۲۷۹
هنتانی (عمر بن ابی زید) ۱۷۱
هود (پیامبر) ۲۵۶
هود بن عبدالله بن موسی ۱۳۴
هوزنی (عبدالله بن علی) ۱۲۲، ۲۶۵
هیثم بن عبید کنانی ۲۳، ۲۴، ۳۷، ۲۴۶

ی

یابری (ابن عبدون) ۲۴۷
یحصب بن مالک حمیری ۲۴۸
یحصبی (ابن عسال) ۲۶۹
یحصبی (قاضی عیاض) ۲۲۶
یحمدی (خلیل بن احمد) ۲۶۱، ۲۶۲
یحیی (ابوزکریا) ۱۸۸
یحیی بن ابی محمد ۲۷۰
یحیی بن ادریس ۱۱۶، ۱۱۷
یحیی بن ادریس بن عمر ۲۲۰
یحیی بن اسحاق بن غانیه ۷۷۷
یحیی بن اسحاق بن محمد ۱۵۹
یحیی بن اسماعیل بیاسی ۲۷۰
یحیی بن اسماعیل (قادر) ۱۳۱
یحیی بن اسماعیل (مأمون) ۱۲۹، ۱۳۱
یحیی (بنی ذزین) ۱۴۰
یحیی بن تمیم بن معز ۱۶۱
یحیی بن حسین بن قاسم بن طباطبا ۲۱۷
یحیی بن زکریا تمیمی ۹۸
یحیی بن زیان ۱۸۳

یحیی بن سعدون ۲۲۱

یحیی بن سلامة بن حسین (حصکفی) ۲۲۸

یحیی بن سلمۀ کلبی ۲۳،۳۶،۲۴۶

یحیی بن عبدالله بن خالد ۶۳

یحیی بن عزیز ۱۶۷

یحیی بن علی ۱۵۷

یحیی بن علی بن حمود ۱۰۴و۱۰۵،۱۰۷،۱۱۰،
۱۱۵،۱۱۶،۱۲۰،۱۲۱،۱۲۲،۱۲۸،۱۲۹

یحیی بن عمر ۱۴۷

یحیی بن غانیه ۱۱۳،۱۵۳

یحیی بن قاسم بن ادریس ۲۲۰

یحیی بن محمد تجیبی (منصور) ۸۹،۱۴۲

یحیی بن محمد (معتصم) ۱۸۲

یحیی بن محمد (ادریسی) ۲۲۰

یحیی بن منذر (تجیبی) ۱۳۴

یحیی بن یحیی (ادریسی) ۲۲۰

یحیی بن یحیی لیثی ۵۸،۷۰،۲۴۹

یزید بن ابی مسلم (حاکم افریقا) ۳۶

یزید بن عبدالملک ۲۰۸،۲۰۹،۲۲۴

یزید بن عمر بن هبیره ۲۶۲

یزید بن قاسط مصری ۳

یزید بن معاویه ۲۰۸

یزید بن ولید ۲۰۸،۲۰۹

یشجب بن یعرب بن قحطان ۲۴۰

یعقوب (فرمانده) ۱۵۹

یعقوب بن عبدالحق ۱۸۹

یعقوب (امیرموحدین) ۱۵۸ ، ۱۵۹، ۱۷۱ ،
۱۷۴،۲۷۹

یعقوب بن متوکل (مستمسك) ۱۱۴

یعقوبی ۲۲۲،۲۲۳،۲۳۹

یعمری (ابوجعفر) ۲۸۱

یفرنی (عبدالرحمان) ۱۰۷،۲۶۴

یقطان (قحطان)

یمن الدوله (محمد بن عبدالله) ۱۴۰

یوسف بن ابی ایوب ۱۹۱

یوسف بن احمد (مؤتمن) ۱۳۴

یوسف بن اسماعیل ۱۹۰،۲۰۱

یوسف بن ایوب بن شاذی ۲۷۱،۲۸۰

یوسف بن بخت ۵۲

یوسف بن تاشفین ۱۱۳،۱۲۴ ، ۱۴۳ ، ۱۴۷،
۱۴۸،۱۴۹،۱۵۰،۱۵۱،۱۵۳،۱۵۷،۱۶۶،
۲۴۶،۲۵۱،۲۶۹،۲۷۱،۲۷۳،۲۷۵

یوسف بن زیری (بلکین) ۱۲۷،۲۵۹

یوسف بن سعد ۱۷۰

یوسف بن سلیمان (مظفر) ۱۴۴

یوسف بن عبدالبر ۲۲۱

یوسف بن عبدالرحمان فهری ۲۹ ، ۳۳ ، ۳۴،
۳۵،۳۹،۴۱،۴۲،۴۴،۱۴۴،۲۴۶،۲۴۸

یوسف (بن عبدالمؤمن) ۱۶۸ ، ۱۷۷ ، ۱۸۰ ،
۲۷۶،۲۷۹

یوسف بن عمروس ۵۷

یوسف بن متوکل (مستنجد) ۲۱٤
یوسف بن محمد (مستنصر) ۱۷۹
یوسف بن محمد ۱۹۲، ۲۰۲
یوسف بن محمد بن ابراهیم انصاری ۲۷۰
یوسف بن محمد (ابوالحجاج) ۱۹۲، ۲۰۲
یوسف بن مقتفی (مستنجد) ۲۱۲
یوسف بن هارون (رمادی)
یوسف (بن یعقوب بن عبدالحق) ۱۸۹
یوسف بن یوسف ۱۹۲، ۲۰۲
یولیان (ژولین)

فهرست قبائل و مذاهب و سلسله‌های حکومت اسلامی

آ

آل‌زیار ۲۱۹
آل‌محمد (صلی الله علیه و علیهم) ۱۶۴
آل مسفر ۲۲۸
آل‌نصر ۲۲۳، ۲۵۸
آلن ۱۰
آل هنتانی ۲۷۹

ا

ائمهٔ رسی (صعده) ۲۱۷، ۲۱۸
ائمهٔ صنعا ۲۱۸
اثنا عشریه ۲۵۴
اخوان‌الصفا ۲۵۳
ازد ۲۶۱، ۲۶۲
اسکاندیناوی ۸۳
اسلام ۱۵، ۲۹، ۱۹۷، ۲۶۷
اسلاو ۵۷، ۸۶، ۸۷
اسماعیلی (عرب) ۲۴۰
اشجع ۲۴۱
اشعر ۲۷۸
افرن ۲۶۴
الهان ۲۶۳
امرای ارکس ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۳۸
امرای بلنسیه ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۵۴، ۱۸۵
امرای بنوافطس ۱۴۱
امرای بنی برزال ۱۳۷
امرای بنورزین ۱۴۰
امرای بنوقاسم ۱۴۰
امرای جزیرهٔ منورقه ۱۱۴، ۱۸۶
امرای جزیرهٔ میورقه ۱۱۳، ۱۴۵، ۱۵۷
امرای حمودی ۱۲۱
امرای دانیه ۱۱۲
امرای رسولی یمن ۲۸۱
امرای رنده ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۳۷
امرای شلب ۱۲۵، ۱۳۹
امرای شنت مریه ۱۲۵، ۱۳۹
امرای طرطوشه ۱۱۳، ۱۴۵
امرای عبادی ۱۲۵
امرای قرطبه ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۵۵
امرای لارده ۱۱۳، ۱۴۴
امرای لبله ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۸۵
امرای مارتله ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۵۵
امرای مرسیه ۱۱۳، ۱۵۵
امرای المریه ۱۴۲
امرای موحدین ۱۶۶
امرای مورون ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۳۸
امرای ولبه و شلطیش ۱۲۵، ۱۳۸

امیه ۲۰۸

انصار ۲۸۱، ۲۸۲

اوزاع ۵۵

اوس ۲۸۲

اهل سنت ۲۸۰

ایبر Ibers ۹

ایتالی ۷۳

ایرانیان ۱۹

ایوبیان بانیاس وسبیبه ۲۸۱

ایوبیان الجزیره ۲۸۱

ایوبیان حماة ۲۸۱

ایوبیان حمص ۲۸۱

ایوبیان حلب ۲۸۱

ایوبیان دمشق ۲۸۱

ایوبیان عربستان ۲۸۱

ایوبیان کرک ۲۸۱

ایوبیان مصر ۲۸۰، ۲۸۱

ب

بجیله ۲۴۱

بربرها (برابره - بربر - بربری) ۱، ۵، ۱۱، ۱۴، ۱۸، ۳۱، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۷۸، ۹۱، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۰۶، ۲۶۴

بکریون ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۳۸

بنواحمر ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۳۳

بنوادرم : تیم بن غالب ۲۴۵

بنواسدبن عبدالعزی بن قصی ۲۴۴

بنواشجع ۲۴۱

بنواشقیلوله ۱۸۸

بنوافطس ۱۱۳، ۱۴۱، ۲۷۴

بنوامیه (امویان) ۱، ۲، ۳، ۲۴، ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۷۵، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۹، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۶

بنوبرزال ۱۱۲، ۱۳۷

بنوبنانه (بنوسعدبن لوی) ۲۴۵

بنوتاشفین ۲۷۶

بنوتجیب ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۴۴

بنوتمیم ۲۳۹

بنوتیم بن مره ۲۴۴

بنوجمح بن عمرو بن هصیص ۲۴۴، ۲۴۵

بنوجهور ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۸

بنوحارث بن عبدالله بن کنانة بن مدرکه ۲۴۵

بنوحارث بن عبدالمطلب ۲۴۴

بنوحارث بن فهر بن مالك بن نضر ۲۴۴

بنوالحسن ۱۱۷، ۲۱۹، ۲۶۳

بنوالحسین ۲۱۹

بنوحفص ۱۸۸

بنوحماد ۱۲۷، ۱۵۸

بنوحمود ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰

بنوخزیمة بن لوی بن غالب ۲۴۵

بنوذی النون ۱۱۱، ۱۳۱

بنورزين ١١٢، ١٤٠، ٢٦٤

بنوزهرة بن كلاب بن مرة بن كعب ٢٤٤

بنوزيرى ١١١، ١٢٧، ١٢٨

بنوساعده ٢٨١

بنوسامة بن لوى ٢٤٥

بنوسعد بن لوى (بنوبنانه) ٢٤٥

بنوسليم ٢٤١

بنوسهم بن عمرو بن هصيص بن كعب ٢٤٤

بنوصمادح ١١٢، ٢٧٣

بنوطاهر ٢٧٣

بنوعائذه (بنوخزيمة بن لوى) ٢٤٥

بنوعامر ١٠٠، ١١١، ١٣٢، ١٤٥، ٢٥٨

بنوعامله ٢٤٢

بنوعباد ٢، ١١١، ١١٣، ١٢١، ١٢٩، ١٣٩،
١٤٧، ٢٦٤، ٢٧٣

بنوعباس ١، ٢، ٢٠، ٣٤، ٤٠، ٤٣، ٤٥، ٤٩، ٥٠، ٧٦،
٨٢، ١٥٧، ١٥٨، ١٨٨، ٢٠٤، ٢١٠، ٢١١، ٢١٣

بنوعبدالدار بن قصى ٢٢٨، ٢٤٤

بنوعبدالعزيز ١٢٥

بنوعبدالمؤمن ١٨٤

بنوعدى بن كعب ٢٤٤

بنوغافق بن شاهد بن علقمة بن عك بن عدنان
٢٤١

بنوغانيه ١١٣، ١٥٧، ١٧٢

بنوقاسم ١١٢، ١٤٠

بنوقيس ٤٢

بنوقيس بن حبسر ٢٤٥

بنوكلب ٢٤١

بنومازن بن شيبان بن ذهل ٢٦٢

بنومالك بن حنبل (حسل) بن عامر بن لوى ٢٤٥

بنومحارب بن فهر ٢٤٥

بنومخزوم بن يقظة بن مره ٢٤٤

بنومرة بن كعب ٢٤٤

بنومروان ٣٥

بنومرين ١١٢، ١٢٥، ١٣٩، ١٦٦، ١٨٣، ١٨٩،
٢٥٨، ٢٦٩، ٢٧٠

بنومطلب بن عبدمناف ٢٤٤

بنومظفر ١٤١

بنومعيط (معيص) بن عامر بن لوى ٢٤٥

بنونزار بن عامر ٢٤٥

بنونصر ١١٤، ١٨٧، ١٨٨، ٢٠١

بنووطاس ١٨٩، ٢٧٠

بنونوفل بن عبدمناف ٢٤٤

بنوهاشم بن عبدمناف ٢٤٤

بنوهود ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١٢٥، ١٣٤، ١٣٥،
١٣٦، ١٤٤، ١٤٥، ١٥٥، ١٨٤، ١٨٧، ١٨٨،
٢٥١، ٢٧٣

بنويحيى ١١٢، ١٢٥، ١٣٨

بنويقظة بن مره ٢٤٤

ت

تجيب ٢٦٠

ث

ثقيف ٢٣٩

ج

جدمیوه ۱۶۳
جزوله ۱۶۳
جنفیسه ۱۶۳
جنوبی (عرب) ۲۴۰

ح

حمیر (بن سبأ) ۲۷۱، ۲۷۲
حمیری (عرب) ۲۴۰

خ

خثعم ۲۴۱
خزرج ۲۸۲
خزیمه ۲۴۵
خلفای اموی اندلس ۲۰۶، ۲۴۷، ۲۴۸
خلفای اموی سفیانی ومروانی ۲۰۸، ۲۱۰
خلفای بنی‌العباس (درعراق) ۲۱۱
خلفای بنی‌العباس (درمصر) ۲۱۳، ۲۱۴
خلفای حسنی ادریسی مراکش ۲۲۰
خلفای حمودی‌اسپانیا ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۰، ۲۰۶
خلفای راشدین ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴
خلفای طباطبائی علوی حسنی ۲۱۷
خلفای علوی حسنی وحسینی طبرستان ۲۱۹
خلفای فاطمی درمصر ۲۱۵
خولان ۲۴۰

د

دکاله ۱۶۳

ر

ربیعه ۲۶۲
رسی (ائمه) ۲۱۷، ۲۱۸
روادیه ۲۸۰
رواقیان ۱۰

ژ

ژرمن ۲۶، ۲۸، ۸۳

ز

زناته ۴۱، ۹۰، ۹۶، ۱۰۰، ۲۶۹
زهرة بن کلاب ۲۴۳

س

ساسان ۴۶۷
سامانیان ۲۱۹
سامی (نژاد) ۵
سبأی (عرب) ۲۴۰
سکاسك ۲۶۳
سلت Seltes ۹
سلول ۲۴۲
سلیم ۲۴۱
سوئو Sueues ۱۰

ش

شرفای حسنی (مراکش) ۲۱۸
شرفای فلالی (مراکش) ۲۱۸

شرفای مراکش ۲۷۰،۲۱۸
شمالی (عرب) ۲۴۰
شیعه (امامیه) ۲۸۰،۲۶۱،۲۵۴،۲۲۷،۱۶۴

ص

صقالبه (صقلب - صقلبی) ۱۱۷،۱۰۴،۹۵،۵۷
صنهاجه ۹۶،۱۱۶،۱۲۳،۱۶۳،۱۷۲، ۲۷۲

ع

عاد ۲۶۷
عاربه (عرب) ۲۴۰
عاملة (بن‌سبأ) ۲۴۳،۲۴۲
عاملة (بن‌عمرو) ۲۲۳
عبدالدار ۲۴۴،۲۴۳
عبیدیان (عبیدیه) ۲۱۵
عدنانی (عرب) ۲۴۰،۳۱

غ

غسان ۲۸۲
غطفان ۲۴۱
غوط (قوط - گت)

ف

فاطمیان (فاطمیها) ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۲۱۵
فراهید ۲۶۱
فقهای سبعهٔ مدینه ۲۴۳
فینیقیان ۹،۱۰۴،۱۴۴

ق

قحطانیان (قحطانی - قحطانیها) ۲۰، ۲۴،
۳۱،۳۳،۳۹،۴۳،۶۳،۶۴،۲۴۰
قریش ۳۳،۲۳۵،۲۴۳،۲۴۴،۲۴۵
قریش بطاح ۲۴۵
قریش ظواهر ۲۴۵
قشیر (بن کعب بن ربیعه) ۲۴۲
قصی ۲۴۵
قضاعه ۲۴۱
قوط (غوط) ۱۰،۱۳۱،۲۳۱،۲۳۲
قیس بن عیلان ۱۶۶،۲۳۹،۲۴۲،۲۸۰

گ

گوت (گت - گوتها) Goths ۶،۸،۱۰،۱۱،۱۲،
۱۳،۱۴،۲۱،۱۳۱،۲۳۲

ک

کارتاژ ۹
کتامه ۲۶۴
کداله ۱۴۷
کنانه ۲۴۵
کنده ۲۳۲
کومه ۱۶۳،۱۶۶
کهلان (بن‌سبأ) ۲۴۰،۲۴۲،۲۴۳
کهلانی (عرب) ۲۴۰

ل

لاتین ۱۰
لخم (مالک بن عدی) ۲۲۳،۲۴۳
لمتونه ۱۴۷،۱۶۴،۲۷۲

م

متعربه (عرب) ۲۴۰

مجوس ۶۸

مخزوم ۲۴۳

مذحج (مالک بن ادد) ۲۶۱

مرابطین Almoravids ۲،۱۱۱،۱۱۲

۱۱۳،۱۱۴،۱۲۵،۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۰،
۱۴۱،۱۴۲،۱۴۳،۱۴۴،۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸،
۱۵۱،۱۵۲،۱۵۳،۱۵۴،۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱،
۱۶۴،۱۶۵،۱۶۷،۲۴۶،۲۵۱،۲۷۳،۲۷۶

مستعربه (عرب) ۲۴۰

مسطاسه ۱۴۷

مسلمین (مسلمانان) ۱،۲:۶،۷،۸،۹،۱۰،۱۴،
۱۵،۱۶،۱۷،۱۹،۲۴،۲۶،۲۷،۲۸،۲۹:۳۱،۳۴،
۵۳،۵۴،۵۶،۶۰،۶۸،۷۳،۷۵،۷۷،۸۱،۸۹،
۹۰،۱۲۳،۱۳۱،۱۳۵،۱۴۳،۱۴۸،۱۴۹،۱۵۰
۱۷۰،۱۷۵،۱۷۸،۱۸۱،۱۸۲،۱۸۶،۱۸۷،
۱۸۹،۱۹۰،۱۹۵:۱۹۶،۱۹۷،۱۹۸،۱۹۹،
۲۰۶،۲۲۲،۲۴۸

مسوفه ۱۵۷

مسیحیان (مسیحیان اسپانیائی - مسیحی) ۵،
۸،۱۵،۱۶،۲۵،۲۶،۲۸،۳۴،۵۲،۶۶،۶۹،
۷۱،۷۲،۷۹،۸۱،۸۹،۱۰۰،۱۰۱،۱۱۴،
۱۳۵،۱۴۶،۱۵۱،۱۷۰،۱۷۱،۱۷۵،۱۸۳،
۱۸۵،۱۹۰،۱۹۴،۱۹۶،۱۹۷،۱۹۸،۲۶۷

مصامده ۱۶۰،۱۶۳،۱۶۴،۱۶۶،۱۷۰

مصموده ۱۴۷،۱۶۰،۲۴۹

مصر ۳۲

مضریان (مضریها - مضری) ۱۹، ۲۰، ۲۴،
۲۸،۳۲،۳۳،۳۹،۴۳،۶۳،۶۴،۲۴۰

معافر (بن یعفر) ۲۳۳

معتزلیان ۱۶۴

معدی (عرب) ۲۴۰

مغراوه ۹۰،۹۶

مکناسه ۹۰،۹۶،۱۱۳،۱۴۱،۱۴۸

ملثمین ۱۴۷،۱۵۳،۲۷۱،۲۷۲

ملوک بنی‌حفص ۱۸۸

ملوک دولت بنی‌تجیب و بنی‌هود ۱۳۴

ملوک دولت بنی‌جهور ۱۲۹

ملوک دولت بنی ذی‌النون ۱۳۱

ملوک دولت بنی‌زیری ۱۲۷

ملوک دولت بنی‌نصر ۱۸۷

ملوک دولت بنی‌عامر ۱۳۲

ملوک دولت دانیه ۱۳۶

ملوک دولت مرسیه ۱۴۳

ملوک‌الطوائف ۲،۱۰۲،۱۱۱،۱۱۳،۱۱۴،
۱۴۵،۱۵۴،۱۸۴

ملوک لخمی ۲۲۳

ممالیک بحری ۲۸۱

ممالیک برجی ۲۸۳

موحدین ۱۱۳،۱۱۴،۱۴۸،۱۵۳،۱۵۴،۱۵۶،
۱۵۷،۱۵۸،۱۵۹،۱۶۰،۱۶۳،۱۶۴،۱۶۵،
۱۶۶،۱۶۷،۱۷۰،۱۷۱،۱۸۳،۱۸۴،۱۸۷،
۱۸۸،۲۲۸،۲۴۸،۲۵۸،۲۷۶،۲۷۷

مهره ۲۶۸

ن

نزاری (عرب) ۲۴۰

نصاری ۱۴، ۱۳۵، ۱۴۸، ۲۴۸
نورماندها ۶۸، ۷۲

و

واندال Wandales ۱۰، ۲۰۴
ویزی گوت Wisigoths ۱۰

ه

هاشم ۲۴۵
هذانیه ۲۸۰
هذیل ۲۴۳
هرغه ۱۶۰، ۱۶۳
هسکوره ۱۶۳
همدان ۵۵
هنتامه ۱۶۳
هوزن ۲۶۵

ی

یفرن ۲۶۴
یونانیان (یونانی) ۵، ۹
یمانیها (یمنیها - یمنی) ۳۲:۳۳، ۳۹، ۴۱۰، ۴۲، ۴۶، ۴۸
یهودیان (یهودی) ۷، ۸، ۱۴، ۱۵۰، ۱۹۷

فهرست نام جاها

آ

آبله Avila ١٨٢

آذربایجان ٢٨٠

آرل Arles ٢٦

آسیا ١٦٠

آلمان ١٥، ٨٦

آمد ٢٨١

ا

ابده Ubeda ١٧٩، ٢٨١

ابن‌السلیم (شهر) ١٤

ابهر (اصفهان) ٢٥٦

ابهر (حجاز) ٢٥٦

ابهر (قزوین) ٢٥٦

اجدانقان ٢٨٠

احد ٢٦٧

اراگون Aragon (ارغون - اراغون) ١٥ ،
٢١، ٢٢، ٢٩، ٧٤، ١١٤، ١٤١، ١٥٩، ١٨٢، ١٨٩
٢٣٥

اربونه Narbonne ٥٣، ٦٨

ارجون (ارجونه) ١٨٧، ٢٣٥

اردن ١٩، ٣٨، ١٠٤

ارشذونه ٧٣

الارك Alarcos (ارکس)

ارکس (ارکش) Arcos ١١٢، ١٢٥، ١٣٨، ١٧٤

ارم ٢٦٧

اروپا ١، ٩، ١٥، ١٦، ١٨، ٣٤، ٣٥، ٥٧، ٨٦

اسپانیا ١، ٢، ٦، ٨، ٩، ١٠، ١١، ١٤، ١٥، ١٦،
١٧، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٩، ٣٠،
٣١، ٣٢، ٣٤، ٣٥، ٣٨، ٤٠، ٥٤، ٥٧، ٧٢، ٧٤،
٧٩، ٨٠، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٩١، ١٠٧،
١١١، ١١٣، ١١٤، ١٢٧، ١٤٧، ١٥٣، ١٦٠،
١٨٥، ١٩٥، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢٣٥، ٢٥٨

اسپانیول ١

استجه (اسیجه)

استوریه Asturias (استوریس-استوریش)
١٤، ١٥، ١٦، ٢١، ٨٠

اسکندریه ٧٠، ١٦٠، ٢٣٨

اسیجه Ecija (استجه) ٣، ١٣، ١٨، ٦٨، ٦٩،
٩٨، ١١٦

اشبونه (لشبونه) ٦٠، ١٤٣، ١٨٢، ٢٢١، ٢٣٧،
٢٥٠

اشبیلیه ٢، ١٤، ١٥، ١٦، ١٨، ١٩، ٣٢، ٣٣، ٣٥،
٣٨، ٤١، ٤٢، ٤٤، ٤٦، ٤٨، ٦٨، ٦٩، ٧٢، ٧٤،
٧٩، ٨٦، ٩٤، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١١١،

١١٢، ١١٦، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٦، ١٣٠،
١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩،
١٥١، ١٦٨، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦،
١٧٧، ١٧٨، ١٨١، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٩،
٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٥٤،
٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٤، ٢٧٦، ٢٨٣

اشونه (وسونا) Wosuna ١٨، ١١٦، ٢٣٥

اصفهان ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٥٦

اطلس (اقيانوس) ١، ٦، ٢٦، ١٨١، ١٨٢، ٢٥٢

اغمات Agmat ١٢٤، ١٤٨، ١٥١، ١٦٣، ١٦٩،
٢٦٨، ٢٧٣، ٢٧٤

افراغه Fraga ١٣٤، ١٨٢

افريقا (افريقيه) ٢، ٤، ٥، ٦، ٨، ٩، ١٠، ١٤، ١٥،
١٦، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٩، ٣٠،
٣١، ٣٢، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٣، ٤٩، ٥٦،
٥٧، ٧٩، ٨٠، ٨٢، ٨٤، ٩٧، ١٢٧، ١٤٧، ١٥٣،
١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٥، ١٦٨، ١٧٢، ١٨٧، ١٨٨
١٩١، ١٩٥، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢١٥، ٢٢٥،
٢٣١، ٢٣٤، ٢٤٥، ٢٥٩، ٢٦٣، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٧
٢٧٨، ٢٧٩

اقليج (اقليش) Ucles ١٨٢

اكسفورد Oxford ٢٨

اكشونيه ٢٤٩

البونت (الفونت) Alpuente ١١٢، ١٤٠، ١٤١

البه Alva ٨٢

البه وقلاع ٥٢، ٥٣، ٧٢

البيره (الويره) Elvira ١٣، ٣٨، ٤٩، ٦٤، ٧٩،
٨٦، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٨

اليه ٦٨، ٦٩

انبار ٤٣، ٢٥٧

اندلس ١، ٢، ٣، ٦، ٩، ١٠، ١١، ١٤، ١٥، ١٩،
٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٥، ٣٦،
٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٥، ٤٦، ٤٧،
٤٩، ٥٠، ٥٢، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٩، ٦١، ٦٣، ٦٤،
٦٥، ٦٦، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥،
٧٦، ٧٧، ٧٩، ٨٠، ٨٦، ٩١، ٩٨، ١٠٤، ١٠٨، ١٠٩،
١١١، ١١٣، ١١٤، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٥، ١٣١،
١٣٢، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٨، ١٤٣، ١٤٨، ١٤٩،
١٥٠، ١٥١، ١٥٣، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٦،
١٦٧، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٣، ١٧٤، ١٨١، ١٨٤،
١٨٧، ١٩١، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٦
٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣،
٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٥،
٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٣،
٢٥٤، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٧،
٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٥، ٢٧٦،
٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٢

اورشليم ٢٨٠

اوريوله Orihuela ٢٣١

اهواز ٢٥٩

ايبرى ١

ايتاليا ١٥، ٨٦

ايرش ١١٨

پ

پاریس ٢٧٥

پرتقال Portugal ١، ١٥، ١٨

پرووانس (برانس) Prouince ١، ٢١، ٢٢، ٣٥، ٧٢

پواتیه Poitiers ٢٦، ٢٧، ٣٤، ٣٧

پیرنه Pyrenees ١، ١٥، ١٨، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٩، ٣٠، ٣٦، ٨١، ٨٦، ٩٧

ب

باب ابن‌عبدالجبار ٩٤

باب اشبیلیه ٩٤

باب بطلیوس ٩٤

باب الجزیرةالخضراء ٩٤

باب‌الحدید ٩٤

باب زقاق ١٠٢

باب سرقسطه ٩٤

باب عامرقرشی ٩٤

باب طلبیره ٩٤

باب طلیطله ٩٤

باب‌العطارین ٩٤

باب‌القنطره ٩٤

باب لیون ٩٤

باب‌الوادی ٩٤

باجه ١٥، ١٨، ٣٣، ٦٠، ٦٥، ٦٠، ١١٣، ١٢٤، ١٥٥، ١٨٢، ٢٣٤، ٢٥٠، ٢٦٤، ٢٧٨، ٢٧٩

باجةالزیت ٢٧٩

باجةالقمح ٢٧٩

باجهٔ (مغرب) ١٦٥، ٢٣٤، ٢٧٩

بانیاس ٢٨١

بارسلون (برشلونه) Barcelone

ببشتر Bobastro ٧٣، ١١٦

بجانه ٨٦

بجایه Bougie ١٥٨، ١٦١، ١٦٢، ١٦٥، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٢، ١٨٨، ٢٧١، ٢٧٨، ٢٨٣

بحرالروم ١

بحرالزقاق ١٠٢

بحیره ١٦٤

بداجوز (بطلیوس) Badajoz

البدیع ٩٣

بربشترو Barbastro ١٨، ١٣٥، ٢٣٩

بربطانیه ٢٣٩

بردو Bordeaux ٢٦

برشانه ١٧٢

برشلونه ١٥، ١٨، ٤٩، ٥٢، ٥٦، ٦٢، ٦٥، ٨٩، ٩٧، ١٨٢

برغش Burgos ٢٠٠

برقه ٢٢٥

بسته Baza ١٨١، ١٩٤، ١٩٥

البشارات Alpujarras ١٩٦

بشکنس Basque ٥٤، ٨٣، ٨٥، ٨٩، ٩٠، ٩٧

بصری ٢٨١

بصره ٢٢٤، ٢٥٠، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦١

بطليوس (بداجوز) ٧٤، ٧٩، ٨٠، ٨٤، ١١٣، ١٤١، ١٤٢، ١٤٨، ١٥٠، ١٥٥، ١٧٥، ١٨٤، ٢٧٣

بعلبك ٢٨٠

بغازسبته ١،٦

بغداد ٥١، ٧٦، ٨٢، ٩٧، ١٦٠، ١٨٤، ٢١٤، ٢١٦، ٢٢٥، ٢٥٠، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٧٥، ٢٨٠

بقيع ٥٨، ٢٦٣

بلاط الشهداء ٢٨، ٣٧

بلس ١٨١

بلنسيه (والانس) Valencia ١٨، ٤٩، ٥٦، ٦٣، ١١١، ١١٣، ١١٤، ١٢٥، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٦، ١٤٩، ١٥٤، ١٥٧، ١٦٨، ١٧٠، ١٨١، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ٢٠٦، ٢٢١، ٢٥٧، ٢٦٧

بلوط ٢٥٤

بنبلونه Pampelune ٨١، ٨٥

بنشكله ١٨١، ٢٧٦

بو باسترو (بيشتر) ٧٣، ١١٦

بهنسى ٢٤٩

بيت المقدس ٢٢٦، ٢٨٠

البيازين Albaicin ١٩٥

بياسه Baeza ١٤٢، ١٧٩، ٢٧٠

بيروت ٥٥

بيره Beira ٤٢، ٦٣

بيزانس (روم شرقى)

ث

التاج ٩٣

تاجو Tajo ١٧٠

تاكرنى ٥٤، ٦٤، ٦٥، ٦٩

تاهرت ١٢٧، ٢٦٤

تتمير (تدمير)

تدمر ١٤٣

تدمير Tudmir ٣٨، ٤٩، ٦٣، ٦٤، ٦٩، ٧٢، ١٢٥، ١٤٣، ٢٣١

تطيله Tudela ٥٠، ٥٧، ٦٨، ١٣٤

تكريت ٢٨٠

تل حطين ٢٨٠

تلمسان Telemcen ٦٠، ١٦٢، ١٦٦، ١٦٧، ١٨٣، ٢٤٩، ٢٧٦، ٢٧٧

تور Tours ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠

توزر ٢٨٢

تولوز Toulouse (تولوشه) ٢٢، ٢٥ : ٢٤١

تونس ١٢٧، ١٥٨، ١٨٨، ٢٠٤، ٢٣١. ٢٣٤، ٢٧٠، ٢٧٩

تينمل ١٦٣، ١٦٤، ١٦٦، ١٧١، ١٧٧

ث

ثهلان ٢٦٧

ج

جبل طارق ١، ٣، ٦، ١١، ١٦٨، ١٩٠، ٢٠٤، ٢٣١

جبل عامل ٢٢٨

جبل فتح ١٦٨

جرنده ٦٥
الجزائر ١٢٧
جزيره (عراق) ٢٢٤، ٢٨٠، ٢٨١
جزيرۀ خضراء (الجزيرة الخضراء) Algeciras
١١، ١٩، ٣٣، ٤١، ٦١، ٧٢، ٩٥، ٩٨، ١٠١،
١٠٢، ١٠٥، ١١١، ١١٧، ١٢٠، ١٢١، ١٤٩،
١٦٧، ١٨١، ١٨٤، ٢٥٤
جزيرۀ طريف ١١
جايقيه Galicia ١٥، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٦٨، ٧١،
٧٩، ٨٢، ٨٤، ٨٥، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩٧، ٩٩
جيان (اصفهان) ٢٣٥
جيان (اندلس) ١٨، ٣٨، ٤٢، ٤٦، ٦٤، ٧٩،
١٤٢، ١٧٨، ١٨١، ١٨٤، ١٨٧، ١٨٨، ٢٣٤،
٢٣٥، ٢٣٦، ٢٥٠، ٢٦٧، ٢٧٠، ٢٨١
جيان (ري) ٢٣٦

ح

الحائر ٩٣
حجاز ٢٥٠، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٥٧
حصن سالم ١٧٨
حصن قلعه ٦٤
حصن كيفا ٢٢٨، ٢٨١
حضرموت ٢٦٥
حلب ٩٤، ٢٨٠، ٢٨١
حلقب ٦٦
حماة ٢٨١
الحمراء ١٨٧، ١٨٨
حمص (اشبيليه) ١٧٧، ٢٦٧
حمص (شام) ١٨، ٣٨، ١٧٧، ٢٨١
الحمه Alhama ١٩٣، ١٩٤، ٢٨٢
حوران ٢٨١
حيره ١٢١، ٢٢٣، ٢٦٤

خ

خندق ٨٣
خولان ٢٤٠

د

دانيه Denia ١٨، ١١٢، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٥،
١٤٦، ١٥٧، ١٥٩، ١٨١، ٢٢١، ٢٣٧، ٢٧١،
٢٧٧
دردني (دوردنه) Dordonne ٢٦
دمشق ١٥، ١٦، ٢٠، ٢٥، ٣٨، ٢٣٠،
٢٥٠، ٢٧١، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١
دورو Douro ٢٥٢
دوين ٢٨٠
ديار بكر ٢٣٢

ذ

ذات الجماجم ٢٢٥
ذات الزيتون ٤٠

ر

رأس عين ٢٢٨

ربذه ٢٦٣
ربض ٦٢
رس ٢١٨
الرشيق ٩٣
رصافهٔ (انبار) ٢٥٧
رصافهٔ (بصره) ٢٥٧
رصافهٔ (بغداد) ٢٥٧
رصافهٔ (بلنسیه) ٢٥٧
رصافهٔ (حجاز) ٢٥٧
رصافهٔ (شام) ٢٥٧
رصافهٔ (کوفه) ٢٥٧
رصافهٔ (قرطبه) ٩٢، ٢٥٧
رصافهٔ (نیشابور) ٢٥٧
رصافهٔ (واسط) ٢٥٧
رقاده ٢١٦
رقه ٢٥٧
رماده ٢٣٢
رمله ٤٠، ٢٢٦
رن ٢٦، ٢٩
رنده Ronda ١١٢، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٧، ١٥١،
١٦٧، ١٦٨، ١٩٥، ٢٦٥، ٢٦٦
الروضه ٧٨، ٩٣
روطه Rota ٧٣، ٢٥١، ٢٧٣
روم ٩، ١٠، ١٤، ٨٦، ٨٧، ١٣٦، ١٧٨، ٢٥٥
ری ٢٣٦
ریه ١٩، ٣٨، ٤١

ز

زاب افریقا ٢٥٩
زاهره (الزاهره) ٣٥، ٩٣، ٩٦، ٩٧
زبید ٢٦١
زعواق ٤٦
زلاقه Zallaca ١٤٩، ١٥٠
زنجان ٢٥٦
زهراء (الزهراء) ٣٥، ٧٧، ٩٣، ٩٥، ٩٦،
١٠٠، ٢٥٥، ٢٥٦

ژ

ژیرالد ٢٣٤

س

ساراگوسه (سرقسطه) Saragossa
سان استوان San Stefano ٨١، ٨٩
سپتیمانیه Septimainé ٢١، ٢٨، ٣٤
سبت ٢٢٦
سبته Ceuta ٦، ١١، ١٠٢، ١٠٥، ١١٥،
١١٦، ١١٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٧،
٢٠٤، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٥٤، ٢٦٤
سبطاط ١٨٢
سبیبه ٢٨١
سجلماسه ١٤٧، ٢٧٣
سراقوسه (سرقوسه) Syracuse ٢٢٢
سردانیه (شرطانیه) Sardaigne ٢٠، ٥٣، ٥٠٠

سرقسطة (ساراگوسه) ٣، ١٥، ١٨، ٢٠، ٣٣، ٣٤، ٣٨، ٥٠، ٥٢، ٥٦، ٥٧، ٦٥، ٧٢، ٧٣، ٨٢، ٨٩، ١٠٣، ١١٢، ١١٣، ١٢٥، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٤٤، ١٤٥، ١٨٢، ٢٢٢، ٢٣٥، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥٣

سطيف ٢٦٤

سقوبيه Segovia ٢٠٠

سلا Sala ١٧٤، ٢٧٩

سمسطا ٦٦، ٢٥٠

سمسطا (ى مصر) ٢٤٩

سموره Zamora ٨٣، ٨٩، ١٨٢

سنجار ٢٨٠

سوس Sousse ١٦٠، ١٦٣

سوسه ١٦١

سهل (اشبيليه) ٢٦٤

سهل (باجه) ٢٦٤

سهلة Sahla (بنى رزين) ١١٢، ١٣٠، ٢٦٤

سيحون ٢٧٨

سيدونيه (شذونه) ١٣، ١٩

سيراموره‌نا Sierra Morema ٩٢

سيسيل Sicile (صقليه)

ش

شاش ٢٧٨

شاطبه Jativa ١٨١، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٦٧

شام ٣، ١٥، ٢١، ٢٩، ٣٨، ٥٠، ٥٥، ٥٧، ١٤٣

١٧٧، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٥٤، ٢٥٧، ٢٦٤، ٢٧٦، ٢٨١

شذونه ١٢، ٣٢، ٣٨، ٤١، ٤٦، ١٨٢

شرطانيه (سردانيه) ٥٣، ٦٨، ٢٥٠

شريش Jerez ١٩، ١٠٥، ١٨١، ١٨٨، ٢٩٣

شقر Xucar ١٨١

شقنده Shaqunda ٣٩، ٢٤٦

شقوبيه Segovia ١٨٢

شقوره Sagura ١٢٥

شلب Silvés ١١٢، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٩، ١٧٤، ١٨١

شلبتره Salvatierra ١٧٨

شلطيش Saltes ١١٢، ١٢٥، ١٣٨

شلمنقه (شلمنكه) Salamanca ١٨، ٨٠، ١٨٢، ١٩٩، ٢٣٧

شنت بريه ٤٧، ٤٩، ٦٦، ٢٤٨

شنتره Cintra ١٨٢

شنترين Ssntarein ١٤٢، ١٧٠، ١٨٢، ٢٢١، ٢٧٠

شنت مريه Santa Maria ١١٢، ١٢٥، ١٣٩، ١٨١، ٢٤٨

شنتمرية غرب (سهله) ٢٦٤

شنت ياقو Santiago ١٨٢

شوذر Jodar ٤٢

شيطران ٤٧، ٤٨، ٤٩

ص

صخرهٔ قیس ٥٧، ٢٤٩

صعدهٔ (یمن) ٢١٧

صفد ٢٢٨

صفین ٣

صقلیه ٩٨، ٢٢٢، ٢٢٦

صمادحیه ٢٧١

صنعا ٢١٨

ط

طائف ٢٣٩

طبرستان ٢١٩

طبریه ٢٢٦

طبیره Tavira ١٨١

طرش ١٧٤

طرطوشه Tortosa ١٨، ٦٠، ١١٣، ١٣٤، ١٣٧، ١٤٥، ١٨٢، ٢٧٦

طرکونه Tarragona ١٥، ١٨، ٨٩، ١٨٢

طلبیره Talavera ٥٦، ١٨٢

طلمنکه (شلمنقه)

طلیطله Toledo ١٢، ١٤، ١٥، ١٨، ٣٤، ٣٥، ٤٤، ٤٥، ٤٧، ٥٣، ٥٣، ٥٦، ٥٨، ٥٩، ٦٧، ٧١، ٧٢، ٧٩، ٨٤، ١٠١، ١١١، ١١٣، ١٢٩، ١٣١، ١٤٨، ١٧٥ ١٧٧، ١٧٨، ١٨٢، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٨٢

طنجه Tangier ٣، ١١، ١٦، ٥٦، ١٠٢، ١٠٥، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١٤٨، ١٥٢

ع

عدن ٢٦٥

عراق ١٩، ٤٠، ٢١١، ٢١٤؛ ٢١٧، ٢٢٤، ٢٥٤، ٢٥٥

عربستان ٢٨١

عریش ٢٦٤

العقاب ١٧٨

عین التمر ٣

عین زربه ٧٥

غ

غافق ٢٢، ٢٤١

الغرب Algarve ١٥

غرناطه Granada ١٣، ١٤، ١٩، ٤١، ٤٢، ١٠٣، ١١١، ١١٤، ١٢٧، ١٢٨، ١٤٩، ١٥٣، ١٦٦، ١٦٨، ١٧٠، ١٨١، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٧: ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٨، ٢٠١، ٢٣٣

ف

فاس Fez ٧٠، ١٤٨، ١٦١، ١٦٢، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٨، ٢٠٤، ٢٢٣، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٤٩، ٢٥٨، ٢٦٧، ٢٧٥، ٢٧٦

فخ ٢٢٠ ٢٦٣

فرات ٤٠

فرانسه ١، ٩، ١٠، ١٥، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٦، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٤، ٥٧، ٨٣، ٨٦

فرس (ايران) ٢٦٧

فرضة الجوز ٢٧٥

فرنگ ١٠٤، ٢٥٥

فلسطين ١٩، ٣٨، ٤٠

ق

قالم ١٦٧

قالى قلا ٢٣٢

قاهره ١٠٢، ٢١٥، ٢١٦، ٢٣١، ٢٤٩، ٢٧٥، ٢٨٣

قردجانه ٢٥، ٢٥٠

قرطاجنة Cartagena (افريقا) ٢٣١

قرطاجنة (جزيره) ٢٣١

قرطاجنة الخلفاء ٥، ٩، ١٨، ٧٣، ٢٣١، ٢٥٠

قرطبه Cordoba ٢، ١٢، ١٣، ١٤، ١٨، ١٩، ٣٢، ٣٣، ٣٥، ٣٨، ٣٩، ٤٢، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٨، ٦٩، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١١١، ١١٣، ١١٥، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٤٨، ١٥١، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٧، ١٦٠، ١٦١، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٦، ١٨١، ١٨٤، ١٨٧، ١٨٩، ١٩٦، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٦، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦٤، ٢٦٧، ٢٦٩

قرقشونه Carcassonne ١٨، ٢٢، ٣٦

قرمونيه (قرمونه) Carmone ١٣، ١٤، ٣٨، ٤٥، ١٠٧، ١١٢، ١١٦، ١٣٧

قزوين ٢٥٦

قسطله ٢٨٢

قسطنطينيه ١٥، ٧٦، ٧٧، ٨٦، ٨٧، ١٣٥

قسطيليه ١٢٣، ١٧٠، ١٨٨، ١٩٦، ١٩٧، ٢٨٢

قسنطينية (الهواء) ١٦٥، ١٨٨، ٢٧٨، ٢٧٩

قشتاله Castille ٢٢، ٨٢، ٨٥، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ١٠٠، ١٧٠، ١٧٨، ١٨٢، ١٨٩، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٨، ٢٣٥، ٢٥٢، ٢٨٢

قصر الدمشق ٩٣

قصر السرور ٩٣

قصر الفارسى ٩٣

قصر الكبير ٧٧

قطلونيه (كاتالونيا)

قلعة ايوب Galatayud ١٣٤، ١٨٢

قلعة بسر ٢٧٩

قلعة بنى حماد ١٥٨، ١٦٧، ٢٤٩

قلعة رباح Calatrava ٦٧، ٧٢، ١٧٥، ١٧٨، ٢٦٥

قلمريه Coimbra ٨٩، ١٨٢

قلهره Calahorra ٥٠

قليه ١٨١

قمارش Comares ١١٧، ١١٨

قنسرين ١٨، ٣٨

قوريه ٤٧

قونكه (كونكه) Cuenca ١٣١، ١٨٢

قيروان ٢٠، ٤٥، ١٦١، ٢١٦، ٢٦٤، ٢٧٩

گ

گارن ٢٦

گاسكني Gascogne ١

گاليسى (گاليسيه - جليقيه) Galicia ١٥، ١٦، ١٨، ٨٠، ١٣٥

ک

كاتالونيا (كاتالونيه) Catalonia

كارمونه (قرمونه)

الكامل ٧٨، ٩٣

كرك ٢٨١

كزرس (شريش) ١٩

كعبه ٢٤٠، ٢٤٤

كفرعتما (عثما - عيما) ٢٢٨

كفرغما ٢٢٨

كفعم ٢٢٨

كنتابريا Cantabria ٨٠

كوفه ٣، ٢٥٠، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦٣

كونكه (قونكه)

كيليكيه ٧٥

ل

لات ٢٣٩

لارده Lerida ٧٣، ١٠٨، ١١٣، ١٣٤، ٢٣٧، ١٤٤، ١٨٢، ٢٥٠

لانگدوك Languedoc ٢١، ٢٩، ٣٤، ٣٥

لبله Niebla ١٥، ١٨، ٤٦، ٩٤، ١١٢، ١١٤، ١٢٥، ١٣٨، ١٣٩، ١٨١، ١٨٥، ٢٣٤، ٢٥٠، ٢٦٩

لبيط Aledo ١٤٩

لرقه (لورقه) Lorca

لشبونه (اشبونه) Lisbon ١٨، ١٩، ٦٠، ٢٣٧

لندن ٢٨

لوآر Loire ٢٦، ٢٧، ٣٠

لورقه (لرقه) ١٨، ٦٣، ١٤٢، ١٨١، ١٨٨، ٢٣٧

لوسنا Lucena ١٩٤، ١٩٥

لوشه Loja ١٩١، ١٩٤، ١٩٥

لومبارد ٣٠

لوگو Lugo ١٦

ليدن ٢٣١، ٢٧٥

ليط (لبيط)

ليون Leon ٢، ٢٤، ٢٦، ٦٨، ٧١، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٨، ٨٩، ٩٧، ١٠٠، ١١١، ١٢٣، ١٣١، ١٤٧، ١٨٢، ٢٦٨

م

مادريد (مدريد) Madrid ٨٠، ١٨٢، ١٩٩، ٢٥٢

مارتله Mertola ١١٢، ١١٣، ١٢٥، ١٤٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٥، ١٨١

مارده Merida ١٤، ١٥، ١٨، ١٩، ٣٨، ٤٢، ٤٤، ٤٧، ٥٩، ٦٠، ٦٥، ٦٦، ٧٢، ٨٠، ١٨٤

مازر ٢٢٦

مالقه Malaga ١٣، ١٤، ١٨، ١٩، ٣٨، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١١١، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٢٧، ١٢٨، ١٤٨، ١٦٨، ١٨١، ١٨٨، ١٩٤، ١٩٥، ٢٣٣، ٢٥٤، ٢٥٧

المبارك ٧٨، ٩٣

مجانه ٢٧٩

المجدد ٩٣

مجريط (مادريد)

محمديه ٩٦

مدريد (مادريد)

مدور Almodawar ٤٤

مديترانه ٢، ٥، ٦، ٢٥، ٨٦، ١٨١، ١٨٢

مدينه ٥٨، ٧٠، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤٣، ٢٤٨، ٢٦٣

مدينه (كاخ) ٩٢

مدينهٔ سالم Medinaceli ٦٨، ٨٩، ٩٥، ٩٨، ١٠٧

مدينهٔ عليا ١٨١

مذحج (يمن) ٢٦١

مراكش ١٦، ١٢٤، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥١، ١٥٣، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٦، ٢٤٨، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٩

مر الظهران ١٧، ٢٣٥

مرس ٢٣٦

مرسيه Murcia ١٨، ٦٤، ١١٣، ١١٤، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٩، ١٥٤، ١٥٥، ١٧٠، ١٧٤، ١٨١، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ٢٣١، ٢٣٦، ٢٦٧، ٢٦٩

المريه Almeria ٨٦، ١٠٣، ١١٣، ١١٩، ١٣٢، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٩، ١٥٠، ١٨١، ١٨٨، ١٩٥، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٣

مسجد ابن عثمان ١٠٥

مسجد جامع سرقسطه ٣

مسجد جامع كاخ زهراء ٢٥٥

مسجد الرايات ١١

مسجد نبوى ٢٤٨

مسيله ٩٦، ٢٥٩

مشريط (مجريط)

مصر ٢، ٥، ٦، ٣٨، ٥٧، ٧٩، ٨٢، ٨٦، ١٦١، ١٧٧، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٢، ٢٢٥، ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٤٥، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٦٤، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٣

المطبق ٩٥

المشوق ٧٨، ٩٣

المغرب الاقصى (مغرب دور) ١٤٨، ١٦٧، ٢٧٥

مقبرهٔ بنى العباس ٢٠٥

مقره ٢٤٩

مقوده Maquada (مكاده) ١٨٢

مكناسه Meknes ٤١، ٤٦، ١٥٢

مكه ١٧، ٤٥، ٢٣٥، ٢٤٧

ملاله ١٦٢

مليله ١١٩، ٢٦٤

منت اشيون ٢٥٠

منت افوط ٢٥٠

منت انيات ٢٥٠

منت جيل ٢٥٠

منت سالوط ٦٦، ٢٥٠

منت شون ٢٥٠

منت لون ٢٥٠

منت ليشم ٢٥٠

منسبير ١٦١

منكب Almunecar ٤١، ١٨١، ١٩٤

منورقه Minorque ٦، ٦٩، ١١٤، ١٥٧، ١٨٦، ٢٢٥، ٢٧٧

منيه ٦٦

منية عجب ٦٦

مورور ٤٢

مورون Moron ١٢، ١٢٥، ١٣٨

موريتانيا Mauritanie ٨٤، ٩٠، ٩٧، ١٤٨

موزور (مورور)

موصل ٩٨، ٢٥٣

مونس (كاخ) ٧٨، ٨٢

مهديه ١٦١، ٢١٥، ٢١٦

ميافارقين ٢٨

ميرانده Miranda ٨٠، ٢٥٢

ميله ٢٧٩

مينورقه (منورقه)

ميورقه Majorque ٦، ٦٩، ١١٣، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٤، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ٢٢٥، ٢٧٧

ن

ناربون Narbonne ١٨، ٢٠، ٢١، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٣، ٣٤

ناوار (ناوارا) Navarra ٢، ٢٩، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٨، ٨٩، ٩٧، ٩٩

نبره (ناوار)

نفزاوه ٤١

نفطه ٢٨٢

نفيس ٢٧٥

نوادا Nevada ١٨٨

نهرابی فطرس ٤٠

نيشابور ٢٥٧

نيل ٢٥٠

نيم Nimes ٢٢، ٣٠، ٣٦

و

وادی آش Guadix ١٠٤، ١٨١، ١٩٤

وادی الحجاره Guadalajara ٦٠، ٦١

وادی القری ١٧، ٢٣٥

وادی الكبير Guadaquiuir ٩٢

وادی لكه Guadalet ١٢، ١٣٨

واسط ٢٥٧

والانس (بلنسيه)

وبذه Huete ١٨٢

وسونا (اشونه)

وشقه Huesca ٥٢، ٥٩، ١٤٢

وگا Mega ١٨٨

ولبه Huelva ١١٢، ١٢٥، ١٣٨

ونشريس ١٦٥

وهران Oran ١٦٧، ١٧٢، ٢٧٦

هـ

هاشميه ٢٦٣

هلند ٢٠٠

همدان ٢٥٦

هند ٢٠٨

هواريون ٤٧

هوزن ٢٦٥

ى

يابره Evora ١٤٢، ١٨٢

يابسه Ivica ١٥٧، ٢٧٧

يمن ٢٠، ٤٨، ١٧٤، ٢١٢، ٢٢٢، ٢٤٠، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٨١

ينجس ٢٧٩

فهرست نام کتابها

آ

آئینهٔ اسلام ۲۱۶

آداب اللغة العربیه ۲۵۳

آثار الوزراء ۲۰۹، ۲۶۲

ا

الاحاطة فی اخبار غرناطه ۱۹۱، ۲۳۳

الاحکام ۱۵۸

احکام القران ۲۳۱

احیاء العلوم ۱۶۰، ۱۶۱

الادویة المفردة ۷۵

ازهار الریاض فی اخبار عیاض ۲۴۹

استبصار ۲۸۰

الاستدراک لمذاهب الاعصار فیما تضمنه الموطأ من معانی الرأی و الاثار ۲۲۱

الاستیعاب ۴، ۲۲۱

اسد الغابه ۴، ۲۸۲

اشتقاق الاسماء ۲۶۹

اصابه ۴

اطلس تاریخ اسلامی ۲۱

اعزما یطلب ۱۶۴

الاعلام بالحروب الواقعة فی صدر الاسلام ۲۷۰

اغانی ۹۱

الافعال ۲۳۱

الاکمال (در شرح کتاب مسلم) ۲۲۶

امالی قالی ۷۵، ۲۳۲

الامامة و السیاسة ۲۲۵، ۲۴۶

امثال ابوعبید ۲۶۹

انجیل ۲۸

انساب الطالبیین و العلویین القادمین الی المغرب ۲۵۷

الانیق ۲۳۶

ب

بدیعیه ۲۲۷، ۲۲۸

بر الوالدین ۲۳۸

البلدان یعقوبی ۲۲۲، ۲۳۶

ت

تاریخ آلبرماله ۹

تاریخ ابن خلدون ۱۲، ۳۵، ۵۰، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۸۷، ۹۲، ۹۵، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶، ۲۵۵

تاریخ اسپانیا ۷، ۱۴

تاریخ الامة العربیه ۵، ۴۵، ۸۲

تاریخ‌الاندلس ۱۴۷
تاریخ اندلس در عهد مرابطین و موحدین ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۷۴
تاریخ بطلیوس ۲۳۷
تاریخ‌التمدن الاسلامی ۲۵۳
تاریخ تمدن اسلام ۴۳، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۷۶، ۷۷، ۹۳، ۹۷
تاریخ‌الخلفا ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹
تاریخ عرب ۵، ۷۸
تاریخ عرب واسلام ۶، ۸، ۱۶، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۹۳، ۹۷، ۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۱۵
تاریخ طبری ۱۳، ۱۵، ۱۹
تاریخ علمای اندلس ۲۰۶
تاریخ علماءالاندلس ۲۰۶
تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ۷۵، ۷۶
تاریخ فلاسفة العرب ۲۵۲
تاریخ قرون وسطی ۵۶
تاریخ گزیده ۲۶۲
تاریخ یعقوبی ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۶۱، ۲۷۸، ۲۸۲
تأسیس‌الشیعه ۲۶۱
التبیان عن‌الحادثة الکائنة بدولة بنی‌زیری‌فی غرناطة ۱۲۸
التبیین فیماغلط فیه بعض‌المتطببین ۲۵۲
التذکرة باحوال‌الموتی وامورالاخرة ۲۲۱
تسدیدالٰلسان ۲۲۱
تصاریف‌الافعال ۲۳۱
تفسیر برهان ۲۰۹
تفسیر بقی ۲۵۰، ۲۵۱
تفسیر بیضاوی ۲۴۵
تقریب‌التهذیب ۲۵۱
تقییدالمهمل ۲۳۵
تمدن اسلام وعرب ۱۰، ۷۸
التمهیدلما فی الموطأ من المعانی والاسانید ۲۲۱
تنزیه‌الاله و کشف فضایح المشبهة الحشویه ۲۷۹
تورات ۲۴۰
تهذیب‌الاحکام ۲۵۱، ۲۸۰

ث

ثمرة (بطلمیوس) ۱۶۲

ج

جذوة‌المقتبس ۲۲۵
الجمع بین‌الصحاح‌الستة ۲۲۳
الجمع بین‌الصحیحبن ۲۲۱
الجمع بین‌الصحیحین ، للبخاری ومسلم ۲۲۵
جمهرة خطب‌العرب ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۷۸
الجواس ۹۸

ح

حرز الامانی ووجه التهانی ۲۲۲
الحشائش ۷۵، ۷۶
حماسه ۲۳۶، ۲۷۰

د

دربارهٔ خود ۱۰
الدلائل ۲۲۳
دیوان متنبی ۲۷۰

ذ

الذریعه ۲۵۳

ر

رحلة الاندلس ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۸،
رسائل اخوان الصفا (مجریطی) ۲۵۳
رسائل اخوان الصفا ۲۵۳
رسالة فی فضل الاندلس ۲۴۶
روضات الجنات ۲۰۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۴
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۳
الروض الانف ۲۳۳
روضة المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر ۹۴
ریحانة الادب ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۷،
۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۹، ۲۷۱

س

سراج الملوک ۲۳۸
سقط الزند ۲۷۰
سنن ابن ماجه ۲۸۰
سنن ابوداود ۱۷۳، ۲۲۳، ۲۸۰
سنن بزار ۱۷۳
سنن بیهقی ۱۷۳
سنن ترمذی ۱۷۳، ۲۸۰
سنن دارقطنی ۱۷۳
سنن نسائی ۱۷۳ و ۲۸۰
سیرهٔ ابن هشام ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵

ش

شرح امثال ابی عبید ۲۶۹
شرح بدیعیه ۲۲۷
شرح صحیح البخاری ۲۲۱
شرح صغیر کتاب ابن عبدالحکم ۲۵۶
شرح کبیر « « ۲۵۶
شرح مختصر ابن عبدالحکم ۹۱
شرح نوادر قالی ۲۶۹
شرح نهج البلاغه ۲۲۴
شیعه در اسلام ۲۰۹

ص

صحیح بخاری ۱۷۳، ۲۲۶، ۲۵۱، ۲۸۰
صحیح (سنن) ترمذی ۲۰۹، ۲۲۳
صحیح مسلم ۱۷۳، ۲۲۶، ۲۵۱، ۲۸۰
صحیح نسائی ۲۲۳
صفة جزیرة الاندلس ۴، ۱۱، ۱۴، ۴۲، ۱۳۵، ۲۳۱
صلهٔ ابن بشکوال ۲۰۶

ط

طبقات سلاطين اسلام ۳، ۹، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۷۰، ۲۸۱

طبقات النحويين و اللغويين بالشرق والاندلس ۲۶۰

طرفة العصر فی دولة بنی نصر ۱۹۱

ع

العالم ۲۳۶

عقد الفريد ۵۰، ۵۵، ۶۲، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۲۰۵

العنوان ۲۲۳

العين ۹۸، ۲۶۱

عيون الانباء فی طبقات الاطباء ۲۵۲

غ

غاية الحكم ۲۵۲

غريب الحديث ۲۲۳

ف

الفتن ۲۳۸

فتوح العرب ۱۷

فتوح مصر و المغرب ۲۵۶

الفصوص ۹۸، ۲۶۲

فضل المدينة على مكة ۲۵۶

فقيه من لايحضره الفقيه ۲۸۰

فهرست ابن نديم ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۲

فهرست نسخ خطى موصل ۲۵۳

ق

قاموس ۴۱، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۶۴

قراضة الذهب فی ذکر لئام العرب ۱۶۲

قرآن (مجيد) ۲۸، ۹۱، ۹۸، ۱۷۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۶۶، ۲۸۲

قضات الاندلس ۱۲۸، ۲۲۲

قلائد العقيان ۲۷۵

ک

کافی ۲۵۱، ۲۸۰

کامل (التواريخ) ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۵

کتاب ابن يونس ۱۷۳

کتاب ديسقوريدس فی مواد العلاج ۷۵، ۲۵۲

کتاب العروض ۲۶۱

کمامة الزهر و فريدة الدهر (ابن جوزی) ۲۷۵ (۱)

۱ـ اين کتاب چنانکه در کشف الظنون تصريح شده از ابن جوزی است و در متن کتاب ص ۲۷۵ باعتماد بر نويسنده‌ای اشتباه روی داده است.

الکنی والالقاب ۵۵، ۹۱، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۶

ل

لغت نامه ۱، ۱۰، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۶۳، ۶۶، ۷۳

م

المآثر العامریه ۹۷
المبین ۲۰۶
مجسطی ۱۶۲
مجلة اللغة العربیة ۲۳۰
محاضرة الابرار ومسامرة الاخیار ۲۲۸
المحکم ۲۳۶
مختصر ابن عبدالحکم ۹۱، ۲۵۶
مختصر الصحیحین ۲۲۱
مختصر العین ۲۶۰
المختصر فی اخبار البشر ۲۸۱
المخصص ۲۳۶
مراصد الاطلاع ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۸۶، ۹۲، ۹۶، ۱۰۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۳۱، ۲۳۵، ۶۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲
مروج الذهب ۲۱۰، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۳
مستدرک حاکم ۲۰۹
مسند ابن ابی شیبه ۱۷۳
مسند (احمد) ۲۵۱
مسند (بقی) ۲۵۰، ۲۵۱
مشارق الانوار ۲۲۶
مصحف عثمانی ۲۴۸
مصنف (ابن ابی شیبه) ۲۵۱
مصنف (بقی) ۲۵۱
المضنون الصغیر ۲۲۹
المظفری ۱۴۱
معارف ابن قتیبه ۲۳۹، ۲۴۵
المعجب فی تلخیص اخبار المغرب ۱۱، ۶۲، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۳
معجم الانساب ۵، ۲۲، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۷۰، ۲۸۱
معجم البلدان ۱۴، ۲۰۵، ۲۳۵، ۲۸۲
معجم ما استعجم من البلاد والمواضع ۲۶۹
المعلم فی شرح کتاب مسلم ۲۲۶
مغازی وسیر ابن اسحاق ۲۳۳
المغرب فی حلی المغرب ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۱
المغرب فی اخبار اهل المغرب ۲۷۸
المغرب فی ذکر بلاد افریقیة والمغرب ۲۶۹
مفردات دیسقوریدس ۷۵
المفهم لما اشکل من تلخیص کتاب مسلم ۲۲۱
مقاتل الطالبیین ۹۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۶۳
مقامات حریری ۱۰۵، ۲۳۹
المقتبس فی تاریخ الاندلس ۲۰۶
المقصور والممدود ۲۳۱

ملل و نحل ابن‌حزم ۹٤
منتهى الارب ۲٤۷
المنجد ۱۰۲، ۲۳٥
منهاج العابدين ۲۲۹
موطأ مالك ٥۸، ۱۷۳، ۲۲۳، ۲۲٦، ۲٥۱

ن

نامهٔ دانشوران ۲۳۲، ۲٦۷
نظم السلوك فى وعظ الملوك ۲۷۳
نفح الطيب ۱۲، ۱۳، ۲۳، ۲٤، ۳٥، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ٥۱، ٦۱، ٦۲، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸٥، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹٤، ۹٥، ۹٦، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰٤، ۱۰٦، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹٦، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲٤۳، ۲٤٦، ۲٤۷، ۲٤۸، ۲٤۹، ۲٥۱، ۲٥٥، ۲٦۸
النفخ والتسويه ۲۲۹
نقط العروس ۲٦٥
نورحدقة البديع و نورحديقة الربيع ۲۲۷
نهاية الارب ۲۳۹، ۲٤۱، ۲٦۳، ۲٦٤
نهج البلاغه ۲۲٤

و

وفيات الاعيان ۱۲، ٥، ٤۳، ۱۲۳، ۱۲٤، ۱۲۷، ۱٥۳، ۱٦۰، ۱٦٦، ۲۰٥، ۲۰٦، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲٥، ۲۲٦، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳٤، ۲۳٦، ۲۳۸، ۲٤۷، ۲٥۰، ۲٥۱، ۲٥۲، ۲٥۷، ۲٥۹، ۲٦۰، ۲٦۱، ۲٦۲، ۲٦۸، ۲٦۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷٤، ۲۷٥، ۲۷٦، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲
وفيات (منذرى) ۲۷۷

هـ

الهجفجف ۹۸

ى

يادداشتهاى قزوينى ۲٥۳

فهرست منابع ومآخذ

آثارالوزراء (دانشگاه تهران ۱۳۳۷) سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی قرن نهم هجری

الاستیعاب فی اسماء الاصحاب (ذیل اصابه) ابن عبدالبر (یوسف بن عبدالله اندلسی ف۴۶۳)

اسدالغابة فی معرفة الصحابه (چاپ گراوری تهران) ابن اثیر (علی بن ابی الکرم جزری ف۶۳۰)

الاصابة فی تمییز الصحابه (مصر ۱۳۵۸هـ - ۱۹۳۹م) ابن حجر (ابوالفضل احمدبن علی عسقلانی ف۸۵۲)

اطلس تاریخ اسلامی (تهران - ابن سینا) هاری و. هازارد (ترجمهٔ محمود عرفان)

الامامة والسیاسه (مصر ۱۳۵۶هـ - ۱۹۳۷م) ابن قتیبه (عبدالله‌بن مسلم ف۲۷۶)

انوارالتنزیل (تفسیر- مصر ۱۳۳۰ هـ) بیضاوی (قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمربن محمد شیرازی ف ۷۹۱)

برهان (تفسیر- تهران، چاپ دوم ۱۳۷۵-۱۳۳۴) بحرینی (سید هاشم‌بن سید سلیمان ف حدود ۱۱۰۷)

البلدان (نجف، مطبعهٔ حیدری) یعقوبی (احمدبن ابی‌یعقوب ف پ ۳۰۰)

تاریخ اسپانیا(۱)

تاریخ‌الامةالعربیه (۱)

۱- با اینکه ازاین دو کتاب هم بی‌واسطه استفاده و نقل کرده‌ام، متأسفانه درموقع تنظیم فهرست منابع و مآخذ، مشخصات آن دو را دریادداشتهای مربوطه نیافتم.

تاریخ الامم والملوك (= تاریخ طبری . قاهره ۱۳۵۸_۱۹۳۹) طبری (محمد
بن جریر ف ۳۱۰)

تاریخ الاندلس ج ۱ (منذ سقوط الدولـة الامویة الی مقدم المرابطین ـ طبع
قاهره ۱۳۵۹ه ۱۹٤۰م) یوسف اشباخ آلمانی

تاریخ الاندلس ج۲ (فی عهد المرابطین و الموحدین = تاریخ اندلس در عهد
مرابطین و موحدین ـ طبع قاهره
۱۳٦۰ه ۱۹٤۱ م) یوسف اشباخ آلمانی

تاریخ التمدن الاسلامی (طبع جدید مصر ۱۹۵۸) جرجی زیدان ف ۱۹۱٤م (و
ترجمهٔ فارسی آن)

تاریخ عرب (تهران ـ زوار) فلیپ حتی (ترجمهٔ محمد سعیدی)

تاریخ الخلفا (مصر ۱۳۷۱_۱۹۵۲) سیوطی (عبدالرحمن بن ابی بکر ف ۹۱۰)

تاریخ رم (چاپ دوم ۱۳۳۲) البرماله وژول ایزاك (ترجمهٔ زیرك زاده)

تاریخ عرب و اسلام سید امیر علی (مؤلف کتاب روح الاسلام ف ۱۹۲۸) .

(از دو ترجمهٔ فارسی و عربی نقل و اقتباس شده است)

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی (دانشگاه تهران ۱۳۲۹ ـ ۱۳۳۱) دکتر
ذبیح‌الله صفا

تاریخ قرون وسطی (چاپ دوم ۱۳۳۵) آلبرماله وژول ایزاك ترجمهٔ هژیر)

تاریخ قضاة الاندلس (طبع قاهره ۱۹٤۸) شیخ ابوالحسن بن عبدالله بن حسن
نباهی مالقی اندلسی

تاریخ یعقوبی (نجف ۱۳۵۸ هجری) یعقوبی

تأسیس الشیعة الکرام لعلوم الاسلام (عراق ۱۳۷۰_۱۹۵۱) علامهٔ صدر (سید
حسن ف ۱۳۵٤)

تقریب التهذیب (طبع هند ۱۲۵٦) ابن حجر

تمدن اسلام و عرب (چاپ چهارم ۱۳۳٤) گوستاولوبون (ترجمهٔ فخرداعی)

جمهرة خطب العرب (مصر ۱۳۵۲هـ - ۱۹۳۳م) احمد زکی صفوت

الذریعة الی تصانیف الشیعه (چاپ اول) شیخ آقابزرك تهرانی

رحلة الاندلس (چاپ اول ۱۹۲۷) محمد لبیب بتنونی

روضات الجنات (چاپ دوم تهران) خوانساری (سید محمد باقر بن حاج میرزا زین العابدین ف ۱۳۱۳)

ریحانة الادب (چاپ اول تهران) مدرس تبریزی

سیرة رسول الله (مصر ۱۳۵۶ - ۱۹۳۷) ابن هشام (عبدالملك بن هشام ف ۲۱۸)

شرح نهج البلاغه (مصر) ابن ابی الحدید (عبدالحمید بن محمد ف ۶۵۵)

صفة جزیرة الاندلس (منتخبة من کتاب روض المعطار فی خبر الاقطار لابی عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالمنعم حمیری جمعه سنة ۸۶۶ هجری) ناشر: لوی پرونسال

طبقات سلاطین اسلام (تهران ۱۳۱۲ هجری شمسی) استانلی لین پول (ترجمهٔ عباس اقبال)

العبر و دیوان المبتدء والخبر (= تاریخ ابن خلدون - طبع بولاق سال ۱۲۸۴) ابن خلدون (عبدالرحمن بن محمد اشبیلی ف ۸۰۸)

العقد الفرید (مصر ۱۳۶۷هـ - ۱۹۴۸م) ابن عبدربه (احمد بن محمد بن عبدربه ف ۳۲۸)

فتوح العرب و کنوز الادب (بمبئی ۱۳۲۹هـ - ۱۹۱۱م) عبدالرحیم خان بن مرحوم محمد نبی خان شیرازی)

الفهرست (مصر ۱۳۴۸هـ) ابن ندیم (ابوالفرج محمد بن اسحاق ف ۳۸۵)

قاموس (مطبعهٔ حاج ابراهیم تبریزی) فیروزآبادی (ابوطاهر محمد بن یعقوب ف حدود ۸۱۷)

قضات الاندلس (= تاریخ قضات الاندلس)

الکامل فی التاریخ (مصر، مطبعهٔ منیریه) ابن اثیر
الکنی والالقاب (صیدا ۱۳۵۸ هجری) قمی (حاج شیخ عباس ف۱۳۵۹)
لغت نامه (چاپ اول - تهران) دهخدا (علی اکبر)
مجلة اللغة العربية (دمشق) شمارهٔ ٤ ازسال ۳٦
مراصد الاطلاع (مصر ۱۳۷۳ - ۱۹۵٤) صفی الدین (عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی ف۷۳۹)
المرقبة العليا فی من یستحق القضاء والفتیا (= تاریخ قضات الاندلس)
مروج الذهب (مصر ۱۳٦۷هـ - ۱۹٤۸م) مسعودی (علی بن الحسین ف۳٤٦)
معارف (مصر ۱۳۵۳هـ - ۱۹۳٤م) ابن قتیبه (عبدالله بن مسلم ف۲۷٦)
المعجب فی تلخیص اخبار المغرب (مصر ۱۳٦۸هـ-۱۹٤۹م) مراکشی (عبدالواحد ق ٦-۷)
معجم الانساب (مصر ۱۹۵۱) زامباور (ترجمهٔ دکتور زکی محمد حسن بک، وحسن احمد محمود)
معجم البلدان حموی (یاقوت بن عبدالله بغدادی ف٦۲٦)
المغرب فی حلی المغرب (بخش سوم - مصر ۱۹۵۳-۱۹۵۵م) ٦ نفر از اهل اندلس ابومحمد حجازی، عبدالملک بن سعید، احمد بن عبدالملک، محمد بن عبدالملک، موسی بن محمد، علی بن موسی
مقاتل الطالبیین (قاهره ۱۳٦۸هـ - ۱۹٤۹م) ابوالفرج (علی بن حسین اصفهانی ف ۳۵٦)
منتهی الارب (چاپ افست ۱۳۷۷هـ) صفی پوری (عبدالرحیم بن عبدالکریم)
معجم لاعلام المشرق والمغرب (ضمیمهٔ المنجد) فردینان توتل
المنجد لویس معلوف
نامهٔ دانشوران (قم - چاپ دوم) جمعی از فضلای دورهٔ قاجار

نفح الطیب (مصر ١٣٦٧هـ - ١٩٤٩م) مقری (احمد بن محمد تلسمانی ف ١٠٤١هـ)
نهایة الارب (بغداد ١٣٧٨هـ ١٩٥٨م) قلقشندی (ابو العباس احمد بن علی بن احمد ف ٨٢١)
نهج البلاغه (منتخب از خطب و کتب و حکم امیر المؤمنین) سید رضی (ابو الحسن محمد بن حسین ف ٤٠٦)
وشی الطرس فی حلی جزیرة الاندلس (= المغرب فی حلی المغرب ، بخش سوم)
وفیات الاعیان (مصر ١٣٦٧-١٩٤٨) ابن خلکان (احمد بن محمد اربلی ف ٦٣٣)

فهرست مطالب

الف

تاریخ اندلس از قرن دوم تا نهم هجری

۱-۲۰۰

تفصیل مطلب (تا خلافت امویان)

۳-۳۹

وضعیت اسف انگیز اسپانیا بیش از رسیدن مسلمین ۶-۸ تاریخ مختصر اسپانیا ۹-۱۰ فتح اندلس در سال ۹۲ هجری ۱۰-۱۷ نتایجی که بیدرنك از فتح اسپانیا بدست آمد ۱۷-۱۸ تقسیم اسپانیا بچهار استان ۱۸ حکومت عبدالعزیز و رونق اسپانیا ۱۹ حکومت ایوب بن حبیب لخمی ۱۹ حکومت حارث بن عبدالرحمن ثقفی ۱۹ حکومت سمح بن مالك خولانی ۲۰ حکومت عبدالرحمن بن عبدالله غافقی ۲۲ حکومت عنبسة بن سحیم کلبی ۲۲ حکومت عذرة بن عبدالله فهری ۲۳ حکومت یحیی بن سلمهٔ کلبی ۲۳ حکومت حذیفة بن احوص اشجعی ۲۳ حکومت عثمان بن ابی نسعهٔ خثعمی ۲۳ حکومت هیثم بن عبید کنانی ۲۳ حکومت محمد بن عبدالملك اشجعی ۲۴ حکومت عبدالرحمان بن عبدالله غافقی ۲۴ طغیان عثمان بن ابی نسعهٔ خثعمی ۲۵ جنك تور و پواتیه ۲۶ حکومت عبدالملك بن قطن ۲۹ حکومت عقبة بن حجاج سلولی ۲۹ حکومت عبدالملك بن قطن در نوبت دوم ۳۰ حکومت بلج بن بشر قشیری ۳۱ حکومت ثعلبة بن سلامهٔ عاملی ۳۱ حکومت ابوالخطار ۳۱ حکومت ثوابة بن سلامهٔ جذامی ۳۲ حکومت یوسف بن عبدالرحمن فهری ۳۳ ازدست رفتن ناربن ۳۴ فهرست امرای اسلامی اندلس ۳۵

۲

خلافت امویان در اندلس

۴۰-۱۰۸

عبدالرحمان معاویه ۴۰ - ۵۱

سرانجام یوسف فهری ۴۴ خروج هشام بن عذرهٔ فهری ۴۴ دعوت علاء بن مغیث بنام منصور ۴۵ خروج و کشته شدن سعید یحصبی ۴۵ خروج عبدالله بن خراشهٔ اسدی درجیان ۴۶ خروج شقنای بربری ۴۶ طغیان اشبیلیه ۴۸ کشته شدن شقنا ۴۹ دعوت عبدالرحمان بن حبیب بنام عباسیان ۴۹

هشام بن عبدالرحمان ۵۱ - ۵۵

خروج برادران هشام ۵۲ خروج مطروح بن سلیمان ۵۲ حوادث دیگر ۵۲-۵۵

حکم بن هشام ۵۵ - ۶۲

جلوس حکم ۵۵ خروج عموهای حکم ۵۵ خروج بهلول ۵۶ خروج عبیدة بن حمید ۵۶ استیلای فرنگیان بر تطیله ۵۷ شورش مردم قرطبه ۵۸ شورش اهالی طلیطله ۵۸ خروج اصبغ بن عبدالله واهل مارده ۵۹ خروج حزم بن وهب ۶۰ یاغی شدن عمروس ۶۱ شورش شدید مردم قرطبه ۶۲

عبدالرحمان بن حکم ۶۳ - ۷۰

اختلاف مضریان وقحطانیان ۶۳ قحطی اندلس ۶۴ ساختمان مسجد جامع جیان ۶۴ یاغی تاکرنا ۶۴ شورش مردم مارده ۶۵ شورش باجه ۶۵ فتنهٔ هاشم یاغی ۶۶ شورش طلیطله ۶۷ حملهٔ رودریك برمدینهٔ سالم ۶۸ یاغی شدن موسی بن موسی ۶۸ فتح میورقه ومنورقه ۶۹ شورش مسیحیان قرطبه ۶۹ مشاهیر دربار عبدالرحمان ۷۰ .

محمد بن عبدالرحمن ۷۱ - ۷۲

سرکوبی طلیطله ۷۱ ظهور نورماندها و سرکوبی آنان ۷۲ شورش مارده ۷۲

منذر بن محمد ۷۳ عبدالله بن محمد ۷٤

عبدالرحمان بن محمد ۷۵ - ۸۸

ابوعلی قالی ۷۵ کتاب الحشائش ۷۵ دربار عبد الرحمن ۷٦ شهر قرطبه ۷٦ کاخ الزهراء ۷۷ تسخیر الویره وجیان ۷۹ تسلیم شدن محمد بن ابراهیم واهل اشبیلیه ۷۹ تسلیم شدن مسیحیان ۷۹ تسلیم شدن بطلیوس وطلیطله ۷۹ پلاجیوس و دولت لیون ۸۰ هجوم لیونیها بر مارده ۸۰ شکست اوردون پسر الفونس ۸۱ شکست اوردون وسانچو ۸۱ نامیده شدن عبدالرحمن به‌لقب ناصر و خلیفه وامیرالمؤمنین ۸۲ سرکوبی ردمیر دوم ۸۲ جنگ خندق ۸۳ تسلیم شدن اوردون سوم ۸٤ مرگ عبدالرحمن ۸۵ خدمات عبدالرحمن ۸۵ ارتش ودربار عبدالرحمن ۸٦

حکم بن عبدالرحمن ۸۸ - ۹٤

تسلیم شدن سانچو امیر لیون وامرای دیگر وپادشاهان برشلونه وطرکونه ۸۹ جلوگیری حکم از توسعهٔ فتوحات فاطمیان ۹۰ ترویج حکم از علوم و فنون ۹۰ شهر قرطبه درزمان ناصر وحکم ۹۲ دروازه‌های شهر قرطبه ۹٤ مشاهیر قرطبه ۹٤.

هشام بن حکم ۹۵ - ۹۹

وزارت منصور بن ابی‌عامر ۹۵ وزارت مظفر بن منصور ۹۹ وزارت ناصر بن مظفر ۹۹ محمد بن هشام ۱۰۰ سلیمان بن حکم ۱۰۰ مهدی درنوبت دوم ۱۰۱ هشام در نوبت دوم ۱۰۱ مستعین درنوبت دوم ۱۰۱.

۳

دولت بنی حمود در قرطبه

۱۰۲ - ۱۰۷

علی بن حمود ۱۰۲ عبدالرحمن بن محمد اموی ۱۰۳ قاسم بن حمود ۱۰٤ یحیی بن علی بن حمود ۱۰٤ قاسم بن حمود درنوبت دوم ۱۰۵ حملهٔ قاسم به قرطبه ۱۰۵ شورش

قرطبه بر قاسم ۱۰۵ حکومت سه نفری ۱۰۵ حکومت قاضی عبادی ۱۰۵ کشته شدن قاسم ۱۰۵
عبدالرحمان بن هشام اموی ۱۰۶ محمد بن عبدالرحمن ۱۰۶ یحیی بن علی بن
حمود ۱۰۷ هشام بن محمد ۱۰۸ فهرست خلفای اموی و حمودی اسپانیا ۱۰۹-۱۱۰ .

۴

ملوك الطوائف در اندلس

۱۱۱ - ۲۰۰

فهرست ملوك الطوائف و قلمرو حکومت آنها در دورهٔ اول ۱۱۱-۱۱۳ فهرست
ملوك الطوائف و قلمرو حکومت آنها در دورهٔ دوم ۱۱۳-۱۱۴ فهرست ملوك الطوائف
در دورهٔ سوم ۱۱۴

ملوك الطوائف در دورهٔ اول

۱۱۱-۱۵۳

تاریخ خلفای دولت بنی حمود در قرطبه و مالقه ۱۱۵-۱۲۱ تاریخ خلفای دولت
بنی حمود در جزیرهٔ خضراء ۱۲۰ فهرست سلاطین حمودی ۱۲۱ تاریخ سلاطین دولت
بنی عباد ۱۲۲-۱۲۶ فهرست سلاطین عبادی ۱۲۶ تاریخ دولت بنی زیری ۱۲۷-۱۲۸
تاریخ ملوك دولت بنی جهور ۱۲۹-۱۳۰ تاریخ ملوك دولت بنی ذی النون ۱۳۱ تاریخ
ملوك دولت بنی عامر ۱۳۲ تاریخ ملوك دولت بنی تجیب و بنی هود ۱۳۴ تاریخ ملوك دولت
دانیه ۱۳۶ امرای دولت بنو برزال در قرمونه ۱۳۷ امرای دولت رنده ۱۳۷ امرای
مورون ۱۳۸ امرای ارکش ۱۳۸ امرای ولبه و شلطیش ۱۳۸ امرای لبله ۱۳۸ امرای
شلب ۱۳۹ امرای شنت مریه ۱۱۹ امرای مارتله ۱۴۰ امرای بنو رزین ۱۴۰ امرای
بنو قاسم ۱۴۰ امرای بنو افطس ۱۴۱ امرای المریه ۱۴۲ تاریخ ملوك دولت مرسیه ۱۴۳
امرای دولت لارده ۱۴۴ امرای طرطوشه ۱۴۵ امرای جزیرهٔ میورقه ۱۴۵ مرابطین
۱۴۷-۱۵۳ جنگ زلاقه ۱۴۹ فهرست سلاطین مرابطین ۱۵۳ .

ملوك الطوائف در دورهٔ دوم

۱۵۴ - ۱۸۳

امرای بلنسیه ۱۵٤ امرای قرطبه ۱۵۵ امرای مرسیه ۱۵۵ امرای مارتله ۱۵۵ بنوغانیه ۱۵۷ـ۱۵۹ موحدین ۱۶۰ـ۱۸۰ امرای موحدین و حکومت آنها بر اندلس ۱۶۶ـ۱۸۰ عبدالمؤمن بن علی ۱۶۶ وزرای عبدالمؤمن ۱۶۶ منشیان عبدالمؤمن ۱۶۷ قضات عبدالمؤمن ۱۶۷ ابویعقوب ۱۶۸ وزرای ابویعقوب ۱۶۹ منشیان ابویعقوب ۱۶۹ قضات ابویعقوب ۱۶۹ ابویوسف (منصور) ۱۷۱ وزرای منصور ۱۷۱ منشیان منصور ۱۷۱ قضات منصور ۱۷۲ جنگ الارك ۱۷٤ ناصر ۱۷۷ وزرای ناصر ۱۷۷ منشیان ناصر ۱۷۷ قضات ناصر ۱۷۸ جنگ العقاب ۱۷۸ مستنصر ۱۷۹ وزرای مستنصر ۱۷۹ قاضی مستنصر ۱۷۹ منشیان مستنصر ۱۷۹ ابومحمد مخلوع ۱۸۰ شهر های مهم اندلس که در تاریخ ۶۲۱ هجری در تصرف مسلمین بوده است ۱۸۱ شهرهای اندلس که تا سال ۶۲۱ از دست مسلمین بیرون رفته بود ۱۸۲ بقیهٔ ملوك موحدین ۱۸۲ـ۱۸۳ .

ملوك الطوائف در دورهٔ سوم

۱۸۴ - ۲۰۳

تاریخ سلاطین دولت بنی‌هود ۱۸٤ امرای لبله ۱۸۵ امرای بلنسیه ۱۸۵ امرای جزیرهٔ مینورقه ۱۸۶ ملوك دولت بنی‌نصر در غرناطه ۱۸۷ـ۲۰۰ فهرست سلاطین بنی نصر ۲۰۱ـ۲۰۳

ب

تعلیقات

۲۰۴ - ۲۸۳

اندلس ۲۰٤ خاندان اموی ۲۰۶ فهرست خلفای راشدین ۲۰۷ فهرست خلفای اموی ۲۰۸ فهرست خلفای بنی‌العباس در عراق ۲۱۱ فهرست خلفای بنی‌العباس در -

مصر ٢١٣ فهرست خلفای فاطمی ٢١٥ فهرست خلفای طباطبائی حسنی در عراق و یمن
٢١٧ فهرست خلفای علوی طبرستان ٢١٩ فهرست خلفای ادریسی مـراکش ٢٢٠
قرطبه ٢٢٠ موسی بن نصیر ٢٢٢ سرقسطه ٢٢٢ لخمی ٢٢٣ عبدالعزیز بن مروان ٢٢٤
موسی بن نصیر ٢٢٤ میورقه ٢٢٥ سبته ٢٢٦ قرطاجنه ٢٣١ قوط ٢٣١ طریف ٢٣٢ معافری
٢٣٣ مالقه ٢٣٣ غرناطه ٢٣٣ اشبیلیه ٢٣٤ باجه ٢٣٤ لبله ٢٣٤ فهری ٢٣٤ اراگون ٢٣٥
وادی القرن ٢٣٥ مرالظهران ٢٣٥ وسونا ٢٣٥ جیان ٢٣٥ مرسیه ٢٣٦ لورقه ٢٣٧ دانیه
٢٣٧ لشبونه ٢٣٧ شلمنقه ٢٣٧ طرطوشه ٢٣٨ بربشتر ٢٣٩ شریش ٢٣٩ تمیمی ٢٣٩
ثقفی ٢٣٩ خولانی ٢٤٠ مضری ٢٤٠ قحطانی ٢٤٠ غافقی ٢٤١ تولوز ٢٤١ کلبی ٢٤١
اشجعی ٢٤١ ابی نسعه ٢٤١ خثعمی ٢٤١ سلمی ٢٤١ کنانی ٢٤٢ شارل مارتل ٢٤٢
عبدالملک بن قطن ٢٤٢ سلولی قیسی ٢٤٢ قشیری ٢٤٢ عاملی ٢٤٢ صمیل بن حاتم
٢٤٣ جذامی ٢٤٣ زهری ٢٤٣ عبدری ٢٤٣ (٢٥ طائفهٔ قریش ٢٤٤) امرای اسلامی
اندلس ٢٤٥ شقنده ٢٤٦ ابوالمطرف ٢٤٧ داخل ٢٤٧ یحصبی ٢٤٨ شنت بریه ٢٤٨
مسجدجامع قرطبه ٢٤٨ صخرهٔ قیس ٢٤٩ یحیی بن یحیی ٢٤٩ لیثی ٢٤٩ مقری ٢٤٩ سمسطا
٢٤٩ منت سالوط ٢٥٠ شرطانیه ٢٥٠ اسحق موصلی ٢٥٠ بقی بن مخلد ٢٥٠ ابوبکر
بن ابی شیبة ٢٥١ روطه ٢٥١ ابی ابن اصیبعه ٢٥٢ ابن جلجل ٢٥٢ میرانده ٢٥٢ دورو
٢٥٢ مادرید ٢٥٢ امیرالمؤمنین ٢٥٣ منذر بن سعید بلوطی ٢٥٤ قاعی ابوبکر ابهری
٢٥٦ ابن عبدالحکم ٢٥٦ حکم ٢٥٧ رصافه ٢٥٧ مادر هشام ٢٥٧ منصور بن ابی
عامر ٢٥٨ مسیله ٢٥٩ ابن هانی ٢٥٩ تجیبی ٢٦٠ زبیدی ٢٦٠ خلیل بن احمد ٢٦١
فراهیدی ٢٦١ ازدی ٢٦٢ یحمدی ٢٦٢ مازنی ٢٦٢ ربعی ٢٦٢ از عجائب روزگار
آنکه ٢٦٢ حسن بن حسن ٢٦٣ سکسکی ٢٦٣ الهانی ٢٦٣ یفرنی ٢٦٤ سهله ٢٦٤
سطیفی ٢٦٤ ملیله ٢٦٤ بنی عباد ٢٦٤ حضرمی ٢٦٥ هوزنی ٢٦٥ رنده ٢٦٥ اغمات
٢٦٨ محمد بن عمار ٢٦٨ زیری بن مناد ٢٦٨ پادشاه لیون ٢٦٨ ابوعبید بکری ٢٦٩
بنی مرین ٢٦٩ شنترین ٢٧٠ بیاسه ٢٧٠ محمد بن معن ٢٧١ ملثمین ٢٧١ سجلماسه
٢٧٣ متوکل ٢٧٣ معتمد در اغمات ٢٧٣ ابن عبدون ٢٧٤ یوسف بن تاشفین ٢٧٥ علی
بن یوسف ٢٧٥ تاشفین بن علی ٢٧٦ محمد بن مردنیش ٢٧٦ ابن غـانیه ٢٧٧ ابن

ثومرت ۲۷۷ شاشی ۲۷۸ ابوالحسن اشعری ۲۷۸ بجایه ، باجه ، قسنطنیه ۲۷۸ ابو یعقوب یوسف ۲۷۹ ابویوسف یعقوب ۲۷۹ هنتانی ۲۷۹ ده کتاب معروف حدیث ۲۸۰ صلاح الدین ایوبی ۲۸۰ ابده ۲۸۱ سعدبن عباده ۲۸۱ انصاری ۲۸۲ قسطیلیه ۲۸۲ الغنی ۲۸۳ .

ج

فهرستها

فهرست نام اشخاص ۲۸۵ فهرست قبائل ومذاهب وسلسله‌های حکومت اسلامی ۳۲۱ فهرست نام جاها ۳۲۸ فهرست نام کتابها ۳۴۱ فهرست منابع و مآخذ ۳۴۷ فهرست مطالب و مندرجات ۳۵۲ .

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥	١٨	پدر	برادر
١١	١٠	باسهاه	باسپاه
١٥	١٩	نمود	نموده
٢٢	٣	عبدالله	عبدالرحمن
٤٦	١٥	خروج بن	خروج
٥٧	٣	Tudia	Tudela
٥٩	٦	گذاشتند	گذشتند
٦٨	١	عبدالله	عبیدالله
٦٨	٣	Medinaoeli	Medinaceli
٧٧	٢١،٢٢	ذرع	ذراع
٨١	٢٥	ینبلونه	بنبلونه
٨٥	٢	»	»
٩٤	٦	اندلس	اندلسی
٩٨	١٠	ابوبکر بن	ابوبکر
١٠٢	١٠	عبیدالله	عبیدالله بن
١٠٣	١٧	منذر	منذرو
١٠٤	١٧	Nalaga	Malaga
١١٥	٥	درسال	درسال ٤٠٥
١١٩	١٣	یحیی	بن یحیی
١٢٢	١٧	ابوالید	ابوالولید
١٦٦	١٢	٥٨٨	٥٥٨
١٦٨	١	عمرو	عمر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦٩	٢٤	٥٢٣	٥٣٣
١٨٢	١٣	شُلمنکه	شَلمنکه
١٧٥	٢١	ابو یعقوب	ابوالقاسم
١٨٤	٨	بناصر	به‌عادل
١٩١	١٥	سعد	سعید
٢١١	١٨	الو	ابو
٢١٧	١	حسینی	حسنی رسی
٢٢٣	١٠	ابوداد	ابوداود
٢٢٤	٢٣	شهر	شرح
٢٣٢	٤	ممدوح	وممدوح
٢٣٣	١٩	دو دولت	دولت
٢٤٣	١٢	ابو بکر بن	ابو بکر
٢٤٩	٥	ابومحمد بن	ابومحمد
٢٧٨	١٢	سیجون	سیحون

K UNIVERSITY LIB.
K. DIVISION
Acc No 74589
Date 8.12.1970

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]